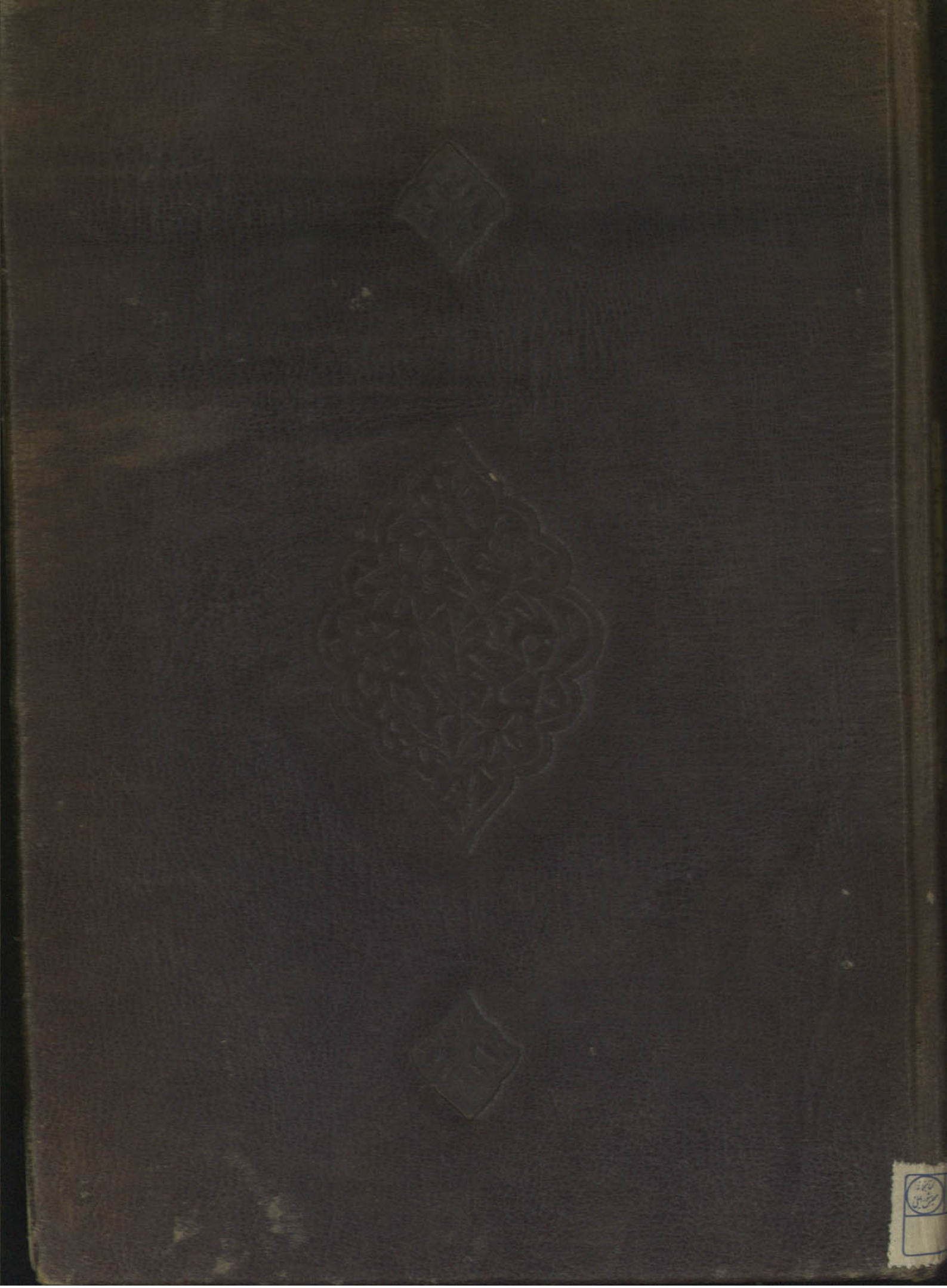

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۸۰۵

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

نام کتاب برهان الکفایه
مؤلف علی بن محمد شریف بکری
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۲۲۴۶۶
۲۱۲۷
۲۵۳۲ ۲۱۲۷

۲۱۲۷

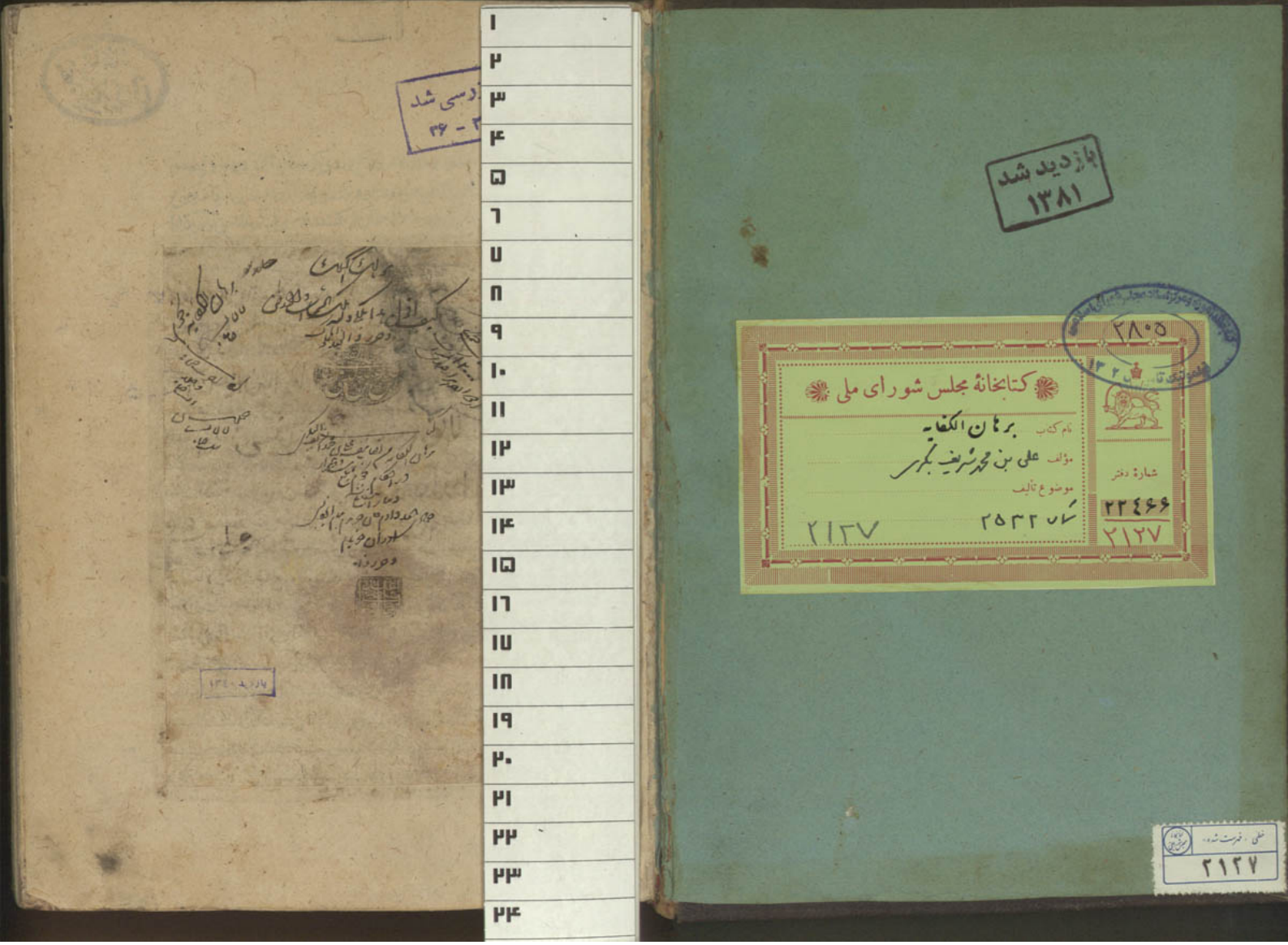
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب برهان الکفایه
مؤلف علی بن محمد شریف بکری
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۲۲۴۶۶
۲۱۲۷
۲۸۰۵
بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۸۰۵

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

نام کتاب: برهان الکفایه
مؤلف: علی بن محمد شریف بکری
موضوع تألیف:
سال ۲۵۳۲
۲۱۲۷

شمارهٔ دفتر
۲۲۴۶۶
۲۱۲۷

۲۱۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال یعتمد و ابتدع الاشیا بقدرته و خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر
و النجوم مسخرات بامره و خلق السموات و الارض و الجبال و البحار بعظمته و انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون الذی یعجز الملائکة عن علم شیء من امره الا ما علمهم اتاه فتبارک الله احسن الخالقین و صلی الله
علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا ابدا بدانکه شرط استنباط احکام علم نجوم بر دو قسم است یکی را از وی علم
حساب و هندسه و علم کلی خوانند و دوم را از وی علم احکام است و این هر یکی را انواع است اما علم احکام را
چند چیز باید تا حکم درست آید اول انتها آن عالم را باید و طالع سال عالم و طالع اجتماع یا استقبال
که پیش از مسئله باشد یا پس از مولود باشد باید و خاصه طالع آن شهر و آن جای بکدام کوکب تعلق دارد و بکدام برج
دلالت میکند و اندر طالع وقت صاحب برج طالع شهر بکدام کوکب نظر میکند و در کدام جایگاه برج
دلالت میکند باید دانستن معرفت سیر کواکب تحقیق بدرجات و دقایق و بطول و عرض و صعود و هبوط و ناظر
و زایر و سریع السیر و بطی السیر و قشریق غروب و ظهور و اختفا و مواضع دلایل و سهام و قول و
قول دخالات کواکب و طبایع بروج و مزاجات ایشان بفلک اوج و بفلک ندور هر را نیک باید دانستن تا
تا حکم درست آید و نیز خاصه بقرانات سایل را نیک بتامل تا کدام کوکب و بکدام برج دلیل میکند
و وی دلیل کوی که بسیار وقت بود که قرانات سایل درست تر از آن آید که طالع زمانی و صدا و ندا و الله اعلم
چنین گوید علی بن محمد الشریف البکری رحمه الله از بس که بدیده و بخواند احکامهای استادان و کتابهای ایشان
مطالعه کرده چنان عزم افتاد که این کتاب تصنیف کنم از جهت آنکه وی روزگار بسیار می باید و دل فارغ و
مدت دراز تا کتابی از کتابهای استادان تمامی خوانده شود و یک کتاب مقصود مرد بتمامی حاصل
نمیشود پس جهد کردم تا تل و رنج و تعب کشیده و این کتاب را جمع کردم از اقاویل حکما متقدم و متاخر
و آنچه را و استادان علم اختر افتاد تصنیف کردم از برای دوستان و برادرانی که اهل صناعت باشند تا صنعت

باشد مر ایشان را و ذخیره باشد مر دوستان را تا هر وقتی که در وی نگریند فایده کافی و بهره وافی حاصل
آید و نام من زنده بماند و همچنانکه من حق دوستان و برادران بجای آوردم جنان باید که دوستی و
انسانیت و پاک زادگی بجای آرند و نام مرا از جهان که نکشند و بدعای یاد آرند تا حق مرا نیز بگذارده
باشند چنانکه من گذارده و حق را از باطل جدا کرده و مسئلهای یافته باشرح و اختیارات
بیاورده چنانکه مذکور است و نام کرده این کتاب را کرده را بیرهان الکفایه از جهت آنکه برهان علم
نجوم اندر وی پیدا است از پیرون آوردن ضمیر و نجی و دانستن چیزها طرفه چنانکه کفایت باشد مر
دوستان را و برادران را تا بکتابهای دیگران بار کشتن حاجت نیاید و هر مسئله را که از این کتاب ضبط کرده
شود بسیار مسئلها دیگر شاخ زند و از آن معلوم شود زیرا که احکام نجوم را حد و نهایت پیدا نیست
و لیکن این اصل که من نهاده ام بسیار سخنان را کفایت باشد ان شاء الله تعالی معرفت وقت طالع که وقت
اندر مسئله که درست آید اما بدانکه اهل صناعت اختلافی کرده اند اندر تکریس وقت مسئله و الیس وی
گوید که وقت تکریس اندر مسئله آنگاه باشد که سایل نزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا نکرد و هرمس حکم کرد
که وقت مسئله آنگاه باشد که سایل و مسئول و قیاس متفق باشد یعنی سایل باتفاق سوال نزد منجم رسد
بابل گوید که وقت سوال باندازه قصد باشد که از آن خبر رسد و اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله
باندازه سوال سایل باشد هر وقتی که باشد سوال کند سایل الا تاثیر فلک و ما نیز همچنین یافته ایم و اگر نیز
هر سه صواب تر است و نیکوتر معرفت بقا دلالت مسئله که چند گاه باشد اما اخذ و ندان این صناعت اختلاف
کرده اند اندر بقای دلالت مسئله بطلیموس گوید که بقای مسئله تا آنگاه باشد که آفتاب یکی دور بگردد چون
روزی باشد و چون شبی باشد که مدت یکدور فرا اندر فلک والیس صوری گوید بقای مسئله تا آنگاه باشد که یکدور
بگردد دلیل سایل یعنی سئول طالع که از وی ضمیر و حکم گفته شود و اما اهل فارس و هند گویند بقای مسئله
تا آنگاه بود که بمسئله دیگر بگردد یعنی ضمیر دیگر آرد هم از آنجنس و متقدمان گویند که بقای مسئله تا آنگاه باشد
که دلیل سایر هر جهاد کواکب بگذرد و اتصال و انصراف همه تمام کند و قولی که ما بدان اعتماد کرده ایم و وی
کار کنیم آنست که بقای مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل زایل شود بتمام شدن یا بنومیدی اگر سوال از کاری بود
که شود یا نشود مثلا مسئله از تزوج بود یا بر آمدن آن کار یا ویران شدن وی و چون سوال از حال مقیم باشد یعنی
که اندر آن کار مقیم بوده تا آنگاه بقا باشد آن مسئله را که آن کار ویران شود والله اعلم معرفت خطا که اندر مسئله اوفتد

چند روی باشد بدانکه خطا که اندر مسئله از چهار روی افتد اول از آنست قیاس گرفتن ساعت مسئله بود
که آن آنست که بود یا خطا بود یعنی اسطرلاب در ربع و ما ندروی و دوم از برسنده که نیت راست و درست
شواند کردن آنچه اندر دل وی باشد بزبان عبارت شواند کردن یا سؤالش بر امتحان بود بسوال آنکه سؤال وقت
نیمروز بود یعنی وقت زوال و ندانند که آفتاب زوال گشت یا نی و همچنانک دقیقه بود از ارتفاع و ظل اندرین
وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع چهارم آنکه قوت سعود و نحوس بر ربا شد و منهاد ادن و بدو
چنانچه فوق شوان کرد و قیاس شوان کردن و معنی شوان ساختن آنکه خطا افتد و هر مسئله که از این چهار
علت بیرون آید باشد که صواب آید معرفت آنکه ضمیر چگونه باید کردن بدانکه درست ترین کارها
و ضمیر را آن بود که خداوند آن مسئله ضمیر کند بیست و هشت شبانروز که یکدور قمر است زیرا که
در نیمدت قمر یکدور کرده بود و از هر فلک و کواکب نوی دیر گرفته باشد و نیت سایل رسیده آید
و آنچه کمترین باشد هشت شبانروز است تا تمامی پادشاهی کواکب اندران ایام سپری شده باشد و آنچه کم از این است
شده شبانروز است که قمر را اندران برج که باشد اتصال و انصراف افتاده باشد یا بکواکب یا بسهام کلی
آنچه کم از نیت یکشبانروز است تمامی دور فلک بیست و چهار ساعت که طلوع و غروب دوازده برج باشد
تا تاثیر فلکی در ضمیر سایل درست باشد و هر چه کم از این باشد واجب نکند کردن که خطا افتد و حکم
راست نیاید مگر که کاری باشد افتاده سخت هایل یا غمی بزرگ یا طمعی بزرگ که هر جوارح سایل بدان
مشغول باشند آنگاه بباید و سؤال کند اندر آمدن و سؤال وی نباشد الا بتاثیر فلک و چون اندر طالع
نیکوی حکم کنی صواب آید و حذر کن از کسی که بیاید و سؤال کند بعبث و امتحان یا بعد که صواب نباید و هیچ
طالع اندر یه محابا و گمان نیکوی آنکه اندیشه کرده باشی و هر چه اندر وهم و خاطر سایل نباشد بدو محابا نیکوی
که درست نیاید مثلا ضمیر از بزرگی آورده باشد و گوید که حکم و تو حکم بکن و باز نیکو گوید که از سفر هم حکم
کن که وی ضمیر کرده باشد آنگاه تو حکم کنی آن حکم سفر خطا آید مگر که ضمیر از کل احوال خود کرده باشد
آنگاه هر چه حکم کنی صواب آید بر آن فلک بر مقدار همت سایل بسر آید آنچه اندر همت سایل بود از ضمیر بیرون
آید و بهترین ضمایر آن باشد که مرد ضمیر کند بر آنچه همت وی باشد و وهم و خاطر خویش بر آن بحکم خواهد
راست کند و گوید که چون روی آن بحکم را به بینم سؤال کننده را ضمیر معلق گویند و ضمیر حری گویند
این سخت درست آید و چون طالع بنهی چنان باید که تسویت راست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بهر است

سایل

طالع بیر

سایل نیکوی تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوبست آن ستاره را نیز بدلالت نامستولی طالع باید کنی
تا احکام درست آید استخراجات بیرون آوردن طالع و دلیل مسئول عنه طالع بنه و او تاد راست
کن اگر خداوند طالع اندر طالع بود یا ناظر بود وی دلیل است و اگر خداوند طالع از طالع و از نظر ساقط بود
و قمر بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر وی نبود بصاحب مثلث و طالع بنگر و اگر وی نیز دلیل نباشد بار بان
بنگر اندر دوازده خانه و اگر وی نیز نباشد بصاحب حد طالع و اگر وی نیز نباشد بصاحب وجه نگر و اگر وی نیز
نباشد حکم بر کوهر برج کن و بر کوهر کوکب که دلیل سایل باشد که آنها بنا بی نگاه کن نگاه کن بقمر که از که بار گشته است
و بکه متصل است آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل است و آنکه قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه
باشد و خداوند هفتم و آن کوکب که اندر هفتم بود دلیل آن چیز که سؤال از وی بیست و خداوند برج خود دلیل
مسئول عنه است و اگر قمر اندر برج خویش باشد صاحب شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه است و اگر قمر اندر شرف
بود صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر وی نیز نبود صاحب ساعت را دلیل سایل کن و صاحب برج
خداوند ساعت را دلیل مسئول عنه این است دلیل سایل و مسئول عنه که گفتم اما دلیل حاجت اما دلیل
حاجت هر کوکبی که اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد یا صاحب
وجه خانه حاجت هر که را شهادت بیشتر بود وی دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت
و کوکب دلیل طبع حاجت مثلا چون شمس دلیل سلطان و مشتری دلیل قاضی و زهره دلیل زن نباشد آرد و ماه این همه
دلیل حاجت اند و اگر از این دلایل که گفتم یکی را دو شهادت بود یا بیشتر اعتماد بر آن دلیل کن و الله اعلم دلیل
عاقبت خانه چهارم و صاحبش دلیل بر عاقبت کارهاست و خداوند خانه قمر دلیل کند بر عاقبت کارها و آن کوکب
که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است اگر همان یکی اتصال نباشد و خانه چهارم را از درجه قمر دلیل عاقبت است و
صاحب سهم السعادة دلیل عاقبت است دلیل ابتدای کار طالع و صاحبش دلیل ابتدای کارهاست و قمر ابتدای کار
باشد دلیل مسئول عنه و اگر در برجی قران باشد و بطالع شهادت دارند یا ناظر بوند هر کدام کوکب که بمرتبه
دلیل سایل است و آنکه ابط باشد دلیل مسئول عنه بود و دلیل دیگر اندر مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس هر
کدام کوکب از این کواکب که مشرق بود وی دلیل سایل است و هر کدام که مغربی بود دلیل مسئول عنه است و همچنین
شمالی دلیل سایل است و جنوبی دلیل مسئول عنه است شمس دلیل سایل است خداوند خانه شمس دلیل مسئول عنه
و ساعت اگر طاق آید دلیل سایل است و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه یعنی ساعت دیگر که موافق طاق جفت کند دلیل

که در طالع باشد دلیل مسئول عنه

دیگر بنگر که ماه از پس از گشتن از آفتاب اندر حد کدام کوکب بوده است و باز اندر طالع بر کون و فساد تا
بدانکه حاجت که مسئول عنه است تمام نشود مگر بدو شهادت نهادن صاحب طالع و قمر و با شهادت صاحب
طالع و صاحب بیت حاجت و قویترین شهادتها قبولست پس قبول و غیر قبول باید دانستن و دلیل سایل
و دلیل حاجت و دلیل مسئول عنه با خود بیان ایشان بر دو دلیل را شهادت چگونه است تا بدانی حاجت
شود یا نی و اگر نشود بچه مقدار شود اما بدانکه قبول یکی شهادتست و قبولین دو شهادتست و آنحال که
بر قمر باشد زیرا که آفتاب و قمر را قبول کند از هر برجها و چون اندر اسد باشد یا حمل و با آفتاب
متصل شود ایخاد و قبول بود قبول طبیعت و قبول خانه و اگر اندر حمل باشد و با آفتاب اتصال کند و از
نمرغ متصل شود ایخاسه شهادت بود هر قبولی را یکی شهادت و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود نیمه شهادت
دیگر بیفزاید بر آن سه شهادت و اگر شمس اندر خانه خویش بود و مقبول باشد با شد چهار شهادت بود و اگر زین
منفصل باد کند بر شهادات قمر اتصال قمر و شمس یکشهادت بود و اتصال قمر و شمس از حمل یا اسد و شهادت
اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه خویش بود و اندر وتد بود نیمه شهادتست و اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وتد
و نه پذیرد قمر را نیمه شهادتست و چون قبول کند یک و نیم شهادتست و با این همه اگر قبول کند قمر را و آنکوکب
اندر خانه خویش باشد یکشهادت و اگر آن سعد که اندر وتد بود اندر خانه قمر بود یا اندر شرف او یکشهادت بود
و اگر زایل باشد از وتدان سعد نیمه شهادت بود اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یکشهادتست اتصال قمر صاحب
حاجت نیمه شهادت بود اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه حاجت نیم شهادتست بودن ماه اندر طالع و اندر وتد
نیمه شهادتست بودن ماه در خانه حاجت نیم شهادتست صاحب خانه قمر اگر اندر وتد بود نیم شهادتست اتصال
قمر بکوکب مقبول نیم شهادتست و بهتر آن بود که سعد بود و نیکو جایگاه شهادتست قبول صاحب طالع قبول صاحب
طالع یکشهادت قبول صاحب حاجت نیم شهادتست یا اتصال صاحب طالع با صاحب حاجت یک و نیم شهادتست
و اگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادتست و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند سه شهادتست و بیشتر قمر را
و جمع النور نیمشهادتست خاصه زحل را اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که نپذیرد نیم شهادتست و اگر
آن سعد در خانه خویش باشد یکشهادت بود اتصال سعد وتد بصاحب طالع غیر مقبول نیم شهادتست
و چون مقبول بود یکنیم شهادتست اتصال بصاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانه صاحب طالع یکشهادت
بود و اگر آن کوکب اندر خانه وتد نبود نیمشهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی که اندر خانه حاجت بود نیم

شهادت بود

شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یکشهادت بود اتصال سعدی از خانه حاجت بصاحب طالع
نیمشهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی که وی در خانه صاحب حاجت بود یا در شرف وی نیمشهادت بود اتصال
صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یکشهادتست اتصال سعدی بصاحب طالع از خانه صاحب طالع یا از
شرف یکشهادتست صاحب طالع اندر حاجت نیمشهادت بود صاحب خانه خداوند طالع اندر وتد یکشهادت
بود و اندر طالع اسد اگر صاحب حاجت اندر تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضاء حاجت زیرا که این شهادت
بزرگست چون خانه این را بوی نظر بود و قویتر آنگاه بود که صاحب طالع بخانه خویش بوی نظر کند اینست
مقادیر شهادات **بیرون آوردن دلیل طالع یعنی مستولی** اما بدانکه دلیل آن کوکب باشد که مستولی بود
اندر فلک بوقت مسئله یا اندر ابتدای کاری و دانستن وی را وجوه بسیار است اول از طالع نگرند و از برج بودن
و سهم السعاده و از خداوندش و از خداوند ساعت و از جزو اجتماع و امتلا اگر بیش سه بود است و از
صاحب قدر از عالم و از اشهاء آن عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا امتلا و از
مستولی صاحب ربع و فصل این دلایل اگر کنند هر کدام را اندر طالع زمانی تولت باشد بیشتر تا کمتر شهادت
یا یاد دلیل بکر و او را شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بنگر بصاحب سائح و بصاحب سروح و بصاحب
حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب هر کدام از این دلیلها که کنند اندر طالع مواغم بود تا شهادت دارد
وی دلیل باشد مثلا طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع بود وی دلیل باشد اگر طالع حد عطارد بود شهادت
غالب تر بود دلیل بود یا ابوارث اما اندر برج طالع و برج نیترین خداوند برج رابع بهره دلالتست و خداوند
شرف و اشعار بهره دلالتست و خداوند حد اسه بهره دلالتست و خداوند مثلثه را دو بهره دلالتست و خداوند
وجه را یکی و خداوند ساعت را یکی بهره دلالتست و اما اندر برج سهم السعاده و برج اجتماع و امتلا و
برج راسه بهره دلالتست و خداوند شرف را دو بهره دلالتست و خداوند حد را یکی بهره و صاحب مثلثه را دو و صاحب
وجه را اشعار دو و اگر خداوند خانه نیز هم اندر طالع حد بود یا حد داند ساعت بود شهادت غالب تر و دلالت قوی
تر اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر وسط السما و از خطوط وی را بجز خداوندی طالع دیگر خط بود
وی دلیل باشد و دیگر شریک نباید مگر کوکبی دیگر باشد که وی را دلالت شرف بود تا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد
بود آنگاه روا بود که مشارک خداوند طالع بود بدلالت اگر خداوند طالع اندر وتد نیمه اول بود از برج اما اگر در نیمه
آخر بود اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر دهم بود پس دلالت باشد دلیل خداوند خط

بود اما هر وقتی که از دلالت بود حد طالع یا خداوند شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر و
بود وی دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین اما خداوند وجه ضعیفست تا آنگاه که هم صاحب وجه بود
نیز اگر صاحب برج آفتاب بود بمسلاوزی و یا خداوند برج قمر بود بمسلاسی یا خداوند
سهم السعاده بود یا خداوند ساعت آنگاه دلالت قوی گردد و چون اندر وتد یا بجایگاه نیک بود وی
دلیل ناشد و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت باشد وی دلیلست و بود که دو دلیل
هر دو بخط و قوت و قوت برابر باشد آنگاه بنگر و اگر تربیکی از ایشان بنگرد یا قمر اندر طالع بخانه خویش
باشد یا صاحب حد آن نیز بود کنوب او راست با صاحب السعاده بود آنگاه قوت وی باشد و قوی
آنگاه که قمر از طالع بوی متصل باشد و این دلیلها که گفته شد تفحص کن **وجه دیگر** اما دلیل طلب کردن اندر طالع
ندلیلست و بجایگاه دیگر سه اثبات بدانکه در طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سوم صاحب حد چهارم
صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم نهم هفتم صاحب خط که او را اثنا عشر خوانند هشتم کوکبی که در درجه
طالع بوی متصل شود نهم آن کوکب که در طالع است و اما آنکه اندر جایهای دیگر است اول سهم السعاده تا
خداوندش دوم خداوند ساعت سیم خداوند خانه آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب از سهامی یاد کردیم هر کدام
را که شهادت بیشتر باشد وی دلیلست اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیز بود یا خداوند سهم السعاده
وی دلیل است و اگر این صاحب طالع را گفتیم صاحب شرف را بود وی دلیلست و اگر این نبود بنگر صاحب طالع
قمر و هر کدام از نشان که در وتد بود وی دلیلست و اگر هر دو اندر وتد بودند هر کدام که بجایگاه قوی بود وی
دلیل باشد و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی نوریکی را بطالع رد کند وی دلیلست و اگر این نبود هر کدام
که بصاحب برج خویش ناظر بود وی دلیل بود و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یکی را بخویشتن جمع
کند کوکب جامع دلیل باشد **و هر سر حکیم کی بدی** که اگر کوکبی را شهادت بسیار بود بدلالت فرهنده شود بوی
که بسیار بود که دلالت مر کوکبی را بود که وی صاحب وتد بود یا مستولی یا اثنا یات یا قرانات یا صاحب سال
ارباع یا اجتماع و امثال بود و اگر یکی از این دلیلها را که گفته ولایت بود اندر طالع دلیل وی باشد بدست
نه آنکه وی را شهادت بیشتر از صاحب حد همیشه هر ساعت بنگر بصاحب سهم السعاده و بصاحب خط
برج وی هر ساعتی اندر هر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه وی از طالع و بر وی حکم کن چون بدین دلالت
دلیل بجوی خطا نیوفتد و همیشه بجوی دلیل را از خداوند اثنا عشر یا که وی نیز دلالت است و بدلالت

قوی است خاصه ترک بطالع ناظر باشد یا صاحب بیت زیرین باشد که دلیل باشد و اگر خداوند طالع
اندر طالع باشد بدرجه طالع وی حق بر از همه دلائل باشد که دلیل از بسیاری شهادت و یاری کردن یا
از خداوند خانه خداوند شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت و خداوند
نیرین و اگر دلیل اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد یا اندر مثلثه خویش بود وی سزاوارتر بدلالت و الله اعلم
اما بدانکه بروز دلالت شمس و برج وی و طالع و خطوط این دو برج قویتر و شاهدتر و بشب برج و قمر و سهم
السعاده و خداوند حد و جایگاه و برج غالبتر و شاهدتر در ایشان اولی تر باشند بدلالت و غافل مباش
از تسولی سال که پادشاهی وی و دلالت وی قوی تر و غالبتر بر همه دلیلها و همچنین صاحب اربع اگر دلیل بعضی از
دلایل عالم باشد و بموضعی نظر کند که اندر وی بود یا نظر کند بوی خداوند آن برج یا خداوند حکم کن بر برکی
حال آنچه دلیل کند بر نیکی و بدی و نگاه دار جایگاه نحسانی در چنان وقت تحویل عالم که آن جایگاه پشت باشد
اندر میلها و حاجتها و اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین بر مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل سعادت بود
و چون دلیل آنجا آید یا آنجا باشد و نگاه کن بخداوند حد که دلیل که بکدام جایگاهست از طالع و حال وی اندر
خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب کند چون دلیل دانستی بنگر که کجاست بکدام متصل شود
و از که میگردد و ضمیر سایل از آنجا باشد والله اعلم **بیرون آوردن ضمیر بچند وجه از تجربه حکما** اما دانستن
ضمیر جدا آنست که بصورت و سیرت و فراست سایل آنگاه کنی که بکدام کوکب و بکدام برج ساتد بعلامات حکم سایل
کوکب و آن برج کن یا دلیل یا رکردان از اتصال و انصراف این دلیل یاد کردیم اندر ضمیر خطا نوفتد و هیچ گونه غافل
مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل از وی بود اما ضمیر آن بهتر است که سهم
را بدانی که اندر کدام برجست و خداوندان برج بر خداوند آن ساعت را چه باشد اگر هبوط بود رنج و بیماری و حبس
و ماتمدان برسد و اگر وبال بود از بانی و غمی برسد اگر شرف بود از شادی و جاه و منزلت و رفعت بود و اگر اوج
بود طبع را امیدی نیک دارد **قوله و الیر مصری** و الیس که بدیگر سهم السعادت کجا افتاده است ضمیر آنجا
بود و اگر ضمیر بر حوان برج بود آنگاه ضمیر از حد سهم السعاده بود یا از صاحب برج سهم السعاده بقول
دیگران از وجه طالع یا از درجان یا از اثنا عشریه یا از سهم طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب ساعت
قمر باشد و مسلسل پس از استقبال بود هر چه ماه را پیش از استقبال اتصال بوده باشد از هر نظری که باشد که نزدیکتر
باشد آن احوال که گذشته باشد از ضمیر و آن اتصال که پس از استقبال باشد ضمیر از آنجا باشد که همی اندیشه باندازه

اتصال دیگر دلیل ضمیر آنست که نگاه کنی نظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب هر کوکب
باشد ضمیر از آن کوکب بود و از خانه وی دیگر دلیل از سهم ضمیر است بخویه کرده و بسیار از نبود م که هر کوکب
خلاف نیامد بیکدیگر صاحب ساعت اندر کدام درجت و از خداوند آن برج بگیر تا صاحب وی بود درجه طالع بر
اقران وی می کن تا ببین طالع بچکن هر کجا افتد ضمیر آنجا بود ضمیر از برج و صاحب برج بود و اگر ساعت تا
آخر آمده بود ساعت از مستقبل گیر تا درست دیگر دلیل اندر ضمیر نگر از درجه خداوند حد تا درجه طالع
درجه طالع بروی آوری از طالع بچکن هر کجا افتد سهم ضمیر آنجا بود از برج و صاحب برج بود اما بهترین دلیل
ضمیر آنست که یاد کرد یاران بود و دلیل از حد و از ساعت دیگر گویند آنست ضمیر که چون ماه از آفتاب باز گردد
آن وقت را که نزدیک مسلا باشد آن اتصال را طالع بیرون آرد که ماه یا آفتاب بپوسته باشد خداوند آن طالع را
نگاه کن که کجاست اندر طالع سائل ضمیر آنجاست و صاحب ساعت آن طالع در وقت آن طالع و اولی آن طالع هر کدام
از این دلیلها قوی تر است ضمیر سائل از وی است بر آنکه بوده را هر عارضه که افتد پیشتر دلیل اندر ماه و کواکب
و این دو دلیل عمر است بر مرده در آنکه هیلاج را نخست دلیل ایشانند دیگر دلیل از سهم الضمیر است که از
درجه خداوند طالع با شمس و از اول حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر بر طبع و کوکب آن برج بود و صاحب وی
دلیل ضمیر آنست که والیس سعی کوید رجال طالع اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن آنچه بشود از درجه آفتاب
بیفکن بروز و بشب از درجه ماه هر کجا برسد ضمیر سائل بود بر طبع آن برج و صاحب وی دیگر دلیل اگر
اندر وندبود سائل آنچیزی برسد که اندر دست وی بود یا از جای که وی اندر آن بود و اگر سائل وندبود از چیزی
برسد که وی طلب کند یا امید دارد که بدست خواهد آوردن اگر ساقط بود از چیزی برسد که از دست بیرون رفته
باشد یا غایب شده یا هلاک گشته یا از کاری که از وی فوت شده اگر ضمیر دلیل سائل اندر طالع باشد ضمیر
سائل از حال آن و جای زاد و بود خویش بود و اگر اندر بیت الماشاء باشد از ابتدای یا از خصومت نهان یا از آن
برسد و اگر از سیوم طالع بود از حال برادران و از دوستان و سفر و علم برسد و اگر در چهارم بود از حال پدر
یا از حال عاقبت کارها یا از حال زمین و عقار و ضیاع و اگر در پنجم بود از حال فرزندان برسد و اگر در ششم
بود از بندگان و سماد او و حیوان و همچنین تا دوازده و هر یکی را فرو کن و تامل جوار کوی چنانکه بیاید از دلیل
و مزاجات کواکب و طبایع بروج و صفت خانها و ماندآن اما آنست ضمیر بقول انشاء الله که هیچ خطا نکند
و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر و کافی آنست که من بخویه کرده ام مگر بدلیل که یکی اتصال بیکند پس ضمیر از اتصال

انصرافی بود و اگر اتصال و انصرافی نبود اگر دلیل در طالع بود مسلا از تن و جانست و از زاد و بود خویش و اگر دلیل
اندر دوازدهم بود ساقط بود از طالع چیزی برسد که از وی فتد باشد یا بمان ناگشته و همچنین و جانها را و اگر
دلیل اندر هبوط باشد دلیل از دیده یا از چیزی که هلاک شده و تباه گشته بود از آن برسد و اگر اندر
اخر برج باشد از سفر برسد یا از کوچ کردن اگر خداوند سیم در چهارم و خداوند چهارم در طالع از گنج برسد یا از
ناشدنی و اگر خداوند در چهارم باشد و خداوند چهارم اندر طالع از زمین برسد و از اسباب و اگر بیت ثانی
صاحب ثانی عشر بود و صاحبان یکی از نهان بود از مرگ یا از سیم و زر برسد و اگر دلیل مغیر باشد و رجعت
از مسافر برسد که کی باز گردد و اگر باشد مراستقامت از چگونگی احوال برسد که کی نیکو شود و اگر دلیل بار اسن باشد
اندر شرف خویش یا در وسط السما از خدای تعالی یا از کارهای خدای تعالی برسد و اگر اندر چهارم یا هفتم بود از آن
آنچه برسد و همچنین دلیل اگر در چهارم بار اسن یا ذنب اندر طالع و یا قمر یا دلیل بار اسن یا ذنب بود اندر طالع یا اندر
چهارم و همچنین اگر خداوند وی اندر چهارم باشد یا صاحب چهارم در طالع و اگر دلیل قمر باشد از نحوی و خصومت
برسد و اگر ماه در طالع بود از چیزها از خصومت یا از سفر برسد و اگر دلیل یا ذنب بر و بحوا از آن جایگاه که یاد کرد
آن سحر و جادوی برسد و چون عطارد شاهد باشد درست بود و حقیقت و اگر دلیل با زحل باشد و عطارد
بوی ناظر بود یا با عطارد باشد و زحل بوی ناظر بود از سحر و جادوی برسد و اگر همچنین دلیل از تحت
الشعاع بیرون آید و متصل شود بنحس یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل بود از جادوی برسد و اگر دلیل
در تحت الشعاع باشد از دیوانه و مصروع برسد و اگر دلیل در تحت الشعاع باشد از دیوانه و مصروع
برسد و اگر دلیل با زهره باشد و مریخ بوی ناظر بود یا با مریخ باشد و زهره بوی بود از تهمت برسد و از قتل
و اگر مریخ با دلیل باشد اندر طالع و برج آتشی باشد خوب برسد و اگر طالع از خانهای عطارد بود و عطارد
بوی ناظر بود یا دلائل اندر جایگاه عطارد و بوی اتصال بود از کتاب و نامه یا از خط و چک برسد و اگر
دلیل اندر چهارم بود از نحوین برسد یا از کاری کنانه یا از پدر یا از جد یا از آب و زمین یا بدان دلیل که
چهارست و ششم و دوازدهم و اگر دلیل با زحل بود و مریخ بوی متصل بود از تاس از مرگ برسد و اگر قمر منحوس
شود و عطارد در عقرب بوی ناظر مسلا از دقایق مکان باشد و همچنین زحل یا عطارد اندر طالع بود و
مریخ در هفتم بنظری از سعدان و همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل در وسط السما و عطارد در هفتم
و اگر قمر و مریخ و عطارد در اوتاد ثانی و دلیل نیز آنجا باشد از دزدی برسد و همچنین اگر زحل و عطارد

و مریخ اندر هفتم بود و قمر اندر تربیع از دزد یا از کشته برسد و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد باشند بیکدرجه
از دزد یا از دروغ گویان یا از سخنان دروغ برسد والله اعلم دانستن ضمیر سیم بدو وجه دیگر که حقیقت ضمیر از
چه چیز است اگر طالع برج نحسی بود یا نحسی در طالع بود یا کسی بدرجات طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب
باشد یا دلو یا خداوندان این بروج بدیشان ناظر باشند یا طالع جزایر برجها بود و مریخ بدیشان ناظر بود
سلا از کم شده یا از گریخته باشد و اگر کسی با صاحب دوم در ششم یا هفتم بود و طالع برج نحسی بود
و نحسی در طالع بود سلا از گریخته و گم شده بود و اگر دو برج ثابت بود و خداوندش اندر طالع بود و وی اهل بود
یا صاحب طالع در طالع سلا آن چیزی باشد اگر طالع برج ذوجسدین باشد و صاحبش اندر طالع بود یا ناظر بود
بوی سلا از چیزی باشد گم شده یا افتاده و دزدیده نباشد و اگر طالع برج منقلب باشد و خداوندش قوی ناظر
باشد یا اندر طالع باشد سلا از چیزی باشد که دزدیده باشد و بر سی رفته بود و اگر طالع برج منقلب
بود و خانه سعدی بود و اندر وی ستاره نحس باشد از چیزی برسد که دزدست وی بود و اگر طالع خانه سعد
بود و سعدی در طالع بود و یا ناظر بمثلثه خویش آن چیزی برسد که اندر دست وی بود و لیکن اندر وی
چیزی نباشد و اگر طالع برجهای بادی بود یا سنبله و هیچ کوکب در طالع نبود سلا از حیوان دو پایه بود
و اگر کواکب اندر سهم بود یا در پنجم و این برج ذوجسدین بود سلا از حیوان دو پایه باشد و اگر طالع برج
ذوجسدین باشد و یکی از کواکب اندر وی باشند یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب طالع
بود سلا از حیوان دو پایه باشند و اگر طالع حیوانی باشد چون ثور و قوس و چون ما از برجها مستور آن سلا
هم از نخجیر بود و اگر طالع از بروج متاع باشد و نحس اندر وی باشد یا بوی ناظر بود سلا از سباع بود و هم
ترس از سباع و اگر زحل از شرف فرق طالع نگرد و طالع برج ذوجسدین بود یا خداوند طالع بود سلا از
شرد بوان و پریان بود و جادوان بود و اگر بجای زحل عطارد بود سلا از علمای نجوم و فنون گران و کاتبان
و خداوندان دهم و بازیگران و صناعات بود و اگر طالع از برجها بود که بصورت آدمیست یا بروج ذوجسدین
دشمن بوی ناظر بود سلا از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود سلا از اسپران و دزدان باشد و اگر شتری باشد و از
جنس وی باشد و همچنین از جوهر زهره و عطارد و قمر گوی ضمیر که از چه چیز است اگر طالع برجهای آبی
بود آن گوهر اگر راس یا شتری یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر بطالع بود آن گوهر آبی برسد و اگر زحل
یا مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع بود از جوهر آتشی برسد و اگر از این کواکب دو یا سه در طالع بود یا ناظر بود گوهر

قوی تر باشد و بدرجه طالع نزدیک بروی اولی تر باشد و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از نبات زمین برسد و اگر
راس یا قمر یا شتری یا زهره اندر طالع بود یا ناظر از نبات آبی برسد و اگر مریخ و زحل یا شمس یا عطارد بطالع
اندر بود یا ناظر از نبات نباتی برسد و اگر طالع از مثلثه بادی بود از حیوان برسد از مرغان آب یا ماهی خاصه که
شتری اندر وی باشد از حیوان دشتی باشد یا از حیوانی که اندر میان کهها یا کوهها بود یا از مرغان یا از دد و دیا
اگر راس بود از چهارپای بود و اگر زحل بود از هوام زمین برسد اگر شتری بود از چهارپای برسد و اگر عطارد بود
از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر شمس بود از ملوک برسد یا از اشراف یا از نباتها بر زمین که پای بسیار ندارد و نیکو اند
سلطانیست کواکب بدان دلیل کن شتر را بپادشاهی و بیلان مریخ را بر خرک عطارد را بر دد را از گوش قمر را بر کاوان
شمس را بر استران والله اعلم فصل دیگر در دقایق ضمیر اگر دلیل آفتاب آید و اندر طالع بود تا گمگرفتن سایل بود و اگر
زهره باشد تا کاخ سایل بود و اگر عطارد باشد اگر زبان بود و اگر الفاظ و اگر قمر باشد دلیل بود که مغز سایل
تا کی نباشد و اگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سایل باخیال پیوسته است و اگر شتری باشد حفظ وی بلا باشد از
اندیشهای نابکار و اگر مریخ بود نطق وی فتنی باشد و اگر آفتاب دلیل آید اندر وسط السما دلیل نطق است بر سیاست
و شتری عدالت و مریخ دلیل سیاست و زحل اندیشه راد دلیل کند با هلاک و تباهی و اگر زهره بود دلیل محبت و مهربانی
باشد و اگر عطارد بود دلیل خیال سحر و فروشی بود قمر را با اتصال و انصراف بگردان قدر حکم هر کوکبی که اندر طالع
باشد دلیل وی بیشتر اندر فکرت بود و هر کوکب که در وسط السما بود دلیل سیاست باشد با دستبرد لیلها که
کردیم اگر کوکب مسعود باشد دلیل همانست که گفتیم و اگر نحوس را راجع باشد دلیل کند که بدگمانی بدو سو باشد و ضعیف
رای و بدخو این یاد کرد یاد آنست که بنگری بوقتی که سایل نزدیک تو بیاید بدانی که بچه حال خواهد آمدن و هر سایلی که
نزدیک تو بیاید بنگر که صاحب طالع تو از آن طالع سایل کدام جای است و بچه صفت است آن ماجری که میان تو و سایل
بود آن باشد و دیگر باید ادبر خیز و بر ضمیر احوال خویش نگر و معلوم کن که مستولی طالع کدامست و هر سایلی که بنزدیک
تو بیاید بدان طالع سایل نگر تا مستولی طالع تو کجا افتد و بچه صفت است و بکدام برج نظر دارد و بطالع زمانی سایل
بچه صفت ماجراهای که میان تو و آن سایل بود از آنجا توان دانستن زیرا که سایل یا باید بطالع که مستولی طالع سایل
بر طالع تو را دشمن بود بنظر تربیع پیوسته گفته باشد و عداوت من آمده مرد شمرده داشت و مقرر آمد و تو سر کردی چون
دلیل اندر وسط السما بود و کوکب علوی باشد دلیل اندر کارها بزرگ باشد یا سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد
دلیل از پیشه و از خدمت و معاملت بود و اگر برج وسط السما خانه کواکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی در وی

واگر برج وسط السما خانهٔ کواکب علوی بود حکم همانست که کوکب علوی راست و اگر کوکب علوی در خانهٔ کوکب
سفلی بود و یا سفلی در خانهٔ کوکب علوی بود حکم آمیخته کن و این دلیلها که گفتم چندین است در یافتن را

فصل چون کوکبی را دلیل مسئلهٔ ثانی و مقیم اول باشد بر رجعت یا دلیل بتحری باشد سائل را اندر
برج که ستاره در وی است و اگر مقیم باشد استقامت را استقامت گرفتن کار باشد و یا از کاری
باز گردد که ناصواب بوده باشد و بصواب رود و چون کاری آغاز کرده باشند بر رجعت کوکب چون
مستقیم شود آن کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باشد آن کار پایدار باشد
تا بوقت رجعت کوکب یا سوختن یا زائل گشتن از وتد و همچنین حکم کن خداوند خانهٔ قمر را اگر
دلیل کوکبی باشد که در زیر شعاع باشد دلیل ضعیف آن کار باشد که سائل از آن کار برسد علامت
هلاکی بیمار باشد از بیماری مثل دق و سرسام و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از سعدی باز گردد
و بسعدی پیوندد این دلیل بنیکبختی و سلامت باشد در آن کار و اگر نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد
از بدی رستن باشد و بنیکی پیوستن و اگر از سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بد
باشد که از نیکوی باز گردد و بدل شقت و محنت رسد اگر از نحسی بنحسی رسد این علامت بدبختی باشد و همچنین
حکم کن بکوکبی که اندر وتد بود باز گردد و بکوکبی پیوندد که ساقط بود و یا از ساقط باز گردد بکوکبی متصل شود
هم بر آن صفت که از سعد و نحس یاد کردم قیاس باید کردن و اگر کوکبی از شرف باز گردد بکوکبی پیوندد که اندر
هبوط وی بود یا از هبوط بشرف و همچنین سریع السیر بود باز بطی السیر شود یا از شمالی بجنوبی باز گردد
بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود همچنین حکم از سعادت بنحوست و از
نحوست بسعادت چنانکه مثال گفتیم والله تعالی اعلم **بیرون آوردن ضمیر و وجه دیگر** اگر دلیل اندر طالع
باشد یا اندر خانهٔ خویش یا اندر حد خویش یا بصاحب خانهٔ خویش نگرد تدبیر سائل اندر کار خویش بود و اندر زاد
و بود و عمر خویش و اگر کوکب دیگر پیوندد و تدبیر اندر کار دیگر باشد و اگر هفتم صاحب او اندر خط طریق
هفتم بود از جهت کسی دیگر برسد و اگر اندر طالع کوکبی غریب باشد ضمیر اندر کار کسی دیگر بود و اگر کوکبی گرد
کاندر دوم باشد و یا بصاحب دوم نگرد یا بسوی مشتری نگرد تدبیر سائل اندر شغل مال بود باندازه اتصال
و اگر این کفتم صاحب سوم بود یا بسوی مریخ نگرد تدبیر سائل از شغل برادران باشد یا سفر و اگر دلیل اندر
چهارم بود یا صاحب چهارم نگرد شغل وی اندر آبادانی باشد خاصه که چون زحل را در وی شهادت بود و اگر شهادت

آفتاب را بود از قبل پدر برسد و اگر ماه را بود از قبل مادر برسد یا از جنس مرده و گم شده و اگر زحل را باشد
از کارهای مهم و قدیم برسد از روی آبادانی و اگر مشتری را بود از قبل پدر یا از قبل کنج و اماناتی برسد و هر
دلیل که اندر وی منحوس بود یا بهبوط باشد مرگ و حبس و ویرانی باشد و اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی
و گریختن بود و مرگ مباشد و اگر دلیل در پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندر وی یا عطارد
و مشتری را در وی شهادت بود ضمیر سائل از شغل فرزندان بود یا مال پدر را طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر
دلیل اندر ششم باشد یا بصاحب ششم نگرد یا مریخ را اندر وی شهادت بود ضمیر سائل از شغل بیمار بود یا از
قبل جوان یا از قبل محبوس برسد و اگر دلیل اندر هفتم باشد یا بکوکبی نگاه کند که اندر هفتم بود یا بصاحب هفتم
نگرد سوال از کار انبازی بود یا معاملت و خصومت و دعوی و اگر زهره را در وی شهادت بود از قبل زنان
و انباز برسد و اگر دلیل اندر هشتم بود ضمیر سائل اندر شغل میراث بود و از مرگ یا از کابین و جهاز زنان
یا از کار کنان یا دعوی یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر نهم بود یا کوکبی در نهم یا صاحب نهم یا مریخ
نگرد از تدبیر ثلیث یا کوکبی نگرد که تحویل خواهد کردن یا کوکبی نگاه کند که زائل خواهد شدن ضمیر سائل
اندر کار سفر بود یا اندر کار دبیر یا چیزی ضایع گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر
وی ضمیر از دین و طاعت و مال بود اگر ماه یا شاه یا خبر باشد نامه و خبر باشد و همچنین هر کوکبی را باید
حکم کرد و اگر دلیل در دهم بود یا متصل بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا با آفتاب پیوندد شغل سائل
کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی باشد اندر کار و پیشه بود و اگر شهادت زهره را بود شغل وی اندر باب
زنان بود یا بچیزی که بزنان منسوب و اگر دلیل در یازدهم بود ضمیر اندر کار دوستان بود یا آرزومندی دارد
یا از قبل فرزندی رسد یا مال سلطان را طلب کند یا چیزی که آغشتهٔ سلطان را بکار آید یا بکسی پیوستن جوید
و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا متصل بود بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم یا شهادت باشد
زحل و عطارد را اندر وی ضمیر اندر کار دشمنان بود یا اندر کار مکر و حیله یا از غم و زندان برسد یا از مرگ
یا از دزدی و گم شده برسد یا از جور و ظلم کسی رسد **دانستن آنکه ضمیر سائل اندر کدام خانه است** اگر دلیل اندر طالع
باشد بنگر که عطارد را بوی نظر هست یا نی و اگر نظر باشد یا بدکنتر که ضمیر در طالعست و اگر دلیل آفتاب و مشتری
باشد ضمیر اندر غم مال بود و اگر دلیل اندر برج دو تن بود و مشتری بوی ناظر بود دلیل ضمیر هم اندر دو ماه باشد یا از
مشتری دلیل عالمست و اگر مریخ را شهادت بیشتر بود ضمیر از قبل زنان باشد و اگر دلیل اندر برج سیم بود بنگر که مریخ

وقمر بوی نظر دارند یا نی اگر ناظر باشد هم اندر سیام باشد و اگر دلیل اندر چهارم باشد و اگر دلیل اندر پنجم
باشد اگر مشتری و زهره و عطارد اندر وی شهادت بود بدانکه ضمیر هم اندر پنجم بود و اگر دلیل اندر ششم باشد و
هر کوکب را که اندر وی شهادت بود از این هفت کوکب بدانکه ضمیر هم اندر ششم بود خاصه تر مریخ را که وی همچو کو
خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم بود زهره و عطارد و قمر را در وی شهادت بود ضمیر هم اندر هفتم بود خاصه
اندر کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت بود چون مشتری را بود ضمیر از وکیلی و
وصایت باشد اگر مشتری راجع باشد اندر کار وکیلی و وصایت خللی باشد و اگر دلیل اندر هشتم بود و زحل و مریخ
را در وی شهادت بود و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر هم اندر هشتم و ستاره تحویل کند و او نادر زایل بود
بدانکه ضمیر هم اندر نهم است و اگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هر کدام که بود یکی شهادت بود ضمیر هم
اندر وی و اگر شهادت کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف را ضمیر اندر باب سلطان بود و اگر دلیل اندر یازدهم
باشد و شهادت مشتری و عطارد را بود بدانکه ضمیر هم اندر وی است خاصه که چون مشتری باشد و اگر در وی
و شهادت زحل و مریخ را و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر هم اندر وی است خاصه که زحل و عطارد شاهد باشند
اینست نمودن دلایل والله تعالی اعلم **دانستن چگونگی سائل و حرف و سیرت او** طالع بنگر که دلیل
کوکبی باشد ساقط از وتد یا اندر برج غریب سائل مردی مجهول باشد و بی حسب و اگر از اوتاد ساقط بود و لکن
در خطوط خویش باشد بدانمقدار معروفی باشد سائل مثلا اگر دلیل اندر ششم بود اندر خطوط خویش
نام وی نام چهارپایان بود چنانکه رایض و بیطار و شبان و آنچ بدین ماند و اگر بخویش باشد در وی زشتی و
و دلیل زحل و مریخ بود و خالی السیر باشد دلیل کند که سائل مردی باشد و حشی طبع و اگر زهره و مشتری
باشد سائل مردی بخشک باشد یا برده فروش و اگر عطارد و ماه بود سائل نخاس باشد یا برده فروش یا نخاس و اگر
دلیل اندر وتد باشد مردی معروف باشد باندازه قوت کوکب و اگر اندر خانه آفتاب و مشتری باشد معروفی از اهل
پادشاه بود و اگر ناظر در برین میان عطارد بود معروفی وی اندر بازرگانی و علم و حکمت بود اگر ناظر زحل باشد از
شمار ابان کند کان بود چنان چون بنا و کشاورز و اگر دلیل زحل بود اندر طالع و قمر بوی ناظر باشد از تنگ و
تسدیس اندر برج خاکی یا آبی او زبان باشد و اگر عطارد ناظر باشد قیام بود و خداوند فکرت و دست
دارنده غلامان و محال باشد و اگر دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر خداوند ادب بود و نیا
حفظ و زبان آور باشد و اگر دلیل مریخ باشد و عطارد با وی بود یا بمر خداوند احسان و دزد و کیمیا گر و دزاق

ف

بود و

بود و بر وتدها دیگر و کواکب دیگر را هم بر این قیاس حکم کن اگر دلیل سایه مقابله کوکب باشد این مرد چنین
باشد و خداوند نشر بود و اگر در هبوط خویش باشد یا راجع بود این مرد زده باشد و کوهیده و اگر دلیل
مریخ باشد در زهره و زهره در وسط السما یا مریخ در وسط السما بود و زهره بوی ناظر و ایشان هر دو مشتری
باشند پس این سائل معروف بود و حریص باشد در آن زهره و مریخ هر دو بیکدیگر آن چهار و هفتم
این سائل بخت چنین باشد مرد بازن و اگر مشتری باشد آشکارا بود بدانکار و اگر مغربی بود پنهان بود در آن چنین
اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب ثلثه قمر اندر تحت الارض باشد این سائل را
استهزا کننده و از ما نشده بود و اگر فوق الارض باشد نیکو باشد اگر چنانکه بعضی از این دلایل تحت الارض
باشد و بعضی فوق الارض این استهزای استهزا بر خود پیدا کند اگر دلیل ناظر کوکبی باشد به تثلیث یا تسدیس
این مرد خردمند بود و آمیزنده با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر بقارن باشد خداوند اشتر را
و کارهای پنهان کند و اگر در برج منقلب باشد این مرد ناشکیبا باشد و خلاف کننده باشد بر همه کارها آشکارا
و بسکار و اگر در برج ثابت باشد این مرد صابر بود اندر بد و نیک و راستکار باشد و اگر در برج ذو الجسدین باشد
این مرد دو رو بود اندر همه کارها و خداوند صناعت و حیله گر بود و اگر دلیل کوکب سعد بود اندر بخت و فضی
بوی ناظر ظاهر این مرد و جامه او شفق باشد و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعد
بوی پیوسته ظاهر و باطن او و لباس او پاکیزه و نیکو بود اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر
از باطن بود چنانکه برائی بود یا منافق و اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج نحس ظاهر این مرد و باطنش تباه بود و
بخت و کوهیده بود و همچنین دلیل کند سهم الغیب اندر وتد باشد مردی بایده باشد اندر و نیش اگر سهم الغیب
باشد بنظر یا بحسد یا بسرخ ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع یا نحس باشد باطن وی همچنین ظاهر
بد و تباه بود و اگر خداوند سهم اندر برج ذو الجسدین بود از دین بدین اندر آینده بود و بر یکدین پایدار نباشد و اگر
سهم الغیب اندر طالع باشد بسعدی پیوسته با خداوند طالع باشد یا کوکب سعد فکر قوی باشد اندر هر چه اندیشد
و اگر بنحسی پیوسته باشد فکر وی هم هوس ها باشد و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم بدرجه سهم ناظر باشد
و خداوند طالع به تثلیث یا تسدیس ناظر باشد دلیل کند که سائل زاهد کرده و دینی نام وی بماند خاصه مشتری
در وی شهادت بود و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر طالع باشد و سعد بود اندر طالع بر مذهب سنت و جماعت بود
و خاصه جایگاه نیک مردان و بخردان باشد و اگر نحس بود خانه وی جایگاه دزدان باشد و همچنین اگر خداوند طالع اندر

بود همه بر قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود و سعد وی بود و خردمند و با همت و اگر در پنجم بود
مزاح کننده بود و گشاده طبع و اگر در سیم باشد خردمند و امیزنده بود و اگر در دوم باشد مبتلا و کننده
مال بود و اگر در چهارم بود نیز طبع و اناد انی کردن دوست دارد و اگر با نحسی مقابله باشد از جای فرو افتد
یا از سلطانی آسیب رسد بدعوی معنی و اگر در ششم باشد و حسن طبع بود و بیمار ناک و دل با حیوان پیوسته
و اگر در هشتم بود بدیم زنان رونده بود یا انباز و زن کشنده باشد و اگر نحس مقابله بود اگر آن نحس خداوند
ششم بود یا خداوند هشتم بیماری و مرگ رسد او را از سبب انداختن یا خصومت رسد شر و اگر در هشتم بود ضعیف
دل و مرده روی بود و بیوان جوی بود و دل کار مردمان پیوسته دارد و اگر در دهم بود خداوند همت باشد و
دار بود یا سلطان بود و اگر در دوازدهم بود دشمن وی بد مهر و بد اندیش بود بهمه شغلها خاصه اندر شمکاری
و اگر به نحسی پیوسته بود یا سهم السعاده نحس گشته بود و با وی باشد اگر نحس کشنده خداوند هشتم یا خداوند
هفتم سایل کشنده بود خویشتن را یا کسی را بکشد و اگر نحسی در کرد وسط السما بود اندر برج ذو جسدین
سایل کسی را بر سر دار کند یا خود بر سر دار شود این شاهها که نموده شد قوی تر آنگاه بود که این دلیل چون خداوند
طالع را بود نیکو تامل کن یاد دار والله اعلم **دانستن خود طبع سایل را و سیرت او** اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر
طالع و سعود بود اندر خطوط خویش دلیل کند که این سایل آهسته و رحیم دل و حلیم بود و سیرت آنگاه باشد که اندر
برج ثابت باشد و اگر نحس ناظر باشد نگاه دار سعادت وی اندازه قوت نحس و اگر سعدی ناظر باشد سعادت و نیکوئی
و طبعی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و بد کردار و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین باشد و اگر
سعدی بوی ناظر باشد نگاه دارد نحوست وی و اگر نحس ناظر بود زیادت کند بد خوئی و بد طبع و نابکار باشد و اگر
این دلیل اندر برج منقلب باشد این سایل اندر گفتار و رفتار حب حسار باشد و بر خویشتن زنده بود و در بکمال
نیستد و آهسته نبود اندر کارها و بر آنگاه بود که راجع شود هر مرادی که دارد بخلاف مراد وی بر آید و اگر اندر
برج ثابت بود این مرد جلد کار و آهسته و درست کار و دیر خشم گیرد و اگر در برج ذو الجسدین بود سایل را آهستگی
و تجمل کاری و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد بدان دلیل ناظر بود سلاح بسکار بود و دوست دار سخن و فهم
باشد و اگر اندران مریخ یار بود و مردی نگار باشد و اندر وی سخنان بد گویند و اگر زحل ناظر بود بتر بود و دوست
دارنده آب و زمین و سود آمیخ و دور اندیش و سفله باشد و اگر مشتری ناظر بود پاک دل بود و خورنده وی بیش خشم
و دوست دارنده مال و منخل باشد و اگر مشتری اندر هبوط بود یا منحوس مرانی باشد و اگر زهره ناظر بود خداوند طرب

وطرب باشد و گراینده بود بکار زنان و اگر ناظر قمر بود سبک رای و سبک اندام و بیقرار باشد اندر
کردارها و سخن گفتن و مزاح کار باشد و آمیزنده با رسولان و بریدان و اگر ماه شهاب باشد اندر درجه طالع مرد
بیعقل و مصروع باشد و اگر زحل او وی باشد زشت روی و ابله و نادان باشد و اگر قمر اندر سیوم بود و نحوست بود
بمریخ و زحل معیوب چشم بود خاصه اندر سرطان اسد و دلیل را هر جا یابی باندازه سعادت و نحوست حکم کن و
با دلیل ارکن بر رسیده شود اگر دلیل ماه اندر طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته با دلیل اندر طالع
بود و ماه بوی پیوسته اینمود نیک بود و جاسوس اگر برج منقلب بود و اگر برج ذو جسدین و عطارد بوی ناظر بود
صاحب خانه و خبرها و پیغامها بود و سخن چین باشد و اگر دلیل ستاره ماده باشد اندر برج بر ظاهر تن ظاهر تن
بود و باطن مردان و اگر دلیل اندر برج ذو جسدین بود هر دو فعل دلیل کند اگر این دلیل اندر زن بود اندر برج
ذو جسدین زن بازن کردایند بود و اگر مرد باشد غلامبارگی کند هم فعل عنان کند و بر آنگاه که اندر برج دلیل ناظر
اندر هبوط بود یا نحسی بوی ناظر بود اینمود اندر کار نکوهیده بود اندر میان مردمان و اگر دلیل اندر حد زهره
بود که اندر مرد گفته تر بود اینمود ناشکیبا بود اندر باب خویش و اگر زن باشد اندر حد طالع عطارد و
مریخ بوی نیز بتر بود و اگر اندر برج منقلب بود اینمود کار خویش پیدا کننده بود و بی شرم بود و اگر در برج ثابت
بود اندر اباب صبور باشد و بی پشیمان و اگر زحل ناظر بود درست و پارسا بود و حسن کار و اگر مریخ ناظر
باشد اندر کار نحس قوی باشد از زهره بوی حرام را دوست دارد و اگر مشتری ناظر بود این مرد از آنکار بالا رسد
و بار کار نیکو کند یا سیم دهد از بهر آن کار و کرد عالمان کرد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع و زیبا اندام
و کردی پریشان کرد و نیکو رویان کرد و اگر زهره و عطارد و مریخ باشد و مقبول بر یکدیگر را پیوسته دل
او بعشق مشغول باشد آن ستاره که اندرین باب دلیل کند هر کجا باشد نیکو چهارم برج از آن ستاره اگر
خانه زحل باشد تا این دلیل خود اندر خانه زحل بود جایگاه خلوت وی و بر آنی دین بارها بود و اگر خانه مریخ
باشد جایگاه خلوت او کوکبی و آهنگدها بود و اگر زهره و مشتری بود جایگاه خلوت وی اندر بساطها
و جامها خرم بود و اگر شمس بود جایگاه خلوت او ایوانها و شرابها و جایگاه بزرگان بود و اگر عطارد باشد
جایگاه خلوت او نیز نزدیک کتابخانها و راهها و جای دبیرستان بود و اگر قمر باشد نزدیک حوضها و چشمها
و آبها روان باشد و نیکو تا بکی متصل است باندازه اتصال حکم کن جایگاه خلوت او را والله اعلم **باب اندر**
بیرون آوردن خبی و معرفت آنکه خود اندر دست چیزی هست یا نی اگر کسی سوال کند و گوید که اندر دست

مزجت روا بود که چیزی نباشد ولکن وی بران چیز که برسد ضمیر کرده باشد بر کوهر چیزی حکم آن چیز نباشد و
اندر دست اگر چیزی نباشد و سؤال کند اگر خواهی که بدانی اندر دست سائل چیزی هست یا نی بنگر بقمر اگر صاحب طالع
یا صاحب ساعت یا بصاحب برج خویش متصل بود و مقبول باشد اندر دست چیزی دارد و اگر اتصال
نبود بکسی که یاد کرد بر اندر دست هیچ چیز نباشد و سعت برسد **دانستن جوهر خبی** طالع بنه و اوتاد
راست کن و دلیل پدید آر و جوهر خبی از جوهر طالع کوی و لون آنچیز از لون صاحب ساعت کوی و طعمش از صاحب
حد کوی و عدد آنچیز از قمر یا عطارد و کسانکه و نوی وی از جایگاه صاحب طالع از ارباع شمس و ارباع فلک
اگر طالع برج آتشی بود آنچیز نباشد که اندر آتش آمده باشد یا از بهایم بود و یا از حیوان و اگر برج خاکی
باشد از معدن سبز بود یا از نبات یا از خاک و اگر باد وی خانه باشد یا چیزی باشد که در هوا پرد یا چیزی
باشد که اندر هوا از سود درختان بود و اگر برج آبی بود و چیزی نمناک و ماند وی باشد **معرفت لون خبی**
اگر صاحب ساعت شمس بود زرد فام همچون رفاه آتش و اگر زهره بود سپید باشد و اگر عطارد آسمان گون و اگر
قمر بود سبز بود و اگر زحل بود سیاه و اگر مشتری بود کندگون باشد و اگر مریخ باشد سرخ بود و نیز دلیل کیر
الوان بر جهاد و ارباع فلک باخذ اوند ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج چیست و بگذار
ارباع فلک لون صاحب ساعت بالون از برج و بالون ربع فلک قیاس کن و بنگر که بکدام خانه باد وی نیز آمیزش کرده
یا که متصل است از لون آن کوکب که متصل است نیز باد وی با آمیزش ثابت درستی شناخته آید **معرفت لباس کوکب** بدانکه قمر
سپید است که بزردی زند و زهره زرد است که بسپیدی میل دارد و سرخی باد وی آمیخته است و عطارد اندر وی سیاهی
و سپیدی است و روشنی زحل سیاه است همیشه مشتری سرخ تلخت مریخ اندر وی چیزی سپیدی است که گاه گاهی سیاهی
افتاب زرد است که گاه اندر وی سرخی است و سیاهی اما این الوان که یاد کرده ایم این لباس کواکب است که چون بمزاج
دیگر باشد یا بخانه یا بارباع یا ببرج مختلف رنگ خویش این الوان ظاهر نباشد و نیک تفحص و تامل کن **معرفت الوان**
بروج حمل سرخ است ثور سپید است سخت سپیدی جوزا سرخ است و اندر وی تاریکی است سرطان سپید است سخت
سپید اسد سپید است تا سرخی سنبله سپید و سبز است میزان سپید است با زردی عقرب سبز و زرد است قوس
سپید و تا با نست جدی سیاه و تاریک دلو سیاه است سخت حوت سپید است **الوان ارباع فلک** از ربع
چهارم سرخ است از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سپید است **الوان اجمالی**
فلک طالع غبرا است و دوم زرد و از دهم سبز است سیوم و یازدهم زرد است چهارم و دهم سرخ است پنجم و نهم سپید است

ششم و هشتم سیاه است هفتم تاریک است بر لون آنساعت که آفتاب فرو رود **معرفت عدد و وزن خبی**
بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد و درجات جمع کن و بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت بود آن چیز بیشتر از
یکی باشد یا چیزی بود پیوسته و اگر میان ایشان آن برجها طاق بود پس چیزی بود تنها و یکی و اگر آن عدد بسیار بود
از درجات قیاس گیر و اگر قمر و عطارد هر دو اندر یکی برج باشند اگر برج منقلب باشد عدد بسیار بود و اگر ذو الجسد
بود دو باشد یا چهار یا چیزی باشد مرکب یکدیگر نشانده و یافته یا نافته و اگر برج ثابت بود یکچیز بود تنها
بنگر دلیل خبی را و اگر اندر آن برج که هست اندر وجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر در وجه دوم بود از ده بود تا
صد و اگر در وجه سیوم بود از صد بود تا هزار و وجه دیگر بنگر که در طالع چند کوکب است اگر یکی بود یکچیز باشد و اگر
دو باشد دو باشد و اگر سه باشد سه باشد و وجه دیگر بنگر که عدد خبی چند است و چند واجب کرد اگر زیادت از یکی
بود دو و سه بود بنگر که دلیل خبی اندر کدام برجست و کدام ستاره است و سال صغری آن دلیل چند است بعد
وی باشد و اگر اندر هبوط باشد و اگر در مثلث خویش باشد در ده ضرب کن و اگر در شرف باشد اندر صد ضرب
کن اگر در خانه خویش باشد در هزار ضرب کن و چون راجع باشد از آنچه بیرون آید به نیمه او کم کن و اگر عمر وی باشد
باندازه درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه است باحتراق نیمه از آنچه از عدد بیرون آمد کم
شود و اگر دو درجه بود ربع آن عدد بماند باقی کم شود و اگر چهار درجه کم شود ثلث از آن بماند باقی کم نشود و اگر
راست بدرجه احتراق بود هم کم شود و اگر راست بدرجه احتراق بود هم کم شود هیچ نماند و یا زیاده کند دلیل را دلیل
نظر دارد اگر کوکب سعد ناظر بود زیادت کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کرده ام از عدد و کوکب نحس بود زیادت
کند اگر دلیل یا راست باشد چهار یک از عدد که بیرون آمده است بیفزاید و اگر یاد نشب بود ربع آن عدد کاهد و اگر دلیل
باشد هیچ زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کند و راهمچنان نگاه دار برجست و احتراق که دلیل را نگاه داشتن عمر کاهد
را نیز همچنان تا که دلیل آفتاب بود و سعد با وی مقارن بود هیچ نیفزاید و اگر نحس مقارن باشد هیچ نکاهد و آن کوکب که
و افزاینده بود بعدد بنگر اگر در برج ذو الجسدین باشد تضعیف کن بعدد و با شمس نظر بودن بیفزاید باجتماع و مقابله و
تربیع نکاهد این باب همچون باب هیلاج و اگر خداوند است که اندر باب زیادت زاید و ناقص التوافق اندر است که سعد آن
تثلیث و تسدیس و قران بیفزاید و نحسان تربیع مقابله و قران کنند و الیس صوری کوید یکچهار از درجه چهارم از طالع تا
شمس آنچه با آن عدد خبی و دو بنویس و بنگر اگر برج ممتده باشد یا برج کثیر الاولاد عدد بسیار بود و اگر در برج منقلب بود
همچنین و اگر در برج ثابت بود که تر باشد بعدد ما خبی بود این باب بنگر و تامل کن بسیار جانها فایده کند **معرفت آنکه**

خجی نوست یا کهن اگر دلیل طالع مشرقی بود از آفتاب و از طالع و از برج آن چیز نو باشد و اگر مغربی بود کهن بود و اگر
جنوبی یا شمالی بود میانه بود شمالی میانه تر نبود تر دیل تر بود و جنوبی میانه تر که بهستگی تر دیگر بود و اگر مختلف بود حکم
بر خاک کن تا بدانکه هیچ چیزی که سؤال می بر روزی و ساعتی بود مشرقی و مغربی می بطالع و از ناع طالع در رست تر باید
و هر چیزی که قوانمی بود در روزگار دراز تر نیکو که مشرقی می اندر غربی می اندر ربع آفتاب بفلک تر و بر دیر تر باشد یا
اندر از ناع طالع هر کدام دیر تر باشد حکم بروی کن **دانستن جایگاه خجی** اگر دلیل تحت الارض باشد آنچه بیند نو
اندر زمین تا اندر دست یا اندر جایی پوشیده بود و اگر فوق الارض بود ظاهر بود و آشکارا یا اندر دیوار یا اندر
خانه یا بر برف و اگر در برج ذو الجسدین بود همچنین بود که از فوق الارض گفتم و اگر در برج منقلب بود در جایی بود
گرد بر گرد یا باوی بود اگر در برج ثابت بود جایی محکم بود و سخت که بخنبد و استوار و اگر دلیل در طالع بود تا او
التما آن چیزی باشد پاینده و سبک و لطیف همچنین و خاص و از وسط التما تا هفتم آن چیز فرو زنده بود از
کرسنگی یکشاف و جسمانی بود و روحانی نبود و از درجه مغروب تا چهارم آن چیز فرو زنده بود بمغاکی و کنف است
جسم و روح و از چهارم آن چیز فرو زنده بود تا طالع پاینده است و روشنائی از تاریکی روح و این دلیلها که گفتم و
زد بر تو پوشیده نشود **دانستن کیفیت خجی** اگر دلیل اندر وتد بود آن چیز پایسته و کار آمدنی بود خاصه که
مشرقی بود و قوی بود و اگر مایل وتد بود کمتر از وتد بود و اگر زایل وتد بود چیزی بود نابکار و شکسته و عیب ناک
و اگر دلیل در خانه خویش بود چیزی بود معروف و شایسته و نایسته و همچنین اندر خط خویش باندازه دلیل طالع
و اگر هبوط بود چیزی بود تباه یا کنده یا شکسته یا ساقط و اگر با ذنب بود دیرینه و شکسته و سقط باشد و اگر
با راس بود چیزی نیکو و ستوده و بسر بر شادی و اگر با زحل باشد چیزی باشد از آهن و سنگ و آنچه بدین ماند یا اندر
گوهر طالع و اگر دلیل زحل ناظر بود همچنین اجناس که گفته شد و اگر مشتری بود چیزی باشد که زر و سیم پیوسته
باشد یا از اجناس وی و اگر بمریخ ناظر بود چیزی باشد از آلت قطع و خلنده و اگر با آفتاب ناظر بود از اجناس
جواهر بود و اگر بزهره ناظر بود از اجناس رود خانها بود یا از اجناس جامهای رنگ برنگ یا پیرایه و اگر بعطارد ناظر بود
از اجناس کتب و دیوانها نامه بود و خط بود یا از نفسها و اگر بقمر ناظر بود از نظر و طبع برج حکم کن و قیاس کن و
دیگر اگر دلیل در ربع شرقی باشد چیزی بود جنبنده یا جانور و اگر اندر ربع جنوبی بود چیزی بود بجان و بجسم حرکت
شواند کرد یا چیزی بکار یا خود چیزی باشد و اگر اندر ربع مغربی بود چیزی باشد که او را حرکت نبود و ساکن بود
و اگر اندر ربع شمالی بود چیزی بود جنبنده و او را جانور بود یا دو چیز بود مرکب او دو چیز باشد ضد یکدیگر **دانستن**

مزه خجی اگر طالع حذر زهره بود چیزی خوش مزه بود و جرب باید بدار نرم و دل شاد کند و روشن و
اگر صاحب طالع عطارد بود چیزی بود مزه ساز و ورش و بمزه نابد بدار درست بود و اگر زحل بود چیزی
بود شد چون مزه هلیله یا درست بد بدار و اگر مشتری بود شیرین بود و بزرسان بدار و اگر مریخ باشد
تلخ بود و بدار سخت و مزاج کو اگر ناظر نیز با درکن یا درست تر آید **دانستن گرانی و سبکی خجی** اگر دلیل اندر
طالع بود آن خجی گرانسنگ باشد و اگر در دوم بود گران باشد و اگر در سیم بود گرانسنگ باشد و چهارم گران
بود در پنجم میانه در ششم سبک بود که پاره گرانی دارد و اگر بار گران بود پاره سبکی دارد و اندر هفتم مقدار
گرانسنگ و در هشتم سبک و اندر نهم سبکتر باشد و در دهم سخت سبک باشد و یازدهم سبک بود و اندر
دوازدهم سخت میانه بود نه سبک نه گران **دانستن شکل خجی** اگر دلیل زحل بود گرد باشد و اندر وی پاره
کژی و جنبندگی بود و اگر دلیل مشتری بود گرد باشد و غلتان و اگر مریخ باشد چیزی باشد و در وی سوراخ
بود و اگر شمس باشد و اگر زهره بود چیزی مربع بود و اولش گرد بود و اگر عطارد بود چیزی باشد اولش باریک
و میانش سطبر و آخرش باریک و اگر قمر باشد بیکو که بوقت سؤال جرم قمر بچه صفت بدانشکل باشد و نیز نظر قمر
باتصال کواکب دلیل کیر و آمیزش ده نادرست آید **دانستن آنکه خجی دراز است یا کوتاه** و اگر دلیل طالع
بود تا وسط التما یا هفتم خاصه تر که زاید النور بود آنچیز دراز بود و چند اندازه خویش و اگر تحت الارض
باشد یا ناقص النور آنچیز کوتاه باشد از اندازه خویش **دانستن آنکه خجی خوشبوست یا گنده** اگر دلیل با
ساقط از اوتاد یا اندر جایگاهی باشد که بطالع نظر دارد یا اندر قمر نظر بود تر آنچیز گنده بود خاصه تر که غسان بوی
نظر دارند یا با راس یا با ذنب یا با کید بود و اگر در اوتاد یا مایل اوتاد بود یا شمس و قمر بوی نظر دارند یا بطالع نظر دارند
آنچیز خوش بوی بود **دانستن آنکه خجی از چه جایگاه است** اگر دلیل اندر وجه اول بود چیزی بود که از او
آنچه هر بود و اگر در وجه دوم بود از میانه آن جوهر بود و اگر در وجه سیم از آخر آنچه هر باشد مثلا طالع برج بادی
آمد خجی از جانور بود یا از درخت چون صاحب طالع در درجه اول است گفتم از سر جانور یا از سر درخت و همچنین تا
هر سه وجه و چون خواهی که اجزای آن بدانی همین قیاس کن در درجه بدرجه تا آخر برج **دانستن بروج**
وجه دیگر و این بدین درجه تحقیقت حمل سرخت و سبک ثور سپید است و گران جوز اسبز است و سبک است
قوس است و گران سنبله زرد است که بسبزی زند و گران میزان سبز است و سبک عقرب سپید است و سبک قوس سپید است
و گران جدی سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت سپید است و سبک **وجه دیگر** حمل سرخت و سپید و تلخ تو

سپید است و شد جوزا سبز است و شیر و سرطان هم رنگ و دوات و شور اسد هم رنگ آتش و تلخ سنبله نقش و شد
میزان سرخ است که بسیاهی زند و سرخ است که بسیاهی زند و سیر جوت سپید است که بسرخی زند و شور
معرفت کیفیت خبر جنین دیگر اگر خداوند طالع راجع باشد یا در هبوط یا نحوس چیزی سپید ناک بود و اگر
محترق باشد سوخته بود و اگر مسعود بود یا بدرجه شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنگ و طرفه و اگر رونده باشد
یا مایل و تند چیزی پیوسته و اندر پای و اگر ساقط بود چیزی باشد بکار و سقط و کر صاحب طالع مسعود بود
یا بسعدی پیوسته اینخبر اگر حیوان باشد یا بخوردن حیوان خوردن را شاید و اگر از جنس خورد نی باشد و اگر از جنس
دیگر باشد سخت اندر پای و بکار کمد بی بود و نیکو که صاحب طالع اندر کدام برجست اندر خاکی یا هوائی یا آتشی و معدن
خبر بودن وی و روندگانی وی از آن باشد مثلا صاحب طالع اندر برج خاکی باشد و زهره بوی پیوسته از برج آبی
بدلا تا دیگر گفتیم حیوانیست پنهان یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد که زندگانی وی از خاک و آن بمحبس
اما پاره استخوان کوسفند بود و اگر خداوند ساعت سپید باشد و اندر برج سوخ بود و بخانه یا بربع نیکوی
این چیزیست در اصل سپید و لکن بر او ملک کرده باشند بهر رنگی که دلیل برج و خانه و ربع ملک بود و اگر دلیل از
طالع باشد تا وسط السما این چیز لطیف و سبک باشد و روحانی بود و اگر از وسط السما بود تا هفتم چیزی سبک
بی اصل کند روح باشد و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع چیزی باشد بی روح
معرفت جنین حیوان و چون معلوم شد که از حیوانست اگر دلیل اندر برج ذو الجسدین باشد تا اندر دو وجه
از جدی دلیل کند که پرنده است که بپرد و اگر دلیل اندر حمل و ثور و اسد بود یا هم آخرین از قوس یا دو هم اول
از جدی چهار پای باشد و اگر در حمل و ثور و اول هم جدی بود چهار پای کنده سم و اگر در اسد بود چهار پای چنگال
دشتی بود و اگر در نیمه آخرین قوس بود چهار پای باسم بود و اگر در اسد و عقرب و جدی باشد حیوان هوا مرغ باشد نخچیر
مار و کرمه و جنبنده زمین و ماند وی جهاد آبی دلیل حیوان آب باشد و اگر دلیل اندر حوت باشد مرغان آبی باشد
یا هر چه حیوان آبیست و اگر دلیل اندر عقرب باشد سباع آبی باشد درنده و کزنده و چون دلیل اندر جوزا بود یا اسد
یا میزان یا دلو دلیل درختان دراز بود و چون در سرطان و عقرب بود یا در نیمه آخرین حوت دلیل کند بر درختان
میانه بالا و چون اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین اگر ثور بود نبات ماند درخت بود
که تخم و گل کند و اگر در سنبله بود تخمها باشد و جدی نبات و گیاهها باشد اما بدانکه حمل و ثور و اسد دلیل بر
بهایم و چهار پایان است جوزا و سنبله و قوس و آخر جدی و حوت دلیل بر بندگانند جوزا و سنبله و میزان و نیمه اول قوس و دلو

دلیل صورت مردم است سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام زمین است و اسد و عقرب و نیمه آخرین قوس
و حوت دلیل سباع است این قدر یاد کرده شد نیکو تامل کن والله اعلم **معرفت آنچه بدین دوازده خانه منسوبست**
طالع دلیل بر مسئله سائل از حال تن و جان و عوارض تن و هر چه که طلب کند و طلب خواهد کرد یا در هر کاری که
آغاز کند یا کاری که اندر وی باشد و بر مولود و مدت مکث مولود اندر رحم مادر و بر عمر و شرف و زینت که در
زمین زاده بود و کارهای پدید آمده و از حال زندگانی و از خیر و شر که بمرد مد رسد **بیت المال** دلیل کند بر احوال
مال و کسب و معاش و یاری کردن و سدیر و ان و گواهان و خصومت زنان و ستدن و دادن و وصیت تا مها و کار بستن کارها
نو و امانت نهادن و بذیرفتن امانت و انباری و خزینها و کلیدها و اندر آمدن بهر کاری و نامه سلطان و فتحی
خواهد آمدن و پیروز رفتن پیش غائبان و آب جامها و شادی و گنجها و یاد خواستن کسی باشد و اگر نحسی اندر
خانه بود مولود را اندر دیدار چشم زخمی رسد **بیت الاخوة** دلیل کند بر سفر نزدیک و تحویل و نقل و نوا
چیزی و فرح یافتن و مرحال را در و خواهر و دوستان و خویشان و خرابها و دین و فقر و رازها و اقرار
خوردگان و بندگان از زنان و فهم کردن و فکر کردن و علم و عبادت خانها و کلیساها و آتشکدها و آنچه بدین ماند
بیت العقب دلیل کند بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و سرای مقام و کشت زارها پوشیده و پنهانی و من خانه که
مولود آنجا زاده بود و بر فرزندان و بازداشت و خویشان پدر و اجداد و بناها و عنصر و اصل و آنچه از من مرا
و خانها کنانه و چیزها نذیر و شوی مادر و آنچه برسد بجهان از نیک و بد و جایگاه که در وی نهان کرده اند
و جایگاه تعلیم کردن و گنجها و دیهها و شهرها و بنیادها و دفینها و آنچه از پس ک بر حال مردم مرده آید و
استوار کردن و کور و کمر آهنجیدن **بیت الولد** این دلیل کند بر حال فرزندان و رسولان و هدیها و نیکوئیها و فرید
و طلب زنان و دوستیها و دوستان و رفیقان و رنج بردگان و سهو و حال مردمان سهو و بر غلها و بر ضیاع و بر حال
شدن زنان و خیر و نامها و بیعامها و شادی و جایگاه خیر و راستی و املاک زنان و پوشیدن جامها و
زمین و مزاج و باری و برکاشت کردن خیر و بر حالها که گذشته که شدن و مال پدران و عنایتها و آنچه بکنید
مولود را از بن مرگ وی از حد و ثنا و کوهر و دشنام و طلاق **بیت المرض** دلیل است بر بیماریها و اسیان و بندگان
و بر ستاران و سیم و نقل کردن و معالجت و دلیل کند بر باطن ابتلاها و بر جای ماندگان و عیبها و بر جای گاه و دفع
کفتن و چیزها خیر و ضایع مانده و چیزهای که بوی امیده نباشد و تهمت و کار زنان و خصمان و نکاح
و زور و پنهان و سخن چینی و کردار زور و بنده و بازداشت و جلی و سحر و عبادت دیوان و مردمان سقط و فرو

و دون اگر سیر بر طالع مولود اینجا بود طبیب بود **بیت النساء** دلیل است بر زنان و تزویج و سیبها
وی و خصومتها و انبازی و معاملت و غایبان و دزدان و خلوت ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی
که طلب کند و جایگاهی که کسی قصد کند و زمینی که سفر کند سوی آن جای و دلیلست بر کارهای استران
و مرگ زنان و مبتلایی ایشان و معالجت ایشان و قصد کردن و ضدان و یاران استهزا و استخفاف
کردن با مردمان و معطل بودن اندر کارها و غریب کردن در زمین و مرگ دشمن و صید کردن **بیت المال**
دلیلست بر مرگ کشتن و سیر اثها و زهرها کشنده و هم و ترس و بر هر چیزی که هلاک شده بود و
ضایع مانده و امانت و بی کاری و کاهلی و درمانی و جلتها و سوختن و دلیل کند بر یاری کردن سود و
عنه و مال وی و گنج و دفن و چیزی پوشیده و پنهان کرده و دزدیده و زهر دادن و غرق کردن و چاها
مرگ و هر چیزی که کهن بود و چیزی که خصومت کند با حق و مرگ اندر غربت و بناهی تن از داروها
و درویشی و حاجتها و سوار و سل و هم و ترس و احمقی و ابلهی و بیهوشی **بیت السفر** دلیل است بر سفرها
و راهها و غربت و کارهای خدای و نبوت و دین و علم و مسجدها و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل
و علم نجوم و کتابها و رسولان و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و برکاری کشیدن و
و زاهدی و بر دین داری و هوا **بیت العمل** دلیل کند بر رفعت و ملک سلطان و والی و قاضی و حاکم و عامل
و صاحب شرف و کارها مادران و بازرگانی و کار و پیشه و دشت و پیشه و امر و نهی و غایت کارها
و خیرها نو و تمیز کردن اندر کارها و رشدن اندر کارها و معروفی اندر میان خلق
و خاص زنان بدران و مادران و جوانان و الله اعلم **بیت الرجا** دلیلست بر امید و سعادت و نجح و
دولت و دوستان و حمد و ثنا و فرزندان و یاران و عشق و پیوستن زنان بدوستی و مهر و جایگاه نیک بختی
مولود و داشتن آن مال و فرزند که باشد مولود را کاری بزرگ و دولت که یابد و یاری کردن سلطان یا
ملوک و برخوبودن و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزها در دست یابد و چیزی نیکو و پاکیزه و بلا
و فایده یافتن و سوگند کردن و رشوت و خار و دشمنان و شمت **بیت الاعداد** دلیلست بر شفاوت و دشمنان
و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم و جلی و بندو زندان و سخن چینی و مکر و جلت و رنج و محنت و مشقت و تعب
و عنا و ستوران و بندگان و کارهای کشیمانی آرد و بلا و دردی و غم دل و بیماری و خواری و مردمان و حرکارها و
و کارهای زنان و کسی که کردن اطاعت کند و بیماریها و کنیزکان مادر و فرزند و فرزندی که بنکه مادر اند بود و بر کاری

که بیش از مسلم بوده باشد و چهارپایان و نکبت و مبتلایی و مالها باشم شده و مال دزدان و بدرفتاری و عصیان
و چیزی که رفته باشد از مالها و بدکاری و دورویی و برشهای فرزندان و زندان و هم برین مثال اگر آنچه سایل
نیکو بکار خانه منسوبست از روی صاحب وی حکم کرد بنیکی و بدی باندازه نظر سعدان و نحسان **انس**
هفت ستاره منسوبست دلالت حل کو از اشاری حل کویند و بروی فرو نویس طبیعت وی سرد و خشک
و تاریکست و ازین مردم دلیلست بر زانوها و ساقها و مغز استخوانها و گردها و مثانه و سپرز و گوش راست
و هر چه اندرین آدمی کنده و بلدی است بر حل و از علتها چون فالج و نقرس و مالیخولیا و کنگی و کری و آنچه بدن
ماند و دلیلست بر بیماریها صعب و دراز و غمها و اندیشها کشاورزی و ملاحین و سفرها دور و دراز و کوهها
و کوهها و بازرگانها کران و اندیشهای صعب و دلیلست بر آهستگی و بزرگی اندر مذهب و اندر کارها و اندیشها
خوردن و در بیچارگی و درویشی و صناعتها دشوار و سخت و عمارت زمینها و آبادانیها و بناها و آبهای
صعب و جوهای بزرگ و ساحت و قسامی و غربت و مکر و حیلت و غدر و مخادعت و کم آمیختن با مردمان و
غصب و غارت و کشتن و بند و زندان و جلی و اسیری و اسیری و شکنجه و حد کردن بر یکی طریق را هر که خشم بکند
چون کند چوب شتن کاه شو اندر داشتن و کسی را سلکه تر خواهد و دلیلست بر پیران و کدایان و غم و هم و ترس و مشقت
و شقاء و تحیری و دشواری و شکی و روزگار و مرگ و میراث و نوحه و یتیمی و زندان و جدان و برادران کلان و
بندگان و دزدان و گریزندگان و گریزپایان و حقارت و کفر و دردی و مرده شوی و دباغت گری و حسی و جادوی
فسونگری و دلیلست بر کارهای سخت و کنده و دشوار و پیشهای که با سوال و بنمر و بوست باشد و راستی قول و صدق
مودت افعال حل است **دلالت مشتری** مشتری کرم و تراست و دلیلست بر زندگانی و فرزندان و شوهران و عمل
و بر علما و قاضیان و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی و حق و دین و عبادت و افتخار کردن کارها
خیر و هفته بودن و زهد و ورع و تقوی و موحدی و مصلحی و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر دشمنان خویش و ریاست
بزرگی و شرف و کرامت و نیکبختی و بر آمدن امید و شادی و رغبت کردن بجمع مال و علمها و توانگری و نیکویی
و نیکخویی و جوانمردی و کارها خیر و راستی کردن با دوستان و دست داشتن و باست بر اهل شهر و یاری کردن
هر کسی را و بازرگانی و غارت سرای و تبع عالی و عهد و وفا کردن و امانت داشتن و زینت و بسیار سخنی و جربزه
و بسیاری کاسب و نیکو کردن کارهای مردمان و معروف فرمودن و از منکر نهی کردن **دلالت مریخ** طبیعت
مریخ گرم و خشک و مزه وی تلخست دلیلست بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارهای ناگهانی و سوختگی

وسنا لاری کردن و شکری و صحبت با سلطان و حرب کردن و مودانکی و سرکشی و جنگجوئی و طلب ترکردن و
از راستی نیز و فتنها انگیختن و دزدی و راهزنی و عیاری و مکر کردن و تیری کردن و غضب و حرامزادی علاو
داشتن و عداوت انگیختن و بند و زندان و بریدن اندام و چوب زدن و شکی جای کرختن و سپر و ترش خصومت
ستمکاری و شتاب زدگی و جفا کردن و پیش رفتن بکارها زشت و بد بختی و بدزبانی و محنتی و فسق و فجور و بدیدی
دروغ و سخن چینی و بلیدی و سوگند بدروغ خوردن و مخادعت و مکر و تباهی چیزهائی کو و زود کرد اندیشه از
حلال بحلال و زود پشیمانی و پشتی و استهزا کردن و بخیلی و بسیاری رنج و شدت اندر سفرها و زنی کردن
و بیخوردن و لواطت و محنتی و طلاق کردن بزودی و بجا افکندن و نکاح و بیطاری و شبانی و دارو کردن چیزها
و صناعتها که با آهن باشد و خسته کردن کودکان و کودبار کردن و کفر آهنجیدن این همه از دلالت برج است دلالت
آفتاب طبیعت شمس گرم و خشکست و او دلیلست بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم و بر ملوک و بنیان و جهان
و اشراف و جماعت و دنیان و غالب کشتن بر هر چیزی و قوت و بزرگی و اشکارا کردن چیزها و دوست داشتن بزرگی
جواهر و بسیار گفتن سخن و بزرگان نزدیک بودن تو و تباهی دهد و بوستان ابوی از دو منفعت کند و سعادت و هدیه
ارتفاع یابد گاه سقوط گاه سعادت و هدیه شست و دلیل کند بر کارهای قضا و حاکمی و بدان و برادران و سخن
و هر کرا از وی چیزی بخواهد بدهد و کسب بر شرها و خداوندان خصومت و بر دو کردهی کردن خصمان همیشه قوی
دلالت زهره طبیعت زهره سرد و تر است و دلیلست بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران
و بوشیدن و پیرایه بستن و زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن نو انگری و لهو و طرب و نیت
و شادی و سماع و تحریک اوتار و عروسها و بوبهای خوش و شعر و غزل و مزد و شطرنج باختن و زنا کردن از نا
زاسیو کودکانی که از زنا و حرامزاده باشند و سود کنند و بسیاری خوردن و دروغ گفتن و بکار داشتن سرکان و
نکاح بسیار کردن و مجامعت بسیار کردن و بر دوست داشتن فرزندان و دلها دادن بر هر کسی بدوستی و نیکخوئی و سخاوت
و جمال و عشق و شیرین سخنی و قوت و ضعیفی جان و فهمی و صناعتها خوب رنگ بزنگ و تاج ساختن و راستی
و بیمانه و نشستن اندر بازارها و عطاری و رنگ رزی و درزی و این همه از تاثیر زهره است دلالت عطارد انا
عطارد ممزوجست با هر کوکبی و برجی و دلیلست بر کودکان و جوانان و برادران خرد تر و دعوی و بوبست و دبیری و
عقل و سخن گوئی و کلام و حکایتها و اخبار و یاد داشتن سخنان و احادیث و علم و تصدیق و آموختن علوم و اذان و
مناظره و فلسفه و دانستن چیزها مستقبل و حساب و ساخت و هندسه و علوم علوی و روحانی و علوم زمینی و نجومی

واختر شناسی و زجر و فال و دانستن کارها حکمت و کتابها و در بحر و بلاغت و فصاحت و شیرین سخنی و زود گوئی
و بیان کردن و مشغول بودن اندر علوم و حدوث بسبب علوم و صناعت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها
و نوشتن قصها و دروغ گفتن و زور و بهتان و کتابهای بدروغ ساختن و اندر یافتن رازها و مردمان و کوی شادی
و تباهی مال و افراط کردن و بازرگانیها و بیع و شری و داد و ستد و انباری و راست گوشیدن و خصومتها و مکر و مخادعت
و کسی از راز و احوال او خبر ندارد و عداوت کننده بود و ترسنده از دشمنان و شتاب زده اند کارها و چیزها
گوناگون و زبان آوری و مهربانی و دوستداری و رجعی و باک دینی و طعنه زدن بر کارهای خدای عز و جل و نگاه داشتن
حقها و برادران خویش و بیگناه بود و مشهور و فراخ روزی از هر صناعت و زیرک بود اندر کارها و بسیار کردن
هر کاری و دلیلست بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامی و دلیلست بر چشمهای آب و جویها و رودها و
و زندانها و مرگ دلالت قمر اما طبیعت قمر سرد و تر است و اندروی حرارت عارضی و شکیب و شایسته هر کاری
و دلیل ابتدای هر کاری است و بر ملوک و اشراف و سعادت معاش و ظفر یافتن بر چیزی که خواهد و رسیدن
در علوم دین و علوم علوی و بسیاری فکرت اندر کارها و حدیث خاص و هندسه و علم زمین و آبها و تقدیر ایشان
و حساب ضعیف و عقل و دلیل است بر زنانی که عز و شرف دارند و بر تربیتها و زنان حامله و بر تربیت و احوال
و مادران و خواهران و مادر و دایگان و خواهران کلانتر و رسولان و نیکان و چیزها و جاسوسان و گریزپایان و دروغ
گویان و سخن چینی ملک تا ملوک بنده است تا بنده و با هر کسی همچون وی باشد فراموش کار و خیانت کرسلیم
از بیمارناک بیمار دارنده اجسام بیمان و موی ستری و فراخی اندر طعام و کم کاح باشد اینست که یاد کرد دلیل
هفت کوکب چون سعد باشد آنچه از سعادت یاد کرد بیزیادت باشد و چون نحس باشد آنچه از تباهی یاد کرد
زیادت باشد و بسیار چیزهاست که اندر یکی کوکب و لون فعل است بر ضد یکدیگر از اینک نگاه باید داشت
و نیکوی تا جایگاه او چگونه است پس اتصال سعد و نحس و خط و تنها دادن و نیکوی تا ثمانی تاثیر ایشان بدانی تحقیق و بر
شود و الله تعالی اعلم بالصواب اقوال مناظر الفضا فصل اول دانستن حالات کواکب اما آن چیزها که تمام
خاجتها او دلیلست بر بر آمدن مرادها از علم نجوم گفت که اهل صناعت اندروی سخن گفته اند و آن چیزها که

آ نظر است ب واتصال ج انصراف د خالی السیر ه وحشی السیر و نقل جمع ز رد النور ط
منع ی دفع طبیعت یا دفع قوت ب دفع طبیعتین ج دفع تدبیر د رد ه انکار و اعتراض
بر قوت ح قطع النور ط نعم و مکافات ک قبول ل الحال م سعادت ن قوت س ضعیف ع نحس

محصور التحسین ک فساد قمر ع خبر ط اقبال ل ادبار ا مراغت ب مسر ه فوح د قوت خاها
هر یکی علیحده بشرح یاد کنیم ان شاء الله تعالی و اما نکه نظر از بروج بود چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و
هفتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکب با سهم اندرین خانها بود بطالع ناظر خواند و قوی ترین نظرها
آن بود که بدرجات یکی و اما اتصال آن بود که کوکب زود بگران رسد و متصل شود چون میان ایشان مقدار یک درجه
درجات مرحوش و نه با اتصال خواند و چون بدقیقه یکی شوند آنگاه تمام شود و اما اتصال مقارنت
هم برین سبیلست و اگر چون میان ایشان قران تمام شود هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل
شود کوکب بطبع ازو کوکب باشد قران کرد ندو اما اتصال دیگرست که اینرا اتصال عرضی خوانند و آن چنان
باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض بر یا باشد اندر یکجهت یکی مر دیگری را بسوی رسد و جهت دیگر
آنست که در مقابل یکدیگر باشد یکی صاعد باشد در شمال و دیگری هابط باشد هم در شمال و در جهات ایشان
یکی باشد و جهت سیم آنست که ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس یا تربیع یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط بود
اندر جنوب یا یکی صاعد بود اندر جنوب و دیگری هابط بود اندر شمال اینهمه که یاد کرد یم اتصال عرض است و چون
یکدرجه از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر باشند مادامی که اندر یکجهت باشند که اتصال عرض بود و ایشان
چون جهت عرض مخالف شد بر اتصال منقطع شد بسیار بود که کوکبی با کوکب دیگر متصل بود و بطول و عرض
متصل و پیخت ساکفته است و در نسوبر حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمربع از طول و بعرض مشتری
متصل باشد یا بطول مشتری متصل باشد و بعرض مریخ متصل بود و اتصال قمر بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند
بر یافتن بنده گریخته و اتصال مشتری بطول یا بعرض دلیل کند که بنده گریخته بر دوام عقوبت و خشونت شود
خداوندش و قوی تر آنگاه باشد که اتصال یا انصراف از صاحب خانه با صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و وجه
باشد و قوی تر آنگاه بود که اتصال طول و عرض بجای بود یک کوکب چون چنین بود دلالت هر کوکب
خلاف کند و نوعی دیگرست از اتصال و انصراف که ویرا اتصال طبیعی خوانند و اندر مسایل و مواليد بسیار
بکار آید چنانکه اتصال از بروج متفقة المطالع بود یا از بروج متفقة الشاعات بود و شرح و بیان آن بود
تر یاد کنیم اما انصراف آن انصراف آن بود که کوکبی از یکی منصرف شود که بتمامی حد خویش از وی دور شود
از اتصال یا از مقارنت این را منصرف خوانند و انصراف اما خالی السیر آن بود که کوکبی منصرف شود از اتصال
و هیچ ستاره دیگر متصل نشود یا مادامی که اندرین برج بود اما وحشی السیر آن باشد که ستاره اندر برج باشد

وهیچ کوکبی وی متصل نشود البته و این حال بیشتر مر قمر را باشد آنگاه اتصال وی بصاحب حد درین باشد چون
از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف باشد از آن حد و بحد دیگر متصل باشد که بوی میرود تا آنگاه که اتصال کند
بکوکبی و اما نقل بر دو رویست یکی آنست که کوکبی سبک رو متصل شود بگران رو و آن گران رو متصل شود
بدیگری نور این بدان نقل کند چنانکه قمر متصل شود بدیگری نور این بدان نقل کند چنانکه قمر متصل شود
بزهره و زهره بمریخ متصل شود تا بدیگری زهره ناقل بود و آن وجه اول چنان بود که ماه متصل شود بعطارد
و از وی منصرف شود باز بمشتری اتصال کند این هر دو وجه را نقل النور خوانند این حاجت باید بدست
متوسطان و اما جمع النور آن بود که یکی کوکب دو یا سه کوکب دیگر متصل شوند جمع کند نورها را
و فشاند طبیعت ایشان را و حاجت تمام کند و اما رد النور بر دو جهت یکی آنست که دلیل طالع وی دلیل
حاجت یکدیگر متصل نباشند و نظر نبود شان بیکدیگر و کوکب دیگر نظر کند با اتصال کننده آنگاه
آن کوکب بعضی جانبها اتصال کند یا نظر کند نور آن کوکب را بدان جایگاه رد کند و جهت دوم آنست که صاحب
طالع یا صاحب حاجت یکدیگر نظر کنند و با اتصال آنگاه کوکبی میان ایشان نور نقل کند و ازین بدان رد کند
نور آن تمام کند حاجت بر دست متوسطی و اما منع بر دو رویست وجه اول آنست که مقارنه باشد و آن
چنان باشد که سه کوکب سبک رو باشند بدرجات مختلف و کوکب گران رو تر بسیار در درجه باشد و کوکب
میانه رو را اتصال آن سبک رو تر منع کند از جهت آنکه درجه مانع نزدیکتر بود تا آنگاه از وی بگذرد مثال
وی چنانکه زحل در حمل باشد بیست درجه و عطارد در پانزده درجه و زهره بده درجه عطارد را اتصال
زهره بزحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف شود و اتصال پس از آن زهره را بود و تفسیر این چنان باشد
که سائل کاری طلب کند بدان بر سد کاری پیش آید و پس از آن امید بر آید یا باندازه سعد و نحس بود و چگونگی
احوال وجه دوم آنست که کوکبی متصل باشند اندر یکبرج و کوکب دیگر متصل باشد بمقابل اندرین نظر این
کوکب که مقارن باشد باطل کند آن نظر را و تباه کند اتصال را هر چند که در جهات ایشان یکی بود و چون
اتصال کوکب ناظر را بود آنگاه کوکب قران کننده را این حال را اتصال باطل شوند کردن اما دفع الطبیعه
آن باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد یا مثلثه یا وجه
این کوکب طبیعت آن کوکب بوی دهد و صاحبش تمام کند اما دفع القوة آن باشد که کوکب اندر خارجی
یا اندر شرف خویش یا اندر مثلثه خویش یا اندر حد یا وجه خویش بکوکبی دیگر متصل شود قوة خویش نوعی

واما دفع الطبیعتین آن باشد که کوکبی در مواضع خویش بود و بکوکبی متصل شود که این کوکب هم اندر مواضع
خویش بود چنانکه زهره بمشتری متصل شود از حوت آن دفع الطبیعتین باشد یا چنانکه زهره بمشتری متصل شود
و زهره در ثور و مشتری در حوت بود و جدوله آنست که از چیز خویش اتصال کند چون اتصال کوکب روزی فرود
اندر جایگاه روزی باشد و همچنین کوکب شبی اندر مکان شبی اتصال کند بدیگری **اما دفع التدبیر** آن بود که کوکبی
دیگر اتصال کند بهوا خالی که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد **واما رد** بر دو وجه است وجه اول آنست که کوکبی
متصل شود که آن قابل التدبیر بحسب الشعاع باشد تواند که نور وی بپذیرد و رد کند نور و را بوی و وجه دوم
آنست که متصل شود بکوکبی راجع بوی و رد کند آنچه پذیرفته بود از جهت جهت را و بود که این بر دو صلاح خویش
شود و بود که رد بنشاد و تباهی باشد اما رد صلاح بر سه وجه است وجه اول آن بود که دافع التدبیر را نور وی
بتدبیر مدفوع الیه و دوم آن باشد که دافع التدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع محترق باشد و مدفوع
محترق باشد یا راجع هر دو اندر وتد باشند یا مایلی الوتد و چون چنین باشد بپذیرد کوکب ساقط یا عمود
یا راجع تدبیر حاجت تباه کند چون رد قابل شوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکوی باشد آنگاه
تمام شود پس از آنکه تباه شده بود فاما اثر وی بر فساد و تباهی بود و جدا است اول آن باشد که کوکب دافع ساقط
یا راجع یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا مایلی الوتد چون تدبیر خویش برود هد بحال رجعت یا
باسقوط و شوند تمام سوی بدقایق تمام شوند دادن تدبیر خویش بوی حاجت تباه کند پس از آنکه تباه
شده باشد وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند رد کند آنچه از وی بذیرفته باشد از
جهت رجعت یا احتراق و تباه کند تدبیر را و دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنان بود که آن حاجت را
نه اول بود و نه آخر **واما انکسار** آن باشد که کوکبی بدیگر کوکبی متصل شود پیش از آنکه بوی رسد راجع و رد آن حاجت
باطل شود **واما اعتراض** آن بود که کوکبی باشد سبک رو و بسیار درجه باشد و کوکبی گران رو تر از وی و بود
تر باشد از اول و کوکبی سوم سبک رو تر از کوکب اول خواهد که اتصال کند بدانکه کوکب گران رو و آن کوکب اول راجع
شود بآن گران رو و متصل شود بحال رجعت تا آنگاه که منصرف آنگاه کوکب سیم را باشد اتصال بدین کوکب راجع نه بیان
کوکب گران رو **واما قوت** آن باشد که کوکبی زنده باشد یا اتصال کوکب دیگر پیش از آنکه بوی رسد آن کوکب قابل قبول
کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر یا باشد نزدیکتر از آن قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند **واما قوت الوتد**
بر سه وجه است وجه اول آنست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی ثقیل و اندر برج دو خفیف کوکبی و کوکبی

پیش از آنکه آن کوکب اول را دو اتصال کند این کوکب که اندر برج دو خفیف باشد راجع شود بدان خفیف متصل
شود و ببرد نور این کوکب دیگر را بقران و بیشتر این چنان باشد که خداوند سلاح یا حالی یا بخورد یا کسی نباید که حاجت
وی را تباه کند و ظفر را ببرد وجه دوم آن باشد که کوکب خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش از آنکه این خفیف بدرجه ثقیل
رسد این بدل درجه کوکبی ثقیل تر از وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول را و نسبت این حاجت
باشد که سایل پیش از آنکه حاجت خویش بسد کسی دیگر بدید آید و این حاجت بدان کس رسد و تمام شود و این سایل
محروم ماند وجه سوم آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی که زحل و خداوند حاجت بود از بن روی حاجتها را تمام کند
و نیکوتر نباید **واما دفع و سکافات** آن باشد که کوکبی در هبوط خویش بود یا در تربت خویش بود کوکبی را و وی متصل
شود یا وی بکوکبی متصل شود که دوست وی بود یا از اتصال صاحب حاجت وی باشد و یا صاحب مواضع وی باشد
یا کوکب دافع را یا قابل را شهادت باشد اندر برج خویش پس چون چنین بود از آن بیرون و از آن هبوط
آردش و بر انعمت بود بر روی آنگاه که بر روی نعمت باشد اندر هبوط خویش افتد یا اندر تربت بدان کوکب متصل شود
یا دیگری بوی از آن جایگاه که صفت کرده بیرون آردش از آن هبوط و آن نعمت را وفا کرده باشد که بر وی بود
و سکافات گذارده باشد و باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت خواند **اما قبول** آن باشد که کوکبی
بکوکبی متصل شود از برج وی یا از شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی آنگاه قبول کند یا متصل شود دافع
تقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه دافع بود و هم قبول بود اما قوی ترین قبول حد و مثلثه و وجه
ضعیف تر باشد مگر که هم حد و مثلثه و وجه باشد آن قبول تمام بود و این صاحب مواضع مر یکدیگر را قبول کنند
بنظری اتصال و لکن اتصال قوی تر و بهتر بود و اگر دو کوکب اندر تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر برج
باشد که متفقة المطالع باشند یا اندر برجی که متفقة القوة باشند یا اندر دو برج که بر یکدیگر و کوکب باشد بر یکدیگر
را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این بر جهاء یکدیگر را و سعد ان قبول کنند یکدیگر را از جهت اعتدال
طبایع شان و زحل و مریخ قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تثلیث و تسدیس و قبول بعضی قوی تر است و بعضی
میانه و بعضی میانه و بعضی کمتر است تا قبول قوی بیشتر مر قمر را باشد از شمس تر اگر مر دیرا قبول کند از
هم بر چهار گونه قمر را آفتاب مگر قبول استقبال مگر وهست و اما چون اتصال از جهتی باشد که شمس را در وی
مواضع باشد آن قبول طبیعت باشد و قبول برج باشد و عطارد چون کوکبی را قبول کند از منبله از برج
قوی قبولی باشد و قبول وسط آن باشد که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از

مثلثه یا از وجه و اکثر ازین مواضع نهاد و یا سه جمع شود خود قبول تمام قوی باشد و اما قبول دوران باشد
که از یکدیگر خط باشد چون حد یا وجه یا مثلثه یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چون برج
و مانند اما سعادت کوکب آن بود که بنظر سعدان بود تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقارنه و نحسان از
وی ساقط باشند یا محصور بین السعدین باشد یا صمیمی بود و آن آنجا بود که اندر قلب آفتاب بود و میان
وی و میان آفتاب شانزده دقیقه بیش باشد یا شانزده دقیقه سبک که اینچنین بغایت سعادت اندر باشد
که سعادت آفتاب بخود کشد یا بنظر مودت آفتاب باشد یا بنظر قرب و قمر مسعود بود یا سویع السیر باشد
و اندر النور و زاید العدد یا اندر خیر خویش باشد چون خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه یا فرح
و اندر خیر خویش باشد یعنی کوکب تیز اندر برج نه بر وز فوق الارض و شب تحت الارض و یا اندر
برج ماده و شمس و قمر چون اندر خط سعدان باشد همچنان باشد که اندر خطوط خویش و اما اندر
سعادات بر سه گونه اند مضاعفة السعادات آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد که ویرا در آن برج دو شهادت
باشد بیشتر همچنانکه چون عطارد که اندر سنبله باشد مردی را دو شهادت بود خانه و شرف اگر یا این هر دو
حد خویش بود سه شهادت باشد و اگر طالع باشد چهار سعادت خانه و شرف و حد و فرح اما سعید
آن باشد که کوکبی اندر خانه باشد که آن برج باعتدال طبع وی باشد و موافق مزاج وی چنان چون حمل
دلو و مشتری در قوس و مریخ در عقرب و زهره در ثور و شمس و قمر در خانها خویش و اما آنچه کمتر از نیست سوم
و هم دلالت کند بر صلاح آنچنان باشد که کوکب اندر جائی باشد که آن خانه خلاف طبع بود چون زحل در حمل
و مشتری در حوت و مریخ در حمل و زهره در میزان و عطارد در جوزا و اما قوت کوکب آن باشد که صاعد باشد
در شمال یا صاعد باشد اندر فلک اوج یا اندر ثانی باشد یا بیرون از شعاع شمس باشد یا اندر وتد باشد یا اندر
مائل وتد باشد یا این سه کوکب علوی شرقی باشد از آفتاب خاصه آفتاب با ایشان اندرین حال نظر تسدیس
باشد قوی تر باشد یا اندر ربع مذکر باشد چون شمس اندر ربع مذکر باشد یا اندر برج مذکر باشد قوی باشد
مگر اندر برج میزان اما قوت این سه کوکب سفلی آنست که مغربی باشد یا اندر ربع مؤنث باشد و اما ضعف
کواکب دلالت نقصان سعادت آن باشد که بطی السیر باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و بدین
رجوع رجوع سفلیان باشد خاصه که بار جعتشان احتراق بود یا کواکب اندر تحت الشعاع باشند یا اندر
در جان مظلم بود یا کواکب نه در برج ماده بود یا در درجات ماده بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض

یا اندر هبوط خویش باشند یا هابط اندر جنوب یا جنوبی باشند یا ساقط باشند از وتد یا اندر طریقه محترقه
باشند و آن نوزده درجه میزانست یا سه درجه عقرب یا نزد این جایگاه هبوط نیز است یا در وبال باشد
که جایگاه دشمن خانه خویش است یا متصل باشند بکوکب راجع یا فاسد یا اندر هبوط یا ساقط و زایل اما یا
باشند یا اندر غربت باشند و نیز آنجایگاه بود که خالی السیر باشند که سعدی ناظر نباشد و از علو آن که مغربی باشند از
آفتاب یا اندر ربعین مؤنث باشند بخانه نهم که فرج اوست و اضعف سفلیان که باول شریف باشند یا اندر
ربع مذکر اما نحوست کواکب آن باشد که بنظر نحسان باشد بتوان تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و میان
وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا اندر نحوس باشد یا اندر خانها نحوس یا بعضی نحوس مستعلی باشند
از دهم یا از یازدهم از جایگاه وی و بدین آنجایگاه بود که آن نحس قبول کند یا مقارنه شمس باشد یا تربیع باشد
او یا با راس و ذنب بود و میان ایشان کمتر از ده و دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند و نیز آنجایگاه که
با راس یا ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود از پیش یا از پس و میان قمر و راس یا ذنب ده و دوازده درجه باشد از
پیش یا از پس سعادت و نحوست جز هر چیز که بینداوائل علمای کواکب از طبیعت زیادت چون سعدان یا وی
باشند اندر سعادت بیفزایند و چون نحسان با وی باشند کمتر کنند از نحوست و این جهت را بود که هر چه چنین
کواکب را سعد سعدست و یا نحس نحس و نیست نحس سعد است که از نحوستش بکاهد و یا سعد نحس است که از سعادتش
کم کند اما محصور التحسین آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد و با وی اندر آن برج از پیش نحسی باشد و شعاع
نحسی یا منصرف شود کوکبی از نحس بمقارنه یا بنظر و متصل شود بنحسی دیگر هم بر اتحال که گفتم و جز دیگر آن باشد که کوکبی
اندر برجی باشد و نحسی اندر حد او بود یا شعاع وی اندر برج دوم وی و نحسی دیگر با شعاع او اندر برج دوازدهم
او باشد و اگر کوکبی نباشد اندر وی حال طالع بدین صفت بود سخت تباه و نحوس بود محصور التحسین حال
اگر آفتاب با بعضی سعدان بدان کوکب محصور بنظر کند یا بدان برج محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود
پس آنگاه نحوست محصور را کشاید و اگر محصور برج باشد خاصه و سعدان بوی نظر کنند یا شمس از نحس ستان آن کشوده شود
و اگر برجی اگر کوکبی محصور السعدین باشد آن از بهترین و نیکوترین و فاضلترین سعادتها باشد و اما فساد قمر بر نازده
وجه است اول آن بود که منکسف باشد و تباه و آن بود که کسوف اندر برجی افتد که آن برج طالع مولود کسی باشد یا
تثلیث یا تربیع یا مقابله یا تسدیس طالع باشد و دوم آن باشد که تحت الشعاع باشد از پیش و از پس و دوازده درجه هر کار
را نشاید مگر کارها پنهانی و سیم آن بود که از دقیقه استقبال یا درجه قمر دوازده درجه باشد از پیش و از پس و چهارم

آن بود که نحسان باشد نظر یا اتصال یا قران و پنجم آن باشد که در اثنا عشر نه زحل و مریخ باشد
ششم آنکه با رأس و ذنب باشد و میان ایشان ده و یازده درجه بیش نباشد هفتم آنکه جنوبی باشد یا هاضط
باشد در جنوب و هشتم آن باشد که اندر طریقه محترقه باشد و نهم آنکه در آخر بروج باشد در
حدود نحسان و دهم آن باشد که بطی السیر باشد که کمتر از نیم وسط رود و از سیزده درجه و یازده دقیقه
است و یازدهم آنکه اندر خانه نهم باشد زایل که خانه غم است و دوازدهم آن بود که کوکب روز فوق الارض
باشد و شب تحت الارض اندر بروج مذکر و کوکب مونث اندر برج مونث بود بر دن تحت الارض و شب فوق
الارض و مریخ بروز فوق الارض و شب تحت الارض مریخ مونث است لکن از جهت آنکه علوی است چیزی علویان
کند در بروج علویان برج مذکر باید و مریخ را برج مونث چون کوکبی اندر چیز خویش بود قوی بود دلیل
کند بر سعادت و اعتدال و اگر در خلاف چیز باشد دلیل کند بر خلاف اعتدال و فساد **و اما اقبال**
آن باشد که کوکب اندر وتد باشد یا در مایل وتد و مقبول باشد در آن برج و بر اقبال خوانند **اما ادبار** آن
باشد که کوکب ساقط باشد از وتد و از نظر باز زایل بود و در هیچ وتدی ناظر نبود و نیز اندر آن برج کوکبی باشد
نامقبول بود **اما مراعه** آن باشد که کوکبی را اندر برجی زیادت چون خانه یا شرف یا جد یا مثلثه یا وجه آن
کوکب صاحب مراعت این جای باشد **و اما میر** آن باشد که کوکبی اندر برجی شهادت دارد و شهادت نشده
افتد غالب که در بروان برج و بر امیر گویند یعنی غالب گشته والله اعلم **فصل دوم در دانستن برجهای**
متفقة المطالع اند و متفق القوت برجها که بیکدیگر نظر دارند و بیکدیگر موافقند که موایشان را متفق
المطالع خوانند آنست که مطالع هر یکی مانند یکدیگر بود آخر حمل موافق است با اول حوت را همچنین درجه جدی
یکی از آخر با اول دیگری از اول با آخر و بیکدیگر و ثور موافق است و دلو را و جوزا و جدی و سرطان و قوس و اسد و عقرب
و سنبله و میزان **و اما** آنچه متفق القوة آنست که ساعات روز ایشان یکسانست و چون اول جوزا و آخر سرطان
آخر سرطان با اول جوزا در جه بدجه موافقند و بیکدیگر را بقوت سنبله موافق است با حمل میزان و موافق
با حوت ثور با اسد عقرب با دلو قوس با جدی **و آنچه** متفق الطریقه اند و آن چنانست که دو برج مرکبی
را باشد چون حمل و عقرب و ثور و میزان و جوزا و سنبله و سرطان و اسد و قوس و حوت و جدی و دلو و این بآن بکار
آید و بیرون آوردن هیلاج و کدخدا و راود و ستی زنان و مودان و فرزندان و برادران و دوستان و پیروان و اندر
دلیل طالع و ضمیر را چون این برجها که متفق المطالع اند و متفقة القوة یکی استوی گیری و یکی را منکوس در جات

ایشان متفق یکدیگر گردند چنانکه در بخها خود بیند است چنانکه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافق است
یا با خود از این برجها که یاد کرده هستند که مقابله یکدیگر اند و هستند که بتسدیس و تربیع و تثلیث اند این نظر
را اتصال طبیعی خوانند اکنون یاد کنم شرح انشاء الله تعالی **برجهای که متفق اند بمقابله طبیعی اما برجهای**
که مقابله یکدیگر بود موافق اند و نظرشان بیکدیگر اما نظر مقابله و نظر عداوت و صداقت است گوییم که هر شش
عداوت است بدانکه موافق است مقابله طبیعی خواستیم و دلیل کند و موافقت و مودت آنچه از متفق المطالع اند
جوزا با جدی مقابله است و سرطان با قوس مقابله است و آنچه موافق اند بقوت و آن چون حمل با سنبله و
میزان و حوت مقابله طبیعی اند و آنچه متفق اند بطریقت بمقابله چون حمل و عقرب و ثور و میزان
بمقابل طبیعی خوانند همیشه یکی از اول برج گیرد و یکی از آخر چنانکه نموده **برجهای که متحد اند**
طبیعی و اما آن برجهای که موافق اند بیکدیگر بتربیع موافقت و مودت و الفت و مصالحت دلیل کند این
گویند را تربیع طبیعی خوانند و آنچه متفق اند بطالع چون ثور و اسد و عقرب و آنچه متفق اند بقوت چون ثور و اسد
و حوت و دلو و عقرب و آنچه موافق اند بطریق چون جوزا و سنبله و چون حوت و قوس و این تربیعات را تربیع طبیعی
خوانند دلیل کند بر الفت و مصالحت و آنچه خارج باشد از تربیعها هم مخالفت و عداوت و این باب را همچنان
گرفتن که رسم اتصال است یکی راست و یکی ماسکونه بباید گرفت چون یکی راست گیری و یکی را ماسکونه این
نظرها تربیع طبیعی تثلیث طبیعی گردد والله اعلم **برجهای که مطبعند یکدیگر را** و اما آن برجهای که مطیع
یکدیگر و دوست یکدیگر اند نیکخواه و دوستی را و ناشنوی را و ناسازگاری را و الفت را از برای آنکه برجهای
که دلیل کند بر عداوت و هست که دلیل کند بر محبت و الفت و هست که دلیل کند بر دشمنی و هست یکدیگر را
مطیع اند **اما** برجهای که دوست یکدیگر اند آن برجها اند که بیکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند **و اما** آنکه دشمنند
یکدیگر آن برجها اند که نظرشان بیکدیگر تربیع است نه آن تربیع طبیعی است که یاد کرده **و اما** آن برجهای که یکدیگر
عداوت دارند بمخاصمت اند که نظرشان بمقابله است نه آن مقابله طبیعی که یاد کرده **فصل** اثبات برجها مطیع یکدیگر
را دلیل کند بر اتفاق و محبت و مودت چون ناظر باشند بیکدیگر نظر مودت و آن چون جوزا با اسد و ثور و سرطان
و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب این همه یکدیگر را مطیع اند همیشه مروج الطلوع مستقیم
الطلوع را مطیعست و مستقیم الطلوع مروج الطلوع را مطیع چون نظرشان فتد بیکدیگر بین نسق یاد کرد **اما**
آن برجهای که مطیعند یکدیگر را و لکن دلیل کند بر مخالفت و عداوت و آن چون حمل و میزانست و سرطان و جدی والله اعلم

فصل واما آن نظرهائی که از ربع طبیعی آیند و بر طبیعی اند و مقابلهٔ طبیعی یاد کرده که نظر ندارند پس که بر دلیل
موافقت بجای نظر باشد اگر دو کوکب اندر دو برج باشند یکی بدرجات مستوی گاه گرد یکی را بود رجات سکون
چون هر دو بیک خط آیند نظر باشد و این نیز همه طبیعند مر یکدیگر را مثلا چنانکه یکی بده درجه دیگری بثلث
درجه یکی هر دو یکی بدو از دهم چنین تا بآخر فصل سیوم در دانستن حال کواکب با یمن و ایسر و احتفاء ظهور
واما این سه کوکب علوی چون آفتاب از مقابلهٔ ایشان بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر ایمن باشد بجنب آفتاب و
تا آنگاه که آفتاب باز بمقارنه ایشان رساند ایسر آفتاب باشند زهره و عطارد یا اندر طلوع و غروب عدوت
باشند یعنی اندر ایمن باشند یا اندر طلوع و غروب و عشیات باشند اندر ایسر آفتاب باشند و قمر را اجتماعی باشد اندر
ایمن آفتاب باشد و استقبالی بود در ایسر آفتاب باشند اما این سه کوکب علوی را اندر قلب آفتاب باشند نیاز
دو دقیقه پیش باید رسید اندر حد صمیمی باشند و چون از شاتره بگذرد تا سیم جزء خویش محترق باشد و تا
تمامی جزء تحت الشعاع باشند و چون از جزء خویش باید رسید ایمن در قوت تشریف و دستوریت باشند و بعد از آن
ضعیف تر شوند اندر تشریف و نشاید دستوریت و چون باریست درجه بده مقابله را کنار شبی تمامی را
خوانند و بعد از آن مقابله معربی شوند و چون نشست درجه احتراق برسد کنار روزی خوانند یا حدت تمامی
یا محترق و صمیمی شوند زهره و عطارد چون از تحت الشعاع بیرون آیند بمشرق شرقی باشند و شایسته باشند
و دستوریت را چون مقیم شوند و بعد از آن باستقیم شوند اندر غروب عدوات باشند مغربی خوانند
تا باز تحت الشعاع آیند چون بگذرند اندر طلوع مغرب باشند تا مقیم گردند چون راجع شدند باز شرقی
عشیات خوانند فصل چهارم اندر دانستن طبایع و مزاج کواکب فلک اوج و فلک تدویر کوکب صاعد
باشد اندر فلک اوج طبع وی خشک باشد و چون هابط باشد تر بود و علویان از اول تشریق تا مقام اول
تری دارند و با مقابله شمس گرم بودند و تا مقام ثانی خشک باشند و تا صمیمی سرد بودند و عطارد و زهره از اول مشرق
کر راجع بودند یا مستقیم تر بودند تا حد صمیمی گرم بودند تا مقام اول افق مغرب خشک بودند تا با صمیمی شوند سرد بودند
قمر اندر ربع اول گرم تر بود و اندر ربع دوم گرم خشک و اندر ربع سیوم سرد خشک و اندر ربع چهارم سرد تر باشد
این ربع دوماه است فصل دانستن مزاجات کواکب آنست که بنگری که طبع کوکب چیست و اندر کدام درجه طبع
پیاپی که ضد بود کمتر از پیشتر بود و کمتر از پیشتر روی چنان باشد که طبع ربع فلک اوج و فلک تدویر
جمع کنی و با یکدیگر مزاج دهی و بنگری که کدام طالع است که قوی تر باشد چنانکه زحل سرد خشک اندر سرطان با قوی اندر

آخر مغرب

آخر مغرب بود و اندر فلک اوج و در فلک تدویر هابط و برج سرطان تری زیادت کرد و آخر مغرب سردی زیادت
کرد کنند زحل سرد تر است مریخ را همچنین مزاج راست کردیم مریخ در اسد بود و صاعد از فلک اوج و هابط
از فلک تدویر مریخ گرم و خشک است در برج گرم و خشک و صعود خشک بود و هبوط سرد بسه جزو گرم و خشک
بود چون سردی از وی که کرد بسه جزو گرمی آمد و دو جزو خشکی و زحل سه جزو سرد بود و یک جزو تری آمد
سه جزو سردی آمد و دو جزو گرمی مریخ زحل یکجزو سردی زحل ماند و یکجزو تری زحل از سه جزو خشکی
مریخ برفته دو جزو خشکی ماند از مریخ فصل مریخ بدو جزو خشک است و فصل زحل زحل یک جزو سردی ماند که سرد
خشکی غالب تر باشد و از اینجا حکم باید کرد بر افراط خشک مریخ و زحل کوتیم رکن یحیی دلیل کند و یک رکن ساقط
که دلیل اعتدال بود و همچنین هر کواکب را از نیسان دلیل کیرد و همه تصالات را از نیسان حکم کرد تا احکام کشاده شود
و هیچ خطا نیفتد والله اعلم بالصواب فصل پنجم در دانستن اندر فرح کواکب پنجگانه و جدا جدا تا کواکب علوی اندر
ارباع مذکور فرح است و چون شرقی باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی را اندر ارباع مؤنث فرح است و چون اندر
جهت مغرب باشند فرحت و عطارد را در هر دو جهت فرحت و فرح دیگر است کواکب نهاری اندر فوق الارض
دلیلی اندر تحت الارض فرحت و فرح دیگر است که معروفست فرح عطارد در طالع و فرح قمر در سیوم و فرح هر دو
در پنجم و فرح مریخ در ششم و فرح آفتاب در نهم مشتری در یازدهم و فرح زحل در دوازدهم و همچنین فرح
دیگر است فرح زحل در دلو و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ در عقرب و فرح شمس در یازده درجه اسد و فرح زهره
در ثور و فرح عطارد در سنبله و فرح قمر در یازده درجه سرطان فاجد دیگر اما تا ماه آگرد برج سیم باشد قوت
سه سیوم وی را بر قوت برج یازدهم بود و اگر آفتاب در نهم بود برج نهم را قوت بر برج پنجم باشد و اگر مشتری
در یازدهم بود قوت برج یازدهم را بر طالع بود بقوت و چون زحل در دوازدهم بود قوت برج دوازدهم را بر
برج دو بقوت و چون مریخ در ششم بود قوت برج ششم را بر هشتم بود بقوت و چون زهره در پنجم بود قوت
برج پنجم را بر هفتم بود بقوت و چون عطارد در طالع بود قوت وی را بر قوت آفتاب بود که اندر وسط آسمان
بود و اگر نحوس نباشد قوت وی را بر قوت زحل باشد در دوازدهم و چون کوکبی در برج ثابت بود قوی تر از برج دو جسد
بود و دو جسد بر قوی تر از منقلب باشد اندر برج ثابت کواکب علوی بهتر باشند و اندر برج منقلب کوکب سفلی بهتر باشد
سبک و در برج سبک و گران در برج گران اما عطارد و مشتری بشکل برج دو جسد بر اند و شمس و قمر بشکل برج منقلب
و زهره و مریخ بشکل برج ثابت اما قوی تر و تا در طالع است شمس وسط السماء بر هفتم برج چهارم بر یازدهم بر نهم

پس نهم پس سیوم پس دوم پس هفتم و دو خانه بماند و آن بترین خانهاست یعنی ششم و دوازدهم اما
چون کوکبی بمقابله آن خانها افتد که بر او حجت سخت ضعیف و تباه باشد زیرا که آن خانه غم و اندوه
باشد و نیز دلیل غم باشد و هم راتبک تکاه دارتا خطا نیفتد از درجه بیت الاعدا تا درجه بیت الزنا
مشتری راست و دو روی مشتری را قوتست از درجه نهم تا درجه هفتم هر هفت کوکب را نحوست است مگر
مشتری و زهره را از درجه هفتم تا درجه ششم مریخ را قوتست و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر هفت کوکب
را قوتست خاصه کوکب لیلی را اندر برج خاکی و آبی از درجه چهارم تا درجه سیوم قمر را قوتست و مریخ را نیز
درین میان قوتست و از درجه دوم تا درجه طالع عطارد را قوتست اگر این ستارگان عزیز خانگاه باشند که
صفت کرده اند شما در ضعیف تر باشد مگر که در خانه باشرف و اجد یا مثلثه یا وجه خویش باشد و قمر در
طالع نحس است زیرا که دشمنی آید و هم ناخوانده بر غم آرد یا دزد آید بخانه و اگر سعد باشد مهمان آرد یا شوی
بدید آید یا چیزی آید عطارد در هفتم زهره در یازدهم شمس در سیوم ماه در نهم مریخ در دوازدهم زحل در ششم
مشتری در پنجم این جایگاهها مر ایشان را جای عمر است و در جهت زحل و مریخ و مریخ در وندقوی تر است بر هر
کار را خاصه که تربیع باشند که کوکب دلیل آن کار باشد و نحوست زحل در ششم خاصه بمقابله اگر کوکب سخت بد باشد
و ابو معشر گوید که چون کوکب جایگاه نیکو باشد و بر جم و خانه خویش اگر نحس باشد دلیل سعادت کند و اگر نحس
این جایگاه باشد نحوست پیدا کند و همچنین سعدان چون بخانگاه خویش باشد سعادت شان ظاهر باشد و اگر
بخلاف جایگاه خویش باشد نحوست پیدا کند چنانکه زحل ناهمه قوت نحوست او چون صاحب مثلثه طالع بود
باشد و اندوه تدبا شد و نیکو حال باشد و نیکو جایگاه دلیل کند بر تربیت مولود و بقای وی و چون بجایگاه
باشد و بحال بد بود این مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد عقاران و تباه حال بود و بد جایگاه دلیل کند
بر تباهی مال و ویرانی عقار و اگر زحل در دوم باشد بحال نحوست مال را کنده و روزی را تنگ کند و طلبها
نگوارد و مریخ فساد و فحش و تباهی خاصه از روی زنان و اگر مشتری دلیل کند او نیکو حال بود و نیکو جایگاه
دلیل بر بقا و تربیت و چون بد حال بود و بد جایگاه دلیل کند بر تباهی و هلاک و چون دلیل مال باشد و نیکو حال
باشد و نیکو جایگاه دلیل کند بر فایدها بسیار و یافتن مال آسانی و چون بد حال و بد جایگاه بود دلیل کند بر تباهی
و زیانها پس بدانکه سعدان و نحسان اندر نیکوی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه بشکل خویش بگردد تا دانسته
باشی این مثالها از آن یاد کرده تا نیک فهم و باقی بر همین قیاس کنی **فصل ششم اندر دانستن دوستی و دشمنی ستارگان**

اکنون یاد کنم دوستی ستارگان و دشمنی ایشان اما عطارد و مشتری با صل دشمن اند و زهره با عطارد با صل
دشمنند و قمر با مریخ با صل دشمنند و آفتاب و زحل با صل دشمنند و دوستی کواکب اما زهره و مشتری با صل
و مشتری با زحل هم دوستند و هم دشمن باندازه اتصال ایشان مثل این دو کوکب همچون شل دو مرد راست که یکدیگر
ایستند و دادا دارند و بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک و مملکت اما مریخ و زحل دوستند و اندر نهان
دشمنند و زهره با آفتاب دوست اند اندر سر و بهترین دوستی در آفتابست و لکن عطارد اندر دشمنی
دارد با آفتاب اما عطارد و زهره همچون مشتری و زحل اند بدوستی و دشمنی اما قمر با زهره دوستند
همچون آفتاب و عطارد و مریخ با آفتاب دوستند همچون آفتاب و عطارد و مریخ با مشتری گاه دوستند
گاه دشمن و مریخ با زهره دشمنند با صل دوستی که افتد بغارضی اندر کار فساد چنان چون فسق و فجور و زنا و
عطارد با مریخ با یکدیگر اندر احتیال اند پوشیده اندر مکر و حیلت باشند تا معلوم باشد **فصل هفتم اندر معرفت**
احوال کواکب اما بدانکه قمر دلیلست بر احوال عالم و جاسوس فلکست و حمال ستارگانست آنرا بهمه فلک بگردد ثلث
و هشت روز و نور همه ستارگان نقل کند و بعالم سفلی افکند و او پاینده است بکار جهان زیرا که هر چه در عالم
بدید آید او اول خرد باشد تا بزرگ شود تا بغایت خویش برسد و بعد از آن خرد خرد نقصان گیرد تا ناچیز گردد
و همچنین یافتم قمر را از این جهت که استادان این صنعت گفتند آن صلاح صلاح گل شود و فساد فساد گل شود
اما بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فنا و زوال گشتن و تاریکی و تباهی احوال و بطی السیر دلیل کند بر گرانی کارها و دیر
کارها بدشواری و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و بر دشمنانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط و بیحاصلی
و بر روی باز زدن سخن و ناروائی کار و قول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری و زلزله
کند بر وحشت و پریشانی و غم و غربت و دوری رجعت دلیل کند بر تحیری و سراسیمگی و عاجزی اندر کارها و نقصان
حاجت و عصیان و هابط در جنوب دلیل کند بر ضعیفی و ناتمامی حاجت و فرو ماندن از کارها و تنگی عیشت و
احتراق دلیل کند بر غم و بیم و ترس و مشقت و بیماری اما شرف دلیل کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه و بر آمدن حاجت
بآسانی و صاعد در شمال دلیل کند بر زیادت دولت و قدر و جاه و منزلت و بر آمدن امیدها اما تمامی و استقامت
دلیل کند بر نیکوئی احوال و روائی کار و فراخی عیشت و تمامی حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر اندک
سعادت و بار کشتن کار با اقبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی و نیکوئی و سلامت و بدید آمدن منفعت و چون کوکبی
خارج بحی در یا شرقی و قبول کند بر از دار شود را با نظر نحسان ثلث و تسدیس بود هم باز دارد شود تباهی را و اما

سعدان اگر مقبول باشند یا نیز سعادت کنند و اگر مقبول بوند سعادت مضاعف کنند اما بدانکه علی الجمله
بر دو قسم است خیر است و شرها و سعد یعنی کوکبی خیر است و اگر نحس یعنی کوکبی شوم است و کوکب را نحوس یکی بیند
تا آنگاه که نحسی بحره وی بود یعنی کند چون از حرم کوکب که نشت پاک شود هیچ بلائی نباشد بخوف و هم بلا نه
کند زد و همچنین سعدان چون سعادت کنند چون از طالع ساقط باشند طمع افکند و لکن تمام نکنند کوکبی
اندا و تا دخوس بود بلا آرد و شر و چون منصرف شود زیان کند اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه امید دارد
باندازه طبیعت کوکب قابل تدبیر قمر اگر سعد بود خیر باشد و اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر از کوکب دلیل کند
بر آنچه گذشته باشد و رفته باندازه طبیعت قابل تدبیر کوکب که اندر خانه زحل و مشتری باشد حاجت وی برآید
بدشواری و اگر در خانها کوکب سبک رو بود زود برآید بآسانی کوکبی که اندر برجی باشد پست و بخود درجه قمر وی اندر
برج دیگر باشد و یا اندر برجی بیخ درجه جای بگیرد ضعف بود هنوز کوکب اندر برجی باشد که خواهد تا با
کوکبی اتصال کند و اندر نیابد تا به برج دیگر تحویل کند اگر اندر یابد آنکوکب را آن حاجت برآید و تمام شود نحسی وی
شوق باشد اندر مزاعم خویش باشد بهتر از سعدی که اندر خلاف چیز خویش باشد چون خداوند حاجت کوکب
باشد و صاحب طالع بوی متصل شود از تربیع و مقابله حاجت تباه شود و برنیاید و اندرین حال
نحس واقع اندر پیر باشد بهتر از آن بود که قابل اندر پیر باشد نحس که اندر طالع باشد و طالع بر اخانه باشد یا نوف
شو یا زاد مکر که راجع بود چون راجع بود تباه کند کارها سعدان چون بنحسان ناظر باشند بهتر از نحوست
و شر که کنند و چون نحسان ناظر باشند بسعدان بنظر مخالفت سعادت که کنند سعدان که ساقط باشند از
طالع یا راجع باشند بمنزلت نحسان باشند و اگر سعدان با نحسان اندر جایگاه بد باشند یا راجع یا منحوس باشند
و چون اندر تحت الشعاع باشند لا لت سعد و نحس ضعیف بغایت باشند هیچ خیری و شری نتوانند کردن سعد
اندر تحت الشعاع ضعیف باشد سعادت نتوانند دادن و نحس تحت الشعاع ضعیف بود شر و زیان نتوانند کردن نحسان
اندا و تا باشند یا بتربیع یا مقابله نحوستایشان سخت بزرگ و عظیم باشد خاصه که قاهر باشد اگر سعدی در
هشتم بود نه خیر آید و نه شر و اگر نحسی در هشتم بود شر وی عظیم بود اگر دلیل بخداوند صاحب حاجت متصل شود
حاجت برآید بالحاح و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد و حاجت برآید بآسانی بی رنج و تکلف و اگر
کوکبی نقل بود کند از خداوند طالع بصاحب حاجت متوسطی از سائل بمسئول عنه برود و آن کار برآید و اگر نقل از
خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از مسئول عنه کسی آید بسائل و حاجت برآید و اگر اتصال بمودت باشد

برآید و اگر بمخالفت و عداوت باشد برنج و تعب و الحاح و منازعت برآید و همچنین حکم کن از قمر چنانکه از دلیل
گفتم اگر خداوند طالع بنحس بود و دلیل بوی متصل نباشد قمر از او تا دار نظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل
کند بر شر و بلا و مشقت تا چنان آرزو کند که این حاجت خود از اصل نبودی اما بدانکه قمر یا اول ماه یا زحل
مزاج دهد خاصه که زحل شرقی باشد و یا آخر ماه بمریخ مزاج دهد خاصه که مغربی بود و چون بمشرقی باشد
مریخ را مزاج کمتر دهد و اصل آنست که زحل سرد و خشکست و مریخ گرم و خشک چون اول ماه قمر با زحل متصل
شود مزاج دهند بیکدیگر خاصه که زحل شرقی باشد و چون مغربی باشد مزاج کمتر دهد و آخر ماه
با زحل مزاج ندهد خاصه که مغربی باشد و چون شرقی باشد بهتر بود و اما با اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد
و باز آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مشرقی باشد و چون مغربی باشد مزاج کمتر دهد هر وقتی که مزاج
دهند دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و چون مزاج ندهند دلیل کند بر فساد و تباهی و با خوبی باز مریخ مرتبش را
با اول ماه زیان کند و تباه کند و زحل با آخر ماه با شمس زیان کار تر و بدتر آید والله اعلم **اندر بیرون آمدن قمر از دلیل**
مسائل اما بدانکه چون قمر دلیل کند بر تباهی و حاجت برآمدن که تا خیر افتد از انجهت که بآن نحس از جایگاه نحوست
زایل شود و بجایگاه دیگر آید و قمر را قبول و قرار اندر آن جایگاه باشد که بابتدای حاجت بود آن حاجت برآید
و اگر قمر بجایگاه که اول حال بود دلیل کند با آن اتصال بر قضای حاجت و کوکب اندر آن وقت منحوس باشد
بکوکبی دیگر دلیل کند بر آمدن حاجت تا آنگاه که دلیل باز بدان کوکب متصل شود بنظر مودت **مثال** چنانکه
مسئله از هدیه باشد که آید بانی و طالع سرطان بود و قمر در دلو بمقارنه تربیع و مریخ با ذنب اتصال قمر با مریخ دلیل کند
بر آن که هدیه برسد هر آن روز چون مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل کرد در هدیه رسیدن تا آنگاه قمر باز بحمل رسد
و مریخ متصل شود بر سد آن هدیه و لکن باره کمتر چون کاری ابتدا کرده آید و صاحب طالع و صاحب رابع هر دو
بیکی کوکب بود و مسعود باشد و ساقط باشد از نحسان پس عاقبت آن کار چنان باشد که خداوند ابتدای کار
باشد و ساقط باشد از نحسان خواهد یعنی سائل **اگر** دلیل خانه از خانهای سال تا تحویل سال با مولود اندر
جایگاه مقبول باشد و بصاحب طالع نظر بود شر و نه با صحاب خطوط طالع پس اقبال دلیل و لالت کند بر بودن
و تمامی مرادها و بر آن که نظر نکند دلیل کند بر دیری بر آمدن حاجت اما چون کوکب دلیل بتمامی حاجت انجهت اتصال
بآخر اتصال و اندر آن وقت تمام نشود از آن حاجت یا او امید نیابد بودن تا آنگاه که قمر یکدور نرود و اندر فلک
همه خانها برسد و همه دلیلها متصل کرد و چون بجایگاه حاجت برسد دلیلان مقارن شوند یا متصل آنگاه

آن حاجت برآید واگر دو کوکب دلیل کنند بر حاجتی و دافع و مدفوع الیه هر یکی از جایگاه باشند معلوم
بدرجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع مولود یا طالع تحویل چون دافع برسد ببرج خویش هم باندازه درجه و
دقیقه که اندر وی بود مدفوع الیه بایند پس هر اینه بجنبانند دلالت حاجت بتر هم بدان وقت تمام شود
برآید واگر دلیل اندر صعود باشد که هر روزی صاعدتر شود و بطی السیر بود دلیل کند که وقت حاجت
تاخیر بروزی و اگر دو دلیل دلالت کنند بر تمامی حاجت باتصال یکدیگر پس وقت تمامی برسه وقت باشد اول
که قمر نقل کند میان دو دلیل یکدیگر متصل شوند اگر دلیل بر آمدن بروزی باشد وقت دوم آنگاه باشد که هر دو
دلیل بیکدیگر متصل شوند و موکد بر آن باشد که قمر بایشان یاری کند یا قابل نور بود یا اندر موضع حاجت باشد
آن حاجت برآید وقت سیم آنگاه باشد که آن دو دلیل از یکدیگر منصرف شوند پس بر آمدن آن حاجت باشد بدین
سه روی واگر دو دلیل دلالت کنند بر قضای حاجت باتصال یکدیگر و از یکدیگر منصرف شوند و این
حاجت تمام نشود نومید نباید بودن تا آنگاه که قمر بگذرد و اندر فلک بگردد چون بموضع حاجت رسد تا میان
آن دو دلیل نقل نور کند تا آن دو دلیل بکباری باهر دو بموضع حاجت نظر کنند هر اینه حاجت تمام شود واگر
دلیلان دلالت کنند بر شر و مکروهی و محزون باشند و سریع السیر باشند و غیر مقبول پس هر اینه شر آنکه بروی
واگر مقبول باشند دیرتر آنکه و همچنین اگر بطی السیر باشند و چون بر سعادت دلیل باشند و مسعود نوید دلیل
کنند بر بودن آنچه بروی و چون غیر مقبول باشند دلیل کنند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر چون مسئله
از حاجتی باشد قمر یا بعضی کوکب اندر طالع بود و باز اندر موضع حاجت آید و بصاحب حاجت نظر کند یا با صاحب حاجت
باشد و بخانه حاجت نظر کند پس آنحاجت همدران وقت برآید اگر بوقت مسلم یا بوقت ابتدای کار دلیلان دلالت
کنند بر قضای حاجت و دلیلان بیکدیگر ناظر باشند یا صاحب حاجت و اعم حاجت بصاحب و اعم طالع نظر کنند
وقتی که بیکدیگر نظر کنند یا بیکدیگر متصل شوند آن روز و آن ساعت حاجت برآید اما بدانکه مطالع بروج و سالها
بروج ضعیف اند بدلالت و تنها و سال کواکب و دورایشان قویتر اند از بروج بدلالت اوفات زیرا که بروج کواکب
بنداکنند مگر کواکب و از پخته را بود که ابو معشر گفت که بر چهار سبیل مرد کاشد چون نور کواکب اندایشان اند
زنده شوند و دیگر گفته اند که بروج مثال تنست و کواکب مثال جانی اگر قمر منصرف شود از کوکبی از برج در بحندس
و دلیل کند بر بودن حاجتی وقت وی آنگاه باشد که متصل شود دیگر باره قمر از برج آن کوکب چنانکه زحل در سنبله
بود و قمر بوی متصل شود از قوس دلیل کند بر آمدن سؤلی وقت آنگاه بود که قمر از حد زحل سوند و اگر بعضی کواکب

کند

کند بر چیزی از خیر و شر بیشتر حدوث آن خبر آنگاه باشد که روز یا ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کوکبی خیری
پس روز سه شنبه یا ساعت مریخ تمام شود یا پیدا آید واگر کوکب شهابه دلالت بدین وقت تا تمامی حاجت بعد دو
آن کوکب بود یا سال آن کوکب و اگر دلالت برج را باشد شهابه بعد سالها برج باشد وقت تمامی حاجت واگر برج
با کواکب مشترک باشد جمع کن دور کوکب و مطالع بروج واگر دافع در برج ذوجسدین باشد و قابل در برج
ثابت و یا قابل در برج ذوجسدین باشد و دافع در برج ثابت وقت حاجت در ماهها افتد واگر دافع اندر
برج ذوجسدین بود و قابل اندر برج منقلب یا قابل اندر برج ذوجسدین باشد و دافع اندر برج منقلب
پس وقت حاجت بروزها افتد واگر دافع و قابل هر دو اندر برج ثابت باشند پس آن حاجت بسالها
افتد واگر هر دو برج ذوجسدین بود ماهها برآید واگر هر دو اندر برج منقلب بودند پس آن حاجت بساعتها تمام
شود و همچنین قیاس میکن نظر را که از اوتاد یا سایلی الاوتاد یا از ساقط و زایل الاوتاد باشد و اگر
بر مثال برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال برج ذوجسدین و زایل و تدبر مثال برج ثابت است و مایل
الاوتاد بر مثال برج ذوجسدین و زایل و تدبر مثال برج منقلب این فصل را نیک یاد دار واگر کوکبی
متصل شود بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه باشد که دافع اتصال کند مثلا قمر
نادر بصاحب طالع نظر کند پس نادر دلیل کند بر بیماری و قدر داری بیماری را از صاحب نادر نگر تا از
وی یا از نظر وی بدلایل دیگر وی آغاز کاری کنی و صاحب طالع نادر دلیل کند کوکب متصل باشد و آنگاه آن هر کوکب
یار ندان برج متصل شوند بکوکبی اندران برج دلیل کند بر تباهی ابتدای آن کار آن تباهی و فساد را دفع کند بعد
دوران کواکب دلیل بایشان متصل شود و باز پس از آن بنشاد و مکروهی باز گردد مثال چنانکه طالع باشد و قمر
و مشتری و شمس پیوسته بود در وسط الثمار و این کواکب هر یکی از حمل پیوسته بودند و زحل در طالع بود بعد دور
زهره و دور مشتری شمس سعادت باشد چون دور هاء شری شود زحل نحوست خویش آنگاه بدید کند و تباهی
والله تعالی اعلم فصل دیگر اندر دانستن اوقات اما بدانکه وقت بر آمدن کارها و تمام شدن حاجتها از
پنج جای طلب کنند اول آنکه بوقت سؤال بدرجه دافع و قابل نور وجدا از دربان نما پس ایشان سال بود
یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفته بر اندازه سرعت سیر دلیل و ابطا ایشان و دور آن باشد که دافع بدرجه
قابل برسد بسال و ماه و روز یا ناقل النور بدرجه قابل برسد یا دافع بحد و سیم بنگرند بدرجات پس بایشان
هر درجه سال یا ماه یا روز باشد باندازه سرعت و ابطا دلیل و دلالت ثابت و منقلب و چهارم بنگر بوی اگر

دلالت کرد بر وقت که سال صغری وی چند است اگر فوق الارض است و مشرقی بعدد سال صغری ساعت بود
و اگر مغربی باشد روزها بود و اگر تحت الارض بود و مشرقی باشد ماهها باشد و اگر مغربی بود سالها
بود بعدد سال صغری و بنجم بنگر که والی وقت بکدام برجست بعدد درجات مطالع آن برج باشد اگر ثابت
باشد سالها بود و اگر ذو الجسدین بود ماهها بود و اگر منقلب بود روزها باشد و باشد نیز که ما بین درجات
طالع یا درجات قابل یا ما بین قابل و درجات طالع هر برجی ماهی باشد **فصل هشتم اندر بیرون آوردن طالع**
سایلان جمع شده چنین گوید رونبوس فیلسوف که چون گرد آیند نزد تو سایلان بسیار و ارتفاع زمانی
هنوز بیکدرجه باشد طالع سایل اول را باشد و وسط السما سایل دوم یازدهم سایل سیوم را پنجم طالع سایل
چهارم را نوزدهم سایل پنجم را باشد بیت الاخوه سایل ششم را باشد بیت الآبا سایل هفتم را باشد بیت الشغل
سایل هشتم را باشد و آن چهار خانه دیگر بطالع نظر ندارند و ایشان دلیل نکنند و گفته اند حاجت اول از
طالع باید گرفتن و دوم را از بیت المال و سیوم را از بیت الاخوه و این سخن برهانست بر اثنا عشریه هر چه
هر برجی بر چیزی دلالت کند و همچنین قیاس دوازدهم صاحب بیت الاعدا و دیگر حاجت اول را از اتصال اول
قمر و حاجت دوم را از اتصال دوم قمر و حاجت سیوم را از اتصال سیوم قمر و اگر قمر را اندران برج که هست اتصالی
نبود حاجتها را اندر برج دوم نگر دوم قمر و با اتصال آن برج حکم کن اندران برج نیز اتصال نبود آنگاه از نقطه
ساعت گوی حاجت اول آن حاجت اول و صاحب ساعت دوم حاجت دوم را و همچنین تا ساعات هفتم بر ترتیب
حکم کن والله اعلم **فصل هفتم در نگریستن دو چیز را بیشتر که کدام بهتر است و قوی تر** یاد کرده مرد را بیشتر یا اندر
انبازی را از دو حاجت کدام بهتر و نیکوتر و قوی تر و کدام است از و نکوهیده تر یا از دو چیز کدام حق است کدام
باطل گوی سایل را از آنچه میپرسد از دو چیز یا بیشتر هر یکی را برو لا بنهند چنانکه حاجت اول را با اول دوم
را بدوم و همچنین تا آخر پس آنگاه بنگر بصاحب طالع و برج دوم و صاحب وی همچنین حکم کن بر یکی تا
و صاحب وی بدان تا حاجت بمرتبه وی نهاده و از سعدان و نحسان حکم کن بر دوم از اتصال قمر با اول و اتصال
و سیوم حکم کن از آن کوکب که جایگاه او و از حال نظر موافقت و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست همچنین حکم کن
هر دلیلی که اندر وتد بود و هر دلیلی که اندر شرف بود یا اندر غایت سعادت یا قوی تر بود یا صاعد بود حکم آن حاجت
کرده و آن مرد بهتر و قوی تر باشد نیک هوش دار تا معلوم و اگر اتصال قمر نیز نیابی که دلیل باشد از ارباب ثلاثات حکم
کن چنانکه بر نمود و مثال یاد کرده مرتب ترتیب نگرد از سعدان و نحسان حکم میکن بطلیموس میگوید بنگر حاجت اول را

از ارباب ثلاثات اول و دوم را از دوم و سه امر را از سه امر بسعد و نحس و قوت و قوت و ضعف و صعود
و هبوط و وتد و غیر وتد بنگر و حکم کن باتصال و انصراف و مودت و مخالفت حکم کن تا معلوم گردد
پرسند از زمین و سهم که کدام موافق تر باشد مر ابا کدام زمین سازد یا کدام رکن از سهم بنگر بصاحب طالع که
سعادت وی بکدام ربع است و کدام شارد است که و بر اسعود کند تا از نظر سعادت بوی نور افکند و آن ستاره
بکدام ربع و بکدام برج است بگوی که بدان جانب و بدان افق سعادت بود و اگر منحوس بود بدانروی که نحوست
باشد بدان جانب نشاید بودن که هم هلال باشد و تباهی احوال و اگر خواهی از اتصال قمر بنگر و اول و دوم و اگر
خواهی بارباب ثلاثات نگر و اگر خواهی بطالع و دوم و سیم نگر و اگر خواهی بارباب ساعات بجهتها و نواحی
باشد بسعادت و نحوست از آنجا حکم اینست تمامست استخراجات دلایل مفاتیح القضا آنچه وعده کرده بودم
بتمامی شرط بجای آورده و هر یکی باب را که اندرین کتاب یاد کرده ام اگر درست کرده شود بتامل و تفکر و گوی
کرده آید فایده تمام پدید آید و منفعتی بزرگ یافته شود و اکنون یاد کنم احکام دوازده خانه آنچه در پای
تر باشد تا دلیل باشد مرد بکار پیها را و بعد از وی احکام اثنا عشر تا بیت و اختیارات هر کاری که چگونه باید
طلب کردن والله تعالی اعلم بحقایق الامور **الباب السابع و ما فیه من المسایل و الاحکام و الاختیارات**
اما بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدای کارها و خداوندش و فمر و سهم السعادة این هر دو دلیلند بر ابتدای کارها
هر کدام را شهادت بیشتر بود وی دلیل بود و خانه چهارم و خداوندش و خداوند خانه قمر و خداوند
السعادة هر کدام از این دلیلها که شهادت بیشتر دارد دلیل عاقبت کارهای و بیست اگر بوقت آغاز کار
دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت زایل یا ساقط آغاز کار نیک باشد و عاقبت کار بد و اگر دلیل آغاز
اندر وتد باشد و دلیل ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار نیک باشد و عاقبت آغاز کار بد باشد و همچنین حکم
کن بر نظر سعدان و نحسان و اگر بوقت ابتدای کار قمر یا دلیل ابتدا اندر برج منقلب باشد آغاز کار چنان
باشد که آنکار بکند و گاه نکند و اگر در برج ثابت باشد آغاز کار قوی باشد و اگر در برج ذو جسدین بود این
کار را دو سه بار آغاز کرده باشد و از آن کار بکاری دیگر اندر آمده و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدی پیوسته باشد
آغاز کارها نشاد بی نیکختی باشد باندازه اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد باشد یا بسعدی پیوسته بود اندر
وتد عاقبت آن کار بخیر باشد و محکم اگر نحسی پیوسته باشد هر نحوست و مشقت و ویرانی باشد والله اعلم **فصل**
اول در معرفت احوال مرده بر نیکوی حال و بدی چون پرسد از نحوستی که بصاحب طالع و قمر زیاد عمود

اندر خداوند طالع است و نگاه در فراست که انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر
باقی مانده اگر ماه از نحسی باز گشته و بسعدی پیوندد دلیل کند بر آنکه عمر گذشته بر دل نحست و تعب بود
و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی باز گشته بود و بسعدی پیوندد و دلیل بر سعادت
و دولت گذشته باشد و باقی عمر نیز همچنین بر دولت و اقبال و سعادت باشد و اگر از نحسی باز گردد
و به نحسی پیوندد عمر گذشته و باقی مانده بر او پر و مشقت [illegible] دل باشد و همچنین حکم کن هر کرا خواهی
و اگر خداوند طالع تحت الشعاع باشد و بنده باحتراق و قمر مقهور باشد یا ساقط از طالع یا در هفتم یا نحسی
نحسان در طالع بود یا در هفتم دلیل کند بر مرگ سائل و در آنوقت و وقت مرگ آن کوکب بنگر از درجه صاحب طالع
تا درجه احتراق آنچه جمع شود بنگر که اندر کدام برجست و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه
پیش ازین یاد کردم و تباه تر آن باشد که نحس در طالع بود یا در او تاد صاحب چهارم یا صاحب هشتم و اگر
سعدان بطالع شاهد باشند و قمر با کوکبی باشد از نحسان و صاحب طالع با کوکبی باشد و ناظر باشد بطالع و قمر
نیز بصاحب برج خویش ناظر باشد یا به برج خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی زندگانی و دولت و اقبال
و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان و همچنین از قمر آنچه جمع شود از درجات
تا بحد یا شعاع سعدان و نحسان هر درجه سالی یا ماهی روزی یا ساعتی چنانکه گفتم آنجا که برسد اگر سعد باشد
دولت و اقبال و سعادت بود اندر آنوقت و اگر نحسی سعد را بگیرد و مشقت و محنت باشد عمر بر فرجان الغرفه
گوید بنگر که نیرین یا بطالع یا بسهم السعاده یا اجتماع یا اشتراک در ازدلادت یا پیش از سوال باشد بنگر تا که
شایسته ترست هیلاج یا کدخای آنگاه بگیر از درجه هیلاج یا بدرجه سعد و نحس بحسب یا بشعاع هر درجه طالع
سالی بود چون بدرجه نحس آید یا بشعاع وحدا و اگر سعدی شعاع بفکند هلاک تباشد و اگر سعدی شعاع
افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر بحسب یا بشعاع سعدی رسد دولت و سعادت باشد و اگر سعدی شعاع
افکند سعادت بر سعادت افزاید و اگر شعاع افکند از سعادت کم کند و بر اندازه سعد و نحس و قوت ایشان
مزاج ایشان حکم کن و اگر برسد از اول عمر خویش و از میانه و آخر که اندرین سه نحس کدام نحس اندر سعادت
بکدام نحس اندر نحوست است بنگر ارباب مثلثات طالع و صاحب مثلثه اول دلیل اول عمر کند و میانه میانه و آخر
آخر بنگر و سعادت و نحوست و جایگاه و جایگاه قوت ارباب مثلثات از هر یکی علیحده تا چگونه یابی بر آن حکم
کن چنانکه نموده در باب اول عمر از اتصال و انصراف قمر بسعد و نحس و اگر از چهار نحس عمر سوال کند بنگر بر برج طالع

و بر برج توسط السما و بر ربع هفتم و بر ربع چهارم هر کجا سعد باشد یا شعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال
اندر آن قسم عمر باشد و هر کجا نحسی بود یا شعاع نحسان ذل و مشقت و تباهی محنت در آن قسم عمر باشد بر ربع
اول از طالعست دلیل کند بر کودکی و جوانی بر ربع دوم از وسط السماست دل کند بر جوانی و پیری و دانایی
و ربع سیم از هفتم است دلیلست بر کهلی و میانه عمر بر ربع چهارم از رابع است دلیل کند بر پیری و هرمی
و بر مرگ و آخر عمر و از پس مرگ هر چه بخواهد بودن از گور و کفن و سوال مرگ و آنچه بگویند و بر از
پس مرگ از خانه چهارم و از ربع چهارم دلیل گیرند بر قدر سعد و نحس اگر پرسند که امهای من بر کدام
تیکونی و سلامتی است و بر کدام درد و ضعیفی است بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کوکب سعد و نحس
کدام کوکبست ناظر و از کدام برجست بگوی آنجا که سعد بینی آن اندام که بدان برج منسوبست بدان اندام
ضعف و تباهی بود مثلا هر برج حمل راست و گردن مر ثور را راست و کتف و دستها مر جوزا را راست سینه و پستان
و دهانه معده مر سرطان راست معده مر اسد راست پشت و شکم و سنبله راست و میان و پشمار مر میزان
راست عورتگاه مر عقرب راست رانها قوس راست انو جدی راست ساقها دلو راست قدم و پشت پای
حوت راست و نیز گویند فوق الارض از سر تا نیمه راستست و تحت الارض نیمه چپ و نیز گویند فوق الارض از سر
تا نیمه اندام است و تحت الارض نیمه فرود و چون این بدانستی حال نیکی و بدی تن بدانی

فصل دوم اندر عمر و سال [illegible]

اگر سایلی پرسد که سال من چند بنگر که درجه طالع چند است و نسبت وی از برج چند باشد سدس
یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع یا عشر چون این معلوم شد بنگر که عمر طبیعی که صدوست
همان قدر از وی بگیر چندان سال باشد مثال طالع پنج درجه آمد پنج سدس برج بود سدس از صد و بیست
بر گیر و باقی سال سائل بماند و اگر خواهی هر درجه را از درجه طالع در چهار ضرب کن آنچه بیرون آید عمر سائل
بود و از قول بوسعشر است و مصنف کتاب گوید بنگر بدلیل طالع که علومست بگیر از درجه دلیل شمس و اگر
سفلی باشد از شمس بگیر تا درجه دلیل و بنگر نسبت وی از دور فلک چند است هم بدان قدر بگیر از دور فلک
و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر که نسبت وی از برج چند است همچندان از دور بر گیر آنچه جمع شود بر
دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد آنچه اجزا ماند بر دوازده قسمت کن ماه بیرون آید و نسبت چنان
باشد که بنگری تا آن درجات جمع شده از شی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا آنچه بدین ماند از دوازده بخشیدن
بگیری چنانکه بر ترازین یاد کرده ام وجه دیگر بنگر که دلیل طالع را وتد وی از آفتاب چند درجه در دوست یا در دار

وبنگر که دلیل آفتاب از وی چند درجه دور است یا در او و بنگر که دلیل آفتاب از وی چند درجه دور است
نسبت ای با تمامی و تند چند باشد آنچه نباید از جمله دور بر گیر و از ده قسمت کن آنچه بیرون آید
سالها بود و آنچه بماند هر نصف سدسی ماهی بود مثال باب پیشین وجه دیگر بنگر که دلیل طالع از طالع
چند درجه است درجات ثامین ایشان را نسبت کن اگر طالع بود ثامین درجات را از نسبت برج گیر
و چندانی از ده و بر گیر آنچه باید بر دو از ده قسمت کن آنچه بیرون آید ساعتها باشد و اجزای او هر نصف
سدسی از وی ماهی باشد اینست طریق بیرون آوردن سال

فصل در آوردن طالع مولود از طالع وقتی

اگر سایلی پرسد که بکدام روز یا بکدام ساعت یا بکدام سال و ماه زاده ام و طالع مولود من چه طالع
بوده و تا در راست کن بدرجه و دقایق و درجات طالع را اندر درجات صاحب حد طالع ضرب کن آنچه
جمع شود قسمت کن بر آنچه فرا اندر برج زوال است آنچه بیرون آمد کن دلیل و حد آنگاه بنگر از اول حمل از قسم
شمس از درجات طالع شمس آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از ده و از ده که کن آنچه بماند از شش بدر
فصل تابستان زاده باشد و اگر از شش بماند تا نه در فصل تیر ماه زاده باشد و اگر از نه بماند تا دوازده
در فصل زمستان زاده باشد و باز بنگر باقی حساب که بر دلیل قسمت کرده شده است از اول حمل بعکس
برجی را یکان یکان از هر کجا برسد آفتاب در آن برج بوده باشد و بار ضرب کن دقایق شمس را در درجها
اندر شش و بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید شی کان شی بعکس آنچه کمتر از شی ماند آفتاب در آن درجه
بوده باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است مولود روزی بوده باشد و اگر تحت الارض است شبی بوده
باشد و اگر قمر ما بین حمل و سرطان باشد اندر ربع اول بوده باشد مولود وی در روز یا در شب و اگر ما بین
سرطان و میزان باشد اندر ربع دوم بوده باشد از شب یا روز و اگر ما بین جدی و حمل بوده باشد اندر ربع
آخرین بوده باشد از شب یا روز و اگر ما بین میزان و جدی باشد اندر ربع سیوم بوده باشد و اگر اندر طالع
باول ساعت زاده باشد و اندر دوم باشد در ساعت دوم زاده باشد همچنین تا دوازده خانه بنگری
و باز بنگر بوجه طالع اگر نیمه اول بود از آن وجه پس بماه اول زاده باشد از آن ربع و اگر نیمه دوم بود
بماه دوم از آن ربع زاده باشد و اگر نیمه سیوم باشد بماه سیوم از ربع زاده باشد و باز بنگر که آنها
نیمه کدامستان کوکب صاحب ساعت بود و باز بنگر هر نیمه هری که بر آمده است یعنی پیش از درجه طالعست
هر نیمه هری شی در درجه بنگر و نیمه درجه طالع را حصه وی بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل بعکس بگیر

بماند بنگر که بکجا سری شد آن برج طالع مولود وی باشد آنچه که از نه کمتر ماند اگر از یکی باشد تا نه
اول بوده باشد و اگر از سه یا شش بوجه دوم بوده باشد طالع و اگر از شش تا نه بود بوجه سیوم بوده
باشد طالع دیگر بنگر از اول برج طالع یا در درجه طالع حد نه بهست حساب هر نیمه هری شی کان یکی
و آن نه بر آنچه حصه اوست بگیر از درجات جمع کن و از ده درجه صاحب طالع بعکس بحساب هر برجی شی کان
آنچه که برسد آن برج طالع مولود وی باشد و باز ضرب کن درجه صاحب ساعت را اندر دوازده آنچه جمع شود
از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بعکس بحساب هر برجی شی کان شی کان هر کجا برسد در روز صاحب آن
برج زاده باشد باز بنگر بصاحب برج چهارم از وی که خداوند ساعت که در روی زاده باشد وجه دیگر
اگر درجه صاحب حد اندر درجات شمس ضرب کنی آنچه برسد بر ساعات ماضی آن روز قسمت کن آنچه بماند
وی باقی عمر باشد و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است
بیشتر باشد از صد صد را از وی بعکس باقی عمل کن دیگر ضرب کن درجات طالع را اندر درجات صاحب حد
آنچه برسد از صد کم کن آنچه کمتر از صد باشد آن عمر گذشته بنگر که صاحب درجه در چه طالع در کجاست
و بنگر که صاحب حد را درجه چند است در درجات صاحب حد را اندر درجات صاحب برج در چه طالع ضرب کن
آنچه برسد اگر زیادت از صد باشد صد کم کن که از وی آنچه باقی ماند عمر گذشته سال باشد اینست بیرون
آوردن سال و ماه و روز و ساعت مولود والله اعلم

فصل چهارم اندر دانستن احوال نامه و خط

اما بدانکه عطارد دلیل خطست و بنشتن و کاغذ و نقاش قمر دلیل نگرنی و بدی نامه است خط باندازه اقتضا
سعد و نحس و از آن کس که نامه از وی بیرون آمده باشد دلیل وی منصوف قمر است و بدانکه میرسد حصل
بوی اگر آن کوکب که قمر از وی منصوف است سعد بود یا در شرف بود یا در وتد بود آن نامه از نزدیک پادشاه
باشد و اگر در شرف بود و زایل بود از اوتاد بر آنکس را سلطانیت بود باشد و اکنون از وی زایل شده
و اگر خانه خویش بود و در وتد بود از اهل بیت معروف بود و از اعیان شهر باشد و حد و مثلثه و وبر از
از خانه بوده حد کمتر از مثلثه بود و وجه کمتر و اگر از طالع در جایگاه نیکو باشد و وی را وتد برج
خویش ناظر نبود بگوی که منزلت دارد و لکن ستوده نیست اندر میان قوم و جای خویش و اگر آن کوکب
که قمر از وی منصوف است اندر هبوط خویش باشد و اندر وتد بود آنکس نامه نوشت و بر اجب و نسبتها
ولیکن با سلطان بود با جاه و مسرات باشد و اگر با هبوط نیز زایل باشد وی خجسب دارد و نه جاه و بدین کس

نامه سوی و دست بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصلست اگر بنظر مودت باشد میان ایشان دوستی بود و اگر
بتربیع یا مقابله بود میان ایشان خصومت بود و شو و همچنان حکم کن که از آن کوکب خصوص عنه القمر
کردی نیکی و بدی بنگر این و کوکب ناظر یکی از کدام طبقه اند و بچه صفت اند و هر یکی در کدام جا اند
و بکدام برجند از آن نوع که بینی حکم کن والله اعلم **فصل پنجم اندر دانستن نامه از نیک و بد** اگر قمر متصل
باسعدی بود اندر نامه خیر و خوبی بود و اگر نظر مودت باشد دوستی و مهربانی باشد و اگر نظر تربیع و
مقابله باشد آنچه بخیر و خوبی بود از روی طعنه و آزمایش باشد و اگر بجایگاه نیکو باشد قمر یا آن کوکب
که بوی متصل باشد دلیل خیر و سعادت باشد و اگر قمر نحس ناظر باشد اندر نامه شر و تباهی باشد اگر آن کوکب
اندر وتد باشد یا قمر آنچه بود حد بود و اگر ساقط بود تباهی باشد و لکن پایدار نبود همچنین که مثال نمودم از
خیر و شر حکم کن والیس معنی کوید اگر قمر را نسبت طالع باشد بر ثانی اندر معنی نامه شادی و مراد باشد
و اگر بتربیع و مقابله ثانی غم و دل مشغولی باشد و اگر ساقط باشد نه غم باشد نه شادی و از حال هر یکی
عطارد نیز دلیل کیرد تا درست تر آید که وی دلیل نامه است و باتصال او با ضیا و جایگاه نیک بد وی
و سعادت و نحوست او نیک بنگر تا خطا نیفتد اگر عطارد مسعود بود اندر نامه سخنان نیکو بود و اگر نحس
باشد سخنان زشت باشد و اگر در وتد باشد سخنان قوی بود و اگر زایل باشد یا ساقط سخنان او ضعیف
باشد و دروغ و اگر مستقیم بود سخنان راست و نیکو بود و اگر راجع بود سخنانش همه دروغ بود و بدان
نامه کار نکنند و بدان نامه فرستادن پشیمان باشند و اگر طالع بدوستی نکرد مردمان از آن سازد باشند و
مهربانی نمایند و اگر بتربیع یا مقابله نکرد مردمان با خویش دل باشند و اگر زحل متصل بود نامه بخواجگان
و دهقانان باشد و اگر بمشتری ناظر باشد نامه بوزیران و قاضیان و متولیان و فقیهان باشد و با شرف
و اگر بمریخ نکرد بصاحب شکوه و سوهنکان باشد و اگر با قران نکرد بملوک و رئیسان باشد و اگر بزهره نکرد
بزنان و خادمان و مغنیان و خصیان باشد و اگر بعطارد نکرد بمستوفیان و پیشه وران و متصوفان
و عمال باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر بجایگاه و برج وی اگر در طالع بود و باهل هر شهر بود و اگر
در دوم بود بیماری کران و خداوندان مال باشد و اگر در سیوم بود بیرادران و اقربا باشد همچنین بنگر
تا دوازده خانه و اگر کوید که از کدام است این نامه بنگر که قمر از کدام منصوف شده است از آن کوکب که وی جا
کفته و اگر خالی السیر باشد بنگر که از کدام برج و از کدام خانه است و از کجا بیرون آمده است از آنجا کوی

اگر پرسند که نامه مرا ختم کرده اند یا نه بنگر بدلیل و بقمر اگر یکی از نشان پیوسته باشد بعطارد
بکوی ختم کردند و اگر بدرجه یابد و درجه منصوف باشد بکوی ختم کن و اگر دلیل متصل باشد بصاحب
وسط السما یا با شمس یا بعطارد یا با شمس باشد اندر وسط السما بمرکز یا بصاحب وسط السما متصل باشد
یا با شمس یا عطارد بود بطالع ناظر باشد بکوی که ختم کنند و اگر متصل شده باشد و هنوز از جدی تمام
نکذشته بود بکوی که ختم کردند و اگر بیشتر از نور عطارد کذشته بود و منصوف شده بکوی ختم نکردند
و نکشتند و اگر قمر بعطارد متصل نباشد و نه عطارد بشمس آنکاه از طالع جوی بدان صفت که از دلیل
شرح داده **اگر پرسند که نامه از سلطان بیرون آمده یا نه** بنگر بعطارد اگر منصوف باشد از شمس
یا از صاحب وسط السما یا از صاحب مراعم وسط السما انصرافی نیک درجه یا دو درجه بکوی بیرون
بیرون آید و اگر جز این باشد بیرون نیاید نامه از سلطان **اگر پرسند که نامه از زن بسلطان رسیده یا نه**
طالع دلیل سایل است و وسط السما دلیل سلطان عطارد دلیل نامه اگر عطارد منصوف باشد از دلیل
طالع و متصل شود بصاحب وسط السما یا بشمس یا قمر یا اول النور باشد از عطارد بصاحب وسط السما
یا شمس بکوی که برسد بسلطان و همچنین اگر کوکبی نور عطارد بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب وسط
السما قابل تدبیر عطارد یا صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع منصوف باشد و بوسط السما
ناظر باشد بکوی که برسد و اگر جز این باشد نی **اگر پرسند که نامه کی می آید** بنگر بعطارد اگر او را نصیب است
در طالع یا در دلیل و بطالع نکریده است دلیل کند بر آمدن نامه چون عطارد بدرجه طالع باشد آن وقت نامه
آید خاصه که بنوشتن باشد اگر بنظر در حد طالع آید و اگر عطارد را اندر طالع خطی نبود و نه اندر دلیل و
ناظر نباشد هیچ نامه نیاید و اگر ماه از عطارد منصوف شود و بدرجه طالع پیوندد آن وقت نامه آید که
متصل شود و اگر عطارد متصل باشد بدلیل چون درجه بدرجه برسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و
چون از ساقط باشد دشوارتر آید و باشد که نیاید و بخداوند برسد و اگر عطارد در دوازدهم بود
و رونده بود بدرجه طالع نامه نیاید زود و اگر جز این باشد که کفتم یا خود عطارد راجع باشد و از
دلیل یا از طالع نور بکوداند هیچ نامه نیاید و باشد که بیاید و باز کردد بجای خویش **اگر پرسند که نامه که
نوشته و فرستاده و چه جا آید** بنگر باتصال قمر بدوم کوکب که باتصال دوم دلیل جواب نامه است و از
نامه بین در جای قمر باتصال دوم دلیل کیر بر آمدن نامه و شهر و سال آمدن جواب نامه و از اتصال بعدوت و مخالفت

وسعادت ونحوست وجایگاه فلک وبروج حکم نا بحقیقت کیفیت جواب نیکی و بدی بدانی
چنانکه پیشوا اندنا باب آمدن تا که گفتم اگر خبری که آید برسد حق است یا باطل بنگرید دلیل طالع
طالع قمر هر که راشهادت بیشتر بود اگر از نحسان فلک نا شد وبکوکب ساقط نا ناظر نا شد
واندر وتد نا باشد خبر حق بود وحق آنگاه بود که اندر برج ثابت بود واگر دلیل اندر برج وتد نا شد
وبکوکب ساقط متصل نا شد از آن خبر چیزی نا باشد ولکن تمام نشود بعضی راست وبعضی دروغ نا باشد
اما بدانکه استقامت دلیل اورا واتصال بکوکب سعد وبرج ثابت وبرج مستقیم الطلوع ووتد این
هر خبر حق است وراستی وکوکب نحس وکوکب تاجع وبرج منقلب وساقط این دلیل خبر دروغ نا باشد واگر
بعضی از دلایل خبر دروغ وبعضی از دلایل خبر راست جمع شود حکم بر غالب ترکن واگر هر دو برابر نا باشد
اینجا باید کردن وتمامی این فصل اندر خانه سیوم یاد کنم که آنجا لایق تر است **فصل ششم اندر دانش**
اجزا باقی که نرخ وی بحادث بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع وقمر هر کدام قوی تر است ومراد دلیل
کن اگر دلیل متصل شود بکوکبی که اندر طالع بود یا اندر وسط السما آن اجزا نان ابها گران کرد و
نرخ برافزونتر شود واگر متصل شود بکوکبی که اندر هفتم یا اندر چهارم نا باشد نیکو نا شد ونرخ
وحواسا پس بنگر بدان کوکب که در برج ووتد نا باشد اگر مقبول نا شد یا قابل نا شد بر خداوند طالع نا
قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ وروانی بازار وافزونی بها واگر مقبول نا باشد وسعد بود نیک نا باشد بر فروی
وروانی نا باشد واگر دلیل متصل شود بکوکبی ساقط غیر مقبول آن اجزا نان کاسد شود وارزان گردد
وبهای وی وخریدار کمتر نا باشد وخواریما ند واگر با هم ساقط مقبول نا شد از صاحب مراجعت
با قابل نا شد مر قمر را با صاحب طالع زاخریداران بسیار نا باشد وکاسد نا باشد ولکن نرخ ارزان نا شد
واگر قمر صاعد از شمال از ابدا النور والعدد نا باشد وفوق الارض نا شد خاصه که صاعد نا باشد در وسط
السما دلیل کند بر روانی بازار آن اجزا نان که از وی سؤال میکند واگر هابط نا باشد در حضیض نا الفقد
والنور نا شد واندر اربع فلک هابط بود یا اندر تحت الارض دلیل کند بر کاسدی بازار آن اجزا نان
وکمی بها وزیان روی اما بدانکه کوکب دلیل روند نا شد نرخ افزون کند واگر مقبول نا شد بسعدی
روانی بازار بود واگر ساقط نا شد نرخ نقصان کند واگر غیر مقبول نا شد یا نحوس روانی نا شد و
کاسد بود والله اعلم **فصل هفتم اندر نگریستن حال کشتیها** اگر قمر نحوس نا شد یا نحوس بوی ناظر بود

وعطارد با زحل یا با مریخ نا باشد هر که بکشتی نشیند بیم مرگ وهلاکت نا باشد واگر مسعود نا باشد و
سعدان بوی ناظر نا باشند دلیل صلاح وایمن وسلامتی نا باشد وهمیشه از نظر سعدان ونحسان بنگر قمر
وعطارد که این دو کوکب با سعدان سعد کنند ونحسان نحس کنند بر این نا بنگر بطالع وصاحب طالع
وقمر ونظر سعدان ونحسان بوی وجایگاه وی وجای صاحب طالع وعطارد واگر صاحب طالع نا
صاحب برج قمر اند وسط السما نا باشد یا در حادی عشر یا در خانه نهم دلیل کند بر سبکی کشتی و
زود رفتن وی وسبکی آنگاه نا باشد که در دهم نا باشد اگر یکی از این دو دلیل که گفتیم اندر چهارم نا باشد
یا اندر ششم دلیل کند بر گرانی کشتی ودیری وی واگر دلیل اندر طالع نا باشد دلیل کند بر سبکی و
زودی واگر قمر زاید النور والعدد نا باشد دلیل کند بر زودی وسبکی واگر قمر ناقص النور والعدد
نا باشد دلیل کند بر گرانی ودیری اگر صاحب برج قمر بهم نا بله نظر کند وان مریخ نا باشد دلیل کند بر آنکه
میان مردمان کشتی حرب وکارزار افتد واگر زحل نا باشد اهل کشتی از آب دریا بخورند یا بیماری شوند
یا میان ایشان قحط افتد واگر نظر تثلیث یا تسدیس نا باشد سهلتر نا باشد واگر نظر مخالفت نا باشد
از سعدان دلیل کند نیکی وعداوت نا باشد میان ایشان **قول بطلیموس** گوید بنگر اندر حال کشتی در
دوازده برج هر کدام برج که نحس نا باشد فساد وتباهی بدان برج نا باشد وهر کجا سعد نا باشد خیر نیکو
دران جایگاه بود چنانکه بینند کشتی مر حمل راست آنچه فروتر از سینه راست نور راست برهای کشتی مر
جوزا راست پهلوی وسطان راست وروی کشتی که برابر ایستاده است اسد راست وشکم کشتی مر ثور را
وجایگاه کشتی بان بر عقرب راست وقوس کشتی با ثور راست خاصه ورسنهای کشتی مر جدی راست و
شراع بزرگ مر دلو راست با قوس وبنلها مر حوت راست وهر کدام جای سعدی نا شد یا قمر یا صاحب برج
اندر وسعود نا باشد دلیل کند بر سلامتی ونیکوئی آن موضع وکجا نحسی نا شد یا قمر یا صاحب برج منحوس
نا باشد اندر وی دلیل شر وتباهی آن موضع نا باشد فاما قمر وطالع دلیل کشتی است وخداوند طالع دلیل آن
کسانی که اندر کشتی نشینند هر کدام را کی مسعود یابی نا بسعدی بوی نظر کند یا با سعدان نا باشد دلیل سلامت
نا باشد وکجا نحسی بینی دلیل تباهی است واگر قمر تحت الارض بود ومنحوس بود بزحل وزحل بطی السیر بوی نا باشد
بر تباهی وبلاها وموج دریا وبادهای مخالف واگر نظر از تثلیث نا باشد وزحل بطی السیر نا باشد امید
نا باشد واگر زحل مقیم نا باشد وبطی نا باشد آسان تر بود وسلامتی نا باشد واگر درین حال زحل با عطارد نا باشد

مقارن تباهی و شدت زیادت باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشند از راست زحل از جایگاه قوی
از آن تحس کمتر کند و اگر مریخ تحت الارض باشد و قمر بوی متصل بود از فوق الارض دلیل کند بر
بلا و موج و باد مخالف و جنگ و کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بتر آنگاه بود که عطارد نیز
با وی بود و اگر یکی بنحس ناظر باشد و یکی با شمس دلیل تباهی و بیم هلاکت بود خاصه بتر از نظر تربیع و
مقابله و اگر تیر با کیزه باشد و قمر با مشتری بود دلیل سلامتی باشد و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر
و نیکوتر و اگر قمر فوق الارض باشد و مسعود بود از سعدان دلیل سلامتی و منفعت باشد و با آن
همه زهره تحت الشعاع باشد هم سلامتی بود و زحل دلیل گرسنگی و تشنگی و غرق شدن است و مریخ دلیل
کارزار و جنگ و سوختن و دزدان و از جایگاه برجها آبی و آتشی و خاکی و بادی حکم کن و اگر قمر
متصل شود بتربیع و آن نحس راجع بود کسی از نیمه راه باز گردد بنگر که قمر اندر کدام مثلثه است از آن رو
باشد یا از گشتن و کوکب راجع دلیل باز گشتن باشد و اگر سعد باشد دلیل سلامت بود و اگر نحس باشد
فساد و تباهی آرد و سریع السیر دلیل زود رفتن کسی باشد و بطی السیر دلیل گرانی بود و هر
کدام دلیل با نحسان باشد یا نحسان با مستولی باشند دلیل هلاکت و تباهی بود و چون سعدان ناظر
باشند از آن هلاکت بر هند باندازه قوت کوکب و اگر نحسی شعاع افکند تباهی و هلاکت سخت باشد و اگر
اتصال مودت باشد بهتر از آن باشد که اتصال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر امثلا باشد و نحسان و
نحسان بوی ناظر باشد یا عطارد با یکی از نحسان باشد دلیل هلاکت بود و اگر نحسان بر برج قمر
یا بطالع ناظر باشد و این هر دو بر برج دو جسد بین باشند یا از این دو یکی مجده بود اهل آن کشتی
بکشتی دیگر تحویل کنند بنگر بصورت طالع و طبع او و طبیعت برج و حد قمر باندازه جواهر
طبایع باشد و اگر سهم السعاده ساقط بود اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر بیم و ترس و دریا نهاد و اگر
با صاحب طالع راجع بود بیم باشد که کشتی از نیمه راه باز گردد **فصل نهم در معرفت احکام خداوند**
طالع در دوازده خانه البیت الاول اگر خداوند طالع اندر طالع باشد همچون مردی بود که در شهر خویش
باشد یا در خانه خویش و اگر شارکان بوی متصل باشند مردمان بوی حاجتمند باشند و بدم وی روند
و اگر آن کوکب که بوی متصل است اندر شرف و علو بود بوی حاجتمند باشند و اگر در خانه خویش باشد در کار
بوی حاجتمند باشند همچنین مثلثه از خانه فوقتر از مثلثه وجه فوقتر از حد باشد هم بر آن قیاس بگوی و اگر

آن

آن کوکب اندر هبوط بود مردمان مقهور بندبر دست نیک بدم وی روند اگر دلیل طالع کوکب
علوی باشد و اگر سفلی رود وی بدم مردمان رود بدان قدر که اتصال بود ناظر و همچنین حکم
کن از نظر کواکب بطالع و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش باشد مردی باشد معروف و مشهور و اگر اندر
مثلثه باشد معروف وی اندر شهرها اندر محلت باشد یا اندر جماعت خویش و اگر اندر حد خویش باشد
اندر حوالی و جایگاه خویش باشد معروف وی گردد اگر وی باشد و اگر در وجه خویش باشد معروف وی
اندر اندک جایگاه بود و اگر خداوند طالع در هبوط بود یا در وبال اندر و تند بود همچون مردی بود
معروف و مشهور اندر کارهای تباه و بند و اگر زایل باشد مردی خمول و بدبخت بود و اگر کوکبی بوی شعاع
افکند از جایگاه آن کوکب و از سعادت و نحوست آن کوکب حکم بر خداوند طالع آمیخته گردان و باران
و اگر خداوند طالع راهبوط و وبال اندر خانه نهم و سیوم بود و صاحب طالع اندر وتدی باشد این
سایل یا مولود بمذهب و دین تباه باشد و متهم بود اندر سفر او را سختیها رسد و تباهی پیش آید
هر چه بدین خانه منسوبست سایل و مولود را از آن کار حذر باید کردن و دور باید بودن تا تباهی
پیش نیاید و همچنین هر دوازده خانه را بگوی هر کوکبی که اندر هبوط خداوند طالع باشد دشمن وی
باشد و هر کوکبی که در شرف خداوند طالع باشد آن کوکب دوست خداوند طالع باشد و از نیکوی وی
طمع دارد یا از دولت وی و اگر خداوند طالع بوی نظر کند از آن طمع امید برآید و اگر خداوند طالع
در هبوط باشد یا در وبال یا زایل یا ساقط یا راجع یا محبوس وی از نیازمندان باشد و سقط و تند بخت
و کاهل و کردکارهای نکوهیده کرده دوند خو باشد و اگر خداوند طالع اندر شرف کوکبی باشد و آن
کوکب در هبوط خداوند طالع باشد این سایل دوست آن کس بود و آنکس دشمن سایل بود و شاید که
سایل نیازمندان کس باشد و اگر خداوند طالع در هبوط کوکبی باشد و آن کوکب در شرف خداوند طالع
بود آنکس دوست خداوند طالع بود و بوی نیازمند باشد و سایل دشمن وی باشد همبر بر قیاس کن همه
کواکب و خانها حکم کن و بنظر سعدان و نحسان همه احکام معلوم شود و اگر خداوند طالع اندر طالع باشد
مولود یا سایل کریم طبع و نیکوخوی باشد و نیکوکار و سازنده با مردمان و تن درست و با عجب بود
و دلیل کند بر کسی اندوه و غم و فکرت و قوت مال و تن و رای صواب او ستوده و اگر خداوند طالع
متصل شود بکوکبی اندر وسط السما با شمس بود و مولود یا سایل را بنزدیک سلطان عز و جاه بود

واگر مقبول بود دولت و بزرگی یابد و کارش قوی گردد و اگر اتصال آن خداوند طالع را باشد بطالع و
حرص سایل باشد این که گفتم و اگر اتصال آن کوکب را باشد که گفتم سلطان و بر اطلاع کند و بجوید و کار
وی بسازد و اگر نظر سلبت باشد دین باشد یا سانی بود و اگر نظر تربیع و مقابله باشد بدشواری باشد
و رنج و تعب آن کار و اگر خداوند طالع از طالع بکوکب سادس نحوس شود و آن کوکب در برج آتشی باشد
مولود را یا سایل را بر تن جراحت رسد و اگر در برج خاکی باشد بیماری زیان بود و اگر اندر برج آبی باشد
از ریش بدجاره نباشد و گر و دنبل و آنچه بدین ماند و اگر این ناظر بود خداوند هشتم درین علت بود
و اگر سعدان ناظر باشد آن علت و نکبت را بشکند **البیت الثانی** اگر خداوند طالع اندر دوم باشد سایل
یا مولود مال خویش را تباه کند و اگر خداوند دوم بخداوند طالع بنظر مودت پیوندد یا فرزندان
با آسانی باشد و اگر نظر عداوت باشد مال بسختی و رنج بدست آید و اگر اتصال خداوند طالع را بود
مال برنج برآید و اگر اتصال صاحب دوم را بود بصاحب طالع معاش و کسب وی آسان باشد و روزی
بروی فراخ بود و اگر صاحب طالع از صاحب دوم ساقط باشد معاش بروی دشوار بود و کسب بروی
شک بود و تنگدست باشد مگر در انجای مقبول بود و مسعود بود خواسته گرد کند و اگر صاحب
طالع اندرین برج بصاحب مال یا بصاحب سهم مال یا بمشتری یا بسهم السعاده مسعود بود خداوند
مال بسیار و فراوان مالش از روی طلب باید کردن که این سعدان در آن جایگاه بود اندر آن برج بود یا نحسی
از این سعدان که صاحب طالع بوی مسعود باشد و اگر اتصال نبود و اندر آن جایگاه مقبول باشد دلیل
کند بر کسی یافتن منفعت و رنج و تعب و تکلف بروی صاحب طالع از یاران و اندوه و ترس از جای بجای و از
برای **البیت الثالث** صاحب طالع در سوم دلیل کند بر حلم و تواضع و خاجمندی و خدمت و پای مردی
را و اقربا و برادران را و از ایشان بدرغ و اندوه رسد و با اهل خیر صحبت کند و سفر نزدیک و بجزیل
بسیار افتد و اگر بخداوند سهم مسعود بود از برادران و اقربا و دوری مند و اگر منحوس بود بی روزی بود
و اگر بمریخ مسعود بود از برادر و اقربا کلان تر روزی مند بود و اگر بزهره مسعود بود از برادران و
خود تر روزی مند بود و اگر صاحب طالع بنظر سعدان باشد مولود سلیم و با شرم و با عقل بود و اگر با
عطارد با مشتری باشد سخن چد گوید و عالم باشد و اگر عطارد مریخ را بیند یا صاحب طالع بنحسان ناظر
باشد سایل یا مولود بی شرم و عجز و بی تک و عار باشد و همچنین اندرین خانها اگر با مقبول بود **صاحب الرابع**

صاحب

صاحب طالع اندر چهارم بود مولود از پدر ترسنده بود و شکوهنده باشد و زنده کانی نشود و
پدر کند و اگر مقبول باشد اندرین جایگاه از پدر شادیها و نیکوییها یابد و اگر با مقبول باشد از سلطان
بدیها رسدش و همیشه اندوهگین و غمگین باشد بسببی و دلتنگی و اندیشها بزیانی و گرانی آمدن
سخن هر کسی و اهل بیت و پیران از قبل معاش و کسب و دشواری و ناپسند آمدن کار و اگر صاحب با آفتاب
یا بصاحب خانه اش سعود باشد یا مقبول شادی بیند و منفعتهای بسیار یابد و خداوند آب
و زمین و ضیاع و عقار گردد و شوایها یابد و بسگاه بزرگان بوی آگرد و آبادان شود و عمارت
کنده بود و اگر درین برج شوف بود خداوند دولت باشد اندر دهقانی و صاحب رایی تدبیر باشد و
بخت کار و تمام کار بود و اگر با آفتاب بتربیع و مقابله بود یا با او بود از سلاطین و مهتران و از خویشان
و غم و بلا بیش و از دار بود از جهت آنکه این خانه خصومت سلطانست **البیت الخامس** خداوند طالع
در پنجم دلیل کند که بزن و فرزند اعتماد کند و بدوستان و رنج تو دیگران بیمارها کند و دوست دارنده
لهو و طرب گردد و طبع کین بود از هر رونی و امید عطا و هدیه چشم دارد و هر زندچشم روشن بود
و شادیش بسیار بیند اگر مقبول بود و اگر مقبول نبود از این طبقه غم و رنج و تعب بیش و از شرار جوان
بیماری تولد کند و حال فرزندان ضعیف باشد و آنچه او میدارد از فرزندان و دوستان نیابد و
چشم ایشان بوی روشن بود و بوی شاد باشد و اگر مسعود و مقبول باشد رنج ضایع نشود و وفا
یابد و شادی چند بیند از این گروه و اگر از این خانه بزهره ناظر باشد مولود که غمگین بود و خداوند لهو
و طرب بود و خداوند نشاط و سماع بود و شادی کند و بود نیز که بر زنی عاشق شود و بر زنان دل
بسته دارد و اگر بمریخ ناظر باشد از دوستان یا از فرزندان رنج و محنت رسدش و هر رنجی که کشد
ضایع شود و یا امید نرسد و اگر ناظر عطارد و مشتری باشد از بازرگانان روزی مند یا از علما و حکما
و خداوند امانت بود و حق و راستی و دوستی دارد و اگر ناظر زحل باشد خداوند اندیشه بسیار بود
و از علما و خداوندان ضیاع روزی مند بود و اگر ناظر آفتاب بود و مقبول باشد از سلاطین و مهتران
نیکویی یابد و از ایشان منفعتها بود و با ایشان صحبت بسازد **البیت السادس** خداوند طالع در ششم مولود
بدبخت بود و کارهای بندگان کند و بیمار نالان باشد و از جای خویش بغربت افتد و زندگانی بغربت گذارد و
اندیشه مند باشد از طعام و شراب و از عار ضمانت چون خشم و غم و اگر اندر هبوط بود یا با قول انحوس

بد بود یا رنج و سختی و بیماری و اگر اندر مقام اول بود یا بر اوج یا بر حوده از بلندی بیفتد و اگر
خداوند طالع صاحب هشتم را ببیند اندران نمیرد و اگر آن برج بر صورت آدمی باشد از دشمنان
و دزدان نکبت و آفت رسدش و اگر بصورت چهارپایان بود از چهارپایان آفت رسدش و اگر آبی بود
از آب و راهولی و خطری رسد و اگر آتشی بود از آتش هولی پیش آید یا خطری و اگر خداوند هشتم با
طالع ناظر باشد اندران ترسد البیت السابع خداوند طالع اندر هفتم بود صاحب طالع را خصومت
بسیار افتد و اندر سخن متابع زنان و خصمان و انبازان بود و او را پسندیدگیها و ناخوشیها پدید
ازین طبقه و مزاج و کفتار درشت نشاید کردن که بیم بود که خصومت افتد و سائل یا مولود بدست زن
و انباز و خصم مقهور شود و زیردست باشد و بروی مسلط باشند و پیروز بوند و باشند بزرگی بر
افتد و محنت و رنج بسیار بیند و از دل غربت چاره نبود و اگر مقبول باشد یا مسعود خوب بود و شادی
بیند از زنان و خصمان و انبازان و غربت و بروی خوش بود و اگر زهره ناظر باشد از زنان شادی بیند
و اگر مشتری و عطارد ناظر باشد از انبازان نیکوئی بیند و اگر با آفتاب ناظر بود از مهتران و سلاطین
نیکوئی بیند و از مردمان غریب و اگر زحل و مریخ ناظر بود و ایشان مقبول باشند خصم بروی مهربان
بود و از خصم سلامتی یابد البیت الثامن خداوند طالع در هشتم بود مولود را غمهای بسیار رسد
و ضعیف دل بود و ضعیف رای باشد و از مال و میراث بسیار اندیشد و اگر دارو یا طعام و شراب
او ذنی خورد کرندش کند و ترسنده باشد و از کار آخرت بسیار یاد کند و اگر مقبول بود یا مسعود نیک
باشدش و از مال زن و انباز و خصمان و از مال غریب روزی بودش و تا آخر عمر حالش نیکو بود و اگر مقبول نبود
بد باشد و فساد تن و خطر جان و رسیدن تعب و نکبت و اندیشها و حرصها بیفزاید و وسواس و غمناکی
و بیم و ترس و کوتاهی زندگانی باشد و اگر منحوس باشد بیماریها بدرسدش و دراز و بر جای ماندن و گزیدن
از دارو و خوردن و خون برداشتن و کاهش تن و طپیدن دل و دلتنگی و اگر مریخ منحوس باشد کرند
رسدش و نکبت آید بزخم سنگ و آهن و حرب و کرود نیل و آبله و شبان زدگی و دلتنگی و آنچه بدین ماند البیت التاسع
خداوند طالع در نهم دلیل کند بر آنکه مولود یا سایل سفرهای بسیار کند و نیت کارهای خیر و حج و عمره
زیارت نیکان و صحبت مردان دین و جست کردن و کارهای طاعت و شنیدن علمها و مقام و روندگان و آمدن
زمین باشد کزاده بود و اگر درین خانه نیکو حال باشد از سفرها روزی مند بود و در غربت زندگانیش خوب

ونیکو

و نیکوئی کند و اگر مقبول بود از اهل آن ولایت قدر و شرف و منزلت بودش و اگر برج منقلب
دو جسد بین باشد از آنجا باز آمدن بودش و اگر ثابت باشد آنجا دیر ماند یا خود متوطن گردد و اگر
بمشتری و عطارد مقبول بود خداوند ادب باشد و اندر علم خواب سخن گوید و علم احکام و اگر آفتاب
یا صاحب وسط السما اندر مقابله او باشد بر سلطان نامهتری خارجی گردد و اگر آفتاب یا صاحب وسط السما
یا او باشد بر سلطان نامهتری خارجی گردد و اگر آفتاب یا صاحب السما یا او باشد در یک برج سلطان
نامهتری عم و محنت رسدش و اگر بزهره و مشتری مسعود بود حج کند بر نجی که بر تن خویش نهد و اگر
بزهره و مریخ مسعود بود غزو کند البیت العاشر خداوند طالع اندر وسط السما بود سائل یا
مولود بدرگاه سلطان معروف شود و کار سلطان کند و نیکو خلقت و نیکو چهره و نیکو دیدار بود
خاصه که با آفتاب مقبول بود معروف و مشهوری یابد و زیادت قدر و جاه و منزلت و حشمت و حرمت و
تعظیم و قضای حاجت بلطف و اگر مریخ مقبول بود بر مردمان جور و ستم باشد از وی و اگر زحل را ببیند
کشنده مردمان بود و خونها ریزد خاصه اگر این برج بر صورت مرد بود و اگر بر صورت چهارپایی بود
هلاک کننده ستوران یا قصاب بود و اگر زحل مقبول بود مولود رنجور بود و بیمار و خداوند
سخت باشد اگر این خانه برج آتشی بود در کار آتش بود چون آهنگری و روغن گری و سیم بالائی و نان
نانی و آنچه با آتش باز کرد و اگر بر خاکی باشد بکار خاک چون زادوی و طلکاری و خشت زنی و سفال
و اگر برج بادی بکار باد چون آبگینه گری و دیگری و آنچه بدین ماند و اگر برج آبی کار آب کند چون صیادی
و کازری و آنچه بدین ماند و اگر بزهره و مشتری و عطارد مقبول بود خداوند صنعت و حرفتها
نیکو بود البیت الحادی عشر چون خداوند طالع اندر یازدهم بود دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود
نیکو خو و نیکو طبع بود و دوستانش بسیار باشند و فرزندانش اندک باشند و کم غم و اندیشه بود و
روزگارش بغم و نشاط و شادی گذرد و صحبت با اعیان شهر و بزرگان و اشرف دارد و از ایشان آسایش
یابد و امانت و صیانت و پاکی طلبد و با مردمان کشاده رو و ساز وار باشد و با جمله خلق سازنده
بود و طبع کین نباشد و اگر مقبول بود دوستانش بسیار باشند و منفعتها باشد و حق راستی دوست دارد
و مردمان از ما یاد و اگر مشتری و عطارد مقبول بود از تجارت بهره بودش و با اهل تجارت صحبت بود
و اگر بزهره مقبول بود زنان را دوست دارد و بکار زنان حریص باشد و دل بعشق معشوق بسته بود و اگر

مقبول نبود و نحسان ناظر باشند مولود یا سائل از بسیار درها نومید گردد و خداوند آرزوها باشد
و معاش بر وی دشوار بود و دوستان و فرزندان او که باشند و او را بر دمان حاجت بسیار افتد **البیت**
الثانی عشر اگر خداوند طالع در وازدهم بود دلیل کند که مولود یا سائل اندر زندگانی بدبختی
و مرو بر او دشمن بسیار بود و اگر بستاره متصل بود که اندر وتد بود و جایگاهش از طالع نیک بود
و مقبول بود او بر دشمنان ظفر یابد و دشمنان را از خویش باز دارد و اگر چون باشد و مزاج چون حسنات
باشد و از طعام و شراب با فراط بر هیز کند و از رنج و تعب خویشتن را نگاه دارد تا علتی یا
ضعفی باز نخورد و از جدل و خصومت بر هیز کند تا دل مشغولی نیفتد و با دشمنان صلحی نباید کردن
و سلامت ماند زیرا که دشمن و حاسد بسیار باشد خاصه کسی که با خداوند این خانه صاحب طالع
و استخوس کند اگر مقبول بود از کار دشمن بترسد و لکن بسلامت برهد و همچنین بود چون صاحب این
خانه با مواعمه او از وی ساقط بود دلیل اگر بر خلاف اسد بود از بند و زندان و تاوان و فام بیم بود و اگر
بشتری و عطارد منحوس بود از زمرده و گفت و گفتگوی و سخنهای دروغ و از اهل علم بود و اگر
بمریخ منحوس بود از خداوند سلاح و اهل شر و فسق و فجور و از دزدان و کسها سلطان بیم بود و اگر
زهره باشد از زنان و خادمان و مطربان بیم بود و اگر با آفتاب منحوس بود از ملوک و مهتران حذر
باید کرد و اگر بماه منحوس بود از نیکان و جاسوسان حذر باید کردن و اگر فاسد کننده مستعلی
بود مولود یا سائل بعضرت و نکبت نزدیک بود خاصه ترک صاحب بیت اعدا مستعلی بود و بر وی
اینست احکام طالع و صاحب طالع در دوازده خانه **فصل دیگر در معرفت شرطهائی که اندر**
اختیارات بکار آید این اصلی است که یاد کرده میشود از معنی اختیارات جزوی هر کاری که بسوقد
مردمان را و اجبست که طالع را و خداوند طالع را از نحسان پاک کنی و او تاد طالع را نیز پاک کنی تا از
وحدت نحسان و همچنین صاحب حاجت را و موضع حاجت را نگاه داری از رجوع و احتراق و مجاورت
النحسین و چنان کن که طالع و بصاحب طالع و بصاحب حاجت نگرنده بود و صاحب سهم السعادت را
قوی کن و ناظر بدلیلان و برجها مستقیم الطلوع کنی و اندر کار روزی دلیل ستارگان روزی کن و اندر کارها
شبی دلیل ستارگان شبی کن و نگاه دار قبول و سکافات و صعود و شمالی و حذر کن که صاحب هشتم اندر طالع
نبود و ماه را در طالع مدار البته و حذر کن که آفتاب را در طالع کنی و دلیل را و نیز را از محاق و کسوف

از شر جوزهران نگاه دار و از احتراق و غایت کن و چنان باید که نگاه کنی اندر وقتها و زمانه
که موافق باشد قصد کردن خیرها را بجهار فصل و روز را نگاه داری اندر اختیارات که تا موافق
آن کار باشد و حذر کن از رگ زدن و دارو خوردن و از کارهای معروف که اندر تاریخ یاد کردم و نیز
شرح کنم هر بابی را علی حده ان شاء الله تعالی و نیز بدان که اندر تابستان نیک کرده و زمستان سخت سرد
دارو خوردن و رگ زدن نشاید البته مگر که وقت مساعدت کند و مسائل فلک مر آن کار را که کنی
یاری کند باشد آنگاه شاید که بکنی و بپرهیز از ابتدای کاری در روز کار بد و این آن روزگار باشد
که پناه شود بکارهای مردمان و بسته شود و احوال مضطرب شود احوال ایشان و این آن خوشیها
کلی باشد و حذر کن اندر وقت سوفها که کاری ابتدا کنی و ماه نیز که در محاق بود هیچ کاری نکنی
که دفین یا گرختن یا کارهای پنهانی را چون ماه نیز با آفتاب یا با راس و ذنب بهم باشد نشاید هیچ کار
را و چون ماه با استقبال باشد هیچ کار نشاید کردن مگر خصومت که هر که در خصومت خرد تر باشد
و فروتر قوت او را باشد و دست او خیره تر باشد و حذر کن از روزهائی که در وعمری کلی و هیچ
قحط و وبا و حربها و اضطرابها و ابتدای کاری که بر وی خواهی و زیادت کردن چیزی بر وی و نیز
در آن کوش که در اول سال و اول ماه و اول روز و اول ساعت کنی و آنچه که کنی و بناء کنی در آخر سال
و آخر ماه و آخر روز یا آخر شب کنی یا بیست و هفتم و بیست و نهم و همچنین در هفته روزی موافق و
روزی ناموافق باشد والله تعالی اعلم بحقایق الاشیاء **فصل یازدهم اندر پروردن و آوردن**
اختیارات و اصول وی اصول وی دیگر است اندر معنی نهاد و نمودارات و اختیاران از قول
ابو معشر شمال باشد و دیگرها را تا بدانکه هر چیزی که آغاز کرده اند از کارها آن بر شش وجه است
اول آنست که کارهائی که بکنی باید آید و مانند وی دیگر باره هم کرده شود **دوم** آنست که آغاز کرده
آید و بناء شود و دیگر باره مانند وی کرده نشود **سیم** آنست که آغاز کرده آید و باید از باشد و دیگر باره
آغاز نباید کردن یا مانند وی **چهارم** آنست که دیگر باره کرده شود پس از آنکه تباه شده باشد **پنجم**
آنست که کرده آید اندر ایام چند کردن بیشتر از اندازه **ششم** آنست که زوال آرد و باز هر روز دیگر باره
کرده آید **اما** بدانکه وجه اول بر شش نابست **باب اول** آنست که بدانی که اوتاد فلک و برجها ثابت دلیل
کند بر چیزهای خاص که دایم بماند و ثابت باشد و مایل الاوتاد و برجهای ذو الجسدین دلیل بود بر چیزی

کرده شود و باز دیگر باره باید کردن و ساقط الاوتاد و بر جهای منقلب دلیل کند بر کارهائی که زود
تباه شود و اگر خواهی کاری آغاز کردن و همچنان دیگر باره بنا باید کردن صاحب طالع را و قمر را و قمر را و
آن کوکب را بر طبیعت آن کار است که خواهی کردن بعضی از این دلیلان اندر برج ثابت کن و اندر وتد و
بعضی را در منازل الوتد اندر برج ذو الجسدین و بال از نحسان و خداوندان بر جهای ایشان بد
ناظر کن تا چنان باشد که تو خواهی **باب دوم** بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر اندر طالع
خطی دارد بر جهای ثابت مکن و نه اندر وتد چنان کن که منصرف باشد این دلیلان یکی یا بیشتر از کوکبی
که اندر برج ثابت باشد و متصل شود بکوکبی که اندر منازل و تد بود اندر برج ذو جسدین خداوند
طالع را نیز همچنین کن و دلیلان را سعود کن **باب سیم** آن بود که صاحب طالعی از کوکبی منصرف شود و صاحب
طالع بدان کوکب متصل و قمر و صاحب طالع و آن کوکب بعضی اندر وتد باشد اندر برج ثابت و بعضی اندر منازل
وتد اندر برج ذو جسدین **باب چهارم** آنست که صاحب طالع یا قمر اندر برج ثابت بود و اندر وتد
و متصل بوند بکوکبی که اندر منازل وتد بود **باب پنجم** آنست که قمر یا صاحب طالع اندر کوکبی منصرف
شوند و ایشان اندر خانه کوکب باشند یا در شرف یا در درجه و مثلثه یا وجه آن کوکب باشد و از آن
برج تحویل کنند و بر برج دیگر آیند و این برج دیگر نیز خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه آن کوکب
باشد که از وی منصرف شدند یا تحویل کنند از آن برج اول بطالع یا بجائی که صاحب طالع را یا
قمر را در وی مراعت باشد **باب ششم** آنست که بر طبیعت کوکب بر طبیعت صاحب حاجت چون
آفتاب دلیل ملوک و زهره دلیل زنان و همچنین دیگر کواکب آن کوکب یا قمر یا یا خداوند طالع اندر
دو برج باشند که آن هر دو برج منقلب الطالع باشند یا منقلب القوه یا منقلب الطریقه یا هر یکی اندر
خطوط یکدیگر باشند چون اینچنین باشد که یاد کردم از این شش باب هر کاری که کرده شود و باز دیگر باره کردن
باید ماند و وی **فجر دوم** هر کاری که کرده شود ثابت بماند که هر گز دیگر باره بنا باید کردن و این فجر بر پنج است
باب اول آنست که صاحب طالع و قمر و آن کوکب که دلیل حاجت بطلبند و این آن باشد که
اندر بر جهای ثابت اندر اوتاد و سعود باشند و بهیچ کوکبی البته متصل نشوند که در منازل الوتد بود یا
در برج ذو الجسدین **باب دوم** آنست که دلیلان منصرف شوند از کوکبی که اندر بر جها ثابت باشند و سعود
و خالی السیر کردند و اندر آخر برج باشند **باب سیوم** آنست که دلیلان اندر خطهای یکدیگر باشند

و یکدیگر ناظر نباشند **باب چهارم** آنست که دلیلان اندر خطهای یکدیگر باشند بنگر آن کاری که خواهی
کردن و خواهی که دیگر باره بنا باید کردن اگر از جنس بیع و شری باشد یا معاملت چنان باید که قمر یا صاحب طالع
از صاحب هفتم منصرف باشد و اندر وتد بود و سعود بود و چنان باید که قمر بعد از آن خالی السیر بود
و قمر را و صاحب حاجت را بر طبیعت صاحب طالع مکن البته و نه بر طبیعت عطارد و باید نیز که در برج
مستوی الطلوع باشد یا منقلب القوه یا منقلب الطریقه و از جنس سوای وضیعت و بنا باشد قمر را یا صاحب
طالع را از صاحب رابع منظر کن و نباید که صاحب سابع یا زحل اندر مزاج آن برجها باشد که اکنون
یاد کردم و اگر از جنس نامه کتاب و حساب باشد یا از شاهده بیع و شری قمر را یا صاحب طالع را
منصرف کن از عطارد و از صاحب وسط السما و نباید که از مزاج آن برجها باشد و اگر از جنس سفر
باشد قمر را یا صاحب طالع را از صاحب نهم منصرف کن و صاحب نهم را و مریخ را نباید که اندر مزاج
صاحب طالع کنی یا قمر و اگر از جنس خبرها و رسولان باشد دلیل را از صاحب تاسع و صاحب ثالث
و صاحب خامس و صاحب مثلثه برج سیوم منصرف کن و از جنس تزویج و زینت و لباس باشد و آنچ
بدان ماند دلیلان را از زهره و صاحب سابع و از صاحب یازدهم منصرف کن و اگر از جنس حصول و حرب
و قهر و دزدی باشد دلیلان را از مریخ و از صاحب دوازدهم و از صاحب هفتم منصرف کن چون
کردی باید که دلیلان طالع یا دلیلان حاجت اندر بر جهائی که منقلب الطالع یا منقلب القوه یا منقلب
الطریقه باشند یا اندر خطهای دلیلان حاجت چون اینچنین کردی آن کار که کرده شود هرگز
دیگر باره کرده نشود و همچنین پایدار بماند **فجر سیوم** چیزی که کرده شود و خواهی که تباه شود
و هرگز باز نباید دیگر باره کردن و این بر پنج است **باب اول** آنست که دلیلان یعنی صاحب
طالع را و قمر را اندر برج منقلب کن خالی السیر باید که بود و منصرف از نحسان **باب دوم** آنست که
دلیلان را منصرف کنی از نحسان ساقط اندر برج منقلب و متصل کن بنحسان ساقط اندر برج منقلب
باب سیوم آنست که دلیلان منصرف باشد از کوکب بدحال بر جعت و احتراق و متصل باشند بکوکب
بدحال بر جعت و احتراق **باب چهارم** آنست که دلیلان اندر وتد باشد یا در منازل وتد و متصل باشند بکوکب
ساقط و آن کوکب را که اندر وتد است بنحوس کند **باب پنجم** آنست که دلیلان اندر مراعم خویش باشد
و باز بر جهای غریب یعنی و بال و هبوط اندر وتد این همه که یاد کردم دلیل تباهی است **فجر چهارم** اگر چیزی

که تباه شده باشد و خواهی که دیگر باره بکنی این وجه نیز بر پنج باب است **باب اول** آنست که دلیلان یعنی صاحب
طالع را و قمر را منصرف کنی از کوکب ساقط در برج منقلب متصل کنی بکوکبی که اندر اوتاد یا ماایلی الاوتاد
باشد اندر برج ثابت **باب دوم** آنست که دلیلان منصرف باشد از کوکب منحوس ساقط و متصل شوند
بکوکبی که در برجهای ثابت باشد اندر وتد یا مایلی الوتد **باب سیوم** آنست که دلیلان از کوکب راجع
محترق منصرف باشد و متصل بود بکوکبی که اندر اوتاد یا مایلی الوتد باشد **باب چهارم** آنست که
آن کواکبی که دلیلان بایشان متصل باشند ساقط بوند و بازدر اوتاد روند **باب پنجم** آنست که اندر
هبوط باشد ساقط بوند و بازدر شرف یا اندر خطوط خویش روند و هر یکی دلیل کند بر تباهی
کاری و بعد از آن چو باز کرده آید بصلاح باز آید **وجه پنجم** آنست که کرده اند بروزگار چند کرت
چون غسل و گرما بر رفتن و شانه کردن سر زنان و این برسه باب است تا قیاس کند دیگرها از این جمله
باب اول آنست که قمر در برج ذوجسدین باشد **باب دوم** آنست که طالع یا صاحب طالع در برج
ذوجسدین باشد **باب سیوم** آنست که دلیلان صاحب طالع و قمر در برج ذوالجسدین بوند یا
اندر مایل الاوتاد باشد و مسعود بوند **وجه ششم** اندر چیزی که بخواهد کند هر روزی چند
کرت و دیگر باره باز باید کردن چون بدل کردن جامه و آنچه بدین ماند و این برچهار باب است **باب اول**
آنست که قمر در برج منقلب بود **باب دوم** آنست که طالع و صاحب طالع در برج منقلب بود **باب سیوم**
آنست که دلیل از کواکب سفلی باشد و اندر برج منقلب **باب چهارم** آنست که دلیلان اندر سیوم یا نهم
باشد و اگر خواهی که کاری کنی که آن کار پایدار باشد و تباه نشود دیگر باره نباید کردن نگر بقمر اگر قمر را
در طالع شهادت بود یا در ذات خویش چنان باشد که مقبول بود اندر برج ثابت خالی السیر باشد
و یا منصرف باید که باشد از کواکب اگر در آخر برج بود و خالی السیر بود چون برج دیگر تحول کند
و متصل شود بکوکبی آن کوکب را اندر قمر یا در طالع شهادت بود پس چاره نیست که آن کار را بروزگار
دراز تر دیگر باز باید کردن و اگر تحویل کند و بهیچ کوکبی اتصال نکند تا که نباشد و اما اگر شهادت
صاحب طالع قوی تر باشد چنان کن که از قمر یاد کرده حذر کن که صاحب طالع از کوکبی منصرف شود و قمر
باز آن کوکب متصل شود و همچنانکه اول شرح کرده شد تا تمل کن و یا قمر منصرف شود و با صاحب طالع
بدان کوکب متصل شود باقی جمله اختیارات را از این با همه قیاس کن **اختیارات چیزی خریدن** و اگر خواهی

که چیزی بخری و از آن بخری چنان باید که ماه را استقبال کند شده باشد و ماه ناقص السیر و ناقص
النور بود و اندر برجهای ناقص یعنی معوج الطلوع و ماه را در اربع مونث کن و خداوند وسط
را پاکیزه کن و عطارد را همچنین زیرا که دلیل آن چیز عطارد است و صاحب وسط السما دلیل قیمت است
و چنان باید که ماه با عطارد باشد و منحوس نبود و عطارد تحت الشعاع نباید که بود و چون چنین
بکنی هر چه بخری از آن خریده شود و باسانی یافته شود **اختیارات چیزی فروختن** اگر خواهی
که چیزی فروشی و بر فروختن آید چنان باید که ماه اندر ربع دوم بود از جزو خویش یعنی که از هفتم روز
تا باستقبال و زاید النور باشد و زاید السیر و اندر برجهای زاید یعنی مستقیم الطلوع و چنان باید که
خداوند طالع در وسط السما یا در طالع یا در رهمین ربع یا در وتد مغرب و یا در وتد چهارم بود و
خداوند طالع و خداوند اوتاد را پاک کن از نحسان و باید که ماه با عطارد باشد و عطارد مسعود
باشد و سریع السیر و متصل بسعدان تا هر چه فروشی بر افزون خرند **اختیارات کشتی تراشیدن**
و خریدن چنان باید که طالع زاید باشد و پاک از نحسها با همه اوتاد و صاحب طالع مسعود و زاید
و سریع السیر و اندر وتد باید یا بوند ناظر خاصه بوند چهارم که آن جای کشتی است و اگر زهره
یا مشتری اندر وی باشد بهتر بود و صاحب چهارم را مسعود کن و سعدان بوی ناظر و بصاحب طالع
خاصه زهره و مشتری و بهتر آن بود که طالع برج آبی بود یا از جنس زهره و مشتری باشد و چنان باید
که طالع ثور بود یا جوزا یا سرطان یا سنبله یا میزان یا قوس یا آخر جدی یا حوت و بهترین آن باشد
که آفتاب در مثلثه سعد باشد و ماه زاید باشد و بمرتبه بهمه خانها ساقط **اختیارات کشتی دزدیدن**
افکندن چنان باید که ماه با عطارد باشد و مسعود و سعد اندر اوتاد باشد و قمر بطالع متصل و
چنان باید که برجها موافق باشد ماه را با طالع و آن از اول حمل است تا جوزا و از هشت درجه سرطان
تا آخر و اول میزان تا نوزده درجه و آخر جدی و ماه فوق الارض باید و اگر تحت الشعاع و در استقبال
و با مریخ و زحل و یا ذنب بود بغایت بد باشد اما ثور و سنبله و عقرب و دلو این بابها بدست
اختیارنامه و پیک و رسول فرستادن طالع و خداوندش را و عطارد و ماه را پاک کن از نحوس
و اندر وسط السما کن یا در اوتاد دیگر ان دلیلان را و ماه را متصل عطارد کن و مسعود و بسعدان
ناظر و طالع و برج ماه مشاکل عطارد کن و زاید النور و سریع السیر باید و از برجها مستقیم الطلوع

باپیك آید اینست اختیاراتی که بروج طالع منسوبست **فصل دوازدهم در احکام هفت کوکب**
در طالع و در اثر و فرزند احکام زحل در طالع اگر زحل در طالع باشد و مسعود بود و توشی
باشد و اندر خط خویش باشد دلیل کند که سایل سخت بزرگ گردد و خداوند و اینها و دهقانی
باشد و دراز زندگانی بود و دلیل کند که امانتی یا وصایتی او کاتبی در گردن وی کند و منفعتها وی
بسیار یابد و اگر اینچه گفتم نباشد مگر اندکی دلیل کند بر اندیشها بد و کارها دیر و مرادها بکرانی کار
امور و زینه بفرو افکندن و بیکار فرمودن هر کسی دیر و دراز زی اندیشها و بیم اندر دل و از مردمان اندیشیدن
و زیانی از ضعیفی رای و کمانهای بد بردن و خویشتن در دوش نداشتن و هم از بیماری و بند و جادو و نحوی
غالب گشتن اندیشها و هوسها و هم بیماری دو سل و دیوانگی و آنچه بدین ماند و بسته شدن کارها و
گرانی ابتدای کارها و تمام شدن بدشواری و خصومتها کشانه و گرو شدن خانه و از جای بجای رفتن
و ترویج در غربت افتادن و بذیرفتن چیزی که زیان دارد ش و از مردمان سیاه چرده و هندو و یا
و شتربانان و خربندگان و مجنبلان حذر باید کردن و از بنده خریدن حذر باید کردن چه بمیرد و بگریزد
و اگر بیمار شود دیر بهتر شود و گر و فارش خیزد و از صحبت مردمان نیز حذر باید کرد **احکام مشتری**
در طالع مشتری در طالع بود دلیل کند بر ایمنی و بزرگ داشتن مردمان او و ایمن رفتن اندکارها
و بر آمدن او میدها با آسانی و فراخ دستی و زیستن و خوش خوی و پیوستگی کردن با بزرگان و
آزرم و صحبت با علما و فقها و وزرا و آمیختن با اهل خیر و اجابت در دعاها و رغبت در دنیا
و کشایش کارها و پرهیزکاری و نیکوئی کردن با خلق و خوابهای نیکو دیدن و سلامتی حال و درستی
و یافتن عز و جاه و قدر و منزلت و گرایستن بزهد و صلاح و صلاحت و دیانت و امانت و نیکوئی
صوارف و سلامتی عیش و فراخی و بزرگی جستن اندر میان مردمان و مال جستن و حج و عمره کردن و علم
آموختن و توبه کردن و مایذادن مردمان از او نیك نامی طلبیدن و روا شدن حاجتها والله اعلم
احکام مریخ در طالع چون مریخ در طالع بود دلیل کند بر غالب گشتن صفرا و خون و دلتنگی و
اسباب زود و طلب کردن بزرگی و سالاری و سرکشی و عیاری و امور و نهی راندن و تیزخشی و شجاعت
و گزافکاری و ظفر یافتن بر دشمن و لکن مال نگاه باید داشتن از دشمن و از دزدان و از گمرکردن و بر خود رفتن
و آزار کردن با مردمان بعلتی و سببی و حریص گشتن بر گناه و حشو گفتن و انصاف نادادن و هول

پیش آمدن

پیش آمدن بنگاه و اندر آمیختن با اهل فساد و تباهی کردن با خاندان خویش و اگر شهادت دهد باشد
و مقبول نبود دلیل کند بر محنت و شدة و همتها و باقیه بودن و دلتنگی بسببی و بیم رنج و شناعت
کردن با هر کسی والله اعلم **احکام شمس در طالع** چون شمس در طالع بود دلیل کند بر نوشدن و
رونده شدن کارها و سیاست کردن بر هر کسی و بزرگ و سروری جستن بر هر کسی در میان مردمان
و بر آمدن مرادها بقهر و خیر خوش و تشریف و عزه شدن در خویشتن و آمیخته شدن با ملوك
و سلاطین و پیدا کردن کارها از خویشتن نه بما چو خویشتن و از هر کسی نا اندیشیدن و دلاوری
و دلیری کردن و یاری رسیدن از پادشاه و افزونی عز و جاه و قدر و منزلت و تقرب با ملوك
و زیادت عجب و کبر و همت و مروت و فراز آمدن تدبیرها صوابی و معونت کردن و استادی کردن
در کارهای هر کسی و اگر شهادت دارد و مقبول بود و اگر شهادت ندارد و مقبول نبود و محبوس
باشد سخت بد باشد و آفت بدید آید از سلطان و کارها بسته شود و دل مشغولها بر کند
بگوید آید **احکام زهره در طالع** چون زهره در طالع بود دلیل کند بر شادی و خوشی و کشایش
کارها و بشارت و مژده یافتن و راحت از غم و نیکوئیها پیش آمدن از سبب زنان و خادمان و اندیشها
محال از دل بیرون کردن و خوش طبع و گرم خو گشتن با مردمان و زیادت مال و خواسته و نیکو
کردن مال همه کسها و خویشتن و آراستن بخانها و لباس و زینت و طبیعت و طیب و دوست
داشتن هر کسی و بر او هولی در عشق مایل گردد و اگر مقبول و شاهد بود و اگر مقبول نبود و شهادت
ندارد اما اگر درین جای در هبوط یا در وبال بود تباهی بدید آرد از زنان و خادمان **احکام عطارد**
در طالع اگر عطارد در طالع بود دلیل کند بر فراخی دل و شادی و فرح و بر آمدن حاجت و
پیش آمدن نیکوئیها از طبقات عطارد و بقرب عمال و متصرفان و از اهل سلطان گردد و دبیر و خوش
علم و ادب و فهمك و صحت داشتن با خداوند بیشها بغرو باریك و علمهای طریقت و محاسبت کردن
و متکلم و فصاحت و بلاغت و خوشی معیشت و فراخی روزی و فزونی مال و اگر مقبول باشد و اگر
نا مقبول یا در وبال باشد بظاهر شادیها باشد از برای فرح و در باطن و غم و ذل و محنت دلیل
کند و بر خبیثی و دروغ زنی و محیالی و زرق و تزویر و بیم و ترس از بیشه وران و از اهل دیوان
و غلامان و فرو بستگی کارها باشد که بدین او نیز مبالا باشد **احکام قمر در طالع** چون قمر در طالع

بود دلیل کند بر تحویل و سفر افتادن باندیشه و از کاری بکاری گشتن و خبرها آمدن و بقا
رسیدن و یاری خواستن از هر کسی و طلب حاجتها و گران گشتن اندامها از خوردن و بلغم و از تا
گشتن کاری بکاری دیگر اندر آمدن و از گروهی بریدن و بگروهی پیوستن اگر در طالع شهادت
دارد خوب باشد و نیکوییها یابد و هر کسی بوی حاجتمند شوند و اگر مقبول نبود و منحوس باشد
و بنظر نحسان باشد همان ناخوانده آید که بدیدار او غمگین شود و اگر تربیع نحسین باشد بخانه در
در آید و زیان کند خاصه که مریخ تحت الارض بود و بنظر تربیع بود و اگر مسعود باشد و زاید
النور و زاید العدد ناظر بسعدان بنگر تا آن سعد کیست اگر مشتری از علما و فقها و زاهد و قضاه باشد نیکوی
یابد و همچنین نیکوی باقی کواکب و همچنین دلیل سعادت و دولت باشد چون بشرف یا بخانه خود
باشد و اگر محاق باشد یا منکسف بیم و ترس و زیان و جنگ و جدل و خصومت و خبرهای ناخوش
بدید آید **احکام راس در طالع** راس در طالع دلیل کند بر تندرستی و تدبیرها صواب و ریاست بر
هر کسی و اجابت دعا و صحبت داشتن با مهتران و اشراف و گرایستن بزهد و تقوی و معونت از مهتران
و شادی و هر چه آرزو کند بیابد و زیادتی عز و شرف و کامرانی و دوستی از راه دور بیابد کند بدار
وی شاد گردد **احکام ذنب در طالع** چون ذنب در طالع بود دلیل کند بر تباه کردن خواسته و غم
و اندوه رسیدن و گم شدن نیکوییها و مردمان بر وی حسد و خشک رشتی کنند و بدان سبب او را از
نحسی گروهی رسد یا دردمندی و کمی و نقصان کارها و از مردمان فرومایه و سقط سخن شنود و بیم
بود که مردیش کم شود و مزاج ترین بسردی میل کند و اگر خداوند طالع بد حال و منحوس شود علت آن
شکم و ناسور بدید آید و آنچه بدین ماند **احکام سعدان در طالع** اما چون سعدان در طالع باشد و
مقبول باشد دلیل کند بر سعادت و نیکوی و دولت و بزرگی و آنچه وعده کرده بود برساند و اگر مسعول
نبود آنچه باشد باندیشه دل یابد بیدار یا بشنیدن یا بفکرت بگذرد و آنچه او مندی دارد و دشوار بر آید
و چون نحسی در طالع بود که با شهادت نبود غم و نکبت و تباهی آرد و آفتها و یا زنبگر که صاحب کام مر
تباهی از آن خانه بود **رجعت صاحب طالع** چون خداوند طالع راجع باشد دلیل کند بر آنکه جایی
باید بودن اندر کارها و هر چه کرده آید همه ناصوابی آید و رای و تدبیر و اندیشه و نیت و آنچه فرا آید
همه خطا باشد و باسکونی آید و کارها همه گردند و خطا بود و وسوسه و خیرگی و خطا و ذلت و نا

ایمنی

ایمنی افتد و هر کاری که کرده شود همه ناصواب آید **احتراق صاحب طالع** احتراق صاحب طالع دلیل
کند که بر فارغی از کارها و از جدل و خصومت و منازعت بهتر باشد و تنهایی صواب تر باشد از
انجمن مردمان و از کار سلطان حذر باید کردن و در طعام و شراب احتیاط بجای باید آوردن
و از کارها سخت و دشوار پرهیز باید کردن **فساد نحس و احتراق در طالع** پرهیز باید کردن
از معالجت کردن و از حاجت خواستن و با هر کسی صحبت نشاید داشتن و با مرد خسیس و فرو
مجالست نشاید کردن و سخن نشاید گفتن و مهمانی نشاید رفتن و خوردن و نشست و خواست با
هر کسی و همراهی با بیگانگان از بهر پرهیز باید کردن و دور بودن از ملوک که بیم و نکبت و زیان باشد
و آفت رسد اینست احکام کواکب در طالع و راس و ذنب والله اعلم **البروج الثانی من الطالع**
وما فیه من المسایل فصل اول در دانستن حال یافتن مال و منفعت اگر پرسند از مال که یابد یا نه
و حال روزی و کسب و معاش من چگونه بود بنگر صاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل مسایل اند و بخانه
دوم و صاحب برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال بر رنج و طلب اگر نظر از مودت بود و اگر نظر
از تربیع و مقابله بود آن مال بسخت دشوار یابد و بسیار رنج و تعب رسد و الحاح و منازعت و رنجی
و اگر صاحب مال بخداوند طالع متصل شود یا اندر طالع باشد و مقبول بود مال بآسانی یابد
بی رنج و تعب و بهیچ تکلف خدای سبحانه و تعالی بوی رساند خاصه که نظر مودت بود و اگر نظر
و تربیع باشد باره اندیشه و تفکر باشد و آخر برسد بوی و اگر میان دلیل اتصال نبود و کوکبی باشد
ناقل النور مال یابد بسبب کوکب ناقل النور بنگر که کدام کوکب و صاحب کدام برجست و اندر کدام
خانه است از این سه جای دلالت کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری در بیت المال باشد دلیل کند بر
ادبیر صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل مولود اندران باشد که هست نه بر افزون و نه بر نقصان
شود و اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و زاید و ناظر باشد بطالع پس مال یابد و نیکوییی و فضل و
و رفعت و آن سعد اگر نحس بود نیابد از مال مگر قوت روز بر روز و جاه و منزلت نباشد و آن
کوکبی که دلیل کند بر یافتن مال اگر در طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر در دوم باشد از رنج
یابد و اگر در سیوم باشد از قبل اقربا و برادران و سفرهای تردیک بیابد و اگر در چهارم باشد از
قبل پدران و جدان همچنین تا دوازده خانه و اگر بصاحب طالع نیز بنگری تا در کدام جایگاه است

ونحوست از انجا بابد از انجا فایت شود **قول بطلیموس** بطلیموس کوید بنکر بصاحب طالع قمر و
وسهم السعاده اکر سهم السعاده بصاحب طالع یا بقمر متصل شود و مسعود و مال بسیار یابد و
امیدها بزرک بزاید و اکر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرک افتد و کویند قمر را و سهم السعاده
را شهادت بزرکست و در نوائکری و درویشی از یکدیکر یاری خواهد و غافل مباش هیچ حال و اصل السعاده
کر با ستها و فایدها دهد و بخت و دولت از و بیت که حالها بعد از نیز از وی توان دانست اکر سهم السعاده
متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان ساقط باشد یا بعضی از ایشان در شرف باشد و مسعود بود
سهم السعاده و اندر اوتاد باشند و قمر بدان سعد متصل بود دلیل کند بر بقای دولت و جمع مال
بی نهایت و میراث رسد بفرزندان فرزندان وی که هیچ کمی نباشد و اکر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم
السعاده و مسعود باشند و در جه سهم السعاده مسعود باشد و کسان از وی ساقط باشند بدانکه
اینکس از مردمان نیانه است و مالی عظیم بدست آرد بسر بزرکی و ریاست یا از قبل کتابت یا از قبل تجارت
و بغایتی رسد که هر کز سبزی شدن نباشد و اکر با این همه قمر یا عطارد و زهره و سهم سعادت یا با
یکی از این سه متصل باشد و مسعود بود اینکس را آنچه کسب کند بماند تا در فرزندان و اکر
نحسان از اوتاد بسهم السعاده ناظر باشد بیشتر از آنکه جمع کرده باشد برود و نفقه کند و اکر
نحسان اندر اوتاد و سهم السعاده تا باشد و سهم السعاده با ایشان باشد یا بیشتر بر ایشان افتد
از در جه سهم السعاده آنچه جمع کرده بود از مال همه تباه کند و برود از وی در زندکانی و بخری
بماند و اکر قمر با سهم السعاده بود عطارد در برج خویش باشد و مسعود بود اینکس بیشه ور
باشد و اندر کارهای خویش نافذ بود و نیکو معیشت اندر تجارت بدانکه صلاح سهم السعاده
نظرش بود بقمر و قوی تر آنکاه بود که قمر مسعود باشد بسعد که اندر وتد بود مقارن یا ناظر از
نظر مودت چون این اتفاق افتد که کفتم دلیل کند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و مال بسیار و
مال بر خواهران جای که دلیل قمر بیرا اندر وبیت و اکر قمر را شوکت بود با سهم السعاده زیان ندارد
سعادت قمر اکر صاحب برج قمر یا صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر اقاویل اوتاد چنین
یافتیم که اکر برسد از مالی که امید دارد از سلطان یا از مال امیر او خاصه بنکر بجایکاه شمس و مشتری
اکر این دو کوکب با سهم مال یا بی اندر وتد یا با صاحب سهم مال باشد یا اندر خانه مال باشد یا با

وی باشند

وی باشد و مریخ از ایشان ساقط پس مال بیابد هر آینه باسانی و سلامتی و نیکوئی و اکر مریخ در تد
باشد جنک و سعیا فتد و با زداشتن بیشتر از وی رود و تباه کند و اکر بجای مریخ خرابی بود
پس بیابد پذیری و دوری و رزکار و اکر از مالی بر سند که امید دارد از برادر از چهار جواب
کوی و اکر از مال پدر برسد از پنجم کوی و اکر از مال فرزند برسد از ششم کوی و اکر از مال
برسد از هفتم کوی و اکر از مال زنان و خصمان و همسایکان برسد و کسی دیکر از هشتم جواب کوی برین
صفت که کفتم همچنین حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع باتصال و نقل و نظر چنانکه بر تو یاد کردم
تا بر تو آسان کردد **قول بوسعشر** اکر صاحب دو سه یا صاحب سهم السعاده صاعد بود اندر سهیل
مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت و از بزرکان با خود تو انکر باشد از مال و اکر صاعد باشد در
اوج مال بسیار کسب کند از رئیسان و ملوک و اکر صاعد شمالی و صاعد فلک اوج باشد پس مال بسیار
کسب کند از ملوک و رئیسان و خداوندان قدر و منزلت و همچنین بنکر بهمه اوتاد مال و اکر از کوکب
که دلیل کند بر مال و سعادت زاید النور و العدد و سریع السیر بود و زاید صعود باشد اندر
فلک اوج و بناحیت شمال باشد یا بعرض پس دلیل کند بر آنکه این سایل با مولود روز بروز سعادت
افزون شود و اندر دولت زیادت شود و هر روزی سعادتی و دولتی بدید آید و اکر اینکه
کفتم هابط باشد رجنوب و ناقص باشد در سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال و روز بروز
زیادت بود ادبار و محنت و مذلت **قول هرمس** ماشاء الله کوید بنکر اندر مولود و سلم
بصلاح بیت المال و بفساد وی همچنانکه در خداوند طالع کفتم اکر خداوند بیت المال بخداوند
طالع اتصال کند خواسته از دور جای کرد کند برنج و تعب و اکر خداوند طالع بخداوند بیت
المال اتصال کند بسختی و تعب کرد کند و اکر کوکبی میان این دو دلیل نور نقل کند خواسته بمانجی
و شفاعت کرد کند پس بنکر بدان کوکب که اتصال کند در کدام برجست خواسته بطبع آن برج
بود و کوهر آن خانه اکر در دهم باشد از ملوک یا بدار کار و پیشه و اکر در برج آتشی بود دلیل و اصال
نبود بنکر بصاحب مال اندر کدام برجست اکر در اوتاد باشد و وزی مند باشد و اندر کار کردن قوی
بود و اکر ساقط بود روزیش روز بروز باشد باندازه قوت که بخورد و اکر در مال الاوتاد باشد میانه
باشد و اکر خداوند مال از نحسان دور باشد و بسعدان متصل بود خاصه بمشتری و بطالع یا صاحب طالع

ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار که گرد کند زیرا که مشتری دلیل مال عظیمست بنگر بصاحب
مال اگر زحل باشد مال از جهت کسب و درد و تعب و معالجت حاصل شود و اگر مشتری باشد
مال از فتها و قضاة و وزرا و از دین و حج و پاکی و پارسائی و تجارت و امانت بدست آرد
و اگر مریخ بود از لشکریان و اهل حرب و از کارها آتش و خون ریختن و دزدی و قهر کردن فراز
آرد و اگر آفتاب باشد از جباری و بزرگی و ملوک و از پدران بزرگ و از پدران و کار
آتش کردن کند و اگر زهره باشد از زنان و طهور و طرب و دوستی و میراث و عشرت فراز آرد و اگر
عطارد بود از کسب و تجارت و علم و کتابت و محاسبت کرد کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال
بکیست از وی حکم کن و اگر خالی السیر باشد از خاموشی و صاحب طرفی و خبر کنش و طرافی کرد
کند و از طبع آن برج که قمر در وی است نیز حکم کنی درست آید **قول بومعشر** بومعشر گوید بنگر بصاحب
مراعمر برج مال را که کیست و اندر وتد است یا مائل وتد و بنظر و اتصال تر دیکتر و مقبول و سعود
تر بخداوند طالع کدام کوکب بود از این هفت و اندر کدام خانه بود از فلک از آن در نیابد طلب
کردن از آن کوکب بود و آن خانه که اندر وی بود و بهتر آن باشد که دلیل مال اندر شرف بود یا
صاعد و اندر وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصالی بود یا اتصال متفقه المطالع و متفقه
القوة و متفقه الطریقه آنگاه غایت مال بود و نیک بختی مولود و سعادات از مال و سعادت
بزرگ و نیک بختی مولود آن باشد که صاحب مال و صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعادة زاید
باشد و اندر وتد بوند و صاحب طالع با ایشان مسعود بود آنگاه دلیل غایت سعادت مولود باشد

فصل دوم اندر معرفت نفقات کردن اگر کسی برسد و گوید که بجای مردی یا دوستی نفقه کرده
آن درم مواسود دارد یا نی بنگر بصاحب ثامن و بصاحب ثانی اگر بمزاج نیکو باشند و مقبول بوند از
یکدیگر یا یکی از این دو مقبول بود و قوی باشد بکبری عدد نفقات وی و زیادت از آنکه رفته باشد
و اگر درمها مال او تاد بود همان نفقات را حساب کند بعینه و اگر زایل بود یا بکوکب ساقط اتصال
کند بعضی از وی شمار کبر دلیل و اگر با سقوط نیز منحوس باشد اندک مایه شمار کبر و اگر با این همه نیز
غیر مقبول بود هیچ در شمار نکبرد و آفت وی از جنس و طبیعت آن نحس و آن خانه باشد چون
افراط کند بنظر یا بدلالت از نجهت زیان و آفت و زیان بیشتر افتد و از صاحب یازدهم و

سهم السعادة نیز یاری خواه و از صاحبش اینست معرفت نفقات کردن **فصل سوم در معرفت**
بروج فراخی و تنگی دست اما برجهائی که دلیل کند بر جوانمردی تن و سخاوت و فراخی کار
بستن نفقه جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجها طالع باشد
یا صاحب طالع اندین برجها باشند دلیل کند که مولود یا سائل اسراف کننده بود و بسیار نفقه
کند و ببخشد و اما برجهائی که توانگری دهد بسیار ثور است و مثلثات وی و برجهائی که مال
برساند و یا زهره بشاند و دست فارغ کند جوزاست و مثلثات وی اگر این برجها که گفتم
اندر جایگاه باشد از دور فلک و نحسان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری نفقات و بر تباهی
معیشت و دست تنگی و رفتن مال آنچه آنچه بدست آورده بود و باشد خود که مال با سعادت روی
نباشدش و اگر نیکو حال باشد از دور فلک و سعدان در وی باشند دلیل کند بدان که حال او بدی
توانگری و فراخی معیشت باشد اما آن برجهائی که مال بدهند و باز بستانند سرطان است و
مثلثات وی اگر نیکو حال باشد از دور فلک و سعدان در وی باشند دلیل کند بر سبکی حال
و رندگانی و بآسانی و سعادات و اگر جایگاه بد باشد از فلک دلیل کند بر دویشی تباهی حال و
شکستی و اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قویتر حکم بر وی کن **فصل چهارم اندر آنکه مال**
چند درم یافته شود اگر برسند که عدد مال چند درم باشد بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم
مال و صاحبش هر کدام از ایشان قویتر بود و بجایگاه اولی تر و شهادت بیشتر وی دلیل بود
بر عدد مال اگر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط بود یا در جایگاه بد دلیل کند بر آنکه از آن
مال که بوی رسد بیست درم بود و اگر در مثلثه باشد و بیست درم بود و اگر در خانه بود دو هزار
درم بود و اگر در شرف بود بیست هزار درم باشد و همچنین هر کوکبی که دلیل کند باندازه خانه
بدهد بر اندازه سال اصغری خویش اندر هبوط او و جایگاه بر بیست درم دهد عطارد و اگر در
مثلث بود سال اصغری و را در ده ضرب کن و بیست بیرون آید آن بود و اگر در خانه خویش سال صغری
را در صد ضرب کن و اگر در شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر کوکبی که دلیل باشد همچنین کن و اگر دلیل
راجع باشد آنچه به هر نیمه از وی کم کن و اگر محترق باشد باندازه احتراق کم کن اگر از آفتاب شش درجه
بعد بود همه مال کم کن و اگر چهار درجه بعد بود ثلثان کم کنند و اگر دو درجه بود ثلث کم کنند و اگر نا

در درجه شمس برابر بود هیچ چیز نیابد باز بنگر بعطارد که بکدام کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان
از چه جایگاه اگر سعد نظر دارد باندازه خانه و جایگاه خویش بگاهد و همچنین از احتراق
گفتم اگر بدرجه شمس باشد چیزی بدهد و چون آن دلیل کرد دلالت کند بر عدد مال یا آنکه
زیادت کند یا آنکه نقصان کند که در برج ذو جسدین باشد آنچه دلیل کند از عدد تضعیف
و شمس چون بدلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کند و از نظر مقابله و تربیع بکاهد
و از مجامعه همین **قول والیس مصری** و الیس فیلسوف گوید بگیر از درجه وتد چهارم تا درجه قمر
آنچه بیابد از عدد درجات عدد مال چندان درهمها باشد یا صدها یا هزارها **فصل پنجم اندر**
دانستن حال اقام دار که چگونه بود ما شاء الله گوید بنگر سائل را از طالع و مسئول عنه را از
هفتم و عطارد و قمر دلیل مال است اگر میان دلیلشان و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد
میانه ایشان جنگ و عداوت و خصومت باشد و کوکب اتصال کننده آغاز جنگ از وی باشد
و اگر نظر مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی باشد و اگر دلیلان بیکدیگر ناظر نباشند و قمر
یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا خوی یکدیگر را بینند و نشناسند و اگر کوکب ناقل مسائل منصرف شود
باتصال مودت و با دلیل مسئول عنه متصل شود باتصال مخالفت این سائل کسی فرستد بشفاعت
نزد خصم کار تباه کند و عداوت و تغضب آنکه دو و اگر کوکب ناقل بدلیل مسئول عنه بمودت اتصال
کند شفاعت کند بجهد بسیار و تیمار دارد و نیکوئی کند و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه
منصرف شود بمودت و باز بدلیل سائل اتصال کند بمودت کسی فرستد بنزدیک سائل بحاجت و
بسخن نیکو تقاضا کند و اگر از مخالفت منصرف شود بمودت اتصال کند خصم بدشتی فرشتی
پیغام کند و این رسول بنیکوئی و نرمی گوید و اگر از مودت منصرف شود پس بمخالفت اتصال
کند وی بسخن نیکو پیغام کند و رسول از شتیها و درشتیها کند و همچنین نیکو تامل کن و اگر
قمر مسعود باشد دلیل کند بر نیکوئی تقاضا و اگر نحوس باشد دلیل کند بر درشتی و جنگ خاصه
نظر تربیع و مقابله او و اگر عطارد بزحل متصل شود نحوس بود مال بستاند و باز بدعوی باز کرد
و بگواهان دروغ و اگر بمریخ نحوس بود دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر بحت
باشد دلالت از شمس گیرد بجای قمر و اگر اندر موضع بد باشد یا اندر طریقه محترقه بود سخت تباه

بود دلیل فساد مال باشد و اگر قمر با عطارد یا مشتری دلیل آسانی و نیکوئی بود **فصل ششم**
اندر معنی دانستن حال تجارت و بازرگانی اگر برسد از تجارت بنگر بعطارد و قوت و
ضعف او و تشریف و تعزیت و استقامت و رجعت و جای او و از قمر و اتصال او و انصراف
او و حال او و بسعادت و نحوست و قوت و ضعف اگر قمر زائد النور و زائد العدد و الحجات
بود سریع السیر صاعد السیر صاعد شمالی و فوق الارض باشد دلیل کند بر گرانی و فراوانی آن
چیز و اگر بر خلاف این باشد دلیل کند بر کاسدی و ارزانی و اگر از این دلالت که قمر را گفتم بعضی
بر نیکو بود و بعضی بر بدی هر کدام دلالت شاهدتر و قوی‌تر باشد بر وی حکم کن **نیکوئی**
مسلک از مالی باشد که بجائی فرستاده بود و زیادتی امید دارد بنگر بقمر و عطارد و درجه بیت المال
و درجه بیت الرجا و اگر قمر بعطارد متصل شود از عیبها پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط
باشد خاصه که قمر بزهره ناظر باشد یا بدرجه بیت الرجا یا صاحبش دلیل کند بر زیادتی و بسیاری
شود و اگر اینکه گفتم بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد و اگر این سعادت جمع باشد
که گفتم از سعادت دلیل نقصان و زیان و کمی بود **فصل هفتم در دانستن خریدن و فروختن**
و کیفیت آن اگر از خریدن و فروختن پرسند بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه از طالع و از هفتم
چنانکه در صدر کتاب گفتم اگر این دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند دلیل کند بر برآمدن بیع و شری برآید
و آسانی از آن کوکب بود که در دو در تربود و اگر کوکبی میان ایشان نقل نور کند آن بیع و شری برآید
بر دست متوسطان و هر دلیلی که قوی‌تر بود دست آنکس قوی‌تر باشد و بهر کدام دلیل که سعدان
ناظر باشند تا نیکو حال باشد آنکس را ارزانی و بهتری و سود بود و اگر خداوند طالع در هفتم
بود یا بصاحب هفتم اتصال کند سائل دوم رونده و جوینده بود و اگر خداوند هفتم در طالع
باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه دوم رونده و جوینده سائل باشد و اگر سعدی در
طالع بود دلیل کند بر آسانی بیع و شرا و راستی و نیکوئی و اگر نحسی باشد دلیل کند بر دشواری
بیع و شرا و دروغ **اما** حال نیکی و بدی بیع و مقدار بهاء وی از وسط الشمس و صاحبش توان دانستن
و قلب چهارم و قمر دلیل اند بر گوهر آنکه بیع و شرا از بهر وی است و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف نباشد
آن بایع آن چیز را که بفروشد بخریده بود چه میراث یافته بود یا بهای وی نداده باشد و اگر

انصراف باشد واتصال نبود آن چیز را خریده باشد بتاخیر ونسیه وباز بنگر بقمر وبه برج دوم
تا بکدام اتصال میکند اگر بسعدی متصل شود اگر نسیه خریده باشد آن حق بگذارد وآن سعد
صاعد بود یا مشتری یا زاید خریده آن چیز را بشود فروشد وحق گذارد واگر بنحس را باشد
یا مغربی بود هم بسر مایه فروشد واگر قمر در برج نحسان متصل شود دایم در گردش وی باشد و
بگذارد وباشد که در کوب کند خریده باز دهد واگر باز ندهد خریده شود ومکر ومخادعت باشد
بدروغ ورنج وزشتی واگر در وتد چهار کوکب شرقی بود آن اخریان نو باشد واگر غربی بود کهن باشد
واگر در شرف باشد دلیل کند بر جنس نیکوی آخریان واندر مثلثه وحدود جفر وتراز آن بود وانید
هبوط بود چیزی بکار بود واگر قمر در برج مستقیم الطلوع باشد وزاید النور والعدد بود وسعدان
بوی ناظر باشند هر چیزی که خریده شود زیادت از بهای آن شود واگر بجای مسعود نحس باشد
دلیل زیان ونقصان باشد واگر قمر بمریخ وعطارد ناظر باشد دلیل جنگ وخصومت وتعب باشد
واگر با دنب باشد جنگ وزیان ونقصان باشد وهمچنین نیز اگر قمر در بروج معوج الطلوع باشد
وناقص النور والعدد وناظر نحسان باشد واگر برسد که بهای آن چند درستان از صاحب وسط
السما گوی چنانکه اندر باب عدد مال صفت کردم **فصل اندر معرفت آنکه اخریانی باشد فروخته**
بهتر یا داشتن بهتر واگر برسد از آخریانی که فروخته بهتر یا داشتن بنگر بصاحب طالع وقمر
هر کدام از ایشان قوی تر بود وی دلیل بود اگر دلیل نیکو حال بود وبجایگاه نیک باشد وبسعدی
متصل باشد داشتن آن اخریان بهتر بود وهمچنین اگر صاحب ثانی مقبول ومسعود بود از صاحب
طالع یا از طالع داشتن آن بهتر واگر چنین باشد فروختن بهتر ونشاید آن اخریان را داشتن **فصل**
آنکه اخریان نشود فروخته شود یا نی اگر برسد که چون فروشم برسود یا بر زیان بنگر بدلیل
یعنی صاحب طالع وصاحب ثانی وقمر هر کدام را شهادت بیشتر وی دلیلست واگر دلیل ساقط
وتد آید یا بکوکبی متصل شود که اندر وتد بود یا در شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته
شود خاصه وتد طالع ووسط السما بود واگر در مایل وتد بود میانه باشد در سود وزیان اگر
دلیل اندر وتد ومایل وتد ساقط شود یا بکوکبی اتصال کند که ساقط باشد دلیل کند که از آن
فروخته شود **اما بدانکه** اوتاد دلیل زیادت نرخ است ومایل الاوتاد دلیل میانه است وساقط

نقصان وکاسدی است وتد هفتم وچهارم میانه است **اگر** برسد وگوید که آخریان دارم که
فروشم تا سود کنم بنگر بدلیلان یا سهم آخریان وبصاحب او وهر وقتی که اندر وتد آید یا با کوکبی
اتصال کند که زاید وصاعد مسعود واندر وتد باشد زود باید فروختن که سود از ما بدر کند
واگر بخلاف این باشد زیان کند وبنقصان فروخته شود **اگر** برسد که چیزی خواهم خرید تا
ارزان خریده شود بنگر بدلیلان آخریان یا بسهم وصاحب آن اخریان اگر وقتی که زایل گردد یا
ساقط یا با کوکبی زایل ساقط متصل گردد اندر آن روز بباید خریدن خاصه ترک اتصال بکوکبی
باشد که آن کوکب ساقط باشد وناقص النور والعدد وهابط بود ارزان خریده شود سهم
بهائی وی وچون شکل بگذارند وبرج برافزون شود سعادت ودولت پدید آید آن چیز را والله
تعالی اعلم بالصواب **فصل هشتم در احکام صاحب دوم در دوازده خانه طالع** خداوند دو
در طالع بود دلیل کند که مولود یا سائل فراخ روزی بود بی آنکه طلب کند بیابد واگر مقبول بود
نیز بهتر بود بدان ستاره که مقبول بود اگر اندر وتد باشد خواسته از جای بزرگ گرد آید وفراخ
روزی وی نیکو معاش باشد واگر زاید باشد نیز بهتر بود واگر صاحب دوم در ادر طالع خط باشد مال
از جانبهای فراز آید که اندر وهم وی خاطرش نبود واگر صاحب طالع بد ومسعود بود مالش جمع شود
وفراز آید واگر صاحب مال زحل بود مولود یا سائل سخت کف باشد وبی نفع وبروی ترسان واگر
مشتری باشد سختی وبیچارگی برسدش هر گز وآنچه نفقه کند بکار حق کند وسزاوار واگر مریخ بود در
خرج کردن دل وسستی رسدش وباخود در اصل مالش نبود وآنچه نفقه کند بجای ناسپاس کند واگر
آفتاب نیکو حال وسخت کف باشد وآنچه بستاند دادن نپسندد واگر زهره بود بستاند از جای که
نباید وبدهد بجای که نباید واگر عطارد حالش گردد از بر یک حال باشد وفراخ دست بود وتاثر
دشوار جمع شود واگر ماه بود مالش گرد بیاید وچیزی کم نیاید نیز وروزی فراخ بود ولکن بغایت
سعادت اندر بود بوتد وبرج ثابت دلیل کند بر بسیاری مال واگر صاحب مال اندر طالع در
شرف باشد مالی بیمنایت جمع کند ودولت وشرف یابد واگر در خانه خویش بود همچنین باشد وثلثه
فراز خانه وحد فروتر از مثلثه وجفر فروتر از حد واگر صاحب دوم اندر طالع در هبوط بود در جنس مال
عقوبتها رسدش واگر در وبال بود هم واندوه رسدش واگر غریب بود مال بدشواری یابد واگر سا

مال سفلی تر بود از صاحب طالع یافتن مال آسانتر بود و اگر علوی باشد یافتن مال بدشواری و رنج
باشد **البیت الثانی** و اگر خداوند خانه دوم در دوم باشد معیشت وی معروف باشد اگر
صاحب طالع وندان باشد مال بسیار کرد کند برج و اگر اندر وی کوکبی غریب باشد مال وی بر آن قوی
باشد و اگر خداوند دوم زحل باشد این مرد سفله باشد و مال بر خویشتن بکار نبرد و یافتن مال
از غله و آب و زمین بود هر هفت کوکب بلند تر باد کردم اگر طالع حدی دلو بود این وطالع را
دلیل مال مستر کست و اگر طالع قوس باشد مال از دور وی فراز آید یکی از روی غله و یکی از روی
بازرگانی و یافتن مال با برادران پیوسته بود و اگر طالع حوت باشد مال از دور وی باشد از جای
سفر دریا و آشکاری و غزو و اگر طالع حمل باشد مال از کشاورزی باید از دست رنج خویش و اگر
طالع ثور بود مال از هر روی بدست آورد و اگر طالع جوزا بود مال از تجارت و صناعت بدست
آورد همچنین تا هفت برجها و اگر دلیل مال مشتری بود یافتن مال با شانی بود و لکن صدقه دهنده بود
و راست کار اندر داد و مستد و مال خود برضای خدای عز و جل کار بندد و اگر دلیل مال مریخ باشد
یافتن مال از روی سفر باشد و آتش کاری و یا از قبل حیوان و خون ریختن باشد و مال وی عوام
آسیخته باشد و از جانب سلطان باید از روی عوانی و اگر دلیل مال شمس بود یافتن مال از قبل
پدر یا از قبل سلطان بود و جستن مال از خیرها دون نبود و اگر دلیل مال زهره باشد یافتن
مال از جانب زنان باشد یا مغنی که بزنان پیوسته بود و لکن بخوبی برخورد و چون مال جمع
آید باز نراکنده شود و اگر دلیل مال عطارد بود جمع مال از کتاب و نامه و حکمت بود و فراخ
روزی بود و مال جمع نشود و اگر دلیل قمر باشد از اتصال و انصراف و از جای وی حکم کن
البیت الثالث خداوند دوم در سیوم باشد مولود را از قبل برادران کار بد شود و فساد
رسدش و مال وی اندکی بود و فامها بودش از قبل خویشاوندان و عمی رسدش که مقدار مالش
از دستش رود خاصه که صاحب طالع را بنظر عداوت بیند و اگر مسعود بود و بصاحب طالع بنظر
از برادران و کسها سعادت و نیکویی بیند و اگر خواهر این باشد تباهی مال وی از برادران و از سفرها
و برادرانش از دشمنان خویش رنج بیند و خداوند دوم در کدام برج باشد یافتن مال سایل هم از روی
بود و رفتن مال هم از جانب آنجا باشد باندازه قبول **البیت الرابع** خداوند دوم در چهارم مولود

را از روی

را از روی بد و نیکویی و منفعتها رسد و پدر را نیز از مولود همچنین و آن جای که زاده بود
آبادان شود اگر در روی مسعود باشد و بخداوند طالع مقبول بود از ضیاع و آب و زمین روزی رسد
باشد و اگر بنحوس باشد ضیاع و سرای ویران شود و مال دیوتر تا بدو پوشیده باشد و مال اگر
یابد از روی غله یا از قبل مادر و پدر یابد و دوستان پدر و مادر بروی مهربان باشند و بود که
این سائل در خویش اندکاوز من هر کند **البیت الخامس** خداوند دوم در پنجم سائل یا مولود
مال خویش را سلف دهد یا مال از قبل سلف یابد یا از قبل فرزندان یا از قبل دایه یابد و
فرزندان وی معروف باشند اگر فرزند دارد از فرزندان و دوستان شادی بسیار بیند و نیکویی
اگر صاحب طالع و صاحب پنجم مسعود بود و اگر مسعود نباشد کمتر بود و مالش بسبب فرزند
برود و از مادر و پدر روزی مند بود خاصه که بصاحب رابع منسوب بود بسعادت و از دوستان
نیکوییها بیند و اگر مسعود بود و ناظر بصاحب طالع و برج ثابت باشد یا ذو جسدین از رنج
که امید دارد روزی مند بود و اگر در هبوط باشد و نحس ضایع شود و امیدهاش راست نشود
البیت السادس خداوند دوم در ششم بود مال وی تباه شود از قبل حیوان یا از قبل بیماری و
ستور و برده را نیز زیان و آفت رسد و از امانت و رسالت و بضاعت حذر باید کردن و اگر
اندر وی سعدان بود بنظر صاحب طالع بود و این برج بر صورت آدمی بود از برده مرزوق بود
و اگر بر صورت چهارپایی بود از ستور و چهارپای روزی مند بود **البیت السابع** صاحب دوم در
هفتم مولود بال ندارد از حلال و حرام هر چه باشد مال وی بخصومت و منازعت فراز نیاید و لکن
مولود با همت بخت بلند باشد اندر مال و لکن مال وی بدست کسی دیگر افتد و بر دست او بگر
خورده شود یا سائل یا مولود مفسد مال باشد و تباه کننده و برنج فراز آرنده بود و اگر در وی
مسعود بود میراث یا مالی یابد فراز آورده کسی دیگر و یا وی پای ندارد و اگر صاحب طالع را
بر بیند بوی چیزی برسد آنچ کمتر و اگر در وی بنحوس بود که چیز و درویش و بیچاره باشد و بد
معاش یابد آنچ دارد برود و حذر باید کردن از خریدن و فروختن و مال بدست کسی استوار نشاید
داشتن خاصه بدست زن و انباز و خصمان که آن مال ایشان ملک خویش کنند **البیت التاسع**
صاحب دوم اندر نهم گرد آمدن مال وی اندر غربت بود یا از غریبان باشد و دین و مذهب وی و زند

از بهر مال ورزد و اگر خداوند نهم راجع بود یا در هبوط یا منحوس در بن خود را بدنیا بفروشد
والعیاذ بالله و بتر آنگاه بود که صاحب طالع اندر رسیوم یا اندر نهم مقارن نحس باشد و مهرا
کوکب نحس را بود و اگر آنکه از قبل مال او را قبل دین و یحمله حال مولود را روزی پراکنده بود و مالش
کردنیا بد و اگر آنچه کرد آید بیقرار و ازام بود و اندر سفر از دزدان بیم بود و اگر روی مسعود بود
و بنظر صاحب طالع بود کبیس سخن فروختن بود و خواندن علم و شعر و قصص بعلم الوان و
کشتن شهرها و غربتی و قام کردن و حاجت برداشتن و ناسزاوار بودن بشهر خویش و اگر در دی
منحوس بود از کشتن بمواضع و سفرهای روزی بود و حال وی بغربتی هر روز بدتر و تباه تر باشد
البیت العاشر صاحب دوم اندر دهم مولود فراخ روزی بود و فراخ دست خاصه که اندر مسعود بود
مالش آسان فراز آید و از کار سلطان روزی مند بود و از آن روی مال کرد کند و هر کجا که دست
اندر زند کارش نیکو گردد و بسیار خلق را بدو حاجت بود و خاص و عام بنای وی بسازند و نیاز
بوند پس اگر منحوس بود جمله برصد آن باشد **البیت الحادی عشر** خداوند دوم اندر یازدهم بود او را از
شمار توانگران دارند و مال وی تا مال سلطان آمیخته بود بعضی از مال وی بدست سلطان افتد و حال
سائل یا مولود از آن روی شک شود که این دو کوکب بد و مسعود بود و از روی سلطان و کشت
درو و غلها روزی بودش اگر زهره را بیند بر زنان و طرب و شادی حریص بود و اگر بعطارد
و مشتری مسعود بود از تجارت و بازرگانی روزی مند بود و اگر مریخ مسعود بود از روی لشکران
و خداوندان سلاح و آلت حرب و آنچه بدین ماند و بیع و شری بصواب کرده آید یا منفعت و بیرج
و از زود مان بوی عطا آید و بوی عطا دهند **البیت الثانی عشر** خداوند دوم در دوازدهم بود
مولود حرام روزی بود و مالش دشوار گرد آید و کار و کسب و معاش بروی دشوار بود و آنچه بود
حرام و شبهت بود و همیشه بفام اندر بود و تباه و تنها اندر باشد و هر کسی را بمال وی طمع افتد
و بر و حسد و عداوت بدید کند و مال پراکنده شود و در فساد افتد و نفعها که شود و بمال
معیشت کرد و اگر روی قبول بود از روی حیوان منفعت یابد بر صفت آن برج که بر صورت
چه چیز است و یحمله حال خداوند درم در دوازدهم دلیل کند بر تباهی مال وی از آنسبب که مردمان
بروی حسد کنند یا بقهر مال وی بستانند و نیز مر وی را آفت رسد از جانب مال و مال وی نیز

بدزدند

بدزدند یا تباه کنند هر کجا خداوند و مه پیوسته بود بصاحب طالع برادران مولود اندر
وی عیب بینند و اندر نعمت وی حسد کنند و لکن دوستان بدو شاد شوند از سبب فرزندان
سلطان از بهر آنکه این دو مه خانه پنجم بیت السلطان است و همچنین دو مه خانه بیت الاعدا
خانه برادران بود و هم دو مه خانه دوستان بیت الاناست این باب را نیکو نگاه دار که از این
باب بسیار سخن گشاده شود ان شاء الله والله اعلم بحقایق الاشیا **فصل نهم از بیرون آوردن**
اختیارات اختیار قام شدن نهانی اگر خواهی که قامی پنهانی و آن قام نهان بماند و هیچ
آگاه نگردد چنان باید که مریخ تحت الشعاع بود و متصل بسعدی پس از آنکه از آفتاب جدا شده
بود پس نهان بماند و خداوندان مشهور نشود اما اندر آن وقت که قمر از تحت الشعاع بیرون آید
و متصل شود بمریخ آن مشهور شود اندر دهان مردمان که واجب نکند و سود ندارد **اختیار قام**
ستدن و قام گذاردن چنان باید که ماه بگزیدگی بسعدی و عطارد را ساقط کنی از نحسها
و ماه را ناقص کنی اندر نور و حساب و با سعدی یا بعطارد و ناظر کنی و مشارکت کنی مر طالع را
و صاحب دوم را از هر عیبها و نحسها پاک کنی زهره را یا مشتری را بدو ناظر کنی یا در دوم کنی **اختیار**
بضاعت فروشان چنان باید که ماه را و عطارد را و صاحب دوم را و بیت الرجا را هم پاک
کنی از نحسان و مریخ را از ایشان ساقط گردانی و اگر عطارد راجع بود چنان باید که سعدی بوی
ناظر بود و یحمله حال نیکو بود و سعد از بدو دوم و یازدهم ناظر کرد و اعتماد کردن بفرستادن بضاعت
و طلب کردن سود از عطارد باشد پس بیت الرجا و صاحبش و دوم و صاحب او **اختیار**
چیزی خریدن اگر اتصال کوکبی باشد که اندر هبوط وی بود صاحب دوم در هبوط باشد هر چه
خریده شود اندر آن وقت بمنزلت آن بود که از مال و بیرون آید و در وهیچ برکت نباشد و تباهی
و فساد بروی آید و پایدار نبود و سخت مکروه باشد و خداوندش را اگر آنکه یا ارباب و آنچ
بدین ماند هم نیکند نیست مثال اختیارات **فصل دهم در احکام کواکب در بیت المال**
زحل در بیت المال زحل اگر در بیت المال باشد مال یتیم نبود از دزد و از گرو شدن و لکن از سفر
هم بود زیرا که زحل دلیل استوار مالش را فرو کرد و استوار کند شواند بردن و معاش و کسب فرو بندد
و لکن سیم مالش از طبقه زحل باشد که نقصان افتد در مالش و دشوار شود کار دادوستد و از

یاران نا امید باشد و خلاف افتد و دریغ داشتن چیز خویش از وی و طمع داشتن مال وی
و بروی بد اندیشند و قصد مال وی کنند با رایش و هر چند با کسان و یاران خویش خوبی
کند از ایشان خوبی هیچ نبینند آن بهتر که چیز خویش سخت نگاه دارد زیرا که هر مال که
از دست وی شود پیش ایشان آسان بدست وی نیاید و او را امید جمع شدن مال نباشد
از روی ضیاع و دهقانی اگر شهادت دارد و اگر شهادت نبود مال پراکنده کند از روی
آن زمین **مشتری در بیت المال** دلیل کند بر زیادت گشتن مال حلال و تن آسانی و
فراخی معیشت و یاری یافتن از اهل علم و شرف و رغبت در کارهای خیر و پدید آمدن منفعت
از چیزی که رنج دیگری برده بود و برخورداری از مال و میراث و امانت نهادن و رغبت
پرهیزکاری بوی و حالش روز بروز بهتر شود و نیکویی یابد از زنان و گشادن شغلها
و کارها اگر شهادت دارد مال بسیار گرد آورد و اگر شهادت نبود راه نماید باندیشها
بیهوده که کاشکی چنین بودی و چنان شدی و هر نیکویی که باشد باندیشه بگذرد
مریخ در بیت المال مریخ در بیت المال بود کند بر فساد مال و ضیاع و دشواری
داد و ستد و تنگی کسب و معاش و زیان رسد هر چند استوار دارد و مال را هم از فرزندان خود
نگاه باید داشتن و از اهل سلاح صحبت باید بریدن و بیم بود که از هر کسی تاوان باید دادن
و مال با خبری پنهان فشاید کردن و بضاعت نباید فرستادن و از اهل شر و دزدان بر حذر
باید بودن و اگر شهادت دارد مال فراز آرد از روی حرام و دزدی و دزدی و احتیال و اگر
شهادت نبود و نحوس بود زیان رسدش و مال پراکنده شود **شمس در بیت المال** دلیل کند
بر جمع مال از مهتران و پادشاهان و بیم بر ایشان هر سه کند بکره و ناخوشی و از جهت مالش در آیاتند
بود و بود نیز که غم پیش آیدش از جهت یاران و دوستان و بسبب سلطان بجهت رسدش
و اگر مقبول بود و مسعود مال غایب گشته بدید آید و استقامت احوال باشد و پدید آمدن
منفعتها از ملوک و مهتران و اگر مقبول نبود مال پراکنده از جهت طبقات **شمس زهره در
بیت المال** دلیل کند بر خوبی و نیکویی پیش آمدن از سبب مال و کارها بگشاید و فراخی
معیشت و نیکوی کسب بود و اندر آمدن و اندر کارها که نیکوی پیش آید و شادیها و زنان و بوی

مال شوند از جهت مال وی و کارش روز بروز بهتر شود و مالش زیادت شود و از هر یاران
دوستی پدید آید و از سبب زنان و خاتونان نیکویی پدید آید و مال یابد و اگر شهادت نبود مالش
پراکنده از جهت زنان و مطربان و مهمانیها و لهو و طرب و جمله مالش هوای دل و عاشقی پراکنده
شود و زنی بفریبدش و مالش بکار برد و آنچه بدین ماند **عطارد در بیت المال** دلیل کند
که مالش در آید و لکن باندازه و یارانش با وی مساعدت کنند و از اهل دیوان بوی منفعتها رسد و باز آخر هم از ایشان زیان رسد
بنزدیک اهل دیوان عزیز گردد و دلیل کند بر احسان کردن و بر مال گرد آوردن و اگر شهادت
نبود مالش پراکنده از جهت طبقات **عطارد در بیت المال** دلیل کند بر آنکه مالش روی
بر زیادت نهد خاصه بدانوقت که قمر زاید النور باشد و زاید العدد و اگر ناقص بود مالش
بکاهد و یا چیزی بستم بستانندش و وای بحول اقتدش و یا از یاران نیکویی یابد و بر بزرگ
زادگان خوبی یابد و مردمان بزرگ دارندش و اگر ناظر سعدی بود نیکویی یابد و اگر شهادت
نبود مالش پراکنده از هر کسی **زاهر در بیت المال** دلیل کند بر صلاح و زیادت مال و ظفر یافتن
بر بزرگان و منفعت از روی ضیاع و دهقانی و با یاران خصومت افتد و چهارپای
خرد و توانگری و حاجت روایی باشد و نیکویی بیند **ذنب در بیت المال** دلیل کند بر تنگی و تهی
از سبب کسب معاش و زموده از مردمان و فرو رونه و افتادن از اربا مردمان بسبب و
از جهت غم و غمازان **فصل یازدهم در احکام صاحب ثانی بر جفت و احتراق و فساد**
نحس بر جفت صاحب دوم دلیل کند بر آنکه بجفت داد و ستد و بیع و شرا و عطا و نفقه
روی شناس نهند و همه ناصواب آید و یا سکونه کارش و حذر باید کردن از بضاعت و رسالت
فرستادن و از رای کسان خاموش صواب تر آید و تکلف و حرص نشاید کردن اندر طلب
مال و طلب حاجتها که گران و ناروان و نامحمود و بخیر و طعام و شراب زیر سیری گرایند **احتراق
صاحب دوم** حذر باید کردن از حاجتها برداشتن بملوک بزرگان و از دزدهای ایشان
دور باید بودن و داد و ستد با ایشان و مال بر کس امین نباشد و امانت و بضاعت و رسالت
نشاید فرستادن و بر کسی اعتماد نشاید کردن نه بکردار و نه بگفتار **فساد نحس در احتراق
در خانه دوم** اندر مال و ملک هم زیان باشد و نقصان و بیم است از دزدان و راه زنان و فرو شو

فتن

کردن و رسیدن اندوه و غم و عذر و خیانت از ناکسان و فرو فرستادن والله اعلم البروج
الثالث من الطالع وما فیه من المسایل هی **فصل اول در دانستن حال برادران** هر که کسی که در
خانه سیوم باشد و منحوس بود دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی دل ایشان و نیز بر انکاه بودن
خداوند سیوم منحوس باشد و یا محترق و اگر سعد ان در و باشد دلیل کند بر صلاح برادران و مدارا
کردن با یکدیگر و اگر برج ذو جسدین باشد و در وی کواکب بود دو و یا سه یا بیشتر دلیل کند که
این برادران از یکپدر و مادر نباشند هر کوکبی که در اول برج باشد برادر اکبر بود
و میانه و آخر برادر خردتر و بباید نگریست که این مشارکان این خانه چگونه اند هر چگونه که
باشند همبر انکونه حکم کن اگر نیک بود نیک و اگر بد بود بد و دیگر بنگر با رباب مثلثات خانه سیوم
که ایشان را نیز دلیل برادران اند باندازه شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز درین باب شهادت است
چون مریخ را شهادت آمد اندر درجه طالع تا درجه وسط السما اگر مریخ درین میانه باشد سایل
را برادری باشد جلد و شایسته و نامدار خاصه که مریخ در شرف باشد اگر دلیل برادر از درجه طالع
باشد یا درجه خانه پنجم برادر خردتر از سایل باشد و اگر صاحب سیوم یا آن کوکب که دلیل برادر است
بخداوند طالع بتربیع یا مقابله بود دلیل کند که سایل را با برادران خصومت و داوری و اگر خداوند
طالع را با خداوند سیوم هر دو متصل باشد بخداوند دوم یا بخداوند چهارم یا بخداوند پنجم
بتربیع اندر میان برادران خصومت رود از جهت مال هم بدا اگر تربیع با خداوند دوم بود از جهت
مال سایل بود و اگر با خداوند چهارم بود از بهر مال برادران بود و اگر با خداوند پنجم بود بجهت
مال پدر باشد هر کوکبی که اندرین مرجایگاه هست حکم وی نیز همانست که گفته خاصه که مشتری اندر
خانه چهارم بود دلیل کند که مال باشد نقد و آماده تا دانسته باشی والله اعلم **قول ماشاءالله**
و ابو معشر ماشاءالله و ابو معشر گویند که بنگر بصاحب برج سیوم و آن کوکب که در سیوم باشد
از نیک و بد اگر ستاره غریب آنجا بود دلیل کند که برادران مولود اندک بود و اگر ستاره نحس از تربیع
یا مقابله بدان برج بنگرد نیز همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر بود و مقبول باشد مولود یا سایل
را برادران بسیار بود و اگر ماه تحت الشعاع بود برادرانش اندک بوند و ماه و تر آن بود که اندر
بود و اگر صاحب سیوم منحوس بود از مقارنه یا از تربیع یا مقابله بکوکبی اتصال کند که آن کوکب او را

قبول نکند برادرانش بیمار اندکی بوند و اگر خداوند طالع را همچنین بود بنگر بصاحب سیوم و خداوند
طالع اگر نظر و اتصال کند آن برادران او را بدوستی بکوبند و اگر آن نظر عداوت بود میان ایشان
دشمنی بود و اگر مقارنه باشد با کروهی نیک باشد و با کروهی بد **فصل دوم اندر دانستن حال برادران**
از نیکی و بدی ماشاءالله گوید اگر کسی پرسد که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیوم یا بصاحب
مثلثات برج سیوم هر کدام از ایشان قوی تر بود وی دلیل برادران باشد و اگر خداوند را یا دلیل
را اندر خانه ششم یابی یا بصاحب ششم ناظر یا متصل دلیل کند که برادرانش بیمار است و اگر خداوند
ششم را همچنین در برج سیوم یابی برادرش باشد و اگر در پنجم یابی یا زدهم باشد برادرش را غمی باشد یا
بیماری و اگر صاحب سیوم و مریخ هر دو در تحت الشعاع باشند که اندر احتراق بوند از آن بیماری دهد
محترق باشد دلیل کند بر مرگ خاصه تر که صاحب مثلثه سیوم منحوس باشد یا خود همه منحوس باشند
همچنین اگر پرسد از پدر از چهارم جواب ده و از فرزند از پنجم جواب کوی و تمامی در وازده خانه
چنانکه دانستی و تفسیر کرده میکو تامل کن والله اعلم **فصل سیوم در دانستن آنکه نزدیک**
تواند بنصیحت که ناصح هست یا نی اگر کسی نزدیک تو آید و بایدت دانی که ناصح هست یا نی یا دوستی یا
دوستی یا برادری بنگر بوسط السما اگر سعدی اندران وسط السما باشد از وی منفعت و خیری پدید
آید و او ناصح باشد و راست کوی بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد آنچه کوید
خزان کند کندم نمای جو فروش بود و اگر اندر وسط السما بود پس دروغ کوی و ناصح که با تو
و قصد جفا دارد و اگر این نحس اندر وسط السما شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد بدوستی
و نخش با دروغ آمیخته بود و بنگر که صاحب کدام برجست و کدام ستاره است بر کوهر و طبع وی
بکوی و اگر سعد اندر طالع بود و ترا از تو نصیحت باشد و خیر و نفع بود و از تو وعده یابد و اگر
نحس اندر طالع باشد از تو هیچ چیزی و منفعتی نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنودی از برابر بود و بیم
باشد که نحس سرد و دشنام یا سستی شود که دلتنگ از ناخوش گردد و این باب را شرح تمامی در صندوق
یاد کردم **فصل چهارم در نگریستن حال آن چیزی که بیابد که آن خواست یا باطل** ماشاءالله
گوید بنگر بقمر و صاحب طالع در وند باشد و از نحسان باشند و بکوکب ساقط متصل باشد غیر
مقبول از آن خیر بادی و ذکری بود و لکن باطل شود و لکن باطل شود و تمام نشود و با فسادی

اندر آید و اگر بکوکب ساقط یا راجع متصل شود خاصه که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ
و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب طالع یا قمر اندر وتد بود و بکوکب نحس متصل شود و مقبول شود
خبر دروغ بود و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکبی متصل شود که در وتد بود و اگر
آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق باشد پیدا آید و اگر آن کوکب نحس باشد
و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع در وتد نباشد و بکوکب ساقط
متصل شود خبر دروغی باشد مگر که صاحب طالع بدان کوکب باشد آنگه این خبر حق باشد و اگر صاحب
طالع بکوکب نحس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و فساد آن سائل بعد از آنکه
امید باشد و اگر اتصال آنکس را بود فساد و تباهی از روی دیگر باشد نه از سائل نگر بدان کوکب که
اتصال دارد اگر با کیوه باشد از نحوست و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیک باشد
و اگر منحوس باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی خبر و دروغ اتصال قمر بصاحب بر حق
دلیل کند بر درستی خبر خاصه که در وتد باشد اگر طالع برج ثابت بود یا محدده و صاحب نوری
ناظر بود و قمر بوی متصل باشد یا صاحب برجس یا سعدی در وتد ناظر باشد پس این دلیل باشد بر
قضای حاجت و درستی خبر بحق و راستی و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن خبر پوشیده ماند و
کسی از آن آگاه نگردد **قول حکما** اگر صاحب طالع یا قمر در برج منقلب بود و مقوج الطلوع دلیل کند
بر خبر دروغ و باطل خاصه که نحسان بوی ناظر بوند و اگر در برج ثابت باشند و مستقیم الطلوع
دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه که سعدان شاهد باشند و اگر برج محدده باشد و مستقیم الطلوع
خبر راست و بعضی از وی دروغ بود خاصه که بسعدان و نحسان بوی ناظر باشند **اما** بدانکه خانه
سیم را و نهم را و صاحب این دو برج را و قمر را دلالتست اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را اندر
حکم کن **بوسعشر** بومعشر گوید دلیل اخبار چهار است قمر است و در خط طالع و صاحب طالع و سهم
الاخبار اگر پرسند از خبری نگر با نصر اف این دلیلان هر کدام دلیل قوی تر باشد که بر خبر دلالت کند
اگر منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که در برج مقوج الطلوع بود یا برج منقلب یا زایل یا ساقط
و قمر نیز همین صفت باشد و بر این حال دلیل کند بر آنکه این خبر دروغست از هر کدام جنس که باشد و گوی
بر سد که بخواهد بودن و دلیلان متصل باشند بکوکب راجع یا مقوج الطلوع یا منقلب یا زایل و حال قمر

نیز همین باشد دلیل کند که این خبر که خبر که بیامد هم دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب
مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت یا از وتد باشد خبری که بوده باشد راست باشد
و اگر اتصال بر این صفت باشد نیز آن خبر که بیاید راست و حق بود بدانکه خبر بوده و گذشته
را از انصراف نگر و خبری که خواهد بودن از اتصال دلیلان نگری والله اعلم بالصواب **فصل**
پنجم در احکام صاحب سیوم در دوازده خانه الطالع صاحب سیوم در طالع بود
و سائل را برادران و کسان بسیار باشد و از ایشان بسیار شادی بیند و اقربا و برادران او را
نصیحت کرده باشند و آن خانه که اندر وی زاده باشد بزندگانی وی ویران شود و اگر اندر طالع بود یا
وتدهای دیگر و برج عقیم باشد خواهران و برادران اندک باشد و لیکن اقربا بسیار بود و اگر
جز در وتد باشد و برج عقیم باشد خواهران و برادران و اقربا او اندکی باشند و چون صاحب سیوم
اندر طالع باشد برادران دوست دارد و نیکوخواه وی باشند و هر امیدی که بوی دارند امید
ایشان زار و اگر اندر وی نحوس و فاسد باشد عمر برادران و اقربا بیند **البیت الثانی** صاحب سیوم
در دوم بود از برادران روزی نباشد و از ایشان ناخوشیها بیند و غم رسدش و مال او ستم کشد و
با ایشان خصومت افتد و لیکن حال برادران او ضعیف باشد از بهر آنکه این بیت الاعدا برادرانست
البیت الثالث صاحب سیوم در سیم بود مولود را از برادران فرکسها روزی باشد و وی نصرت
کنند و معروف باشند باندازه طبع ستاره و اگر بخداوند طالع بدوستی گردد دو وسیلها افتد
میان ایشان و اگر بجز از دوستی نگیرد یعنی بعداوت خصومتها افتد میان ایشان **البیت الرابع**
صاحب سیوم در چهارم بود برادران با وی خصومتها کنند و مولود را با سائل ایلی نکنند
و در آمدن در خانه پدر و آن برادر افتر بجای پدر نشیند و اگر صاحب طالع بر وی مستولی و مسلط
بود بر برادران ستم کند و بقهر مال از ایشان بستاند و حق بحق کند و از چیز پدر ایشان را بی
نصیب کند و اگر صاحب سیوم بر صاحب طالع مستعلی باشد این بر مولود افتد و مولود را از خانه
خویش رفتن بود و آن خانه که اندر آن زاینده باشد بزندگانی او ویران شود **البیت الخامس**
صاحب سیوم در پنجم باشد دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و روزی منداز ایشان و این برادران
خورد تر از سائل یا مولود باشند و سائل ایشان را بجای فرزندان دارد و بود که مولود یا سائل

از برادران و کسان خود دور افتد و زندگانی جای دیگر کند و باز بوی باز آید خاصه اگر در برج دو
بود و بکلامی و یرا خواهری یا برادری بشود و از دوستان و کسها روزی مند بود و از فرزند بهروزی
یا شد البیت السادس خداوند سیوم در ششم بود برادران بیماری یا عیبی پدید آید و کارندگان آیند
و کار حیوانی و اگر کوکب سعد باشد ناظر باشد برادران مولود را از آن کار خیری باشد و بجمله مولود از
برادران بهروزی بود و اندک باشد و آنچه باشد دشمن او باشند و بسبب ایشان غم خورد و خاصه
که منحوس باشد اندروی دلیل کند بر بیماریها و غمهای برادران شاغل و شکستگی حال ایشان
البیت الرابع و صاحب سیوم در هفتم برادران سایل و برادشمن دارند و یا در کار زنان شاغل
باشند یا با برادران انبازی کند یا نکاحی افتد که آن نکاح ببرادران پیوسته بود و برادران
زن و یرا از راه برند و فروزند سخن سخت با خانه من و بروی دشمن کردند و با وی در جنگ و خشم
و عداوت افتد بسبب زن و انباز با یکدیگر مخالف شوند و بهر کدام وقتی که صاحب سیوم در وی باشد
و صاحب خانه زنان بعداوت پیوندد همین فعل کند خاصه که بنظر صاحب طالع بود و بهر کدام
وقتی که صاحب سیوم بود و اندروی غریب بود برادران و کسها وی بغربت افتد البیت الخامس
صاحب سیوم در هشتم دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی دل ایشان و خدمت کار بودن ایشان
زن سایل یا مولود را و مصیبتهای برادران و غمناکی ایشان و کسها خویش بیند و اگر بد حال بود
فاسد باشد بنحوس خاصه که بصاحب هشتم و اگر نیکو حال بود و بسعدان ناظر بود از بلا و غمها و
مصیبتها ایمن بود شان البیت السادس صاحب سیوم در نهم برادران مولود بیشتر در غربت
باشند و برادرانش اندک بود و آنچه باشند خداوند علم و ادب باشند و از اهل صلاح و هنر
بوند خاصه که مشتری و عطارد ناظر باشند اندر تاویل و علم آسمانی سخن گویند البیت العاشر
صاحب سیوم در دهم دلیل کند بر ضعیفی حال برادران و هلاکت ایشان و جمله عدو و منازع
او شوند و خصومتها شود میان ایشان و هم بر یکدیگر خروج کنند البیت الحادی عشر صاحب سیوم در
یازدهم دلیل کند بر پارسائی برادران و نیکوئی رای ایشان و باشد نیز که بعزت افتد یا خدمتکار
سلطان شوند و راه نمون او باشند بصلاح و کارهای خیر و از ایشان بزرگ گردد و معروف
شود البیت الثانی عشر صاحب سیوم در دوازدهم دلیل کند بدی برادران در کار سایل و

بزرگی

بزرگی جویند بروی و با دشمن سایل یکی شوند و غمز کنند پیش سلطان و بوی آنده رسانند
و با برادران و کسان او اندک بوند و بروی سنم کنند و مال و بیش از فرزندش آفت رسد این است حکم
ضمایر سیوم در دوازده خانه والله اعلم بالصواب فصل سیوم در اختیارات اختیارهای
کردانیدن چنان باید که طالع و هفتم پاک بود از نحسان و ماه پاک باید و متصل بسعدی
و آن سعد و زاید باید که بود در شمال زاید حساب و قمر نیز زاید النور و العدد باید و خداوند
دوم و هفتم پاک باید از نحسان و خداوند دوم در دهم و یازدهم باید مبارک بود اما
بدانکه طالع آن جای باشد که اندروی باشد و برج سیوم تحویل بود و برج دوم اندر آمدن در آن
منزل بود و برج هفتم آن زمین باشد که اندر تحویل کند و برج یازدهم سعادتش باشد و برج دهم
عاقبت آن جای بود که بوی نقل کند هر کجا سعدی باشد دلیل سعادت آن جای باشد و هر کجا
نحسی بود دلیل تباهی آن جای بود و اندرین باب آنچه اختیار است در باب خانه نهم یاد کنیم ان شاء الله تعالی
فصل هفتم در احکام هفت کوکب و جوزهر در خانه سیوم تحول در سیوم دلیل
برند پس تحویل و حرکت و لیکن نتواند رفتن و جنگ و از آن افتد با خویش و برادر و خواهر و نواخته باید
از دهقانی و کشاورزان و خواجگان و تباهی حال خویشان و اگر سفر کند یا تحویل در بماند و
اگر اندک اندک در ماند مگر تباه و آنچه بر ثبات بود نیک آید و اگر شهادت نبود از جهت خویشان
تباهی پیش آید شان یا عمی و بعضی اقربا را مصیبتها رسد و پراکنده شوند مشتری در سیوم
مشتری در بیت الاخوة دلیل کند دلیل کند بر نیکوئی حال برادران و خویشاوندان و
از ایشان نیکوئیها بیند و اگر سفر و تحویل کند سخت نیکو بود خاصه از معنی علم آموختن و
اندر باز رگانیها سود و منفعت یابد و هیچ شک نیست که از جای بجای تحویل یابد پیش از نواخته
یابد از عالمان و بزرگان و پرهیزکاران و حریص باشد بعلم آموختن و کتاب و خواندنهای نیکو
بسیار بیند و اگر شهادت ندارد هیچ چیزی نبود بخواندیشه مریخ در سیوم در سیوم دلیل
کند بر اندک دل او و بر انکه زیان برای سفر و سفر و تحویل او با رنج بود و کارهای ناخواسته و دشمن
شود و از آن افتد میان اقربا و گروهی اقربا را بیماری آفتد و گروهی را جدائی افتد یا زن و
انباز و اندر سفر قطع افتد و نیز از سبب اقربا زیان افتد و اگر شهادت دارد بهتر باشد شمس

درسیم دلیل کند بر سوستکی و صحبت با ملوک و پیشاء سالاران و مهتران و اگر حاجت بر دارد
روا کنندش و اگر تحویل کند نیکو بودش و هر چیزی که بخود منفعت کند و دلالت کند از کاری
بکاری کشش و از خانه بخانه رفتن و با کسی صحبت نو کیرد و کار نو آغاز کند و اگر مسئول نهاد بود
بودش سخت نیکو بود و دلالت نماید بر گفتن سخنهای راست و حق و یافتن معونت از اقربا و اگر غیر
مقبول بود زیان آرد از اقربا و اهل سلطان **نهم در درسیم** دلیل کند بر شادی از اقربا
و آمیختن با یاران و رسیدن بکام دل و ایمنی اندر سفر و تحویل و لکن زنی از اقربا وی بمال وی طمع
کند و غایبی با خبری بیاید از جائی و هوای دل کاری کند و شادیها کند و رسیدن عطاها و
هدیها و پیغامها خوش از زنان و کنیزکان و اگر شهادت بود یا مقبول بود دل شغولی و غم
پیش آرد از اقربا **عطارد در درسیم** دلیل کند بر آنکه صحبت افتد با صناعان و خوب دستان
خاصه با حکما و اهل سلطان و مرادها از این گروه بیابد و از غایبی نامه آیدش و خوابها نیکو
بیند و دوستان و اقربا حرمت او جویند و بعلم و کتاب خواندن راغب کردن و اندیشها
بکارها و علمها باریک و بارکانیهای الوان و علم و حکمت آموختن و سفر و تحویل افتد اگر
مقبول بود خیرها و منفعتها بیابد و اگر شهادت بود غم و زیان رسدش **قمر در سیم**
در فرح خویش دلیل کند بر سفر و شادی و تحویل کردن و آمیختن با عامه مردم و از بزرگان و
اهل کتاب و از اقربا شادی مند و با کسان نو صحبت افتد و از کسان خویش و از دوستان
مهربانی بیند و منفعت و سفرها پیش آیدش یا اندیشیده و از کاری بکاری رود و اگر شهادت
نبود غم و دل شغولی پیش آید **راس در درسیم** دلیل کند بر آنکه مهتر گردد بر قومی و بر کسها
خویش و گروهی بر وی دشمنی کنند و لکن کارش نیکو شود و هر چند سالش بیشتر گردد کارش
خوبتر شود و با اقربا صحبت افتدش و هر کاری که پیش گیرد مبارک آیدش مگر سفر کردن
که ذنب در بیت السفر افتد چه با کسی فرو مایه جنگ افتد و اندر سفر دیگر بد بیاید
و خوب نبود و خوابهای راست بیند و آموختن و تهمت علم طلسمات افتدش **ذنب در درسیم**
دلیل کند بر آنکه حال اقربا و حال وی بد گردد و اقربا روزی بروی دروغی گویند و بی لامت
بگذرد و باشد که بیند کنندش و خوابهای آشفته بیند و تهمت آموختن علم جادوئی افتدش و

دوستی و برادری و خواهری نشاید کردن که پیش دیگر و سدس دیگر بود و زشوده کند و ذنب هر کجا
آید آنجا تباهی آرد و ضررها کند والله اعلم **فصل هفتم در احکام رجعت و احتراق**
و قسادتحس رجعت صاحب سیوم را و با اعتماد نشاید کردن هیچ کاری که ناپسند کیها افتد
و از سفر و تحویل حذر باید کردن و کسی را خدمت کردن شایسته نباشد و در علم و ادب و فهم
و حفظ نقصان افتد و خوابی که بیند از خیر و شر درست نیاید و از اقربا راستی نیابد **احتراق**
صاحب سیوم چون خداوند سیوم محترق شود دلیل کند بر دل شغولی بر خواهر و برادر
و اقربا خاصه از روی سلطان یا از روی جمع و انجمن با مردمان و بزرگان و مهتران و خاموشی
واجب کند تا در فتنه نیفتد **احتراق بحر در خانه سیوم** دلیل کند بر بیم و تباهی و ضعیفی
اقربا و حال ایشان و ضعف حال دوستان و تنگیت و نا امیدی ایشان و در سرای خانه و فرزند
و خادمان سرای بیم و نقصان باشد از آب و آتش و شکستن و ریختن و از همراهان بیم باشد
هر چند آشنا باشد حذر باید کردن والله اعلم **الروج الرابع من الطالع و ما فیه من الشانات**
فصل اول در خوبیدن سرای یا ضیعت یا مستغل که بیشتر شود یا نی ان شاء الله گوید که اگر بر سد
از ضیعت و عقار یا سرای یا مستغلات بنگر بطالع و صاحبش که دلیلست و هفتم و صاحب هفتم
که دلیل مسئول عنه است و چهارم و خداوندش و زحل و قمر دلیل سرای بود و ضیاع است و سط
السما و خداوندش دلیلها است اگر خداوند طالع در هفتم باشد یا خداوند هفتم متصل باشد
دلیل کند بر آنکه بیع تمام شود بطلب و حرص سایل و اگر نظر از مودت باشد بآسانی و نیکوئی برآید
و اگر نظر از عداوت بود بدرشتی و دشواری برآید و اگر صاحب هفتم اندر طالع باشد یا صاحب طالع
متصل باشد و بر نجم و بیتعب سایل و مسئول عنه بر آن حرص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود
بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال کند یا صاحب چهارم در
طالع باشد یا بصاحب چهارم متصل بود دلیل کند بر تمامی بیع و بر آمدن کار چنانکه گفتیم و اگر
اتصال نبود بنگر بجمع نور و نقل نور که از نیها نیز دلیلند بر تمامی بیع و شراء و بر بر آمدن کار و هر چه
که مقبول باشد یا مسعود وی خوش خود نیکو طبع و آسان کار باشد و هر دلیلی که نحوس یا غیر نحوس
باشد آن بد طبع تر و بد خوتر بود و دشوار باشد و هر کدام دلیل که وی اتصال بتربیع و مقابله کند

آن دشوارکارتر و جنگ خوی تر بود و هر کدام که اتصال مودت کند آن انسان کارتر و آسانی
کننده تر و خشنود طلب خواهد بود **فصل دوم اندر صفت زمین و ضیاع و سرای و خال آنها**
دانی وی اگر نحس در چهارم باشد آن سرای ویران باشد و تباه بود و اگر راجع بود نامبارک و
بد باشد و اگر رابع منحوس باشد یا در هبوط یا راجع هم دلیل کند بر ویرانی و تباهی و نامبارکی و
سعدی اند و محاسد یا خداوند چهارم سعود یا در شرف بود دلیل کند بر آبادانی و نیکوئی
و مبارکی سرای و اینکه یاد کردم در حال سرایهاست **اما بدانکه** اندر بار ضیعت و آن زمین
و باغ و بوستان دلیل کدبور انست و آنها که در روی کار کند و چهارم دلیل آن زمین و ضیاع است
و هفتم دلیل نبات و گیاهها است و دهم دلیل درختانست و میوها و ترها و علفها هر کجا
سعدی بینی خیر و خوبی آنجا باشد و هر کجا نحسی بینی شور و تباهی آنجا باشد اگر نحس در طالع است
بدانکه آن کدبوران با مکر و غدر و خیانت و دزد باشند و اگر راجع باشد از آنجا بیرون آیند
و بگریزند و اگر مستقیم باشد آنجا پایداری کنند و بماند و از آنجا بیرون نروند و اگر مشرقی باشد
از آفتاب آنجا نو آمده باشند یا جوانان باشند و اگر مغربی باشد آنجا دیرینه باشند یا پیران
بوند و اگر در طالع خطی بود آنجا مغرور و نا باشد و اگر خط آنجا مجهول بوند و اگر در طالع سعدی
باشد آن کدبوران پارسا و ناصح و امین و نیکوکار باشند و اگر راجع بود از آنجا بیرون روند
و اگر مستقیم باشد آنجا پای دار باشند و از آنجا نروند و همچنانکه صفت کردم نکوئی و همچنین
اگر خداوند طالع در طالع بود و از نظر سعدان و نحسان کم کن و اگر سعدی در وسط السما باشد
و مستقیم باشد آن درختان قوی و بسیار باشد و اگر راجع باشد بسیار بوده باشد و لکن کمتر
مانده بود و باشد که آنها فرو ختن کنند و از آنجا درخت برکنند و بیرون برند و اگر نحسی
در وسط السما بود آن درختان اندک باشند و آنچه باشد ضعیف تر باشد و اگر راجع باشد
آن درختان همه برکنند و ببرند و اگر وسط السما خالی باشد از خداوند وسط السما نیکوئی
چنانکه از کوکب دیگر گفته مثلا اگر صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند یا متصل باشد
و مسعود بود درختان باشند و اگر چه این بود درخت نباشد و اگر صاحب وسط السما یا آن
کوکب که در وی باشد شرقی بود آن درختان نو نشانده باشند و اگر مغربی باشد آن درختان

پیر باشند و کهن و از درختان پیشینیان باشند و اگر مشرقی و مستقیم بود آن درختان آنجا
بماند و پایدار باشد و اگر راجع باشد درختان از آنجا برکنند و ببرند یا همه تباه شوند و از
هفتم نیز برین صفت حکم کن که گفته و اگر صاحب وسط السما بوسط نظر ندارد و نه خداوند
هفتم بهفتم بدانکه آن خانه درخت و نه نبات بلکه زمینی خشک بود اما چو هر زمین پدید
آید از چهارم اما مثلثات حمل دلیل کرده باشد و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و کشت
زار و مثلثات جوزا دلیلست بر فراز و نشیب و هامون و کوهها و مثلثات سرطان دلیل
مرغزارها و حوضها و بادکنها و آبگیرها و گیاه جوار ستوران و آبهای آن و جوهر زمین
از چهارم بنگر هر کدام برج که باشد از آن جوهر باشد و بنگر که صاحبش در کدام برج است
از آن جنس نیز با وی یار کن و اگر جای کوه دور باشد مثلثات آتشی دلیل جایها باشد سنگ
ناک یا زمین سخت و تیغ و گل سخت و اگر برج جهاد و جسدین بود آن زمین هموار نباشد
بعضی از وی صحرا و هامون بود و بعضی از وی بلندیها و تودها و تلها بود و اگر برج متقابلین
زمینی باشد از هر نوع چون ریگ و خاک خوش و آب و خشک و از هر نوع چیز باشد اندر وی
و اگر برج ثابت بود زمین سخت و با قوت و نیک باشد بهموار و بلندی بلند هر
صفت شرح والله تعالی اعلم بالصواب **فصل سیم در صفت خانه و مبارکی و چگونگی جایگاه**
اگر برسد که صفت خانه چگونه باشد بدانکه خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب چهارم یا
آن کوکبی که دوری است دلیل آنکه و بدی خانه باشد و نوی و کهنگی و مبارکی و نامبارکی جایگاه
صفت کردم و طالع راه گذر خانه است و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع شمس دلیل سنگ
خانه و گشادگی مبانسرای و صحرای خانه و جایگاه زهره دلیل خرمی خانه و جایگاه عشرت و شادی
و زنان و ریاحین و طرب و جایگاه عطارد دلیل محراب و گنجینه باشد یا کنار خانه و در هم خانه و
جایگاه زحل دلیل آن خانه و کنیف و جایگاهها تاریک و کنده و جایگاه مشتری دلیل مجلس
گاه و جایگاه عالی و بزرگ و بستانست و جایگاه خیر و نماز و جایگاه مریخ دلیل مطبخ خانه
و هور و ایدلیها جایگاه خون ریختن و جایگاه دراس دلیل کند بر جایگاهی که نزدیک آن
جانی که از آن جایگاه بنا لا برایند و جایگاه ذنب دلیل کند بر جایگاه حرق و خاشاک و آنچه

وجایگاه ستور یا جائی که جوئی افکنده باشند و خارستان و بنگر که هر کوکبی بکدام جهت
آن جایگاه نیز هم بدان ناحیت باشد از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکبی را بنگر ظاهر
و انصراف و تمیز کن با خویشتن باتصال و انصراف و جای کوکبی جای جرم کن و بنگر که قمر کجا
از برجها گذشته دلیل راست خانه است و نیمه تحت الارض دلیل جنب خانه است فوق الارض
فو و سوی خانه است و اگر ماه در برج منقلب باشد در خانه خرد باشد و اگر در برج ثابت بود
در خانه کلان بود و محکم و بلند لخت و اگر در برج دو جسدین بود خانه را دو در بود یا در
دو طبقه باشد یا اندر خانه یک بنر باشد دیگر نباشد و یا آن خانه را یک گذر دیگر باشد و اگر
در برج آتشی باشد بود در خانه جایگاه آتش یا ستورگاه و اگر در برج آبی باشد بر لب جوی یا بر
حوض باشد و اگر در برج خاکی باشد آنجا بود در خانه کشت زار و سبزه یا خاک توده بود و اگر
در برج بادی باشد بود در خانه بنا باشد یا درخت و بنگر که نظر بکدام کوکب دارد قمر از کوه آن
کوکب و مزاج وی نیز دلیل گیر اگر زحل سوسته باشد در خانه شکسته یا سیاه و بدرنگ
یا برسن یا بر غیر بسته باشد و اگر مشتری ناظر باشد در خانه بلند و ساخته باشد و بر در
خانه نشستگاه بود یا بنوشانی باشد و اگر مریخ ناظر دارد و اگر شمس ناظر باشد بود در خانه
تختی باشد یا جای شکوهناک یا نشستگاه محترم باشد و اگر زهره ناظر باشد بود در خانه گل
آرای باشد یا آب روان یا نشستگاه عطاران یا نشستگاه زنان و اگر بعطارد ناظر باشد بود
خانه رهگذر باشد یا دو راه خاصه که مشتری نیز ناظر بود یا برج دو جسدین باشد یا در
دکان نقاشی باشد و اگر اینکه از برج قمر یاد کردم بسیار بود که شهادت بیشتر بود در خانه ظالع
باشد این آنگاه بود که بقوت بنگری تا ماه قوی تر باشد یا طالع حکم از آنجا کن **قوت طالع**
آن باشد که صاحب وبد درجه طالع ناظر یا بطالع اندر سعدی باشد یا قمر بطالع ناظر باشد
و اگر قمر از آفتاب مشرق باشد و در خانه نو باشد و اگر مغربی باشد کهنه باشد و همچنین اگر
بشاره مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر در شرف باشد در خانه پاکیزه بود و نیکو و خرم باشد
و اگر اندر هبوط باشد در خانه شکسته و کهنه بود یا بر در خانه مغاکی یا کنیفی باشد و بنگر از
درجه قمر یا درجه خانه چهارم چه مقدار بعد است آن دلیل مسئله دهلیز است از درجه طالع هر

درجه یک ذراع یا از صاحب طالع تا درجه رابع یا از درجه طالع یا صاحب طالع هر کدام قوی
تر باشد از وی گوی و هر شاره که اندین میان باشد و هر برجی دلیل کند بر چیزی که منسوب بر
و وسط السماء دلیلست بر صحرای خانه بشانی باشد نیکو و خرم و اگر زحل باشد جاره باشد تاریک
و اگر مریخ باشد معدن آتش باشد یا جای خون ریختن و اگر شمس باشد تحت باشد یا آتشگاه
بزرگ بود و اگر عطارد بود اندر میانه سرای خوب باشد یا بر بط حیوانی یا کبوتر خانه و اگر قمر
اندر وسط السماء باشد اندر میانه سرای در باشد سوی سرد یا به یا حوض یا چیزی ماند آن و اگر
ذنب بود ستورگاه باشد یا مغاکی یا خس و خاشاک و اگر راس بود جایگاه عبادت بود یا خور
یا کلزار نیکو که ازین هفت کوکب اندر طالع شهادت قوی تر گواست وی دلیل است بر در خانه
و اگر قمر باشد وی قوی تر و اولی تر بدلالت اگر در ربع مشرقی باشد بسوی مشرق گشاید در خانه
و اگر در ربع شمالی باشد بسوی شمال گشاید و اگر در ربع غربی باشد بسوی مغرب گشاید و اگر
جنوبی بود بسوی جنوب و بهتر شاره که ناظر باشد بنگر که آن کوکب کجاست در خانه بدانسوی
گشاید و اگر قمر در وبد بود در خانه راست گشاید و اگر ساقط باشد در خانه برگشت و خم گشاید و
اگر قمر منحوس و ناقص النور باشد آن خانه را دذ باشد و اگر بزحل نظر دارد شکسته باشد و اگر
بمریخ نظر دارد سوخته باشد و اگر خالی التسیر بود در خانه هنوز بانهاده باشند و لکن اگر قمر
دلیل گیری درست آید و اگر اتصال اندین باب انصراف دلیل کند بر آنچه گذشته باشد بر در خانه
و اتصال قمر دلیل کند بر آنچه بخواهند کردن بر در آن خانه **اگر پرسند که بچه جایگاه هست** نیکو بنگر
اگر مشتری در وی باشد خانه بزرگ و پاکیزه بود و نیکو و خرم یا اندر خانه مسجد باشد یا نزدیکی
مسجد و اگر زهره در وی باشد خانه لطیف و منقوش باشد و اگر مریخ در وی باشد بنزدیکی کوشابه
یا هور خانه بود بدین صفت همچنین از هفت کوکب صفت کن و اگر عطارد باشد در خانه بزرگان
و مرغان باشد و اگر ماه بشمس یا مشتری ناظر باشد این خانه اندر کوی باشد گذارده ماند راه و گردیدن
هر دو ناظر نباشد آن کوی را گذاره و بیرون سو نباشد و اگر قمر در برج ذو جسدین باشد آنکوی را
در دیگر باشد و اگر برج ثابت باشد همان یکی در گاه بود و اگر منقلب گشاده باشد دانستن آنکه
خانه باول کویست یا میانه یا آخر از جایگاه قمر توان دانستن اگر درجه اول باشد از برج خانه باول

کوی بود و اگر در درجه دوم باشد خانه نیمانه نکوی باشد و اگر قمر در درجه سیوم باشد خانه آخر کوی
باشد چون مشرق و مغرب معلوم شد اول و آخر نیز پیدا آید **فصل چهارم** در اندر صفت آنکه
مبارک باشد یا سیوم اما بدانکه مبارک خانه و نامبارک خانه بر خداوند طالع و بر روی باشد
آن باشد که کسی بخانه تحویل کند بروزی نحس و خداوند طالع یا صاحب ساعت یا قمر منحوس باشد
هر وقت که از آن خانه بیرون آید آن فساد و نحسی برود از وی و باز اگر بطالع نیکو و ساعت مبارک
باز بدان خانه تحویل کند بر مبارکی و نیکوئی آنجای بماند **وجه دوم** آنست که خانه نیکو بطالع
بد و ساعات بدان خانه شوم شود بر هر که در آن خانه بود و باشد که اینچنین خانه بعضی مردمان
را موافق افتد و آنچنان باشد که آنجا نحسان که دلیل کردند بر شومی آنخانه موطالع یا طالع تحویل
سال آنکس را موافق بوده باشد و این چنین سرای و خانه را تا از اصل و بن ویران بکنی و بنائی نو
بطالعی سعد بر نیاری نیکو نشود و هر وقتی که برج و زحل در وسط السما باشند بالا و سعد خانه
معیوب باشد و شکسته و اگر از وسط السما زایل باشد آن عیب بدان شود جانب باشد یا بر
دیواری عیبی باشد فساد و تباهی آنجا باشد و هر کجا سعدی باشد نیکوئی آنجا بود و لا محالة و آبادانی
و اگر سعدان یا نحسان اندر منازل اوتاد باشد صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی اندر کنجهای
خانه و رکنهای آن باشد و اگر در زایل باشد بگوشه در یا در سدس در یا بگوشه فرود بن خانه نیکو
خانه اندر باشد عیب و صواب خانه اینست صفت خانه و سرای که گفتم از این باب بسیار جای
بکار آید خاصه اندر باب خریدن و فروختن خانها و اندر باب کوشکها و کرخته و اندر باب چنین
کسی که کجا باشد یا خانه دزد بچه صفتست هم از این باب دانسته شود نیکو تامل کن **فصل پنجم در**
دانستن آنکه خانه را بها چند درم است اگر بپرسند که این آب یا این زمین یا خانه یا این ضیعت
و بوستان را بها چند درمست یا بچند درم خریده شود بنگر بصاحب وسط السما یا بنگر کی اندر
وی باشد هر کدام قوی حال تر بود و شهادت بیشتر دارد وی دلیلست بنگر صغری وی که چند
باندازه سال صغری درمها باشد ده دهها یا صد صدها یا هزار هزارها و زیادت کند کوکب سعد و
نقصان کند کوکب نحس چون ناظر باشند همچنانکه اندر باب خمس و باب عدد و مال اندر برج دو
یا دو درم بتمامی و اگر چنان باشد که صاحب وسط السما ضعیف باشد که دلالت نکند و بنگر کوکب

عارض بین بنگر که سال وسط السما تا درجه مطالع چندست از ابجاد دلیل کبر تا نیکو معلوم
گردد والله اعلم بالصواب **فصل ششم در آنکه این ضیعت که خریده شود در روی منفعت**
باشد یا نی بنگر بدلیلان و بنگر بنظر دلیلان یعنی دلیل سایل و دلیل مسئول عنه یا دلیل
صناع و سرای اگر میان ایشان اتصال مودت باشد و قبول بود کار بآسانی و شادی باشد و کنی
منفعت بر آینده تر باشد و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود هیچ چیزی و منفعتی نباشد و
بنگر بسهم السعاده و زحل اگر مسعود باشند و مقبول و بطالع ناظر منفعتها باشد و اگر
خراب باشد هیچ منفعت نباشد **اندر دانستن آنکه بیع بکدام وقت تمام شود** بنگر با
دلیلان اگر میان ایشان قبول هر وقت که در چه درجه برسند آن کار تمام شود و اگر دلیل کند
بنگر بعدد دلیلان را از درجات و مابین درجات را اگر چندست بچندان روز و ماه و سال
آن کار برآید و تمام گردد والله اعلم **فصل هفتم اندر نگریستن خانه یا ضیعت اجارت کرده**
چگونه باشد بنگر اجارت گیرنده را از طالع و از صاحبش و اجارت دهنده را از سابع
و صاحبش و اگر صاحب اجارت دهنده باشد طالع و برابود و هفتم اجارت گیرنده را و مودت
و بها آن چیز و غله از وسط السما و صاحبش بنگر دعاقبت از چهارم و اگر میان این سائل و
مسئول عنه اتصال بود یا اندر خانه یکدیگر باشند آن کار برآید باندازه اتصال مودت و
عداوت چنانکه خانهای دیگر را صفت کردم و اگر صاحب طالع مسعود باشد یا کوکبی که اندر
طالع بود مسعود باشد سائل یا امانت و راست کار و ناصح باشد و اگر نحس باشد خائن بی امانت
بود و بدملت باشد و همچنین بگوی از صاحب هفتم اگر نحس اندر وسط السما باشد یا صاحب وی
نحس باشد اندر غله یا اندر مردمان اجارت تباهی افتد و اگر سعدان باشد دلیل خیر و سعادت
و نیکوئی باشد و همچنین حکم کن از صاحب رابع مر عاقبت کار را بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع
ناظر باشد وی اولی تر بدلالت چنانکه کوکب منصوص عنه القمر دلیل سایل است و متصل القمر
دلیل مسئول عنه است و صاحب برج قمر دلیل عاقبتست و قمر دلیل آن چیزست که اجارت کرده است
هر کدام سعد بود دلیل وفا و خیر و منفعت از وی باشد و هر کدام نحس باشد دلیل تباهی و فساد
از وی باشد و اگر از اصلاح و فساد آب راهبر رسد بنگر بقمر و زهره و مشتری هر کدام از ایشان

قویتر و بطالع ناظر و شهادت بیشتر وی دلیل باشد اگر بود یا مقبول و مسعود دلیل خود
و خوبی باشد و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی باشد **فصل هشتم در نگریستن مسئله دفینه**
که یافته شود یا نی و صفت مدفون اگر سائلی پرسد از دفین مال یا از مال مدفون یا از چیزی
که مردمان کنند از تماثیل و عقد و سحر و آنچه بدین ماند طالع بنه بدرست و بنگر که سؤال سائل
حکونه است از مال خود می پرسد یا از مال کسی دیگر یا از مال پدر یا یا از مال فرزند یا از مال
سلطان از هر کدام پرسد از خانه دوم آنجای بنگر **مثال** اگر از مال برادران پرسد از خانه چهارم
بنگر و اگر مال ایدر پرسد از پنجم بنگر بدین قیاس حکم کن از آنجای که سؤال سائل است بنگر بدان برج
و صاحب شرف وی دلیلست بران دفین اگر دلیل اندر اوتاد طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع
مال مدفون اندر خانه باشد و اگر اندر طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع دفین اندر خانه
خویش باشد و محلی وی و اگر در وسط السما باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر کار خانه باشد
اندر هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع در خانه زنان باشد و اگر اندر چهارم باشد از طالع
یا از صاحب طالع در خانه پدران و جدان باشد یا اندر میان خانه و بنگر که صاحب طالع را با قمر را
بدلیل اتصال چگونه است و میان ایشان از اتصال قبول مودت هست یا عداوت یا غیر قبول
از آنجا حکم کن بر یافتن مال و نایافتن و بر آسانی و دشواری چنانکه اندر پایهای دیگر یاد کرده و اگر
اتصال نبود بجمع النور و نقل النور بنگر و از وی حکم کن **اندر دانستن آنکه دفین خود هست**
یا نیست بنگر بصاحب طالع اگر اوتاد باشد یا سعدی در وتد باشد پس آنجا دفین باشد
قول ما شاء الله و حکم اوایل چنین یافتم از اقاویل اوایل و از قول ما شاء الله که بنگر
بخانه هفتم اگر اندر وی سعد باشد و اگر نحس بود دفین بوده باشد و برگرفته باشد و اگر سؤال
سائل از سحر و تماثیل بود و نحس در هفتم بود پس آن سحر بود و حق بود و اگر در هفتم بود هیچ چیزی
نباشد صاحب نباشد صاحب هفتم دلیلست بران دفین اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل سائل
و چهارم و صاحبش دلیل موضع دفینست و هفتم و صاحبش دلیل مال یا جوهر دفینست خاصه کسی
منسوب نباشد چنانکه بلندتر یاد کردم اما هر دفینی را که بدانی اصل آن کیست از هفتم بنگر بنگر
بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم و آن کوکب که اندر هفتم تا اندر طالع نور هر کدام

را شهادت بیشتر بود و قویتر وی دلیل دفینست خاصه دلیل دفین آن کوکب است که ضمیر دفین خاصه
از وی معلوم بود و دیگر نخست نیک درست کن دلالت را و تفحص کن هر کوکبی را که دلالت را
شایسته بود و اندر رابع شهادت دارد یا نظر دارد وی دلیل است بر دفین اگر از این دلیلان که
گفتم نیابی و شوانی فرو کردن بدلالت پس کوکب عارض اندر هفتم وی دلیلست اگر ستونی نیابی
یا بصاحب سابع یاری کن کروی دلیلست و اگر دلیل شمس باشد و اندر خانه خویش یا در شرف
خویش باشد آن دفین زر باشد یا گوهر سرخ نابنده گرانمایه و اگر بجز این برجها باشد آن از
جنس برنج و بلور و آبگینه باشد و اگر دلیل قمر باشد اندر برج شرف خویش یا خانه خویش یا
سیم بود یا چیزی باشد از جنسی عزیز سپید بزرگ و بسیار قیمت باشد و اگر جز این باشد چیزی بود
بمرتبه فروتر و اگر دلیل مریخ بود اندر برج خویش یا شرف خویش برنج بود یا مس یا آبگینه
رنگین و اگر در برجهای دیگر باشد از این کمتر باشد و اگر دلیل زحل باشد سیاه یا آهن یا معدنی
یا سنگ سوده و اگر مشتری باشد اندر برج خانه و شرف خویش چیزی باشد چون سیم یا جام
سپیدی مربع یا یاقوت سپید و مانند وی و اگر زهره باشد اندر برج و شرف خویش مروارید
باشد یا آنچه از دریا بیرون آید و مانند وی و اگر عطارد بود و اندر خانه و شرف خویش باشد
سیماب باشد یا کتب نانوشته یا نوشته یا نوشتها یا قمر و آنچه بدین ماند و اگر آنچه گفتیم
جز از برج خویش باشد یا شرف خویش باشد بمزاج یاری کن یا آن کوکب که متصل باشد از
برجهای بادی و آبی و خاکی و آتشی و همچنین از کواکب نیز بر قدر دلالت جوان کوی و اگر دلیل
زحل یا عطارد مشترک و یا یکی از ایشان دلیل باشد و سه کوکب شهادت دارند آن دفین سحر
باشد و همچنین اگر از این دو دلیل که یاد کردم باشد و اگر دلیل مشتری باشد از آفتاب آن دفین نو
باشد و اگر مغربی باشد آن دفین کهنه باشد والله اعلم **فصل نهم در دانستن آنکه بر دفین**
ظفر یابد یا نی اگر خواهی تا بدانی که بر دفین ظفر یابد یا نی و قدرت یابی یا نی بنگر بدلیل
دفین یعنی کوکب سعد عارض اندر وتد یا اندر هفتم یا صاحب هفتم اگر بصاحب طالع
نظر دارد نیابد یا نشانی خاصه که بنظر مودت بود کم رنج تر باشد و اگر نظر عداوت باشد
برنج و مشقت و تعب باشد و آخر بدست آرد و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشند یا یکی

از ایشان در طالع باشد امید یافتن باشد بزودی و اگر ساقط باشد سخت رنج و تعب رسد
بیافتن و بعضی آن حکما چنین گویند که بنگر بسهم السعاده و صاحبش اگر بطالع ناظر باشد
یا بشمس و قمر یا بصاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط بود یا نیز آن خاصه قمر از سهم السعاده
و صاحبش ساقط بود از نظر طالع و صاحبش دلیل کند بر دسواری یافتن و تعویق افتد که بدان
برسد **فصل دهم در دانستن جایگاه و موضع دفین که بکجاست** اگر خواهی که بدانی که
موضع دفین بکجاست بنگر دلیل دفین را که اندر کدام برجست و اندر کدام ربعست از فلک
کدام ناحیت است از خانه یا موضع دفین اگر در ربع شرقی باشد اگر در ربع اول باشد در ناحیت
مشرق بود و اگر در ربع دوم بود در ناحیت مغرب و جنوب باشد و اگر در ربع سیوم باشد
در ناحیت مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در ناحیت شمال باشد و آن برج نیز دلیل
گیر با رباع یا رکن بدانچه شهادت غالب تر باشد حکم بروی کن و اگر دلیل در برج ثابت بود
اندر زیر زمین بود و اگر در برج ذو جسدین بود در دیوار باشد و اگر در برج منقلب بود
در سقف خانه چون معلوم شد که بکدام ناحیت است و بکدام جایست آن جا بر اسه قسمت کن
هر قسمی بده بخش و بنگر بدلیل تا در آن برج که هست که بچند درجه رفتست و بکدام وجه است اگر
در وجه اول بود اندر قسمت اول بود و اگر درجه دوم بود اندر قسم دوم بود و اگر در درجه سیوم بود
اندر قسم سیوم و همچنین قیاس کن از درجها بدان درجه که بود از آن قسمت که بدان جایگاه باشد
قول اوایل و ماشاء الله حکیم حکما اوایل گویند بنگر بدلیل دفین و بصاحب ساعت اگر در طالع
باشد اندر در خانه بود یا در جای که سایل نشسته بود یا اندر مشرق آن جای باشد که کار دفین
و همچنین اگر صاحب ساعت نهان باشد زیرا که ماشاء الله صاحب ساعت را دلالت دهد بر محل دلیل
دفین یعنی هم از صاحب ساعت و هم از دلیل سخن گوید و این از طریق صواب دور نیست اگر دلیل
اندر وسط السما باشد یا اندر میانه خانه باشد یا در ناحیت جنوب و اگر مغرب بود همچنین
تا هر چهار ارباع فلک و اگر دلیل عطارد اندر طالع بود آن دفین زیر زمین بود و اگر زهره باشد
در زیر فرش بود و اگر مشتری بود اندر دیوار باشد و اگر زحل باشد اندر جایگاه تاریک باشد و
در جای کنده بنهان باشد و اگر شمس بود اندر جایگاه بزرگ و خرم یا بر تخت باشد و اگر قمر باشد

اندر

اندر شراب خانه بود یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر راه گذر باشد یا اندر تنور یا اندر آتشدان
و اگر رأس اندر طالع بود در جای بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر جایگاه نمناک و تاریک
بود بنگر تا در چه صاحب ساعت چند است اندر دوازده ضرب کن و از درجه طالع بنگر بحساب
هر برجی سکان و هر کجا برسد سهم دفین آنجا باشد اگر در مثلثات آتشی باشد بمشرق باشد و اگر
بمثلثات خاکی رسد بجنوب باشد و اگر بمثلثات بادی افتد بمغرب باشد و اگر بمثلثات آبی
رسد شمال بود چون دانستی که بکدام جهت رسد سهم آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی
مربع و هر یکی را بدیگر کن مشرق و مغرب و جنوب و شمال و آنکه بنگر خداوند آن برج که سهم اندر او
افتاده باشد اندر کدام برجست و چند درجه است آن درجات او را بر گیر و از موضع خداوند
برج بفکن بحساب هر برجی هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند آن برج دلیل باشد بنگر که
دلیل کجاست از جهات شرقی و غربی و شمالی و جنوبی آن ربع را بر چهار قسمت کن آنگه بنگر
دلیل در کدام درجه است آن درجات او را هر هفت و نیم درجه از وی برجی را بفکن هر کجا برسد
بنگر که بکدام جهت افتاده است آن ربع را نیز بر چهار قسمت کن اما بنگر که خداوند آن برج که
آنجا رسد کدام کوکب است آنکوکب دلیل باشد آن درجات او را نیز هفت و نیم درجه برجی را بفکن
آنجا که رسد دفین همانجا باشد بنگر که برج مشرقی است یا مغربی یا شمالی یا جنوبی همچنین کن تا آنجا
که نهی زیر دست دفین باشد مثال طالع حمل آمد و خداوند ساعت عطارد آمد در چه
درجات او را در دوازده ضرب کردم مجموع را هر سه در برجی افکندم بسنبله رسید هم آن گفتم
دفین بجانب جنوب است خداوند برج سنبله عطارد بود و عطارد بشارت ده درجه طالع
بود هفت درجه سرطان را افکندم و هفت و نیم اسد را و یکدرجه ماند بدرجه سنبله رسید گفتم
دفین هم بجانب جنوبست و باز بنگر بستم دلیل همین آمد از خداوند برج قمر که قسم یعنی قمر در اثنین
بود بیست درجه هفت و نیم باشد افکندیم و هفت و نیم درجه سنبله حساب بمیزان رسید بناحیت
مغرب و باز اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفتن اگر خداوند برج را دوباره رسد از صاحب آن
برج باید گرفتن که دلیل حساب آنجا رسیده است چنانکه یاد کرده آمد **قول بوعشر** بوعشر گوید
چون دانستی که آنجا دفین است آنجا بر یکی دایره بر کش و بسیصد و شصت قسمت کن و هر درجه برجی

نشان کن خط مشرق و خط مغرب و خط جنوب و خط شمال پیدا کن و بنگر که دلیل دفین کجاست و اندر
کدام برجست و اندر کدام درجه بطول و عرض و خطی فرو کش از آن درجه تا مرکز دایره دفین اندازه
خط باشد و باز بنگر که تعدیل کل دلیل چند است با اصل و بر تقویم روی از تعدیل چه مقدار عمل
کرده باشد اگر است از سدس و ثلث و ربع و نصف هم بدان قدر از مرکز دایره و درجه دلیل بر و آنجا که بر
دفین آنجا باشد **قول یعقوب اسحق کندی** گوید اگر خواهی بدانی که در جایی که گمان گنج هست یا نی طالع نیه
و اوتاد راست کن اگر در طالع یا اوتاد سعدی یا نی آنجا گنج باشد یا مال مدفون و آن دفین باندازه
قوت سعد باشد و ضعف او و اگر آن سعد منحوس باشد نحسی قوی از دفین باطل شده باشد
یا بر کرقه باشند یا بعضی از وی مانده باشد و اگر سعد مسعود باشد آنجا گنج باشد و اگر منحوس
باشد هیچ چیز نباشد و اگر سائل آن سحر رسد چون در طالع یا در اوتاد نحس یا نی آنجا سحر باشد
مدفون و اگر خواهی بدانی که بر آن دفین ظفر یابی بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی تر
باشد اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال باشد ظفر یابد و اگر جز این باشد ظفر نیابد و
مثال بیرون آوردن دفین ما شد قول بو معشر ست جر اگر بو معشر دایره فرماید و اسحاق کندی
مربع فرماید و دوده برج بر روی صورت کند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا کند و آن
مرکز تا درجه خط بکشد و باندازه تعدیل بر و دو این مثالات تا صورت با خود کتابت یاد
کنم ان شاء الله تعالی **قول علی محمد الشریف** مصنف کتاب گوید رحمه الله که از کواکب هفت
که دلیل کند بر جوهر زمین چون زحل و عطارد و هشت که دلالت کند بر آتش و بر جوهر آتش
چون شمس و مریخ و هشت که دلالت کند بر هوا و چیزهای هوائی چون شمس و مشتری و عطارد
را نیز شرکت هست و هشت که دلالت کند بر آب و بر جوهر آبی چون قمر و زهره و آن جوهر آبی
و کوهی باشد نیز دلالت کند شمس بمشارکت زحل و عطارد و آنچه در فرو در زمین دارد قمر شرکت
دارد و چون این کواکب که دلیل کرد بر جواهر و برج نیز موافق باشد کوکب را نیز دلالت
کند قوی تر باشد و چون برج بر خلاف دلالت کوکب باشد دلالت ضعیف باشد و کمتر
چون دلیل شرقی شد آن جوهر تر و سبک و لطیف باشد و اگر مغربی باشد کثیف و گران بود
و چون صاعد بفلک اوج بود هم سبک و لطیف باشد و چون هابط بود گران و کثیف

باشد و اگر اندر وسط السما بود دلیل کند با عتدال و هر گاه که دلیل مشتری باشد و اندر
بلند باشد از فلک و نظر شمس بوی موافق باشد بمزاج دلیل پر زر ناب و اگر دلیل شمس باشد
شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زر و اگر در حمل باشد و با اگر در قوس باشد
تا در برجهای دیگر بدل یاقوت بلور باشد و بدل زر سفال سبز و بدل الماس سنگ پاره
و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر وی قوی تر بود و چون اندر
برج غریب باشد کمتر و فرو تر باشد و اگر خواهی تا بدانی که از خانه کدام جایگاه هست اگر
دلیل قمر باشد دلالت کند بر تنورها و معدن آتش و اگر کوکبی با وی شریک باشد طبع آن کوکب
با وی باید کردن چنانکه قمر با مریخ ناظر باشد دلیل کند که آن جای آب گرم کند یا اندر سرای
گرمابه باشد و اگر زحل ناظر باشد دلیل کند که مستراح بود یا ماستدوی و اگر دلیل زحل باشد
جایگاه بد باشد و با ذنب بود و هابط دلیل کند که آن آب دیر نباشد که مردم آنجا تن شویند و اگر
در برج آبی باشد اندر آب روان و پلید باشد و اندر چاه و اگر زحل نیکو حال باشد و اندر برج
آبی باشد اندر نوشان باشد بخاصه که قمر یا زهره با وی متصل بود و اگر زحل هابط باشد یا
دلیل قمر باشد آن چیز اندر خانه آب باشد و ماستد و اگر زهره و نیکو حال بود اندر خزینه و اگر
برج آبی بود اندر شوالخانه بود و اگر در برج خاکی یا هوائی بود آن چیز در خزینه لباس باشد و اگر
دلیل مشتری باشد دلیل کند بر خزینه مال و اگر شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس از سرای
و عطارد دلیل کند بر کتابخانه و ماستدان چون جایی که اندر والات باشد و دست افزارها و اگر
دلیل اندر نفس دایره بروج باشد دلیل کند بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیل هابط بود و
بکوکب هابط متصل بود این اندر فرو سوتر بلندترین جایگاه باشد و اندر دیوارها یا اندر آسیا
خانه و چون معلوم گشته اندر زمینست اگر دلیل بر اوج باشد آن چیز بر روی زمین باشد و اگر
در حضیض باشد اندر زمین باشد بجایگاه تعرو مغاکی مغاک و بتوان دانستن مقدار روی بنگر اگر
دلیل از اوج بحضیض رود بچند درجه است و حد چند شاره است اگر شهادت بیشتر دلیل
و کواکب در بروج بر بلندی و ظاهر زمین کرده باشد هر درجه یک برست است و اگر نیز تر دلیل کرده
باشد هر حدی یک برست است و اگر دلیل از فوق الارض باشد هر درجه با هر حدی یک اصبع دلیل کند

واگر دلیل اندر حضیض باشد باوج رونده بمقدار درجات از تحت الارض تا بفوق الارض
برای چنانکه نمودم واگر دلیل اندر وسط السماء طاق باشد که از حضیض تا بحد ارد و دب
اندر باشد بطول و عرض زمین امتاد وری و تردیکی بروی زمین چنانست که یاد کردم و این تا
بکار آید بیرون آوردن آنرا از زیر زمین تا بدانی که چه مقدار تا بیکندن تا آب بر آید بیکدیگر
و مغاکی دانستی و طول و عرض و جب و راست برابر توان دانستن باشکال مربعات چنانکه
بو معشر و ماشاء الله و اسحاق کندی یاد کرده است و نزدیک من قول ابو معشر صواب تر این
مثالات که یاد کردم و صورت نیز نهاده ام اجهت آنرا تا نیکوی که دلیل کنج و دفین بکدام برج و
بکدام درجه است و از خط مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند و راست و از مرکز بعد و
چند است آنجا که باشد دفین آنجا بود بهر جائی که باشد آن دلیل از جنوب و از شمال و از بعد
ابعد و تا بعد اقرب بخط تعدیل با جزا ثلث یا ربع یا خمس تا نصف سدس آنجا که تا شد از
مرکز دایره یا بمرکز دلیل ذراع کن تا چند ذراع باشد بران قیاس از وی برد آنجا که رسد
دفین آنجا باشد اینست استخراج دفین و گنج که گفته شد و آنچه بدین ماند والله تعالی اعلم بالصواب

فصل یازدهم در دانستن آنکه پنهان شده که پیدا آید

اگر کسی تواری و پنهان باشد
خواهی تا بدانی که کدام وقت بیرون تا ظاهر شود اگر یکی از این دو و نیز بصاحب طالع متصل باشد
ترکه اتصال از تربیع یا مقابله باشد یا یکی از این دو و نیز بطالع و بصاحب طالع ناظر باشد یا قمر
و شمس ناظر باشد اندرین وقتها که اتصال باشد آنکس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی از این دو باشد
هر وقتی که اندر او تاد طالع باشد و بخانه خویش نظر کند اندر آن وقت ظاهر شود والله اعلم

فصل دوازدهم بدو و نیکوی حال سایل یا پدر

بنگر اندر برج چهارم و اندر خداوند
وی بکوی دلیلست بر پدر و آفتاب دلیل است بر پدر و زحل نیز دلیلست بر پدر و از این
دلیلها مشتری نیز دلیلست بر پدر و خداوند سهم الآباء دلیلست بر پدر از باب مثلثات چهارم
دلیلست بر پدر و از باب مثلثات شمس دلیلست بر پدر هر کدام از این دلیلها قوی تر باشد دلیل بر آن
کوکب باشد سخن از وی باید گفتن اگر آفتاب اندر دلیل اندر شهادت باشد یا اندر چهارم و اختر
باشد و از نحسها دور باشد و صاحب این برج نیز پاکیزه باشد دلیل کند بر نیکوی حال پدر و سلامتی

وصلاح

وصلاح تن و جان وی و بدانکه مولود حلال زاده بود و از گوهر پدر باشد و اگر جز این باشد تا
بود و اگر نحسی در چهارم بود یا از تربیع یا از مقابله و بدارد از دو دلیل کند بر نوان شدن
خانه پدر بزندگی او و اگر صاحب چهارم اندر نور آفتاب باشد یا محترق یا در هبوط یا اربع
یاد رو بال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری و علت و ناامیدی و رسیدن محنتها خاصه
که با این همه اندر برجهای زایل باشد مولود از پدر یتیم ماند و بدانکه عاقبت هر کاری مولود
بناخوبی و تباهی باز گردد و اگر سعدی بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال رسد یا نور
افتد آن شرها را بشکند و اگر نحسی نور افکند تباهی و شوریدت شود و اگر شمس و صاحب چهارم
هر دو اندر وتد باشد حال پدرش نیکو و قوی باشد خاصه که سعود بوی ناظر باشد و اگر خوس
باشند غمها رسد و مشغولی پیش آید و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط باشند حال پدر
افتاده گردد و از حال سعادت بحال محنت رسد خاصه اگر بد حال بود یا ناظر نحسی و اگر ساقط
و ناظر سعدی بود و مقبول بود سلیم باشد و اگر صاحب طالع یا با صاحب این برج نظر دارد یا
با اتصال متبول بوند بیکدیگر و اگر نحسی اندرین خانه باشد پدر مولود از مولود هرگز شادی نبود و جای
مسقط راس و روندگانی وی خراب شود و هر آنگاه که صاحب این برج را از این برج ساقط
و صاحب برج آفتاب و صاحب برج سهم الآباء از سهم الآباء هر یکی از جای خویش ساقط شوند
صاحب برج آفتاب را بدانکه آن مولود نه از آن پدر باشد معروف و شی زاده باشد و هر یکی
که دلیل پدر باشد صاحب آن برج که دلیل آباء اندر وی است دلیل اجداد است اگر اندر چهارم مرکز
باشد غریب وی دلیل پدر باشد عاریتی یعنی پدر پدر رفته و چون خداوندان برج که دلیل
آباء در وقت تاد و دلیلان آباء از مواضع خویش ساقط باشند چنانکه یاد کردم آن مولود اندر
نباشد از راه برگرفته باشد اگر خداوند چهارم اندر وتد باشد یا اندر شرف دلیل کند که پدر سایل
معروف باشد یا باندازه آن برج که در وی باشد و اگر در برجهای ساقط باشد یا بهبوط یا نحوس

باشد دلیل کند که پدر سایل مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع در شرف باشد یا در وتد
نام سایل معروف تر از نام پدر بود و اگر خداوند چهارم قوی تر بود نام پدر سایل قوی تر باشد
و همچنین کن حکم از اتصال سعد و نحس و از نظر ایشان

فصل دهم در احکام صاحب چهارم

در دوازده خانه

اگر خداوند چهارم در طالع باشد سایل بهتر از اهل بیت باشد و
بجوید بیابد اگر بد رسایل زنده باشد اندکار و فرزند نیکرای و تیمار دارنده باشد و اگر خداوند
طالع بدلیل تربیع یا مقابله باشد میان پدر و فرزند شمنادی باشد هر کدام از این دو ستاره
که نحس بود وی ستمکاره بود و اگر اتصال مودت بود اندر میان ایشان موافقت باشد و اگر خداوند
طالع و خداوند چهارم یکی کوکب بود صورت سایل مانند صورت پدر بود و بر خوی پدر باشد
و اگر خداوند چهارم اندر طالع خالی الاسیر و نیکو حال باشد مولود از نیکاه بزرگ بود و از ثمر
نیکو و درستکار بود و از زنده را از پنهان باشد و اگر از خانهای زحل باشد باز هره یا ماه
و سهم الآباء اندر وی باشد دلیل کند که جایگاه بزرگان بود دست وی آبادان شود و خداوند
آب و ضیاع و زمین باشد خاصه اگر ناظر سعدان باشد و اگر از خانهای مشتری باشد یا آفتاب
یا عطارد یا مریخ ویران شود بزندگانی مولود و رفتن آید مولود را از جایگاه مسقط راس
یا از آن موضعی که اندر وی زاده باشد

البیت الثانی

خداوند چهارم اندر دوم بود مولود از
پدر و روزی مند بود و از مال او بهره یابد و پدر با او نیکوکار باشد و جای بزرگان و نیکاه ایشان بدو
باز گردد و کارهاش همه عاقبت بخیر باشد خاصه که اندر خانه مسعود باشد و بنظر صاحب طالع بود اندر
پدر بسیار شادیها بیند و بحال خداوند چهارم در دوم دلیل کند بر خوبی حال معاش و دخل و خرج
و یافتن مال و موافقت و الفت میان اهل بیت و سایل باشد که مال او یا با خویشاوندان
بدست او افتد و بدین سبب خصومت و فتد میان ایشان و اگر خداوند چهارم نحس باشد مال
سایل تباه شود آنچه از پدر یافته بود

البیت الثالث

خداوند چهارم در سیوم
باشد مولود را پدر از اهل علم و اهل خیر و ادب باشد خاصه اگر این خانه اگر سعدی باشد مولود نیکو
رو او نیکوگوی و نیکوکار باشد اندر میان قرابت و اگر از خانهای نحس باشد پدر مولود را از آبا و
سایل غم رسد و اندوه خورد و عدوی وی شوند و از جای خویش رکنده شود و بسا که کشته شود

و مال و ملک وی از دست وی رود و تا ویران شود و اگر مقبول باشد دلیل کند بر خوبی زاد و
برزوق باشد اندر کسب معاش خویش و لیکن میان او و برادران او دعوی بود و باشد بزرگان
خویش مقبول کند

البیت الرابع

خداوند چهارم اندر چهارم بود دلیل کند که مولود را از
بدکار رخوب شود و بمردمان معروف و مشهور شود و نیکاه بزرگان با وی بماند خاصه که خداوند
طالع مقبول بود بدوست او آبادان شود جز آن که میان او و میان پدر اختلاف افتد و اگر خداوند
چهارم علوی باشد معروف پدر باشد و اگر سعدی اندر وی باشد و با خود مسعود بود دلیل کند بر
خوبی پدر و آبادانی خانه و اگر سعد مشتری باشد ایشان را گنج یا دهم نقد باشد اندر آن خانه و اگر نحس باشد
اندر وی از اجزاء خانه نامبارک باشد و آن خانه ویران کرد و اگر برج چهارم منقلب باشد و کوکب سفلی
باشد یا ماه بنای خانه استوار باشد خاصه که کوکب علوی اندر وی بود و اگر برج ذو الجسدین بود خانه
تا نجس بسیار بود یا خانه را دور بود و خانها نزدیک یکدیگر باشد و کوهها آبادان و کوهها ویران باشد

البیت الخامس

خداوند چهارم در پنجم مولود را تا سایل را پدر نیک نام بود و از خود نیا
معروف بود و دوستانش بسیار بوند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب یا مشتری ناظر باشند
پدر را مولود متفق باشد و دوستان یکدیگر و از مال و ملک پدر روزی مند باشد و از وی میراث
یابد و پدر مولود چندانی بزید که فرزندان مولود را ببیند و مال پدر بفرزندان فرزندان رسد
و اگر آن ستاره نامقبول یا منحوس بود فرزندان مولود را غم و بیماری رسد

البیت السادس

خداوند چهارم در ششم بود دلیل کند بر تباهی حال پدر و تباهی کار او که او را رنجکاران یا بدکردن
و یا معیوب بود و باشد که اندر راه سفر افتد و از فرزند محروم ماند و همیشه وی از فرزند بزرگ
بود و فرزند از وی و از یکدیگر روزی مند نباشد و فرزند از میراث نیابد و از یکدیگر یکدیگر نباشد
مگر که این برج شرف او بود آنگاه پدر را حال نیکو شود و بجمله مولود را از تو بود و عاقبت کار
مولود را نامحمود بود خاصه که بصاحب ساد نظر بود

البیت السابع

صاحب چهارم در هفتم
مولود را اندر از عزا باشد و از بنگاه بزرگ خاصه این برج کوکب علوی باشد و با فرزندان عداوت
و خصومت بود و پدر پیش از وی بمیرد و از وی میراث یابد و با وی بیدار نبود و از وی نشود
پدر بر مولود دشمن باشد و اگر سایل را نکاح بود نکاح پیوسته اهل بیت باشد یا مادر مادر

واگر این ستاره نحس باشد اندر راه نکاح فساد واجب کند و فسق و فجور و تباهی چنانکه یا با
یا مادر دایه را یا مادر خوانده را و فرزند نخست سخت و باید رسایل چنین کند یا سایل زن پدر
را بر بند نعوذ بالله من ذلک **البیت الثامن** صاحب چهارم در هشتم باشد مولود را از پدر
بیم هلاکت بود و میان ایشان الفت و دوستی نبود و روزی مند نباشد از یکدیگر و دلیل
کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و اندر مال سایل یا مولود بداندیش بوند **البیت التاسع** صاحب چهارم
در نهم باشد دلیل کند بر تباهی حال مادر و پدر یا بغربت افتد یا بغربت باشد و اگر در وی راجع
باشد غربت متهم باشد اندر دین و سختی رسد اندر سفر یا از جایگاه خویش تحویل کند و مولود
از پدر غریب ماند و مجهول گردد چنانکه از یکدیگر خبر ندارند و خبر برسند و یا پدر را زر فرزند
بیشتر بمیرد و اگر اندر وی مسعود و مقبول بود پدرش از خداوند دین بود و از اهل علم و اهل
معرفت باشد و پدر مولود یا را زر اندر دین **البیت العاشر** صاحب چهارم اندر دهم باشد مولود را
پدر از مهتران بود و اصیل بود و از مردم والا و نام آور بود و معروف بود نه و خاص و عام
و نزدیک پادشاه او را قدر و منزلت باشد و کار مولود و پدرش مشهور گردد و لکن پدر را با
خصومتهای بسیار افتد اندر کار سلطان و باشد نیز که مال پدر بدست سلطان افتد از جهت
البیت الحادی عشر صاحب چهارم در یازدهم دلیل کند بر تباهی حال مادر و پدر اندر دین خداوند
چهارم را هیچ چیز نیست حال پدر ناقل باشد و با خویشان شود اگر بر صاحب یازدهم مسعود بود خداوند
دخل و خرج باشد و گردد داد و ستد کرد و مولود از وی میراث یابد والله اعلم **البیت الثانی عشر**
صاحب چهارم اندر دوازدهم مولود را مادر و پدر از غریبان بوند یا بغربتیان افتد و با دشمن برابر
پیوسته گردند بر وی بداندیش گردند و لکن پدر مولود را حال سخت نیکو باشد و با سعادت از
اهل مال مولود را با اول عمر کار بسته شود و زیان زود گردد و از محل خویش بیفتد و مولود نیز با
دار بود این حکیمها که گفته تا وی شهادتها دیگر یار کن از نظر و اتصال تا درست آید اما باید که خداوند
وسط السما و قمر دلیل مادر است همچنانکه از چهارم و از دلیلان پدر حکم کردی بر احوال پدر همچنان
نیز از وسط السما و از قمر و از نحسان و سعدان بنظر و اتصال بر احوال مادران حکم کن والله تعالی
اعلم بالصواب **فصل چهاردهم در پرورده آوردن اختیارات اختیار بنا بر آوردن** اگر خواهی که

خانه براری یا بنا نهی کنی از باغ و سرای و آنچه بدین ماند باید که ماه زاید النور بود و الحساب باشد
و سعود کن و متصل کن بزهره و مشتری و از نحسان دور کن و خداوند خانه ماه را نگه دار که ماه
و اوتاد را پاکیزه کن از نحسان و ماه نگه دار که بسعدی خانه چهارم را و صاحب آن خانه را سعود
کن و همچنین صاحب طالع را از نحسان دور کن و بسعدان ناظر کن طالع و ماه یا صاحب طالع را
اندر برجهای خاکی کن و دلیلان نیز از شکل برج خاکی کن و دلالت ماه بنای را و در دن را قوی بدانست
از دلالت طالع و صاحب طالع و ماه را اندرین برجها زاید کن و اندر خیر خویش و صاعد در شمال
و زاید در نور و اصل همه بناها زحل است زحل را پاک کن از همه عیبها و همه نحسها و هر گاه که
ماه یا صاحب طالع بر زحل منحوس باشد آن بنا ویران شود یا از آب یا از باران تباه گردد و اگر
تربیع نحوس باشد از آتش یا از سلطان آفت رسد پس از این نحسان حذر کن تا بنا مبارک تمام شود
اختیارات عمارت کردن چنان باید که اوتاد پاک کنی از نحوس و از هبوط و خداوند طالع را
مقارن یا ممازج کنی یا صاحب هفتم و سعدا بشان ناظر کنی و بنا باید که راجع بود که بشیمانی آورد
و ماه را بسعدی متصل کن و بطالع ناظر کن و صاحب هفتم تابع صاحب طالع کن و خداوند طالع
را قوی کن و صاحب رابع را و صاحب عاشر را نیک قوی حال کن تا مبارک آید هر اختیار **اختیار کارها
پنهانی کردن** چنان باید که خداوند طالع یا ماه تحت الشعاع بود و مسعود باشد یا تحت الارض
و بسعدان متصل و از طالع ساقط کنی یا از اوتاد و ماه ناظر نباشد و نیز هر دو از طالع و از
نظر صاحب ساقط کن و از نظر صاحب هفتم اگر از خصمان پنهان شود و اگر از خصمان پنهان شود و
اگر از سلطان پنهان شود از صاحب وسط السما و از آفتاب ساقط کن و همچنین از هر که پنهان شود از
دلیل آنکس ساقط کن و اگر چنان پنهان شدن خواهی که تباهی و آفت باشد طالع و صاحب طالع را و نیز
نحوس کن و نحسی رونده کن بدلیلان تا تباهی و نکبت پیش آید و اگر چنان خواهی که پنهان شدن بسلامت
باشد صاحب طالع و طالع و نیز از مسعود کن از نحس تا کشته بسعدی متصل کن و از اوتاد ساقط
و کم جهد کن تا دلیلان تحت الارض نباشد یا یکی کنی متصل با آنکه تحت الارض بود **اختیار دفن کردن
آوردن** چنان باید که قمر و صاحب طالع متصل باشد بدلیل دفن از نظر موافقت و مودت و قبول
صاحب ساعت نیز همچنین باشد و مسعود باید خاصه تر آنکه بهتر باشد که این دلیلان همه یکدیگر نا

زیادتی

باشند و متصل و مسعود و مقبول و نحس اندر پس ایشان نبود و سعدان اندر اوتاد باشد اگر نحس
در اوتاد باشد تباهی آرد تا واقعه افتد که شوان بر داشتن با بیم جان باشد چون سعدان مستولی باشد
آسان بیرون آید و برنج **اختیارات درخت نشاندن** چنان باشد که ماه اندر برج منقلب
و مسعود و دور بود از تحت الشعاع و زاید النور و الحساب تا بدو اندر بروج زاید خاصه اندر برج
جدی و سرطان و حوت و سنبله و بزهره و مشتری ناظر و صاحب طالع و طالع نیز هم بدین صفت باید
تا نخستین که بکاری زود بر آید و برسد و مبارک آید و اگر خواهی تا آن درخت نشانی باقی بماند و تا سالها
بسیار باید از بود ماه در برج ثابت کن و اندر وند و بخداوند برج خویش ناظر و زحل را مسعود کن
و بجایگاه نیکو و بطالع شاهد و ماه بسعدی متصل و بطالع ناظر کن و زهره و مشتری را اندر طالع
یا اندر اوتاد و طالع کن و صاعدا با تمام رسد و باید از باشد اما آن درختی که خواهی تا زود برسد و سبک
بر دهد چنان باید که تخم کشتی را یاد کردم **اختیار چاه و حوض و کاریز کندن** چنان باید
که زحل شرقی بود و ماه در سیوم یا در پنجم یا در یازدهم باید بتربیع افتاب و مسعود و صاحب طالع
را و طالع را پاک کن و خداوند چهارم را بجایگاه مسعود کن و شاهد اندر برجهای آبی و همه دلیلان را
شکل برج آبی باید یا از برجهای مطر تا نیک آید اگر دلیل صاعد باشد چو اندر فلک اوج آید که بکنی آب
و اگر در حضیض باشد بسیار باید کندن سخت مغاک تا آب بر آید و ماه زاید النور باشد آن زود بر آید و
تا فضل النور باشد مشوار بر آید و حذر کن تا نحسان مستولی با اندر وتد باشد **اختیار نافی دادن خان
و آب را هیزم ساختن** باید که آب را هم و ناودان از جانب شرق باشد تا آن خانه با برکت و خیر و نیکوی باشد
و بسوی شمال نیز سخت نیک بود و جنوب و مغرب سخت تباه بود و بیخیر و با هم چنان کن که ماه اندر
برجهای آبی باشد و طالع نیز همچنان و بنظر سعدان زاید و صاعد سخت مبارک و نیکو باشد **فصل
پانزدهم در احکام هفت کوکب و جوهر در رابع زحل در چهارم** دلیل کند بر ویران شدن خانه
قدیمی و ضایع شدن ضیاع و مستغلات و سرای و ترس افتادن اندر دل و خویشتن در دلش
پنداشتن و وحشت کردن از خلق و تنهائی کردن و گمان مرگ افتادن اندر دل و فراموش کار گشتن کار
امور و زینه بغرزها افکندن و با بیران خلاف و از جای مسقط الراس سیر گشتن و بیم بود که بر زه دیواری
در ماند یا بحبس و زندان افتد و اگر درین برج شهادت دارد و نیکو حال بود و مقبول و مسعود باشد دلیل بر

زیادتی صناع و مستغلات و آبادانی سرای و خانه باشد و نیک دلست از بیران و آبا و اجداد و
عمر باشد **مشتری در چهارم** دلیل کند بر قوت کارها و نیکوی عاقبت و میراثی افتد شود و زیادتی
صناع و مستغل و سرای باشد و آبادانی خان و مان و سعادت از جای مسقط الراس و از کارهای
آن جهانی و بر خیر و حریص بودن و هر مالی که بیابد استوار دارد و نیکوی بود از پدران و جدان و اگر
در وی مسعود و مقبول بود این جمله گفته شد بغایت نیکو باشد **مریخ در چهارم** دلیل کند
بر آشوب و فتنه اندر خان و مان و گریختن از زاد و بود و بیم و ویرانی مسقط الراس و باشد که کدخدا
ساخته بر اندازد و از مردمان شر و فساد پیش آید و از طبقات مریخ رنج بیند و از اخراجات بیم باشد
و امانت نشاید نهادن و چیزی پنهان نشاید کردن و بیم بود که بر مولود عمر کند و اگر مریخ در طالع عمر
دزد آید و یا همانی آید و در وی کند یا سفر در و کند و اندر راه قطع افتد و هلاک از دزدان باشد
و یا در خانه اش آتش افتد و یا پنهان بکشندش خاصه که مریخ و قمر یکدیگر منحوس باشد و اگر مقبول
نیز تر بود و اگر شهادت دارد یا مقبول و مسعود بود بیم هلاک نباشد و لکن زیان سخت بسیار
بود و اثر او اندر سرای و صناع و دهقانی بود **شمس در چهارم** دلیل کند بر خوبی عاقبت کارها و
پوشیده شدن کارها که مولود از آن توان بود و خوبی و خوبی حال کدخدای و اگر بقوت
افتد آرزوی شهر خویش کند و اگر شهادت نبود و غیر مقبول بود دلیل کند بنا خوشی و تعصب و غم کردن آید
از پدران خاصه از سلطان و بزرگان و خشم گرفتن سلطانی بر وی و صناع و سرای او را از پادشاه گزند رسد
و زنانی دل بود و از آتش گزند رسد و پیچیدن و گرانی اندام و فساد اندر دین شریعت باشد و تهمت
بر وی بفسق و فجور و منافقی **زهره در چهارم** دلیل کند بر خوبی حال و عاقبت کارها و نیکوی
و بر خورداری از کسب و خان و منفعت و برومندی از صناع و اگر مقبول نبود و شهادت ندارد بهتر
بود از زنان خلاف پیش آید و با وی خیانت کنند و از آب گزند رسد سرای و صناع را و اگر در سعی
نشیند خطر بود از دوستانش غم رسدش **عطارد در چهارم** دلیل کند بر خوبی حال پدر
و نیکوی عاقبت کارها و عمارت سرایها و صناع و مستغلات و نقاشی در سرای و ساختن نقاشیها
و اگر مقبول نبود دلیل کند بر ویرانی خانه و فام و دستکی از جهت صناع و سرای و بیماری با دوی
درد معده و از منابع سلطان و عمال غم رسد و از طبقات عطارد جفا شود یا چیزی با حوش و بیم

زیان باشد از دوستان **قمر در چهارم** دلیل کند بر آنکه هر خالش از حال بگردد اگر نیک بود
میانه نبود میانه شود و اگر بد بود نیک شود و دور رای و دو تدبیر گردد از این کان و از آن تدبیر
تدبیر و از جوانان و کودکان زیان رسدش مادر و پدر از وی بیگانه باشد و نیز باشد که غلامی را بخرید
و اگر شهادت و مقبول بود دلیل کند بر خوبی حال مادر و پدر و آنچه نیکوئی حال صناع و سرای و
اندر کشت و ضیاع آب برآید و جایگاه سازد اگر زاید النور باشد و صاعد بود خیر و برکت کمتر
بود هر چیز که بخود زیان دارد **رأس در چهارم** دلیل کند که از جای بجای بگردد و بخانهای پدر
و مادر نیکوئی کند و ایشان نیز با وی نیکوئی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای و ضیاع و تمتع یافتن
ذنب در چهارم دلیل کند بر دردمندی پدر و مادر و دشمنی بر وی سفر باید و بر وی بود
و دروغ و گفتگوی و زور و بهتان بسیار گویند و دلیل کند بر مرگ مادر و پدر و سگانهای بر وی بد
گویند و اندر خانه و مار گوید بد آید و از جانوران گزنده و زهر بار اندر خانه جان و صناع او گزند
بسیار و خارستان و گیاه بمنفعت گردد اسباب او والله اعلم **فصل شانزدهم در احکام رجعت**
و احتراق و فساد نحس صاحب رابع خداوند چهارم چون راجع شود حذر باید کردن از تبع و
شر اضیاع و سرای و آبادانی و عمارت و از کشت و درود و آنچه بدین ماند چه در شرار و بانج و
مبارک باشد و رای و دو مادر و پدر صواب نباشد **احتراق صاحب رابع** چون خداوند چهارم
محترق شود خاموش و فارغ بهتر باشد از کارها و گفتارها خاصه از شغلهای پدران و مادران
و از ضیاع و سرای اگر کارهای پنهانی و پوشیده کند نیک آید و هر شغل که کند بر وی پوشیده شود
و عم و اندوه رسد بر مادر و پدرش **فساد نحس و احتراق اندر رابع** مادر و پدر او را رنج و تعب رسد
و از قبل ضیاع و سرای اندوه رسد و ضارعت و تعصب افتد بر خان و مان و از کشت و درود و
عمارت سرای حذر باید کردن و باید هر زیاد بودن و الله تعالی اعلم بالصواب **الدور الخامس الطالع و**
ما فیه من المسایل فصل اول در آنکه مر فرزند باشد یا نی نیکو بطالع و بصاحب و قمر و برج پنجم و صاحب
پنجم اگر صاحب طالع در پنجم باشد و با صاحب پنجم متصل و پاکیزه باشد از نحسان و از احتراق دلیل
کند که فرزند باشد بروزگار و جهد بسیار و اگر اتصال صاحب پنجم را با اندر طالع باشد و پاک بود
از رجعت و احتراق و نحوس فرزندش بزودی و همچنین اتصال نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل

اتصال نبود و لکن نقل نور باشد یا جمع النور دلیل کند بر آمدن فرزند بطریق بجهد و تیمار و
قابل تدبیر قوی باشد و پاک باشد از هر عیب و اندوه و تدبیر باشد فرزند باشد و اگر قابل التدبیر نحس
یا راجع باشد یا محترق یا مهبوط یا ساقط فرزند باشد و لکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه
نیکو بود از طالع و منحوس و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر باشد
و اگر منحوس باشد فرزند نبود و اگر قمر بنحس متصل شود هر گز بار نگیرد و فرزند نبود و اگر سعدی
در پنجم باشد فرزند باشد و اگر نحسی اندر وی باشد ناظر بود فرزند نبود و نه آبستن شود هر گز **قول**
اوایل چنین گویند که اگر به پرسند مردی یا زنی که مرا هیچ فرزند باشد یا نی نگر بطالع اگر سعدان
اندر وی باشند یا صاحب طالع در طالع یا در دهم یا در پنجم یا در یازدهم یا مشتری در بجایگاه نیکو
باشد یا بارباب مثلثات خویش ناظر باشد و پاک بود از هر عیبها دلیل کند که سایل را امید فرزند
باشد و اگر سایل زن بود او امید باشد که آبستن شود و اگر صاحب طالع اندر رابع یا اندر تبع
بود و مشتری اندر جایگاه نیکو بود پس دلیل کند که آبستن شود یا فرزند بود و لکن دیرتر و اگر
نحس در طالع باشد یا نظر کند از تربیع و مقابله و صاحب اندر جایگاه بد باشد و مشتری ساقط
باشد یا در بیت الموت بود یا تحت الشعاع بود دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه باشد کم زیند
و اگر سعدی در پنجم بود فرزند بود بزودی و اگر نحسی در وی باشد و چیزی که علامت خیر باشد
پس فرزندش باشد و لکن مرگ فرزند بیشتر و اگر مشتری در وتد باشد و مشتری باشد فرزند
باشد بزودی و اگر مغربی باشد و اندر وتد بود و صاحب طالع جایگاه نیکو باشد پس فرزند بود
و لکن دیر بروزگار **قول بوسعشر** بوسعشر گوید بنگر بخانه پنجم از نیک و بد و اگر برج پنجم و صاحب او
از نحسها و از ستارگان یا از کار دور باشد چنانکه از زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم
پس دلیل کند بر بسیاری فرزند و صلاح کار ایشان و دور بودن ایشان گفت که از پنجم و از تربیع و مقابله
و او افتاده باشند و یا صاحب پنجم از تربیع و مقابله ایشان و مقارنه ایشان افتاده باشد این فصل
را نیکو هوش دار تا خطا نکنی اما صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و بخداوند طالع اتصال کند
دلیل کند که مولود را فرزند بسیار بود خاصه که اندر برج بسیار فرزند بود و یا سعدان بوند و اگر
اتصال صاحب طالع را بود فرزندش کمتر بود و نیک بود و اگر اتصال ایشان نبود و صاحب پنجم طالع

و بجایگاه صاحب او و نظر کواکب بدو و بخانه پنجم

بود بجایگاه نیکو و از نحسها دور فرزندش میانه بود بنگر پس برج دوم از جایگاه صاحب پنجم
تا بدو گذرد از سعد و نحس یا اندروی که باشد اگر نظر سعدان با بود فرزندانش را سلامت باشد از
نکبت و آفت و اگر نحس آنجا باشد یا بنظر باشد دلیل کند بر فساد حال فرزندان پس از آنکه آمده باشد
و اگر صاحب پنجم از ستارگان نحس باشد بفرزندش آفت رسد اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود یا بخانه
ششم و هشتم و دوازدهم یا زحل یا بمریخ نظر دارد یا بیکدیگر ناظر باشد دلیل کند بر کمی فرزندان
بود نکبت و آفت رسد و بیماری و غم خورد و از ایشان رنجانده و هکین بود صاحب پنجم اگر در هبوط بود
یا بسراوج یا بدو جوزهر خویش یا بمقام اول و بکواکب زیان کار ناظر باشد یا بنحوس دلیل کند بر افتادن
فرزندان از جای بلند و اگر فاسد نحس باشد یا اندر برج ثابت دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب پنجم در برج
هفتم باشد دلیل کند بر کمی فرزند و اگر در برج بسیار فرزند باشد و بزحل یا بصاحب هشتم باشد
دلیل کند که فرزندان بسیار بوند و لیکن کم زیند و هر گاه که فرزندی نیاید و دلیل آنا و افتاب در جهاء
ساقط باشند یا زایل از طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک بود و نافرخنده و شوم بود پدر و همچنین
اگر صاحب وسط السما یا قمر یا قمر را زایل باشد بر مادر نامبارک بود دیگر که در شرف یا خط خویش باشد
یا اندر دستور یا آفتاب که آنگاه نیکو باشد **قول دیگر** هر کوکبی که اندر خانه فرزندان باشد اگر برج
فرزندان برج کم فرزند بود دلیل کند بر کمی فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس در خانه فرزندان بود دلیل کند
کمی فرزندان و اگر کوکبی سعد در پنجم باشد چون مشتری و زهره و عطارد و قمر اینهمه دلیل فرزند باشد و اگر
ماه در برج پنجم یا بکی هلال آنجا بوده است یا بدکمتر که فرزند نو آمده است یا بخواهد زادن یا نطفه
افتاده است و اگر خداوند برج زهره باشد و متصل بود از درجه طالع یا درجه وسط السما اندر میان
باشد او را فرزند اندر وقت برنایی باشد و هر کوکب که دلیل فرزند است چون با خداوند طالع متصل باشد
بتربیع یا بمقابله میان بدو فرزند بخصومت و داوری افتد اگر اتصال مودت باشد الفت و موافقت باشد
و اگر نیکو کواکب صاحب پنجم اندر شرف باشد فرزند بمنزلت و جاه رسد و اگر بهبوط باشد فرزندش بدبخت بود
و همچنین اگر راجع یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط بود و شعاع کواکب نحس اندروی
افتاده باشد فرزندی بدید و اگر ستارگان سعد اندر و باشد بزید و غم یابد و اگر زحل مستولی باشد
بر خداوند خانه پنجم یا بر زهره و خداوند یازدهم با این همه گفته این سه دلیل منحوس باشد یا ساقط بود

از پنجم او را هیچ فرزند نباشد و از لذت جماع و شهوت محروم گشته بود و نومید شده و اگر ستاره
سعد مستولی باشد بر این سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع یابد شرمی و حریص بود و اگر فرزند زنان
فرزندان بود نیز بشر بود **فصل دوم در دانستن فرزند هست و دیگر شود یا نی** بنگر از
درجه طالع تا پنجم که اندرین میان کوکبی هست یا نه از آن ستارگان فرزند آید خاصه آن ستاره که او خداوند
پنجم یا خداوند سهم الولد بود یا مشتری و اگر درین میان کوکب نحس باشد فرزند نبود و آن دلیل که فرزند
نبود و آن دلیل که فرزند باشد اندر برج ذو جسدین بود فرزند مادم باشد هر آن کوکبی که بدو طالع
نزدیکتر بود آن فرزند پیشتر آید و زودتر بطبع و بگوهر آن کوکب که فرزند اندر افتد حکم کن بر فرزند
و سعد و نحس و از پیش روی بترتیب هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر که آن
کوکب بجای خود ناظر هست یا نی اگر ناظر باشد طالع آن برج بود همچنین چون ماه پیوندد و آن کوکب
دلیل فرزند بود و دلیل کند که فرزند نیاید و همچنین بزان کوکب جایگاه سقط الیقظ بود کانجا
ماه بوی پیوسته است **فصل سیوم در معرفت آنکه بار تمام شود یا نی** چون معلوم شد که زن
بار دار است بنگر صاحب پنجم اگر راجع بود و نه محترق و اندر هبوط و نه منحوس بود نه از نظر تربیع و نه از
نظر مقابله دلیل کند بر آنکه آن بار تمام شود و بسلامت بزاید و اگر منحوس باشد یا مجدد یا راجع
یا محترق یا اندر هبوط یا ساقط دلیل کند بر تباهی حمل و فساد فرزند و فرو خداوند ساعت را شرکت ده
اندرین بار از ایشان نیز حکم کن چنانکه از صاحب پنجم گفتیم و اگر این دلیلان سلامت باشند و نیکو
فاسد و تباه باشد دلیل کند بر صلاح و سلامتی حمل و فرزند و اگر دو دلیل فاسد بود و یکی نیکو
بود بر تباهی حمل و فرزند تصال قمر با صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فساد حمل و
اینکه یا دکرد و هم سعد باشد دلیل کند بر تمامی حمل فرزند **قول بوقیل** گفت اگر قمر ممتلی نور
باشد و مقارن مریخ باشد یا متصل دلیل کند بر افتادن فرزند و تباهی و زن نیز بمیرد و همچنین
اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره در جایگاه بد باشد و صاحب اندر عقرب دلیل کند بر افتادن
فرزند نحوست ۴۳ السعادة یا صاحبش از تربیع و مقابله نحسان بی نظری از سعدان دلیل کند بر
تباهی فرزند در شکم **قول حکما** بعضی گفتند بنگر شانی عشر اگر نحسی در وی باشد دلیل کند بر دشواری
زادن و اگر مریخ در وی باشد بی نظر سعدان بزاید یا بجهاند آنگاه بمیرد و اگر بجای مریخ زحل باشد فرزند

از شکم مادر نا آمده بمیرد **فصل چهارم در معرفت آنکه فرزند دوست یا یکی** اگر سؤال
کند که فرزند دوست یا یکی در شکم بنگر بطالع اگر برج ذوجسدین باشد و در وی دو کوکب باشد
یا خانه پنجم مجدده باشد یا دو کوکب سعد در وی باشد دلیل کند فرزند در شکم مادر دوست و اگر برج
باشد یکی باشد و اگر نیز در برج مجدده باشد هم دو باشد و اگر خواهی باشد یکی باشد والله اعلم **فصل پنجم
در معرفت آنکه فرزند چند ماهست** بنگر بخانه پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت هر کدام را که از ایشان
تر دیک باشی با نصراف کوکبی قوی دلیل است اگر انصراف از مقارنه است فرزند یکماهه بود و اگر انصراف از
تربیع باشد چهار ماهه باشد و اگر انصراف از تثلیث باشد سه ماهه باشد یا شش ماهه و اگر انصراف
از مقابله باشد هفت ماهه بود **قول مصنف کتاب** میگوید بنگر بدلیل که بر حمل داشتن زن و اجب کرد و بر
خود کشتن فرزند تا در میان ایشان از درجات چند بعد است هر درجه روزی باشد و یا از بنگر که دلیل ماه
یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهد تر کار فرزند را از و بنگر و بنگر که از خداوند پنجم چه
منصرف است از مقارنه و مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس چنانکه بر تر گفته حکم کن **فصل ششم در آنکه
فرزند نر است یا ماده** بنگر به برج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهد تر
دلیلست اگر در برجها مذکر باشد نر باشد و اگر در برجها مونث باشد ماده باشد یکی
یا بیشتر از دلیلان هر کدام قوی تر باشد و شاهد تر حکم کن بروی **قول دیگر** بنگر بصاحب طالع و صاحب
پنجم اگر هر دو در برج مذکر باشند پسر باشد و اگر هر دو اندر برج مونث باشند دختر باشد و اگر
مختلف باشند یکی در مونث و دیگر در مذکر بنگر که کدام دلیل شاهد تر است حکم از وی کن و اگر در برج
و همچنین از کوکب قابل تدبیر قمر نیز هم حکم کن **قول اوایل** چنین گویند که بنگر بصاحب طالع و پنجم و
صاحبش نیز و حدود هر دو و از خطهاشان و از خداوند بجهاشان و صاحب ساعت هر کدام از این
که یاد کردم قوی تر و شاهد تر اند کار فرزند وی دلیلست اگر در برج مذکر باشد پسر بود و اگر در برج
مونث باشد دختر بود بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه طالع بر افزای و از طالع بنگر
هر کجا این سهم برسد اگر در برج مذکر بود پسر بود و اگر در برج مونث بود دختر بود بنگر بصاحب پنجم
و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی در برج مونث باشند فرزند دختر بود
فصل هفتم در معرفت آنکه شب فرزند زاید یا روز بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکب عارض اندر طالع

وصاحب

و صاحب پنجم و خانه پنجم و اگر این هر یا بعضی یا یکی قوی تر و شاهد تر اند در برج روزی باشد
دلالت بر روز باشد و اگر در برج شبی باشد دلالت بشب باشد و اگر بعضی در برج روزی
باشد و بعضی در برج شبی هر کدام بیشتر باشد و قویتر و شاهد تر حکم از وی کن و اگر صاحب این
سهم و ولد که یاد کردم بجائی نیابی هم از وی حکم کن و اگر هر دلیلان برابر باشند بقوت و سعادت
مابین روز و شب بود اگر بروز غالب تر باشد بصبح و ما شد روی باشد دلالت و اگر بشب
غالب تر باشد بوقت غروب شفق و ما شد روی باشد نیک تامل کن **فصل هشتم در دانستن
آنکه بچه طالع زاید این فرزند** اگر پرسند که فرزند بچه طالع زاید و کدام روز و کدام ساعت
زاید بنگر بر برج سیم و به برج نهم تا کدام برجهاست این دو برج طالع زادنست اگر زادن وی
نزدیکتر است طالع وی برج نهم است و اگر خواهی تا بدانی که بکدام روز زاید نگاه کن برج هفتم
و برج دهم را که خداوندان دو بروج چه ستارگانند هر کدام را از این هر دو و از خداوند هفتم و
و دهم شهادت باشد اندر برج نهم و سیوم بنگر آن ستاره را روز کدامست اندران روز بود
او بود و اگر خواهی تا بدانی که بکدام ساعت زاید بنگر بخداوند طالع و خداوند چهارم که چه ستاره است
و باز بنگر بخداوند بحد آفتاب که کدام ستاره است اگر آن ستاره خداوند طالع است یا خداوند چهارم
بدان ساعت زاید و اگر نه خداوند طالع باشد و نه خداوند چهارم بنگر بحد آفتاب که کدام ستاره است و بنگر
هر کدام که نزدیکتر باشد بدان حد مولود را ولادت بدان ساعت باشد که بآن کوکب تعلق دارد **فصل
نهم در دانستن آنکه چند گاه را زاید این فرزند** اگر پرسند که فرزند چند گاه را آید هر وقتی که مریخ
بصاحب پنجم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام از ایشان قویتر باشد مقارن شود یا قمر یا
صاحب ساعت هر کدام از ایشان قویتر باشد مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هر وقتی که مشتری بخانه
خویش آید بعدد هر درجه سالی آنگاه فرزند باشد و اگر پرسند چند فرزند باشد بنگر تا چند کوکب
بمشتری ناظر باشد چند فرزند بود و هر وقتی که سعدی بسهم ولد اتصال کند یا قران کند آنوقت
فرزند باشد یا هر وقتی که سهم بدرجه بیت الولد رسد آنوقت بود و اگر مشتری میان سهم ولد و میان درجه
بیت الولد هر وقتی هر وقتی که سهم بمشتری متصل شود بدرجه مطالع هر درجه روزی آنوقت زاید
و هر وقتی که دلیلان یعنی اولاد طالع و اولاد ولد بیکدیگر در درجه بدرجه برسند وقت فرزند باشد اجتماع

صاحب طالع با صاحب پنجم در طالع یا در پنجم آن وقت فرزند باشد و هر وقتی که صاحب پنجم تبدیل
کرد در آن وقت باشد از این چند شهادت و دلالت که گفته هر کدام قویتر و شهادت غالبتر حکم
از وی کن **قول مصنف علی بن محمد الشریف** گوید طالع چنین دوازدهم است هر وقتی که مریخ
ثانی عشر یا با صاحب طالع متصل شود دلیل کند بر آنکه زن حامله آن وقت حمل نهد و همچنین اگر دلیل
چنین یعنی صاحب ثانی عشر با صاحب طالع اتصال کند یا بمریخ اندر آن ساعت زاید والله اعلم
فصل دهم در معرفت آنکه حال سائل با فرزندی بدوستی و دشمنی اگر سائل پرسد که
میان من و فرزند حال چگونه بود از نیک و بد و دوستی و دشمنی نگر بصاحب طالع و قمر اگر در پنجم
باشند و مقبول بوند با صاحب پنجم اندر طالع باشد و مقبول بود وفا میان این دو دلیل اتصال
باشد از مودت یا از بروج متفقة القوة یا متفقة المطالع یا متفقة الطریقه بیکدیگر نظر
کنند از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله طبیعی دلیل کند بر موافقت و مودت و مصالحت میان
پدر و فرزند و اگر صاحب طالع اندر پنجم باشد یا صاحب پنجم در طالع باشد غیر مقبول و منحوس
میان این دو دلیل اتصال عداوت باشد یا از یکدیگر ساقط باشند و یا با اتصال فساد و تباهی دیانت
بود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت و مکاشفت میان پدر و فرزند و اگر اتصال موافق سعدی
شعاع افکند سعادت و دوستی بیفزاید و اگر نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند مخلطی اندر
میان در آید و فساد انگیزد هر کدام دلیل که مقبول باشد آن کس آن تخلیط را استوار دارد و شنود
و اگر با اتصال مخالفت و عداوت نحس شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعدی شعاع افکند
میان ایشان صلح کند **فصل یازدهم در نگریستن حال رسول که در رسالت چگونه باشد** اگر
رسولی بجائی فرستد چگونه بود یا رسولی از جائی آید چگونه آید بنگر بقمر و پنجم و بصاحب پنجم این همه دلیلست
بر رسول اگر قمر با صاحب پنجم از طالع منصوف شود و بصاحب تابع متصل شود یا اندر تابع باشد
دلیل کند بر آنکه این رسول از آنجا که فرستد برسد و اگر رسول خشم دارندگانی اگر قمر یا صاحب پنجم با هفتم
منصوف شود و بصاحب طالع متصل گردد یا بطالع آید دلیل کند بیاید و اگر از سلطان خشم دارند
از انصراف و سط السماء دسمن نگر تا بدانکه قمر را یا صاحب پنجم بکدام دلیل کند که قبول باشد سخن
رسول از آنجا بدرقه تر باشد و هر کدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا ناروان باشد و اما از جنوبی

گذارد و رسالت از اتصال و انصراف نگر و از تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس و سعد و نحس از
جایگاه نیک و بد چون این معانی نیک تامل نگری همه سخنها بگشاید و دلیل رسول هر کدام کوکب
که بنظر مودت دارد از آنجا نیکو گوید و دوستی بماند و عنایت کند و بهر کدام کوکب که نظر عداوت
دارد آنجا مخالفت و نفاق و دورویی کند و اگر نظر بسعدی دارد خیر و سعادت و نیکوئی باشد
و اگر بنحسی باشد شر و بلا و تباهی آورد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا تراجع بود یا اندر وبال یا محصور
رسول خاین بود و بدخو و بی حسب و اگر در شرف یا در خطوط خویش باشد مردی بزرگ و معروف باشد
و طبیعت رسول از دلیل از آن برج که در وی است حکم کن چنانکه در باب زدیها بشرح یاد دانشا الله تعالی
اگر پرسد که رسول کار تمام کند یا نی اگر دلیل رسول در وتد باشد یا مقبول و مسعود بود کار تمام
کند بمحبت و دوستی و اگر نظر مودت بود بنیکوئی و آسانی و اگر دلیل کند رسول ساقط باشد یا منحوس
یا غیر مقبول آن کار تمام شوانگردد و نومید باز گردد خاصه که نظر تربیع باشد بیدنامی و تهمت و زشتی
یار و اگر نظر مودت باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از راه باز گردد و اگر دلیل
پیش از آنکه اندر طالع مسئول عنه آید یا بدلیل مسئول عنه متصل شود بکوکبی دیگر اتصال کند
اگر آن کوکب نحس باشد یا بخانه بد باشد یا بهبوط رود یا محترق شود دلیل رسول یا راجع بود
رسول حاجی یا عارضی از خود یا تباهی یا بیماری و اگر آن کوکب مسعود باشد و مقبول بماند
پیش آید و اگر از دلیل رسول منصوف شود بدلیل مسئول عنه اتصال کند از آن رسول رسولی اندر
آید والله تعالی اعلم **فصل دوازدهم اندر احکام صاحب پنجم در دوازده خانه البیت الاول**
خداوند پنجم در طالع بود مولود یا سائل از قبل فرزندان دلشاد باشد و فرزندانش بنده بخت باشند
و یار و سا و بجای پدر خوب کردار باشند باندازه کواکب و سعادت او و چون صاحب پنجم را اندر
طالع مراغمت باشد و طالع برج نر باشد از فرزندان بسر بنه روزی مند باشد و چون طالع برج
ماده باشد از دختران روزی مند باشد خاصه که با خداوند طالع قبول بود نیز دلیل کند و کوکب
پنجم باشد و شاد مانه و پاک سیرت و نیکو خو و خردمند بود و بر پدر و مادر و ستاران او و بسیار نا
و با امانت و وفا بود و فرزندان او بد و شان را بد و چشم روشن باشد **البیت الثانی** چون صاحب پنجم
در دوم بود مولود را فرزندی باشد که از آن فرزند روزی مند باشد و چندانی بزید که او را دوست

کراورا دوست و یار خویش بیند و پدر را نیک یاری دهنده بود خاصه که اندر و مقبول بود باشاهد
و بنظر صاحب طالع بود بغایت نیک باشد و از یاری یکدیگر مال یابند و گروهی فرزندان سلطان
رسند **البیت الثالث** صاحب پنجم در سیوم مولود را از فرزندان زنان رسد و مضرت خاصه صاحب
طالع را بعداوت تکرد که پدر را دشمن گردد و روی مبارک بود و کدخدائی مولود بسر او اندر رود
و این آنگاه بود که مقبول نبود و منحوس باشد و اگر مقبول بود یا شهادت دارد دلیل کند بر نیکبختی و
نیکنامی ایشان و موافقت افتد میانه فرزندان سائل و برادرانش **البیت الرابع** صاحب پنجم در چهارم
مولود را فرزند بسیار باشد که بسبب ایشان قوی بود و بنگاه و کدخدائی او با ایشان قوی باشد و بر
بود و مرو را با ایشان و اسایش و شادی بود و از ایشان شادی بیند خاصه که صاحب طالع را اندر دوستی
بیند مرو را شارع باشد و خصومت پیش آرند و اگر صاحب پنجم بصاحب چهارم و دوازدهم منحوس
باشد و بعضی از فرزندان پیش از مولود بروند و گروهی فرزندان بحبس افتند یا بحبس زایند و دلیل کند
بخت بد فرزندان نیز اگر اتخاذ دشمنان فرزندانست **البیت الخامس** صاحب پنجم دلیل کند بر خوبی
حال فرزندان و سلامتی تن و جان ایشان و مولود را فرزندی باشد مشهور و از معروفان باشد
و دوستاران بسیار دارد و گرد از بیگانگی کشده و کم آزار بود و خداوند عجب و همت و دوستدارنده
البیت السادس صاحب پنجم در ششم دلیل کند بر بیماری فرزندان و بر کارهای بد و بدرفتاری
و دزدی و تباه کردن دزدی و حال خویش و کاربندگان کند خاصه اگر صاحب سادس منحوس باشد آنگاه
بنده کرد و حال اکسب مولود دشوار کرد و مولود از غمهای خوردگی جمع کرد هاش در راه او را کشته
شود و علت و ناامیدی اندر فرزندانش موجود شود **البیت السابع** صاحب پنجم در هفتم دلیل
کند بر خوبی حال فرزندان و معروفی ایشان و لکن نیز دختر نیز و دشمن دار سائل باشد و هر فرزند
که افتد بیشتر از جهت فرزند افتد اگر سهم نکاح در خانه فرزند افتد یا سهم نکاح در خانه فرزند
بود این سه دلیل که گفتم اگر منحوس و خداوند طالع با وی باشد پیوسته مولود دختر خویش را بجای
زنی دارد یعنی فرو میزندش یا دختر خوش خوش بود و زمیار کیاد و بدتر آنگاه باشد که مریخ را در وی
شهادت بود و مولود را فرزندان باشد از مادر جدا و با وی خصومت کنند و منازع او شوند
و خواری و دشمنادکی بروی او آرند و از ایشان بسیار غم خورد **البیت الثامن** خداوند پنجم در هشتم

از فرزند پیروزی بود که اندر مال او دست کند بزندگانی او و ضایع کند و از پس مرگ او را چیزی نماند
و اگر بخداوند هشتم منحوس بود مولود را فرزندان نرینه بوند و پیش بمرند **البیت التاسع**
خداوند پنجم در پنجم دلیل کند بر نیکوئی حال فرزندان و شادی دل ایشان و باشد نیز که فرزندانش
بغربت افتد خاصه نهم در پنجم افتد و را فرزند بود در غربت و باشد که سائل نزدیک فرزند رود
و فرزندانش عالم گردند یا حج کنند یا غزو یا سفری که برابر حج باشد ثواب آن و از اهل صلاح و خداوند
دین بود و کارهای خیر بسیار کند **البیت العاشر** صاحب پنجم در دهم مولود را فرزندان بسیار
بوند و چشم وی بدیشان روشن بود خداوندان قدر و منزلت باشند و کارش نزدیک شود و مردمان
مردمان کردند و بکارهای سلطان و ملکان نزدیک بوند و از ایشان شادی بیند و بر روی کردن
کند و منازع او شوند و لکن بیماری و علت در ایشان بسیار بود خاصه که بصاحب برج دهم ناظر
باشد دلیل کند بر ضعیفی حال فرزندان و نیز دلیل کند که اندر خانه مولود بر روشن نیابد و اگر خداوند
پنجم ستاره نحس بود دلیل کند بر آشفتگی حال سائل از سبب فرزندان و بدتر آنگاه باشد و بدتر آنگاه باشد
که خداوند دهم در پنجم بود یا یکدیگر متصل بتربیع یا بمقابله **البیت الحادی عشر** صاحب پنجم در یازدهم
دلیل کند که مولود را از فرزندان روزی بود و چشم بدیشان روشن باشد و دوستار و مهربان او بوند
و از ایشان شادی بیند و متفق او باشند و از اهل صلاح و اهل خیر باشند و اگر در سلف افتد خداوند
پنجم در یازدهم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و افتادن دعوی از قبل فرزندان چنانکه پدر گوید فرزند
من با من باشد و مادر گوید فرزند من با من باشد و دایه نیز همچنین گوید هر کسی این فرزند را محرم خواند
و نبود باشد که این فرزند او را جا کمی گردد و با عوان سلطان گردد خاصه خداوند وسط السماء با آفتاب
یا خداوند دوم از طالع بدین سه دلیل ناظر و متصل باشد و آن فرزندان بخوانی نیک نام باشند **البیت**
الثانی عشر خداوند پنجم در دوازدهم باشد مولود که فرزند باشد و آنچه بوند همه عدو وی باشند
و کوتاه عمر باشند یا معلول که بسبب وی غمخورد و اگر بدین جایگاه منحوس باشد دلیل کند که مولود را فرزند
نباشد خاصه که خداوند دوازدهم در پنجم باشد و متصل باشد بتربیع یا از مقابله این دلیل باشد که
فرزندان یاد دلیل کند که فرزندان مرده باشند و الله تعالی اعلم **فصل سیزدهم اندر معرفت احتیاج**
طلب فرزند چنان باید که ماه در طالع باشد اندر برج نر اندر مثلثه آفتاب و چنان کن که دهم او طالع را

وپنجم را پاک کنی از نحوس و خداوندان ایشان را اندر بروج نرکنی و چنان کن که عدد ساعتها طالع
باشد جنت نکنی و اندر اول روز باید و ماه در برجهای زاید و بسیار فرزند کنی نهم مشتری سوسه
یا بزهره یا از یکی باز گشته باشد و بدیگری متصل و یا یکی از این دو سعد در طالع باشد یا اندر
وسط السما یا اندر پنجم یا اندر یازدهم و ماه با ستارگان زاید و صاعد ناظر کن و از نحسان و ناظر
نحسان پاکیزه کن و چنان باید که خداوند پنجم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع متصل باشد از مودت
و موافقت و مسعود و مقبول باشد **اختیار آن نگاه داشتن مباشرت** اگر طالع در میزان
اندر وقت مسقط نطفه برج نر باشد مولود پسر آید و اگر ماده باشد دختر آید و چون صاحب خانه
طالع آن زمان اندر برج نر باشد و ربع نر پسر آید و اگر اندر ربع و برج مؤنث باشد دختر آید و
طالع برج ماده باشد و صاحبش اندر برج نر یا اندر ربع نر یا طالع نر باشد و خداوند طالع در برج
ماده یا اندر برج ماده یا اندر ربع ماده مولود مخنث آید و اگر برج ذو جسدین باشد بخلاف برج
مولود خنثی آید و اگر ماه زاید باشد اندر نور و مسیر ماه تمام باشد و بهترین اوقات آن باشد که از اول
روز یا نصف النهار بود و از بعد نصف اللیل تا بامداد و فرزند طلب کردن آن بهتر باشد که ماه اندر
طالع بود یا یازدهم و آن برج نر باشد و خداوند برج قمر بخانه خویش ناظر بود چون چنین بود پرورش
شکم مادر تمام باشد و بهترین آن باشد که آفتاب اندر جوزا یا سرطان باشد و خداوند که ماه در طریقه محمود
بود ماه نحم است زهره دلیل جای که زهره فاسد باشد جای فاسد بود و اگر ماه نحوست تباه آید و نور
ضعیف حال آید و ضعیف اندام **اختیار فرزند مرده از شکم بیرون آوردن** آن بهتر باشد که ماه
ناقص باشد بود و هابط از وسط السما یا بوده مغرب و زهره و مریخ بهم ناظر بوند از نظر مودت و خداوند
طالع و ماه در برج ماده باید و مستوی الطلوع **اختیار شیر دادن فرزند یا دایه کردن** ماه را یا
کواکب خوش و در کن از شعاع آفتاب خداوند طالع را و خداوند برج دوم را اندر برجهای نباتی کن و چنان
کن که طالع برج سعد باشد بیرون از خانهای زهره نشاید **اختیار شیر باز کردن**
چنان باید که ماه از خداوند برج خویش منصرف باشد و اندر اوتاد باشد و بهیچ کوکب اتصال نکند و مسعود
و مقبول باید اندر برجهای ثابت بخانگاه نیکو و حذر کن از برج منقلب و ذو جسدین تا قمر در ایشان نباشد
اختیار گهواره نهادن چنان باید که ماه اندر برج مسعود بود و محصور السعدین بود و اندر اوتاد

اختیار شطرنج باختن بدانکه شطرنج زحل راست و نرد عطارد را هر که شطرنج خواهد
باختن زحل را مسعود باید کردن و بطالع ناظر و بصاحب طالع و آفتاب را یا مشتری را بر زحل ناظر
کن و ماه را مسعود کن صاحب هفتم دلیل حریفست و صاحب دلیل ابتدا کننده و ماه دلیل گفتار
و آفتاب دلیل مهتر هر کدام از این دلیلان مقبول و مسعود باشند و نیکو جایگاه انگشتر بر دو هر کدام
دلیل کن و مخوس و بد جایگاه و نا مقبول بود انگشتر نماند و اما بدانکه هر یار ما عطارد را است او را مسعود
کن و نیکو حال والله اعلم **فصل چهاردهم اندر احکام هفت کوکب و خواص هر در پنجم زحل**
در پنجم دلیل کند بر غم و اندوه از معنی فرزند و رنج برده و از بهر هوای دل یعنی بزرگ افتد و کار
وی بچه و نت شود و هر کاری که کند شادی بیند و امیدها باطل شود و از لهو و طرب و لباس و زینت
ناخوشیها پیش آید و اگر مقبول بود از پیران و دهقانان و کشاورزان نیکویی یابد و شادی بیند
مشتری در پنجم دلیل کند بر نیکویی حال و شادی از فرزندان و یا فرزندی آیدش خوب روی و نیک
بخت و پرهیزکار و خداوند علم و ادب و بهوای خویش مراد ها برسد و از معنی ضیاع علمی و تجارت
منفعت یابد و یا مهتری و بزرگواری یابد و کسی با وی صحبت دارد از نیک مردان و خداوند جاه و حرمت و
سلامتی حال فرزندان بود و آمدن عطاهای پراکنده باشد و امید فرزند بسیار بینه بود و اگر غیر مقبول
بود میانه تر از این بود **فرخ در پنجم** دلیل کند بر آنکه اگر فرزندی بود نافرمان و گردن کش باشد و
مخالف پدر خویش باشد و بیمار گردد از رنج حرارت و یاد و سنش آزار و جدائی ناخوشی افتد و بند
بند از کسانی که بجای ایشان نیکوی کرده باشند و حال پدرش میانه بود و دلالت کند بر بریده شدن
فرزند اندر رحم و کوشیدن در شجاعت و غلبه و ریاضت و منفعت از اهل و اگر غیر مقبول بود صدمه
غم و زیان بدل پیش آید **شمس در پنجم** دلیل کند بر آنکه یا پادشاه او را بنوازد و حاجتهاش روا کند و
غرض او از مهتران و ملوک برآید و فرزندش گردن کش و بدخوی بود و اگر بهوای دل مشغول شود
او را بحقارت نگرد و کار او ضایع کند و کار فرزندانش نیکو شود و اگر شهادت بود غم بیش از آن
سلطان و بیماری از فرزندان باشد **زهره در پنجم** دلیل کند بر آنکه شادی بیند از فرزندان و اگر
بهوای دل مشغول شود برسد و زنان بروی مایل گردند بعشق و دوستی و زیادتی شود در کسب
و بجس لطافت و ظرافت و لباس و زینت حریص شود و شادی و نیکوئیها پیش آید و اگر فرزندی عاصی

یا مائل الاوتاد بود و بر چهار وتد پاکیزه کن از نظر نحسها و مستولی کن سعدان و خداوند هشتم
و دوازدهم و ششم و زحل و مریخ و قمر از خداوند طالع و از اوتاد ساقط کن چون اینچنین باشد
آن جای مکروه و نیارک بود **اختیار کودک و بمعلم دادن** چنان باید که خداوند طالع
اندر وسط السما باشد و ناظر سعدان و ماه مقارن سعدان یا متصل کوکبی زاید النور و المیر
و عطارد فوق الارض مشتری یا اندر طالع و صاعد و خداوند برج عطارد را بوی ناظر کن و
طالع یا برج ماه یا جایهای عطارد کنی و حذر کن که ماه اندر ششم یا دوازدهم یا هشتم طالع
باشد و ماه اندر برجی کنی که صورت آدمی باشد **صفت برجها بسیار فرزند** سرطان عقرب
حوت و غیر آخر جدی **برجها کم فرزند** یعنی دو فرزند یکی نهم آرد اندر برجهای ذو جسدین و نیم آخر
جدی **صفت برجهای توام** حمل و ثور و میزان و قوس و دلو است **برجهای عقیم** جوزا و سنبله
و میزان و نیمه اول قوس و دلو است **اختیار جامه نو پوشیدن** چنان باید که ماه در برج منقلب باشد
و خداوند برج خویش ناظر بود و از کوکبی منصرف شود که خداوند طالع بدان کوکب متصل شود
و بکوکبی متصل شود که خداوند طالع از آن کوکب منصرف شود و از زائل و ساقط بوند و نده
کن و بنظر سعدان کن و حذر کن از برج اسد که سخت بد باشد و اگر برج ذو جسدین باشد بال
بود و حذر کن که ماه بحاق و تحت الشعاع بود یا در هبوط باشد **اختیار کودک یا ختن**
چنان باید که ماه در برجهای منقلب کنی و متصل بسعدی و از زحل و مریخ ساقط کنی و خداوند
طالع را در برج یازده هکنی متصل بسعدی و از نحس منصرف و یا قمر را و صاحب طالع را محصور
السعدین کنی تا بنیل آید و بی خون بود **اختیار نرد باختن** طالع را اندر برج زائد کن
و خداوندش بعطارد ناظر کن و بعطارد یا بزحل سعود کن و ماه را زاید النور و العدد کن و
بعطارد پیوسته کن و خداوند هفتم را خداوند طالع پیوسته کن و خداوند طالع را مسعود کن
و خداوند هفتم بنحوس کن و ماه را بخداوند برج خویش متصل کن و ماه دلیل کهتر است و مشتری
و آفتاب دلیل مهتر طالع و صاحبش مر ابتدا کننده را باشد و هفتم و صاحبش مر دین باز را
هر کدام از این دلیلان بد حال بود و بد جایگاه و بنحوس و غیر مقبول انگشتر بدین دلیل منسوب بود
بماند و هر کدام دلیل که مقبول و مسعود و نیکو حال بود صاحب آن دلیل نرد و الله اعلم

وهشتم وصاحبش دلیل مرگست وچهارم وصاحبش واثاعشرات قمر وصاحب خانهٔ قمر وقابل تدبیر
قمر وقابل تدبیر صاحب طالع اینهم دلیل غافیت است هرکدام قمر یتر وشهادت بیشتر وی دلیل شفای
بیمار برج نهم وصاحبش وسهم السعاده دلیل است بر طبیب وعلم وی آنچه از تعقد بیمار بیمار
از بهای دارو وصدقه ودست رنج بخشد از دو راست وصاحب دوم وسهم السعاده وعلاج کننده
را از وسط السما وصاحبش نگرند واز آن کوکب که عطارد از وی منصرفست وبدانچه علاج کند یعنی
دارو وآلت معالجت از آن کوکب نگرند که صاحب طالع بوی متصل است ومعرفت سبب بیماری از برج
هفتم واز صاحبش نگرند **فصل دوم در معرفت علل بیماری بر نیکی وبدی** دو تنوس وبطلیموس
طالع وصاحبش دلیلست بر طبیب وسط السما دلیلست بر بیماری وبرج هفتم دلیلست بر بیماری
وچهارم دلیلست بر دارو وعاقبت کار بیمار واگر ابتدای بیماری تا بوقت سؤال نحس اندر
طالع باشد دلیل کند که دست طبیب زیانکار باشد وبعلاج او بیماری زیادت شود ومنفعت
کمتر بود واگر سعدی در طالع بود طبیب مبارک دست بود وآنچه کند موفق ومدارا کند واو را سود
منفعت وبهتری باشد واگر نحسی اندر وسط السما باشد دلیل بر تباهی کند حال بیمار وسختی بیماری
واین بیمار خویشتن دارنده بود همه آن کند که بیماری زیادت شود واگر سعد باشد دلیل کند بیمار
را چیزی آرزو کند که سبب راحت باشد وبیماریش سبک بود وآن بیماری او را زیان نکند
بود که بیمار بجهت راحت یابد واگر نحس در هفتم باشد از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند ودیگر کند
زیادتی بیماری وتباهی حال واگر سعد بود دلیل بود دلیل کند بر آنکه بیماری بمعالجت برود وسود
باشد یا خود چیزی بدو باز خورد که بیماری وی زایل شود واگر نحس اندر وتد چهارم باشد هیچ دارو سود
نکند وهرچه دارو شمار را باشد همه زیان دارد واو را هیچ دارو ونشاید دادن واگر سعد باشد هرچه
از دارو وعلاجها سود دارد ومنفعت کند همچنین از این باب یاد کرد از باب اول همچنین قیاس کن
از خداوندان آن برجها واز سعد ونحس واز اتصال واز انصراف هرکجا سعدی بینی دلیل خیر وسعادت
بود وهرکجا نحسی دلیل تباهی است صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از آنجای همچنین نگر کن **فصل**
سوم در معرفت آنکه علة بر تنست یا بر جان یا بر هر دو اثبات آنکه طالع وقمر دلیل تنست وصاحب
طالع وشمس وصاحب برج قمر دلیل روح است ماشاء الله گوید اگر طالع یا قمر نحس بود یا نحسی بر ناظر

بود

بود علت بتن برباشد واگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر نحس بود علت بر جان بود
واگر هر دو نحس بودند یا ناظر نحسان علت بر تن وبر جان باشد واگر سعدان نور افکنند یا
افکنند بیمار بهتر شود واگر از سعدان خالی باشد ونحس نباشند بیمار بمیرد والله تعالی اعلم
فصل چهارم در معرفت آنکه علت بر ظاهر است یا بر باطن اگر صاحب شادس در طالع باشد
یا اندر وسط السما علت بر ظاهر باشد ومکشوف واگر صاحب سادس اندر رابع باشد یا اندر
سابع علت در باطن اندام بود ومستور بود وچگونگی علت از گرمی وسردی وخشکی وتری از صاحب
سادس توان دانستن واز برج سادس واز مزاج کوکبی که اندر وی باشد یا بوی متصل بود واز آن
برج که صاحب سادس اندر وست اگر آن کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند بر دارای علت وکهنگی
واگر از کوکب شرقی منصرف باشد دلیل کند بر نوی علت وزودی کشتن مدت روزگارش از دو جا
انصراف باشد بعدد هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی یا اندازه برج منقلب ومجدده وثابت وذو
وسایل وزایل اثبات آنکه انصراف قمر بر بیماری دلالت کند واو را دلالت قمر بر وصول بر تباهی
از اتصال اگر دلیل بیماری عطارد بود دلیل کند بر گرانی زمان اندر بیماری واگر زحل باشد دلیل کند
بر اموت وقولنج وتشنج وجذام وفالج بر اندازه طبع کوهوی واگر شمس بود دلیل کند بر تب گرم واگر
دلیل بیماری یا زمین باشد دلیل فی کند واگر یا ذنب بود دلیل اسهال کند واگر دلیل بیماری مریخ بود
دلیل کند بر بیماری تیز وگرم واگر صاعد باشد دلیل کند بر خشکی وگرمی واگر هابط باشد دلیل
کند بر گرمی وتری واگر زهره باشد دلیل رطوبت بود واگر مشتری بود دلیل کند بر بیماری که سود دارد واگر
دلیل تحت الشعاع باشد بیمار بیهوش باشد ودیوانه واگر دلیل بیماری مزاج اندر برجهای آبی دارد
وبا ستارگان بر دلیل اسهال کند وما شد وی واگر مریخ را شهادت بود خون بتکم واگر زحل را شهادت
بود رنجور باشد واگر در نیمه برین فلک باشد قوی باشد واگر در نیمه فرودین باشد واگر دلیل بیماری اندر برج
برج خاکی بود ومزاج خشک دلیل ما یحتوی لیا باشد واگر در نیمه اسفل فلک باشد درد سر زیاده باشد وی
وی از ماء یا سود وخشک خاصه که زحل شاهد باشد واگر دلیل بیماری بر مزاج برجهای آبی باشد یا با
کواکب بادی بیماری از ماء قولنج بود وباد افکن وصرع باشد خاصه که عطارد یا قمر یا مریخ با مشتری شاهد واگر
دلیل بیماری اندر برجهای گرم وخشک باشد بر مزاج کواکب آتشی بیماری از صفرا بود ویرقان واز تب غب

بود اسهال

سرو مغز استخوان قمر است رودهای باریک وجایگاه کنده ذنب راست مجرمها آب راست
واگر معده را علت بودی باشد چون مریخ یا شعاع وی بقمر رسد دلیل کند بر صلاح واگر علت
از گرمی باشد چون شعاع زهره یا جدا او بقمر رسد یا کواکب سرد دلیل کند بر صلاح معده وهمچنین
دلیل بیماری او برج بیماری را صفت کن چنانکه از قمر گفتم واگر دلیل بیماری اندر برج باشد اندر تحت
الارض بیمار باشد که آلت کند بر درد پای وکف وقدم یا فرود ترین اندامها واگر صاحب طالع یا قمر
یا ذنب باشد دلیل کند بر ضعیفی ورنج اندر تن بوقت بیماری **فصل نهم در دانستن بیماری که بهتر**
شود یا نی بنگر بصاحب طالع وقمر هر کدام در وتد بود یا بطالع یا ناظر وی دلیل است اگر دلیل از
نحسان پاکیزه باشد وبصاحب هشتم ناظر نبود وتحت نبود دلیل کند بر بهتر شدن از آن بیماری
واگر بسعدان متصل بود یا شود دلیل کند بر بهتر شدن واگر سعد راجع بود بیماری دراز گردد
ولکن بهتر شود واگر قمر تحت الارض بود ومتصل باشد بکوکبی اندر وسط السما دلیل کند که بهتر شود
مگر که کوکب در احتراق باشد آنگاه دلیل کند بر هلاکت واگر قمر فوق الارض بود ونحس بود
دلیل مرگ باشد واگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زایدالنور والعدد بود دلیل کند بهتر شدن و
سلامتی وصلاح تن باشد واگر صاحب طالع تحت الارض باشد وقمر بکوکبی متصل شود که اندر هشتم بود
کسا فطرخواهد شدن دلیل هلاک بود واگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود وقمر فاسد بود
بمیرد واگر قمر با کوکب دیگر بنور بصاحب طالع بصاحب ثامن دهد این سخت تباه وسمناک باشد
اگر مقبول بود بیماری دراز نشد واخر بمیرد واگر صاحب طالع بصاحب ثامن متصل شود از نظر
مودت وصاحب طالع در وتد باشد [illegible] ثامن بدرجه طالع رسد دلیل مرگ باشد واگر
کوکبی بنور به طالع رد کند وصاحب طالع ساقط بود وصاحب ثامن در وتد بمیرد واگر صاحب
ثامن اندر طالع باشد وصاحب طالع با قمر نحس باشد بمیرد وصاحب طالع در هشتم ونحسی بر ناظر
بود وقمر نحس باشد دلیل مرگست واگر قمر مقبول باشد وصاحب طالع بصاحب ثامن متصل باشد دلیل
مرگست قابل الدین نحس باشد دلیل کوشش بیماری بود پس از آنکه بهتر شده باشد صاحب ثامن
در او فتاد بدست اگر صاحب طالع فوق الارض بود وصاحب ثامن بصاحب طالع ناظر نباشد وکوکبی میان
ایشان نور زد وصاحب طالع ساقط بود وصاحب ثامن در وتد دلیل مرگ باشد واگر صاحب طالع

آنکه علت

وما شد این از بیماریهای گرم والله تعالی اعلم بالصواب **فصل نهم بر آنکه اندام وکدام قوت**
بنگر بدلیل بیماری که اندر کدام برجست بیماری اندر آن اندام بود چنانکه سرحمل راست وگردن نور را
وکتفها جوزا همچنین تا آخر بروج واگر دلیل بیماری تا وقت بروج باشد علت اندر اول اندام بود
واگر در میانه برج باشد میانه اندام بود واگر بآخر برج بود علت بر آخر اندام اندام باشد وهمچنین
جمله اندامها قیاس کن **دانستن دلیل بیماری بجایگاه علت** اثبات آنکه دلیل بیماری صاحب ثالث است
وآن کوکب که قمر از وی منصرفست وآن کوکب که نحس باشد اندر او فتاد طالع با آن کوکب خداوند طالع
را نحس کند یا آن کوکب نحس که اندر طالع باشد با کوکبی شهادت بیشتر دارد اندر ششم ونحس باشد هر کدام
هر کدام از ایشان قویتر وشاهدتر وبطالع یا صاحبش یا بقمر ناظر بروی دلیل بیماری است **دانستن**
جایگاه بیماری علت اثبات آنکه فوق الارض دلیل همه زیرین تن است وتحت الارض نیمه فرودین است طالع
دلیل بر سوی تن است وتد مغرب دلیل زیر ومقعد است وتد وسط السما دلیل ظاهر اندام
وتد چهارم دلیل ناظر اندام است همه فوق الارض است اندامست تحت الارض جز اندامست چون این
معلوم شد هر کجا دلیل بیماری آنجا باشد علت بر آن جایگاه بود **قول اندر دیتوس** اثبات آنکه کوکب
بنگر هر کجا که صاحب سادس است علت بر آن اندام است طالع سر است ودوم گردن وسیوم کتفها وتن
چهارم سینه وپنجم معده وهمچنین تا هر دوازده خانه وبا این نیز بنگر که قمر کجا است اگر نحس باشد اندر
برج وصاحب برج قمر نیز نحس بود علت بر آن اندام بود همچنانکه حمل سر است وثور گردن تا آخر جمله **اسهم الوتیع**
بگیر از صاحب ساعت تا شمس آنچه شود از حمل بفکن هر کجا برسد علت بر آن اندام چنانکه حمل سر را
وثور گردن را **اسهم دیگر** در جان طالع را اندر مطالع برج طالع ضرب کن ودر جمله طالع بر افزای از
طالع بفکن هر کجا برسد علت بر آن اندام باشد چنانکه طالع دلیل سر است ودوم دلیل گردن همچنین تا بدوازده
خانه **قول مصنف** میگوید اگر بلند علت تا بوقت سؤال قمر در هبوط بود دلیل کند بر ضعف معده و
همچنین کوکبی که در هبوط بود در ابتدا علت تا بوقت سؤال دلیل کند بر فساد وضعف آن اندام که آن کوکب
دلیل آن اندام بود اگر آن کوکب با اندر یا بیماری شهادت باشد چون سپرز وگوش راست وپوست تن
زطی وگوش چپ وکوشت مشتری راست سوراخ بینی راست وزهره ورگ مریخ راست سوراخ بینی چپ
گردها وشانه وپی زهره راست زبان معده واستخوانی رودهای سطبر عطارد راست چشم چپ وشش ومغز

در احتراق رونده باشد و میان وی و میان شمس کمتر از دوازده درجه بعد بود هلاک شود
و همچنین اگر محترق باشد و غیر مقبول و اگر کوکبی باشد که تدبیر شمس یعنی علوی و از احتراق
پاک باشد و قمر پاکیزه بود دلیل راحت باشد اگر خانه بیماری برج منقلب باشد بیماری گاه سال باشد
و گاه کمتر و اگر برج ذو جسدین بود از آن بیمار بیماری دیگر افتد و اگر ثابت بود در یک حال بود و اگر
قمر از کوکبی شرقی منصرف باشد بیماری نو باشد و اگر از کوکب غربی منصرف بود بیماری کهنه باشد
و اگر بکوکب شرقی متصل بود دلیل بر زودی بهتر شدن و اگر بکوکب غربی متصل شود دلیل کند بر دراز
بیماری و اندر باب بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بخانگاه نیکو بود و
تر آن باشد که بنحسان ناظر باشد و اندر وقت بود دلیل زودی هلاک باشد و تباه ترین آن باشد که
بنظر نحسان از تربیع و مقابله بود اگر صاحب اندر سادس بود یا صاحب اندر طالع بود بیماری دراز
کشد تا آنگاه که آن کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا
صاحب سادس بصاحب طالع متصل باشد اگر صاحب طالع اندر دوم باشد یا اندر ششم یا اندر هشتم
بنگر بقمر آنچه دلیل کند قمر از صلاح و فساد آن یا شد و اگر قمر خالی الستیر باشد بنگر به برج دوم اگر
دلیل مرگ باشد تاخیر کند باشد که بهتر شود اما بدانکه خداوند طالع در پنجم یا ازدهم اندر باب
بیماری قوی تر است از سیم و نهم از برای آنکه دو برج دلیل کند بر زوال بیماری و برج پنجم و یازدهم دلیل
کند بر ثبات بیماری نحسی که اندر دو خانه بود قوی تر باشد از خانه نهم و سیوم اما بدانکه صاحب دوم را
طالع همچنان نحس کند و نحس باشد که خداوند هشتم اگر تدبیر بخداوند دوم دهد بد باشد از آنکه بیماری
نفقه شود اندر بیماری و همچنین اندر انتقال از صاحب دوم بیکدیگر اگر شمس اندر هشتم بود و مشتری
اندر وتد باشد و قمر نور شمس مشتری دهد در کند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر شمس اندر هشتم باشد
و مشتری اندر وتد یا اندر تربیع شمس دلیل هلاک بود اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا قمر ناظر بود
و قمر بخانگاه نیک بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و ناظر باشد دلیل کند بر زودی بهتر
شدن و فرو رسیدن موافقت داروها و بیمار را اندر اهل بیت خویش منزلت و جاه باشد و بهتر
آن باشد که صاحب طالع و صاحب بیت خویش ناظر باشد و بهتر آن باشد که صاحب طالع سعدان ناظر
باشند از جایگاه قوی و از نحسان پاک باشد اما نیز در تحت الارض علامت بد است و اگر فاسد کند باشد

همه تحت الارض باشند دلالت هلاکت باشد اگر نحس در طالع باشد و صاحب طالع باحتراق رونده
باشد و قمر نحوس یا ساقط دلیل هلاک و اگر دلیل قمر باشد بر بیماری و باحتراق رونده بود و
ناظر باشد و بصاحب طالع دلیل تباهی و مرگ بود **قول** حکما گویند اگر سادس و صاحب طالع و برج
سادس و قمر اندر برجهای منقلب باشند از اوتاد ساقط باشد و از نحسان پاک بود دلیل بهتری
و نیکویی باشد و اگر جز این باشد دلیل مرگ بود **قول بطلمیوس** میگوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع
یا از اوتاد ساقط باشد تباهی عاقبت کارها باشد بنگر با وتاد اگر در وی نحسان قوی باشند در اوتاد
و قمر و صاحبش ساقط نبود دلیل سلامتی بود و اگر قمر و طالع از آن برج که بیماری باشد اندر آن نظر
و نحس اندر آن برج باشد یا اندر اوتاد آن برج دلیل سختی و هلاک بود مگر که سعدی قوی بود نظر کند
عاقبت باشد و وقت آنگاه باشد که سعد آنجا برسد که اندر برج آن اندام که بیماری است **حکیم جالینوس**
جالینوس چون نزد بیمار در آمدی چون روز نبودی و قمر بکوکب روز ناظر بودی گفتی مشتری و آیت
حکم تن درستی و بهتری کردی و اگر شب بودی و قمر بکوکب شب ناظر بودی گفتی مشتری و حکم بهتر کردی
و علاج کردی و اگر بروز قمر بکوکب لیلی ناظر بودی یا بشب کوکب نهاری ناظر بودی گفتی مغربی است و
علاج نکردی و از وی گریختی **قول دیونیس** گوید اگر صاحب طالع در هبوط بود یا منحوس یا نحسی
بیمار هلاک شود و اگر از این نحسان جمع شود بمیرد و اگر یکی نحس باشد و قمر نیز منحوس باشد بمیرد
و تازه نشود **اندر معرفت بیماری که طالع مولود وی معلوم نبود** چون طالع مولود معلوم نبود
و آغاز بیماری و آغاز بیماری دشواری بود و اگر قمر بخانگاهی باشد که مریخ در اصل آنجا بوده باشد یا بود
نحسی ناوی ناظر بود بهم هلاک بود و خاصه که مریخ بقمر ناظر باشد یا بادی بود و امروز دلیل سختی حرارت
بود و بهم و اگر قمر بخانگاه نحسی باشد که در اصل آنجا بوده باشد و امروز نحس ناوی باشد یا ناظر بود بهم
هلاکت بود و اگر قمر بخانگاهی باشد که در اصل آنجا نحسی بود و امروز آنجا با وی سعدی است یا ناظر است سعدی
دلیل عافیت و سلامت باشد اگر قمر یا بتدای علت اندر ششم طالع اصل بوده باشد یا چهارم یا هشتم و از
اصل در یکی از این جایگاه بوده باشد دلیل سختی بیماری باشد و اگر نحسی مقارن یا ناظر قمر باشد اندر ابتدای
علت دلیل هلاکی و چون سعدی ناظر بود دلیل عافیت و سلامت باشد و اگر قمر متفق شود بدان برجی که در
اصل بوده باشد و با وی باشد گویی زیانکار و صاحب مثلثه چهارم است یا بوی ناظر باشد و اندر اصل

این کوکب نیز یا قمر بوده باشد دلیل سختی و بیم و ترس بود و نیز بنگر بیمار را که ماه ارش اندر شکم چند
داشت نه ماه بود یا هفت ماه از روز ولادت تا روز بیماری همه را جمع کن و مولود نه ماهه را هر
سالی پنج روز کند در زیادتی روزها که فزود سالست یا وی یا رکن و مولود هفت ماهه را هر سالی دو
روزی و هر روز یادتی روزها که فزود سال باشد یا وی یا رکن این جمع شود مولود هفت ماهه
هفت بنگر و مولود نه ماهه را نه بنگر اگر چیزی بماند حساب آن بیمار احت یابد و بر هدار و تمام
و اگر هیچ چیز نماند بیمار بمیرد و هلاک شود دیگر بنگر که چند است ماه این شمس و قمر از برجها بنگر عدد روزها
از وقت ولادت تا روز بیماری از عدد ماه این برجها اگر هیچ چیز نماند بیم مرگ باشد و اگر چیزی بماند
از آن بیماری بمیرد مثلا میان شمس و قمر از برج پنج آمد از وقت ولادت تا روز بیماری هزار روز آمد
یا بیشتر بعدد برجها و روزها بنگر یعنی پنجگانه پنجگان اگر چیزی نماند بیمار بهتر شود و اگر نماند
سیری شده باشد **قول علی بن مجد الشریف** مصنف کتاب گوید بنگر بقمر اگر منصرف شود اندر آغاز
بیماری از کوکبی و سعدی بمکان کوکب سد یا شعاع افکند هم اندر آن وقت علت کم گردد و بیمار بهتر
شود و اگر بدان سعدی نحسی شعاع یا آنجا رسد بیماری زیادت گردد و بدیگر باره و از حال بحال گردد و اگر
بجایگاه آن کوکب که قمر از وی منصرف است نحسی رسد یا شعاع افکند علت بیماری زیادت گردد و اگر
بمنصرف قمر سعدی اتصال کند چون درجه بدرجه برسد باتصال علت زایل شود و بیمار بهتر
گردد و اگر بنحسی اتصال کند علت زیادت شود اگر نیز بن بصاحب طالع یا بصاحب سادس اتصال کند
بهتر شدن باشد و اگر یکی از نیز بن بصاحب سادس اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد
اندر آن بیمار احت و بهتر شدن باشد اگر دلیل بیمار اندر سادس باشد دلیل کشتن بیماری باشد از علت
بعلت **اما** بدانکه خانه دوازدهم دلیل وارد هاست و بهتر شدن بیمار اگر صاحب طالع یا صاحب سادس قمر
بکوکبی اتصال کند آن کوکب اندر خانه دوازدهم بود اگر سعد باشد از آن بیماری راحت یابد و اگر
دارو خورد منفعت کند و اگر آن کوکب نحس باشد و در دوازدهم زاعمت باشد هم دلیل کند بر عافیت
و راحت و اگر جز این باشد نحس بیند اگر میر طالع و دلیل بیماری هر دو در یک ربع باشد دلیل سختی
و دوام بیماری و دکسته شود و اگر صاحب هشتم بصاحب طالع متصل باشد و هر دو فوق الارض
باشد اندر ربع شرقی و صاحب طالع اندر وسط السما باشد و قوی بود و صاحب ثامن را قبول کند

آن بیمار

آن بیمار از آن بیماری راحت یابد و عافیت و نیکو شود و اگر جز این باشد بیم هلاکت بود والله اعلم

فصل هفتم در معرفت وقت بهتر شدن بیمار و مرگ اما وقت مرگ آنست که قمر یا صاحب طالع
مقارن شود یا صاحب هشتم یا نحسی که دلیل را نحوس کند بتربیع یا مقابله وقت و هلاک آن باشد
و اگر دلالت احتراق باشد هر وقتی که بدرجه احتراق برسد وقت دلیل مرگ بود و بنگر ما بین دلیل
طالع و قمر و ما بین نحسین قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ آن درجات ما بین را جمع کن بعدد آن روزها
روز یا سال یا ماه باشد یا اندازه برج منقلب مجدده و ثابت و باندازه سرعت و بطو قابل الاندیر
و اگر دلالت از دخول کوکب هر وقتی که صاحب ثامن بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه
الموت رسد آن وقت مرگ باشد **معرفت وقت بهتر شدن بیمار** اما وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع
قوی شود و مسعود با نحله شرف یا بمزاغت خویش رسد یا شکل بدل کند چنانکه مغربی باشد شرقی
گردد یا راجع باشد مستقیم شود و صاحب ثامن از وی ساقط باشد دلیل عافیت کند و دلیل
باشد و با سعدان بدرجه دلیل رسند چون درجه بدرجه دلیل برسند وقت بهتری باشد از بیماری

فصل هشتم در صفت بحرانها بنگر بقمر هر وقتی که بنحسی رسد بحد یا بنور بیمار اشدت و
سختی و بیماری زیادت گردد و هر وقتی که بشعاع سعدی رسد یا بحد سعدی معاودت راحت
و سبکی و عافیت پدید آید **قول حکما** بنگر بوقت ابتداء علت یا بوقت سؤال که قمر بکجاست و در دو
بروی بفرازی بنگر که بسعد یا بشعاع که میرسد اگر نحسی رسد بیم هلاکی و مرگ بود و اگر بسعدی رسد
عافیت و راحت یابد بعد سال صغری آن کوکب بجدان روز عافیت باشد باشدت باشد و باز
بجایگاه قمر حمل درجه زیادت کن هر کجا برسد بشعاع یا بحد سعد یا نحس حکم کن چون شعاع در جه
قمر که درجه برافزوده باشی یا چهل درجه چون بکوکبی نحس رسد هر وقتی که قمر یا آن کوکب متصل
شود بقران یا بتربیع یا بمقابله دلیل شدت و مرگ باشد و چون بده درجه و چهل درجه سعدی
رسد بنور یا بحد یا اگر کوکبی باشد که از این دو درجه فزوده تری را قبول کند یا سعد کند پس از آنکه
قمر بتربیع و مقابله وی رسد یعنی از جای دلیل نقصان علت است و زوال بیماری و راحت و عافیت **اما**
بدانکه قمر دلیل نفس و سعدان دلیل عافیت و راحت و تندرستی چون سعدان مستعلی باشند بر قمر
و قمر با ایشان سعود بود بیمار قوی باشد بر دفع کردن علت و بیماریها اگر قمر اندر ابتدا علت سعود

باشد یا منصرف از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر آسانی بحرانها و اگر قمر با صاحب طالع اندر
ابتدا علت اندر برج منقلب باشد و در وجدین و مسعود باشد باشد یا منصرف باشد از سعدان
دلیل کند بر بسیاری بحرانها چون نزی طبیعت قوی و عطسه و چون روز بحران باشد بنگر قمر
بکدام کوکب اتصال میکند یا صاحب طالع اگر بکوکب سعد اتصال میکند بحران تمام نباشد و آنچه تا شد
منفعت کند و اگر سعد و نحس اتصال کند هر کدام قوی تر از وی حکم کن و اندر آن برج که قمر باشد اگر اتصال
وی با مریخ باشد بحران از چیزی بود که بمریخ منسوب بود و اگر اتصال بشمس باشد بحران آن چیزی باشد که
بشمس دلالت کند و قوی ترین اتصال مقارنه باشد بطول و عرض بنگر بموضع قمر بروز اول و سوم
و پنجم و هفتم و نهم و چهاردهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هشتم چون قمر در
روزها بشعاع یا بحد بنحسان رسد بحران نامبارک باشد و شدت و دشواری زیادت بود و بیمار
و چون بشعاع یا بحد سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و آسانی و سبکی پدید آید **دیگر**
بابتدای علت تا بوقت مسئله و ده درجه بر موضع قمر زیادت کن و با زچهل درجه بروز سیوم رسد
چون شصت درجه زیادت کنی بروز پنجم رسد اندر تسدیس قمر باشد چون نود درجه زیادت کنی
بروز هفتم رسد اندر تربیع لستر باشد و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بروز نهم رسد اندر
تثلیث لستر باشد و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد اندر مقابله باشد
جای خویش که اول علت بود تا بوقت سؤال و چون دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم رسد
اندر تثلیث ایمن خویش باشد و چون دویست و هفتاد درجه زیادت کنی بروز بیست و یکم رسد اندر تسدیس
ایمن باشد و چون ششصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست و هشتم رسد هم بدان جایگاه که بابتدای
علت بود یا بابتدای سؤال این مواضع که یاد کردم بنگ یاد دار هر کجا قمر بدین مواضع رسد چون بکوکبی
نحس رسد بیمار را خطر و آفت و بیم و دشواری بود خاصه که بدین مواضع بعقده خوف یا بدرجه احتراق
رسد بکبت و خطر باشد و چون سعدی نور افکند بهتر باشد و چون بدین مواضع قمر بسعدی باشد
راحت و سلامتی و تندرستی و بحران باشد و چون روز بحران قمر با زحل متصل باشد اگر وقت بحران
روز باشد زیان کند خاصه که بابتدای علت و زیاد شود و اگر بمریخ باشد و وقت بحران باشد زیان
نکند خاصه که علت بسبب ابتدا کرده بود و اگر ابتدای روز بوده باشد و مریخ بدین مواضع رسد سختی بیشتر کند

کرم و چون دفتر بسیار با یوک مقابل بود و چون سعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر ابتدای علت
بوده باشد و زحل بدین مواضع رسد سختی بیشتر باشد از برودت و خشکی و سالخوردگی و آنچه تا بدین
و چون سعدی نور افکند امید راحت باشد چون سعد بدین مواضع با قمر باشد و یا ناظر باشد هر کدام
قوی تر باشد حکم بروی کن و اگر قمر را بروز بیماری زاید النور یابی با شمس یا مریخ بود چون قمر بتربیع این
موضع رسد یا مقابله بیم مرگ باشد و چون تربیع یا مقابله باشد و زاید النور باشد و زحل ناظر باشد
از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر اندر ابتدای بیماری قمر ناقص النور یا ناقص العدد در زحل
ناظر چیزی بود که نکند جز که در بیماری باشد و اگر در ابتدای بیماری قمر با شمس باشد یا با زحل ماه چون قمر
بتربیع یا مقابله وی رسد اگر سعدی شعاع افکند راحت یابد و اگر نحسی شعاع افکند مرگ باشد **فصل**
نهم در معرفت آنکه شفا بیمار از این طبیب بود یا از طبیب دیگر بنگر بصاحب طالع اگر
خداوند طالع با قمر از وی مسعود بود یا مقبول همین طبیب سبب شفای بیماری باشد و معالجت
وی منفعت کند و اگر سعد کننده کوکبی بنگر یا باشد شفا بیمار از آن بخشش باشد که بدان کوکب منسوب است
و اگر صاحب طالع از صاحب هفتم مقبول باشد آن طبیب بر بیمار مشفق و مهربان بود و امید کار بیمار و
او مجتهد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار و طبیب را دوست دارنده بود و بنگر وی
بسیار کند و هر دو دلیل اگر از یکدیگر مقبول باشد میان بیمار و طبیب الفت و مصالحت باشد و بیمار
دارنده یکدیگر باشند و هر یکدیگر را نافع باشند و اگر صاحب هفتم مسعود و مشرقی باشد و مقبول بود
طبیب اندر کار معالجت قوی باشد و مبارک دست و با نیک نایه علاج بیمار درست شود و هر چند که
بصلاح آرد و اگر مغربی باشد طبیب سخت قوی باشد و بدفع کردن علت بسیار علاج کند و بصلاح نتواند
آوردن و اگر نحوس با غیر مقبول بود شوم دست و غلط کار و بد خو و بد طبع باشد و چون خواهی چون بنگری
که صفت طبیب بلانی از برج هفتم و از صاحب هفتم دلیل کند و صفت قراست بحسب چنانکه در باب دزدی
گفتم و اگر خواهی که بلانی دارو و بیمار را منفعت کند بلانی بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السما را قبول کند
یا اندر وسط السما مقبول بود بیمار دارو و بذیرنده باشد و هر چه بخورد منفعت کند و اگر صاحب وسط السما
و صاحب را قبول کند دارو و بیمار را نافع بود و اگر جز این باشد نافع نبود و اگر سد کند دارو بحسب طبع و چه
بود بنگر بصاحب وسط السما که طبع و چه چیز دارد تا طالع کیست از مزاج کوکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن

ترکیب دارو و میوه و طبع او والله اعلم **فصل دهم در معرفت بیماری یا سایل از قوا بوسعشمن** بنگرد
بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب هشتم اگر خداوند طالع یا قمر هر کدام قوی‌تر بود یا اندر وتد بود یا بطالع یا
بود وی دلیلست اگر دلیل بصاحب ششم متصل باشد یا اندر ششم باشد یا صاحب ششم در طالع یا با صاحب
طالع ناظر باشد مولود یا سایل بیمار مال باشد و تباه تر آنگاه بود که دلیل آن متصل باشد بیکدیگر و
اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت آنگاه دلیل کند بر پایداری بیماری و اگر از یکدیگر ساقط باشد و
گویی نباشد که نور ایشان بیکدیگر نقل کند یا رد کند یا جمع کند مولود یا سایل تر درست و پاکیزه باشد
از علت و مکروه اگر صاحب طالع بصاحب متصل بود و صاحب سادس ناظر سعد باشد یا متصل بسعد
بود دلیل کند بر سلامتی حال و آسایش از بیماری و دردمندی و رودی راحت یافتن و آسانی در زمان علت
بدست آوردن اگر صاحب ششم ناظر بخس باشد یا متصل او خاصه بزحل و صاحب هشتم آنگاه مخاطره باشد
اگر چنان بود که صاحب ششم را بصاحب طالع اتصال بود آن بد بود خاصه که صاحب طالع ناظر بهما
بود یا متصل ایشان خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه هم بیماری و هلاکت باشد و هر گاه که خداوند
طالع و صاحب دهم فاسد بود بصاحب هشتم و ششم دلیل کند بر بقای مولود یا سایل و درد مندی
و قوت علتها و روز بروز خطر زیادت شود و طبیعت علت را از طبیعت آن برج توان دانستن که صاحب
ششم اندر وی باشد و نکبت و آفت هر کرا موجود بنگر تا صاحب ششم مستعلی صاحب طالع نبود یا متصل
او یا یکی نقل کننده اندر میان آن یکدیگر بنحس فاسد بود نور صاحب ششم را بر گیرد و بصاحب دهم دهد آنگاه هر دو را
روز حال بر گردد و علت پدید آید و بیماری زیادت شود و این مسأله از شما را شوار است بهمتا کنر و مهم تر
بهلاک آنگاه باشد که نقل کننده باشد اندر میان کوکب نور صاحب طالع را بصاحب ششم دهد و صاحب سادس
مستعلی باشد بصاحب طالع **وحال افتا و اجل** و هنگام مرگ و انیز چنین دانند از صاحب هشتم و بصاحب
طالع و تاختن و سخنون را نیز چنین دانند از صاحب طالع و صاحب سابع نیکو باد ذا را درین باب **افتا**
اگر برج صورت مرد بود صاحب طالع را بلا و فساد و نکبت از مردمان پیش آید و آنگاه که بود برج
صاحب این برج اندر برج آفتی بود و صاحب طالع بوی نحوس بود و اگر آن برج بصورت زن بود
عارضه و مکروه و نکبت از زنها پیش آید و آنگاه بود که صاحب این برج به برجی بود که طبعش مخالف آن
برج بود و صاحب طالع بوی نحوس بود آنگاه دلیل بیماری کند والله اعلم **فصل یازدهم در آنکه رسد**

کمر فلان بنگر بیمار است یا نه درست اگر پرسد که فلان بنگر بیمار است یا نی و این مسئول عنه یا سایل
منسوب تو باشد چون برادر یا پدر یا فرزند یا طالع بنگر و بصاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان بودند
بمنازل وتد یا بطالع ناظر باشند و دلیلست اگر دلیل در ششم بنحوس متصل بود یا اندر هبوط باشد
و زوال یا اندر احتراق باشد مسئول عنه بیمار باشد و اگر چنان باشد بیمار نبود و اگر مسئول عنه منسوب
باشد بسایل چون برادر یا پدر بنگر بدان برج که مسئول عنه منسوبست آن برج را طالع کن خانه ششم از وی
خانه بیماری مسئول عنه باشد از وی حکم کن چنانکه پیش از این یاد کرده **فصل دوازدهم در معرفت**
حال یا علامت ندامت کدام اندام است بنگر تا صاحب طالع بکدام برجست و اندر آن برج بکدام اندام
منسوبست آن برج بنگر یکی بر آن اندام خالیست یا علامتی بنگر اندر برج ششم اگر در وی کوکب
یا نباشد برج ششم بکدام اندام منسوبست بر آن اندام علامت باشد اگر برج یا صاحب طالع اندر آن برج
گرد باشد بوجه اول بود علامت بر اول اندام بود و اگر بوجه دوم بود در میان اندام بود و اگر در وجه سوم
بود بر آخر آن اندام اگر صاحب سادس فوق الارض بود علامت سوی راست بود و اگر تحت الارض بود علامت
از طرف چپ بود چون بنگری تفحص و تدبر کنی بر تو روشن و معلوم گردد که علامت یا خال یا جراحت والله
تعالی اعلم **فصل سیزدهم در معرفت آنکه این بنده خریده شود یا نی** اگر پرسد که این بنده
خریده شود یا نی بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در سادس بود یا بصاحب سادس متصل باشد و یا صاحب
اندر طالع باشد و یا کوکبی میان ایشان نقل کند یا رد کند یا جمع آن بیع یا آن طلب تمام شود اگر اتصال
بودن بود با شانی و اگر بعداوت بود بر رنج و تعب و دشواری رسد و بنگر بسهم الغیب و بصاحب وی نظر
بیکدیگر و بنظر اولای طالع دلیل کن و از وی حکم کن چنانکه صفت کرده از اتصال صاحب طالع با
صاحب سادس و اگر پرسد از نادی و شاکردی از سادس و دوازدهم دلیل کنی **معرفت صفت بنده**
بنگر بصاحب ششم و عطارد اگر صاحب سادس زحل باشد یا زحل را در وی شهادت بود یا صاحب سادس
عطارد را در وی شهادت بود اغلب این حال دلیل کند بر آنکه این بنده هندو باشد و اگر مریخ بود یا مریخ
را در وی شهادت بود این بنده یا ترا بود یا از جنس ترکان بود و اگر مشتری بود بنده از زمین عراق بود
و اگر شمس بود از زمین خراسان بود و حد عراق و از ترکان بود و اگر زهره بود رومی یا ختنی باشد و اگر قمر
باشد بنگر که بکدام کوکب مزاج دارد از وی حکم کن دلیل بنده اندر مواضع خویش باشد بنده خانه زاد باشد و

اگر در برج غریب بود بنده غریب بود و اگر دلیل بنده مسعود باشد یا اندر شرف این بنده
بود و معروف باشد و اندر بندگی بدولت رسد و اگر در هبوط باشد یا منحوس بود این بنده
مجهول و مشوم باشد و اگر دلیل بنده در وتد و دلیل خداوند در زایل و تد بود خداوند بنده زیر
دست بنده بود و اگر هر دو در وتد بود بنده با خواجه برابری کند و هر دو زایل باشند زیر دست یکدیگر
باشند و اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله و همچنین اگر دلیل بنده در هفتم باشد و اگر دلیل بنده بتربیع
متصل باشد یا بصاحب تازدهم یا بدان کوکبی که اندرین دو جا باشد این بنده دستگاه یابد بتوسل
خداوند خویش و اگر اندر برج هفتم کوکب سعد باشد دلیل مال باشد بنده را و اگر دلیل بنده بصاحب
هفتم یا صاحب هفتم بدلیل بنده ناظر یا متصل باشند یا اندر برج هفتم باشند یا صاحب هفتم بدلیل
بنده ناظر یا متصل باشند یا اندر برج هفتم باشد یا صاحب هفتم اندر سادس این همه دلیل کند
بر آنکه بنده را مال باشد یا حویص باشد بجمع کردن مال و اگر دلیل بنده بزحل منحوس باشد این بنده
و متکار باشد یا گریز پای و اگر بمشتری مسعود باشد امین و ناصح بود اگر بمریخ منحوس بود دزد و خیانت
بود و اگر با آفتاب مسعود باشد با هیبت و کبر باشد و کار فرمای بود که کار نکند و اگر منحوس بود دزد
کش و بدخو بود و بدکردار باشد و اگر بزهره مسعود بود نیک خو و نیک طبع و فرمانبردار بود و اگر
بعطارد منحوس بود طرار و محتال باشد و اگر بمریخ ناظر بود دزد و گریز پای و غماز باشد و اگر بعطارد
مسعود بود پیشه ور و خداوند ادب و دانش بود و اگر بقمر منحوس باشد گریز پای و دیوانه بود و اگر کوکب
بود سبک پای و سبک کار بود و کار کو باشد **فصل چهاردهم در معرفت آنکه این بنده از ادی**
یا بد یا نی اگر پرسد بنده که آزادی یابد یا نی بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر که این دلیل بنده است چون
سایل باشد و سط السما و صاحبش و شمس دلیل خداوند است اگر دلیل طالع بمنصوف باشد و صاحب
وسط السما یا از شمس یا از کوکب منحوس بود و بکدیگر بهیچ کوکب متصل نشود دلیل کند که این بنده از او شود
و از ادی یابد و اگر چنین بود از ادی نیابد خاصه که در وتد باشد و اگر منصوف باشد از ادی یابد اگر کوکبی
متصل نشود و اگر دلیل طالع از وسط السما یا از آفتاب منصوف نشود و بکوکبی دیگر متصل شود این
بنده از دست این خداوند بیرون آید بدست خداوند دیگر افتد و اگر دلیل یا دلیل خداوند متصل باشد
یا کوکبی میان ایشان نور نقل کننده بود یا رد یا جمع این بنده هر گز از دست این خداوند بیرون نشود و از

بندگی نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب وسط السما یا با آفتاب یا بکوکبی که اندر وسط السما باشد متصل
بود یا سعود یا اتصال مودت باشد این بنده از خداوند شادی بیند و نیکوئی خداوند بروی جهد و
مهربان باشد و میان ایشان موافقت بود و اگر غیر مقبول یا منحوس بود یا اتصال از عداوت و دشمنی
ایشان عداوت باشد و هر گز بنده از خداوند شادی نبیند و خداوند بروی نامهربان و بدکننده بود و اگر
دلیل بنده از دلیل خداوند مقبول بود و دلیل خداوند از دلیل بنده غیر مقبول بود بنده از خداوند
شادی بیند و خداوند از بنده هیچ شادی نبیند **فصل پانزدهم اگر مردی پرسد که بنده خویش**
از ادی خواهم کرد یا نی طالع و صاحب طالع دلیل خداوند است و سادس و صاحب سادس دلیل بنده اگر
دلیل بنده از دلیل خداوند منصوف باشد و هیچ کوکب متصل نبود این بنده از خداوند از ادی یابد و اگر
چنان بود آزادی نیابد همچون باب اول اگر دلیل بنده آفتاب بود یا مشتری این بنده از ادی بود یا از ادی
دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط یا راجع بود این ضعیف بود یا معیوب و اگر ماه اندر سادس بود
یا دلیل بنده ماه باشد این بنده فروختن را باشد خدمت را و اگر دلیل در وتد بود این بنده فروخته
نشود تا از وتد زایل نشود و اگر در برج ثابت بود فروخته نشود و این ناصح باشد بر خداوند خویش
باندازه قوت بروج و اگر برج منقلب باشد بنده منقلب کار باشد و اگر برج ذو جسدین
باشد و زهره و عطارد را در وی شهادت باشد بسیار باشند بندگانش **فصل پانزدهم در معرفت**
آنکه بنده از دست این خداوند پیر و مرد شود یا نی و چون پیر و مرد شود بدست چند خداوند
افتد طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است و سط السما و صاحبش و آفتاب دلیل خداوند است
و یازدهم و صاحبش دلیل خداوند دوم و دوازدهم و صاحبش دلیل خواجه ششم همچنین طالع و خانه
دوم و خانه سیوم و صاحبشان خداوندانند از پس یکدیگر ابتدا و بهر کوکبی اتصال قبول بود از آن
خداوند شادی و نیکوئی یابد اگر صاحب طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصوف شود و بصاحب یازدهم
اتصال کند این خداوند بخداوند دیگر رسد اگر صاحب طالع اندر وتد بود و بکوکبی ساقط متصل نشود
از دست این خداوند بیرون نیاید و اگر بکوکبی متصل شود اندر همه باسه دلیل کند بر بیرون آمدن باشد
اگر بصاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا در احتراق باشد این بنده پیش از آنکه از
دست این خداوند بیرون آید بمیرد و اگر صاحب وسط السما از آفتاب منصوف شود و بصاحب حادی عشر متصل

از سلک این خداوند بیرون آید و بخداوند سیوم رسد و بنگر که قمر یا صاحب طالع اندران برج که هست
بچند کوکب اتصال کند بعدد هر کوکبی که اتصال کند یعنی بعدد هر اتصالی بخداوندی باشد و هر اتصالی
که بمودت باشد آنجا موافقت باشد و هر اتصالی که مخالفت باشد آنجا عداوت و تباهی باشد و هر کجا
قبول و سعادت باشد آنجا خیر و نیکوئی و منفعت باشد و هر کجا که قبول نبود و منحوس بود آنجا شر و
تباهی و مضرت باشد **فصل هفدهم در معرفت آنکه بنده فروخته شود یا نی از دست**
اگر مردی بر سد که بنده من فروخته شود یا نی طالع و صاحبش دلیل خداوند است و صاحب سادس دلیل
بنده است و آن خداوندی که بخرد دوم است و صاحب دوم خداوندی که از پس وی باشد سیوم است و صاحبش
همچنین تا دوازده خانه اگر قمر یا صاحب سادس از صاحب طالع منصرف باشد و بصاحب دوم متصل باشد
یا اندر برج دوم بود این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر رسد و اگر از صاحب دوم یا از برج دوم
منصرف شود و اندر سیوم آید یا بصاحب سیوم متصل شود از دست این خداوند بیرون آید و بخداوند
سیوم رسد و اگر بهیچ کوکبی اتصال نبود انصراف نبود الا اتصال بصاحب طالع بود یا اندر وتد بود خالی
السیر باشد از دست این خداوند بیرون نشود بنده اما جایگاه قبول و نظر مودت دلیل نیکوئی و سعادت
و موافقت باشد و هر دلیلی که غیر مقبول بود یا منحوس بنظر تربیع و مقابله دلیل عداوت و تباهی و
زیان بود اینچنین خواهی صاحب طالع بود خواهی دلیل بنده هر کدام دلیل که منحوس بود تباهی آنکس باشد
فصل هجدهم در معرفت آنکه این بنده چند خداوند داشته است و چند دیگر دارد
بنده پرسد که مرا چند خداوند بود و چند دیگر باشد بنگر که خداوند طالع یا قمر اندر کدام برجست و اندران
چند کوکب منحوس است بعدد هر یکی که کوکب یکی خداوند بوده باشد اما بدانکه خانه نهم و خداوند نهم
دلیل خداوندان گذشته اند و سط السما و خداوندش از آن خداوندیست که با ویست یازدهم و خداوند
از آن خداوندی بود که بعد از آن خواهد بودن و اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند نهم از نهمار نه
منصرف بود همان یکی خداوند گذشته باشد مگر از تسدیس باشد منصرف سر خداوند بود و اگر
برج ذو جسدین بود شش خداوند گذشته بود و اگر تربیع بود انصراف چهار بود اگر تثلیث بود سه بود
اگر ذو جسدین بود شش بود و همچنین حکم کن تا با اتصال صاحب یازدهم بخداوندی که بخواهد بود و اگر
سایل خداوند بود گوید که بنده چند بوده است و چند دیگر بخواهد بودن ثامن و سابع و خداوندان

ایشان

ایشان بندگان ماضی اند و سادس و صاحبش این بنده است که با ویست و پنجم و چهارم و خداوندان ایشان
دلیل بندگان اند که بخواهد بودن از پس یکدیگر اگر صاحب طالع از صاحب طالع هفتم منصرف
باشد انصراف از مقارنه یا تسدیس یا تربیع یا مقابله یا تثلیث بود همچنانکه حکم کن که بر تر گفتم و اگر
اتصال صاحب طالع با انصراف از صاحب سادس باشد همچنین این بنده باشد دلیل و اگر اتصال
بصاحب پنجم بود مقارنه یا تربیع یا تثلیث یا تسدیس چنانکه واجب کند حکم کن که چندان بنده باشد
فصل نوزدهم در معرفت حال بنده که با این خداوند بهتر باشد یا با دیگری اگر بنده پرسد مرا
این خداوند که با وی بهتر باشد یا جای دیگر یا مردی دیگر بنگر که بصاحب طالع اگر اندران برج که هست مقبول
باشد یا مسعود بود یا بنظر سعدان بود یا اندر مراغم خویش بود اینجای و این خداوند که با ویست و با آن
مرد که بخواهد صحبت وی بهتر باشد و اگر صاحب تابع مقبول بود یا مسعود بود خداوند دیگر یا جای دیگر
یا مردی دیگر وی را موافق بود و بهتر باشد و از بنگر اگر قمر بدان کوکب که منصرف باشد مقبول بود خداوند
اول یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر بدان کوکب مقبول باشد که قمر با وی متصل است خداوند دوم
یا جای دوم بهتر و نیکوتر و اگر این دلیل کند بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندران برج که هست مقبول بود
آن خداوند یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر در برج دوم مقبول باشد یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین
حکم کن با اتصال قمر یا صاحب طالع با اتصال اول خداوند اول و جای اول را و با اتصال دوم خداوند دوم
و جای دیگر را هر کدام اتصال موافق تر و مسعودتر و مقبول تر آنجای و آن خداوند بهتر باشد و همچنین
خبر کن مسافر را اندر موافقت زمین که اندر وی باشد و موافقت زمینی که بخواهد آمدن و همچنین حکم
کن اندر هر کاری که اندر وی باشد یا کار نو کند یا تحول کند از منزل بمنزل و از سرای بسرای و از کاری بکاری
و از زمین بزمین و همچنین چون بپرسد از دو چیز که کدام بهتر و نیکوتر همچنین حکم کن **فصل بیستم در**
معرفت محبوس یا بنده کی آزاد کی یابد چون پرسند از اسیر یا استوار کرده بحبس سلطان یا بنده
که خداوند خشم گرفته باشد و استوار کرده بنگر بقمر و عطارد که سعادت ایشان درین برجها استقبال
کند بر خلاص یافتن اسیر و هر وقتی عطارد بمسعود بود دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر خاصه اگر
اندر ابتدای اسیری یا استوار کردن مشتری در طالع باشد یا با قمر بود یا بقمر ناظر بود دلیل بر نجات
و راحت یافتن و زودی خلاص و اگر زهره با قمر باشد یا اندر طالع و عطارد یا مشتری و بقمر ناظر بود

یا هر دو یا قمر باشند دل کند بر زودی خلاص و نجات و نیکوی حال بعد از آن و هر وقتی که قمر با یکی از سعدان
متصل باشد دلیل کند بر زودی خلاص و همچنین اگر سعدان بخداوند برج قمر ناظر باشند که خداوند خانه
قمر بقمر ناظر باشد خلاص وی از سبب آن کس باشد که استوار کرده باشند و خشنودی و پشیمانی بود
بر استوار کردن وی اگر سعدی که قمر را قوی کند مخدوم را باشد اندر جنوب خلاص زود باشد و اگر
صاعد باشد اندر شمال خلاص باشد و لکن دیرتر و اگر صاعد باشد اندر جنوب یا هابط باشد در
شمال خلاص باشد میان دیری و زودی و اگر قمر بسعدی متصل باشد و صاحب طالع در احتراق و
زحل در خانه چهارم پس خلاص و لکن کمتر زید باندک ثمانیه روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ باشد
پس از آنکه نجات یابد عجبی بدو باز خورد از جوهر و مریخ و اندر آن علت بمیرد و اگر قمر مجتمع بنحسی باشد و عطارد
نیز تاوی بود اندر بند و اسیری بمیرد و اگر نحسی با قمر و زهره باشد نجات یابد بعد از آنکه حبس و زحمت
و عذاب دیده باشد و اگر قمر منصوف باشد از سعدی و متصل بنحسی بود دلیل کند بر ضعیفی دل
و دسواری خلاص و نجات و اگر منصوف باشد از نحسی و متصل بود بسعدی آن بند کرده و اسیر
که باشد خلاصی یابد یا بیکی و اگر بسعدی متصل شود و بآن نحسی پس از آنکه راحت یابد باز باز
داشته شود و اگر بنحسی متصل شود و باز بسعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین
حکم کن از صاحب طالع از انصراف و از اتصال او از سعدان و از نحسان اگر قمر متصل شود بکوکبی تحت
الشعاع و همنوز باحتراق رسیده بود تمام خلاص وی بدشواری و مشقت باشد و اگر از درجه احتراق
درگذشته پس آسانتر بود و اگر آن کوکب نحس باشد آسانتر باشد زیرا که احتراق از شر نحسی کمتر کند و بهتر
باشد که صاحب طالع و صاحب بیت قمر منحدر را باشد بناحیت سفلی از وسط السماء یا هفتم و تحت الارض از
دور فلک چون قمر و مریخ ناظر باشد از تربیع یا بمقابله یا مقارنه و قمر در وتد بود این محبوس را بکلی بند
رسد و گویند و اگر نظر مودت دیر ماند همچنین زحل دلیل دیری و گرانی باشد از مریخ گران تر و نحسی آنگاه
بود که قمر را بدالنور و اگر قمر مجتمع بنحسی بود اندر تحت الارض اندر خانه چهارم متصل باشد اندر آن حبس بود
و اگر صاحب برج قمر بقمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نباشد دشوار باشد و عطارد بمقارنه نحسی
بود و مریخ نیز ناظر بود دلیل کند بر آن این محبوس را جراحت و زخم چوب و شکنجه رسد و اگر زحل باشد یا قمر
دلیل دشواری خلاص و دیری باشد و اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر قمر باشند یا ناظر باشند دلیل مرگ باشد

اندر حبس

اندر حبس و همچنین دلالت صاحب طالع و طالع اندر ابتدا باز داشتن و بند کردن تا از وقت سؤال حکم
کن **قول در دیگر** میگویند ابتدا اسیر کردن و بند کردن یا استوار کردن اگر قمر ناقص النور بود
یا در بیرون آمدن باشد تحت الشعاع دلیل کند بر زودی رهایش و خلاص و اگر قمر بزهره متصل
باشد و زهره تحت الشعاع بود دلیل کند بر شدت و بلا و بعد از آن بکشندش و اگر بعطارد متصل
باشد و عطارد مغربی باشد دلیل کند بر رهایی یافتن و اگر زحل و مشتری بقمر ناظر باشند از سنبله
دلیل خلاص باشد بدیری و بعد از آن ثنا و ستایش یابد و اگر قمر منحدر سفلی باشد یعنی از وسط السماء
یا هفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر باشد و مریخ نیز اندرین ناحیت باشد این محبوس زود راحت یابد و
یا زنده و اگر قمر در چهارم باشد یا وسط السماء اندر نیمه صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر باشند از
تثلیث یا تربیع دلیل خلاص باشد اگر قمر خالی السیر باشد از طبیعت آن برج نگر که قمر در وی است و اگر
قمر در حمل یا در میزان باشد دلیل کند بر زودی خلاص یافتن از حبس سرعت سیر خداوند آن برج
و اندر حبس غمناک نباشد و بازی گران بسیار بود و اگر در ثور بود اگر جهت مال باز داشته باشند مالش
بستانند و آنگاه رهایی یابد و اگر در جوزا باشد اگر سه روز از خلاص نیابد اندر آن حبس بمیرد و همه
ذوجسدین چون قمر در این ایشان بود رهایی نیابد چون قمر از آن برج بیرون آید سخت دیر ماند و
آنگاه بود که در خانها مشتری باشد و مشتری بقمر ناظر نباشد و اما خانهای عطارد دلیل کند بر خیر و شر
اندر حبس از جهت سرعت انتقال حال وی و اگر قمر در سرطان بود دیر ماند و از جهت مردی نزدیک و شرف
افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد دلیل کند که مردی بزرگش حبس کرده بود و اگر قمر در سنبله کار روی
میان دیری و زودی باشد و بخلاص اولی تر بود و اگر در عقرب بود دیر ماند و آخر خلاص یابد و بحاله
همه رجای ثابت دلیل کند بر دیری حبس و درازی روزگار و تباه تر خانهای زحل باشد و اگر قمر در قوس بود
دلیل کند بر درازی حبس و دیر ماند و اگر در جدی باشد دلیل کند بر رهایی بعد از دیری بودن دلیل کند بر هم
شدت و یاری دادن دشمنان بر وی بدیر ماندن زیرا که این خانه زحل است و وبال قمر و اگر اندر دلو باشد تا اندر
حوت دلیل کند بر پایداری و ثبات حبس تا مرگ و تباه تر دلو است دلیل دشواری و درازی بود و آن از جهت
مردی بد افتاده باشد و سبب ثانی از صاحب بیت قمر از مواضع وی توان دانستن و از حال نظر و اتصال و از
جایگاه دوازده خانه بذلک **فصل بیست و یکم در معرفت آنکه بیماری مسحور یا نی** اگر پرسد که بیمار مسحور

هست یا نی نگر بخانه دوم و سیوم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر از این بروج نحوس در وی باشد
و بنحسان متصل بود خاصه بعطارد و زحل یا ذنب بود مسئول عنه مسحور باشد و اگر نحوس نباشد نگر
بصاحب ساعت اگر در این مواضع باشد و بنحسان متصل یا با ذنب باشد یا اندر آخر عقرب و اگر صاحب
ساعت چنین نباشد نگر بصاحب سهم السعاده از وی دلیل گیر چنانکه از دیگران یاد کرده **فصل**
بیست و دوم در معرفت آنکه بمرد فوت یا ماکول یا مشروب نگر بخانه چهارم از
از طالع اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن محبوس فوت باشد اگر مریخ باشد یا بتربیع یا
بمقابله بوی ناظر باشد بدار و خورانیده باشند یا بطعام یا بشراب اندر داده باشند و اگر زهره
یا مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله ناظر باشد این بمحبوس یا اندام یا روغن
مالیده باشند و اگر شمس باشد یا عطارد بمثال کرده باشند **قول علی محمد الشریف** مصنف کتاب
گوید نگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر باشد اندر وتد یا بطالع ناظر
بود وی دلیلست اگر دلیل اندر دوازدهم باشد یا با ذنب باشد یا با زحل و عطارد بوی ناظر یا عطارد
باشد و زحل بوی ناظر این سایل مسحور باشد و اگر آن کوکب اندر برج منقلب باشد بحوبر تر وی کرده
باشند و اگر برج ذوجسدین بود بطعام و شراب اندر داده باشند و هم بر تن وی مالیده و اگر برج
ثابت بود بر زیر زمین پنهان کرده باشند اگر دلیل بر زحل متصل باشد آن محبوس تر زمین پنهان کرده است
و از برج نیز دلیل گیر که بکدام جایگاه هست دلیل وی و اگر مریخ بنحوس باشد یا ناظر اندر طعام و شراب
داده باشند و اگر شمس منحوس باشد یا ناظر آن بجوبر افسون و طلسم و عملها کرده باشند و اگر بعطارد ناظر
باشد یا بنحوس بعقد و طلسم و خیال و افسون کرده باشند و اندر هر کدام برج کما باشد نگر که آن برج
بکدام جایگاه و موضع منسوبست بر آن جایگاه حکم کن اگر خواهی تا بدانی که محبوس در دست یا زن نگر
بصاحب آن برج که کوکب نحوس دلیل جوبر اندر و بیست اگر در برج نر بود مرد بود و اگر در برج ماده بود
زن کرده بود **قول دیگر** نگر اندر هفتم اگر در وی نحسی باشد آن محبوس در دست بود آن کوکب نحس دلیل بجوبر و خداوند
خانه وی دلیل بساحر است از وی حکم کن چنانکه صفت کردم و هر نحسی که طالع یا صاحب طالع مستعلی باشد آن
دلیل بجوبر است و صاحب برج وی دلیل بساحر است و اگر این دلیلها که گفتم دلیل کند هر نحسی که در دوازدهم
وی دلیل بجوبر است و اگر خداوند طالع با زهره و با مشتری باشد و با مسعود باشد یا اندر وتد قوی باشد

نباشد و اگر بجوبر کرده باشند بروی کار نکرده باشند و اینکه گفتم آنکه بود که ضمیر سایل از جهت بجوبر
باشد تا حکم نیکو درست آید و الله اعلم **فصل بیست و سیوم در معرفت آنکه مسحور بهتر شود**
یا نی و اگر خواهی تا بدانی که این بجوبر کرده بهتر شود یا نی نگر که صاحب طالع اتصال بسعدی کند و قبول
بود یا سهم السعاده یا سعدی بطالع یا بصاحب طالع ناظر باشند بهتر شود و اگر جوان باشد بهتر شود
قول مصنف میگوید دلیل بیماری کوکب منصوف عنه القمر باشد بر دلیل نحوس هم بروی و اگر بدیگر منصوف
عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس یا زهره منصوف باشد مسحور
نباشد و از زهره منصرف باشد مسحور نباشد و اگر از راس منصوف بود با فسون و تعویذ و طلسم یا
وصفت حلیت از صاحب برج قمر است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج آن کوکب
که قمر از وی منصرفست هر کدام که بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر بتربیع یا بمقابله یا مقارنه ناظر
باشد از نظر نحوست دلیل ساحر و بیست هر کجا که کوکب منصوف عنه القمر آنجا بود سحر آنجا
بود اگر برج آبی بود یا آتشی یا خاکی یا هوائی باشد بدانموضع منسوب باشد چنانکه اندر خانه بجا
یاد کرده اند صفت خانه و جایگاه دفین و جایگاه دفین جایگاه سحر نیز همانست بر همان سیاق
گوی والله تعالی اعلم بحقایق الامور **فصل بیست و چهارم اندر معرفت احکام حبس**
شش در دوازده خانه البیت الاول خداوند ششم در طالع بود مولود را غم و اندوه رسد و گیل
حیوان بنده و بیماری رسدش بر طبع صاحب ششم خاصه اگر نحوس با غیر مقبول بود علت و آفت و بیماری
و دردمندی بسیار بود خاصه که این برج مخالف طبع صاحب برج ششم بود و صاحب طالع بد
باشد یا اندر جای ضعیف بتربیع و مقابله و مقارنه صاحب ششم و اگر نبود چنین کمتر بود **البیت**
الثانی صاحب ششم در دوم بود مولود بطب و علاج دست اندر کند و معیشت وی بیشتر از آن
باشد و کسب آن از کاری بود که شرم دارد بدان و اگر برج از جانبها آبا اوازار بود و صاحب طالع بد و فاسد بود
مولود بکمتر گران یا افتش رسد و اگر مشتری یا عطارد خاصه اندر برج ثابت بود ناظر بوند بر زحل یا مریخ
برج منقلب بود و صاحب طالع بد و فاسد بود و مناه و آفتاب بزحل فاسد بود و صاحب دوم و دوازدهم
زیر نور آفتاب بود یا مناه دلیل کند که مولود بچشم تاریک شود یا بچشم آفت رسد بش خاصه اگر صاحب طالع
از نیز بن ساقط بود و اگر در مسلسلا بیمار بود هر چه بخورد بیمارتر شود **البیت الثالث** صاحب سایر

در سیوم بود مولود را از دست و کفت نا امید باشد یا بدو آفتی رسد و از کسها و برادر و خواهر او
کسی ستلا شود یا عیب کین کرد یا بنده کسی کرد و از آن غمخورد و از ستور و برده او را بهره کمتر
باشد **البیت الرابع** صاحب بادش در چهارم بود مولود از پدرش نالد و پدر کارهای کند که کا
بندکان نماند مولود بد سر و بد سکال بود و شکسته کار و بی باک و اکر در روی نیکو حال از ستور
و برده روزی مند بود و اکر بد حال بود دلیل بر معیوبی مادر و پدر و بر سان علت از سبب دارد
البیت الخامس صاحب بادش اندر پنجم باشد مولود که فرزند بود و آنکه بود آفت و کزند رسد
و مدهوش و بیمار ناک بود و اندوهی باشد و اکر در بن خانه خطی دارد و اندر وی نیک حال بود
طالع مقبول بود مولود را بنده بود که بفرزندی بود و از کار بندکان روزی مند بود **البیت السادس**
صاحب ششم در ششم بود مولود تن درست باشد و از علتها پاکیزه بود مکر که صاحب مکر که صاحب طالع
بد و نحوس بود از بیماریها بنالد و بیماریها کزند رسدش **البیت السابع** صاحب ششم اندر هفتم بود
از بندکان بیم بود که بلائی پیش آید مکر که بصاحب طالع بد و سنی کرد و اکر آن برج بصورت انسانی
بود از ستور و ده و هر چه بدین برج منسوبست از جنس وی بلائی بوی رسد و با بندکان بد
کار زنان کند و هر غریبی که کند بیمار شود و این برج بصورت آدمی بود و سعد ناظر او بود دلیل
که او را آزاد بهتر از بنده بود خاصه که صاحب ششم را اندر و خطی نبود و غریب بود و پس اکر
نحسی ناظر او بود مولود بکار بندکان رنج رسد و از آزاد و مولود خداوند کان خاصه که طالع
بد و مقبول و ناظر سعد بود در کلانی بدو آفتی رسد و اکر عنبر مقبول بود و نحوس سایل و بیماریها
از سبب نان افتاده بود تا از سبب بیش و نیز بود که با کنیزکی آمیختکی کند پس بیمار و بسیار نکلیسته
باشد و لکن بسیار عیب کند و روی و بیمار از آن عیب بزار باشد **البیت الثامن** صاحب ششم در هشتم
بود مولود تن درست باشد و که بیمار کرد و چون بیمار کرد بمرک نزدیک کرد خاصه که خداوند طالع
بد و نحوس بود و بپای آفت رسدش و اکر ماه نیز ناظر نحس بود بد سوه و بد فکرت بود و مصیبت رسد بر
از بندکان و حیوان و بیماری وی از نیان فرو سو بود **البیت التاسع** صاحب ششم در نهم بود و اندر
مسعود بود بنظر صاحب طالع مولود را بنده باشد که از خشود باشد و پارسا و اهل علم بود و در
شادی بیند و با پرهیز و امین و معتمد بود و مولود را سفرها بلا بسیار بود و علت و بیماری کم بود

و آنکاه که بود که کزند بود و زو عافیت یابد و اکر در روی نحوس باشد بیمار کردد و دیش تباه کردد
باشد تن ذلک و حیوان و بنده اندر غربت هلاک شود **البیت العاشر** صاحب ششم در دهم بود
مولود را از طرف و از دستکاری و مخالفت بهره بود و لکن از سلطان بیم باشدش خاصه که آفتاب را
بعداوت نکرد یا صاحب خانه صاحب طالع یا صاحب طالع خانه و پیشه و هر کاری که کند تباه شود
و یا عیب را بدو و بیماری وی بر ظاهر اندام بود و باشد نیز که بندکانش بدست سلطان افتد و اکر خداوند
طالع در چهارم بود مقابل او باشد از جای بلند فرو افتد و همچنین اکر ماه در یازدهم بود و مریخ
اندر هشتم ماه تدبیر خویش بمریخ دهد دلیل کند بر شکستن اندام ماه بهتر کدام برج اندر کدام
و آن برج دلیل هر کدام اندام که باشد شکستن آن اندام واجب کند و اکر ماه باول برج باشد اول آن
اندام بشکند و اکر صاحب ششم اندر دهم سعود بود بنظر صاحب طالع مولود خداوند بندکان بود
و خادمان و از ایشان روزی مند بود خاصه که بر صورت آدمی باشد بدان کار که مولود کند ایشان
کر او باشد و آسانی بودش و لکن منازع او شوند و کردن کشی کنند و اکر همچنین باشد و برج صورت
بهایم بود از ستور روزی مند بود و لکن هم از ستور آفت و نکبت رسدش **البیت الحادی عشر**
صاحب ششم در یازدهم مولود را اندر معرفت دارد و خرید و فروخت بهره داشته باشد و از طبیبان
و خداوندان علاج و یاران و دوستان و رفیقان بسیار باشد و اکر در روی سعود بود از بندکان و خرید
و فروخت او را بهره و روزی مند باشد و بر روی مهربان و مشفق باشد و بکارهای وی اندر نصیحت
کر باشد و مولود بدیشان مسعود باشد و اکر در روی نحوس باشد هیچ بنده بدست او نیاید الا بیما
شود یا هلاک شود و از کار روی دشوار بیرون آید و دل و دوستان بر روی ناخوش شود **البیت**
الثانی عشر صاحب ششم در دوازدهم مولود را از برده و ستور کمتر روزی باشد و اکر ستور برده
باشد از ایشان بوی نکبتی و آفتی رسد و مولود را هر دشمن آن باشد که او حسب و نسب باشد و از
دزدان و دشمنان و حاسدان بوی بلائی رسد و اکر در روی سعود باشد دلیل کند بر بسیار حیوان و بنده
بی اندازه خاصه که صاحب طالع بد و ناظر بود از اتصال مقبول و بود که هر کوهی بندکان بر روی عدو کردد
و بر وی بلا اندیشند و الله اعلم **فصل بیست و پنجم اندر معرفت اختیارات اختیار داروخوردن**
چنان باید که ماه بمیزان بود یا بعقرب یا بحوت و روا باشد نیز اکر بقوس بود یا بجدی باید بود چنان

باید که ماه هابط باشد و تدبیر دهنده بود بشارة هابط و حذر کن از تربیع مریخ و با مریخ در اوتاد
باشد و نیکو نکاه دار تا خداوندان اوتاد نحوس یا محترق نباشند قمر را با زهره و مشتری ناظر
و زهره و عطارد را از نحوس پاک کن و نیکی از سعدان را اندر طالع کن و صاحب طالع را مقبل کن تا
نیک آید چون صفر اکر خواهی کردن ماه را اندر برج آتشی کن و چون سودا کر کنی ماه را در برج خاکی
کن و چون خون که خواهی کردن ماه را در برج بادی کن و چون بلغم که خواهی کردن ماه را در برج آبی
کن و بر جهانی که اندر و دارو نشاید خوردن جوزا است و اسد و سنبله و چون خواهی که دارو از بر
کار کند ماه را اندر برجهانی کن که اندر یمین بر سوست و اکر شکم باز داشتن خواهی ماه را در توأمین
و مثلثات وی **اختیار رگ زدن** چنان باید که ماه در ثور یا در جوزا یا سنبله یا جدی بود
یا اندر حوت یا اندر طالع یا بمحاق یا اندر شعاع شمس یا اول ماه یا آخر ماه یا بعقده یا استنا
یا اندر اجتماع باشد هنوز از استقبال نکذشته باشد این همه که کفتم بدست و حذر کن که مریخ
در طالع یا ماه را مقارنه و تربیع و مقابله مریخ کنی و حذر کن تا ماه اندر برجی نباشد که آن برج دلیل
اندامی باشد که پیش یا آهن بوی رسانی چنانکه چون ماه در حمل باشد بسر آهن نباید رسانیدن
و چون ماه در ثور باشد بکردن نباید رسانیدن همچنین تا آخر برجها و حذر کن که ماه در طالع بود
یا در هشتم و شاید اندر دو آهن بدست رسانیدن و بهر اندام که چنین باشد **اختیار حجامت کردن**
باید که ماه زاید النور بود و در برج نر و ناظر بمریخ از نظر مودت و خداوند برج ماه بوی ناظر بود
و حذر کن تا ماه در ثور یا اسد نبود و روا بود که در برج ثابت باید و جدید بود جز ثور و اسد و اکر
خواهی که خون اندک بیرون کنی ماه را ناظر نر کن و حذر کن از زحل و عطارد تا ماه ناظر نباشد
اختیار علاج کردن چنان باید که ماه نیکو حال و نیکو جایکاه باشد و خداوند برج ماه و خداوند
طالع را و اوتاد را مسعود کنی و حذر کن خداوند طالع را اندر شش کنی و باید که محترق نکنی و
از نحسان دور کنی و ماه را و خداوند طالع را بسعدان متصل کن و طالع و ماه را اندر برج متحرک
تا زود علت کمتر کردد و برج ثابت نباید که علت شار کیرد و زود جدید نباید که بیماری دیکر از اوتاد
اختیار علاج چشم کردن چنان باید که ماه پاکیزه و بعدان متصل باشد و حذر کن از شهادت
مریخ بطالع و بصاحب طالع و بماه و صاحب طالع را مسعود کن و نحوس را از طالع ساقط کن و چنان

باید که هر علاجی که کنی ماه یا طالع یا صاحب طالع یا اتصال صاحب طالع با ماه در آن برجها باشد
که دلیل بیماری در دو چشم باشد تا هر علاج که کنی صواب آید **اختیار قی و غرغره کردن** چنان باید
که ماه در حمل یا ثور یا سرطان باشد و ناقص النور بود و ناظر بود بسعدی و بکوکبی متصل باشد که ماه
یا آن کواکب شاعد باشد بفلک اوج یا اندر بکوکبی متصل باشد شمالی یا در جنوب یا از چهارم باشد تا
طالع یا وسط السما باشد تا نیک آید **اختیار ختنه کردن** چنان باید که ماه زاید النور باشد و
حذر کن که ماه در جوزا و حوت نکنی و چنان باید که اندر خانه زهره باشد و چنان باید که ماه و آفتاب
و طالع مسعود باشد جوزا و عقرب و حوت بدست دیکر هر برجهانیکوست **اختیار موی بر کرفتن**
چنان باید که ماه جوزا و قوس و حوت کنی و چنان باید که حذر کنی از برج جدی و ثور و عقرب و اندر
هیچ برج ثابت مکن و چنان باید که خداوند طالع مسعود بود و ماه با خداوند طالع را از خداوند هشتم
یا از برج هشتم ساقط کن تا نیک آید **اختیار آهک کردن** چنان باید که ماه بخانه مریخ باشد و مریخ
ناظر بود و از زحل ساقط کنی و بعد از آن ناظر کنی و مسعود را در اوتاد و طالع کن **اختیار کرمابه رفتن**
چنان باید که ماه را ساقط کنی از زهره و زحل و ماه اندر هر برجها شاید بجز عقرب و جدی نشاید
حذر کن از خانه عطارد و زهره و زحل و نکاه کن تا مقارنه این سه کوکب نباشد و ناظر سعدان کن و
سعد از اوتاد کن و خداوند و خداوند طالع را از نحوس پاک کن و همچنین ماه را پاکیزه کن از خلطی
عیبها **اختیار ختنه کردن** خداوند طالع صاعد کن و ماه را خداوند خانه ماه را اندر برجهای
کن و ناظر بسعدان کن و حذر کن تا ماه با زحل نباشد و مریخ را از اوتاد ساقط کن و اندر برج میزان و عقرب
نشاید اکر طالع و ماه در برجهای منقلب بود بهتر بود **شرط دارو خوردن** اکر دارو خورد چنان
باید که اختیار کنی مرد و وقت را و هر دو وقت را باید که بصلاح آرای اکر دلیل اتبدا و دلیل عافیت هر دو
مسعود باشند دلیل کند بر صلاح اندر هر دو وقت و اکر دلیل عافیت و دلیل ابتدا هر دو نحوس باشند
پس دلیل کند بر تباهی حال وقت دارو خوردن و تباهی وقت فعل دارو که تولد بیماری باشد و اکر دلیل
ابتدا صلاح و دلیل عافیت نحوس بود وقت دارو خوردن نیکوئی و سلامتی باشد و بوقت استعمال
دارو اخلاط فاسد بر انکیخته شود و بیماری و علت دیکر تولد کند و اکر دلیل ابتدا نحوس بود و دلیل عافیت
باشد اندر وقت دارو خوردن رنج و تعب و تباهی باشد و لکن بفعل دارو صلاح و نیکوئی باشد و اخلاط

بد و بیماری پاک کند **اختیار بنده خریدن** چنان باید که ماه را و طالع را و صاحب طالع را پاک کنی
کنی از همه نحسها و اوتاد طالع نیز پاک کنی از همه نحوستها و ناظر کنی بسعدان و سعد انرا استولی و
مستعلی کنی بر طالع و ماه و صاحب طالع و چنان باید که ماه و طالع در جوزا و سنبله و میزان نبود
کنی و حذر از ماه بحمل و سرطان و عقرب و حوت و جدی بود **اختیار بنده آزاد کردن** چنان باید
که ماه و خداوند طالع ناظر سعدان باشد و سعدان مستعلی کنی طالع و اوتاد طالع را پاک کنی از
همه نحسها و حذر کن از ماه که اندر جزهای ساقط و نحس نبود و اندر اوتاد و منصرف از صاحب
سطا لشما و از آفتاب قمر را و صاحب طالع را و هیچ را از نحوس در هفتم مکن اینست اختیارات برج ششم
اما آن برجها که در ایشان درجاتست که دلیل کند بر بیماری اسد ست هر دهم و دو درجه و بیست و هشتم
در درجه درجات بیماری اند و اندر عقرب هر دهم و بیست و نهم درجه و اندر قوس اول درجه و هفتم و هشتم و هجدهم
و نوزدهم و اندر ثور ششم درجه و هفتم و هشتم و دهم و اندر سرطان نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و اندر دلو هجدهم و نوزدهم و اندر جدی بیست و هفتم و هشتم و بیست
و نهم این درجات که یاد کردم درجات بیماری اند هر وقتی که ماه اندرین درجات باشد یا در درجه طالع
یا دلیل طالع بدین درجات باشد بوقت سؤال یا بوقت دلالت و نحسان بوی ناظر باشند دلیل کند بر بیماری
و ضعف در درد چشم خاصه که ناقص النور و العدد باشد **صفت برجهای که دلیل کند بر عیب چشم** اما
درجاتی که دلیل کند بر عیب چشم و درد و آن از بهر آنست که نحسانی اند و بیست و ان اول ثور است از بهر
برا جهار ده درجه و دیگر سرطانست اندر وی بیست و یکم درجه و دیگر عقربست بیست و درجه و بیست و
یکم درجه و قوست از بهر نشان و ان پانزدهم درجه است و دیگر جدی است از بهر سوا جدی بیست و دو
و دیگر دلوست از بهر مضت الا جهار درجه است بیستم و بیست و یکم و دو و بیست و سیم و این
مواضع که یاد کردم همه قاطع اند هر وقتی که ماه یا در درجه طالع یا دلیل طالع اندرین مواضع باشند یا ناقص
النور بوند و نحسان ناظر باشند یا نحسی بوی ناظر باشد دلیل کند بر بیماری و عیب چشم و اسد و میزان نیز
دلیل کند بر تباهی چشم این باب را بنگر تا مثل کن که بسیار وقت کار آید در حال بیماری و مسائل و مواد الله
تعالی اعلم بالصواب **فصل بیست و ششم در احکام بودن کواکب در برجها در ششم** دلیل کند بر آنکه
افتد از روی حیوان اگر برج بر صورت آدمی باشد غلام یا کنیزک بمیرد و اگر صورت بهایم بود ستوری هلاک شود

اگر برج

اگر برج نر بود نر هلاک شود و اگر برج ماده بود ماده هلاک شود و هیچ برده و حیوان نشاید خریدن
و اگر بیمار بود دیر بهتر شود و هیچ نالک بود از سودا و ما لیخولیا و بیماری سبز نواندیشه
درویشی و از آمدن از بندگان نا امیدی بود و از نوک برادران غم خورد و اگر برج خاکی یا
آتشی بود از صفرا و سودا و ما لیخولیا بیم بود اگر بادی بود از قولنج و خاصه باد سبز ریح بود و
اگر برج آبی بود از اسوه و فالج و نقرس و رعشه برج بود و از آنکه ستوران بیم بود و اگر سنبل
باشد بهتر بود و از بن بنکهها کمتر بود **مشتری در ششم** دلیل کند بر شدن رستی و عافیت از
بیماری و از جهت ستور و برده منفعت رسیدن و نیکوئی و هر علاجی که بکند صواب افتد و اگر
بنده و اگر بنده خرد و نیکو خو باشد و اگر مقبول نبود بیماری دل و خفقان و درد جگر و بیماریها
خونی پدید آید و از طبقات مشتری عداوت بیند و المرد کار ستور و برده و معالجت بنفعه برد
شود **مریخ در ششم** دلیل کند بر پدید آمدن بیماریها چون تب عنبه و قرمان و صداع و درد
و بیماریها صفرائی چون آبله و حصبه و گرد و نبل و جراحت و سوختگی و اسهال و قی کردن
و خون رفتن بسیار و خون بشکم و ناسور یا بنداره طبع برج و کوهر جها آبی یا بادی و خاکی و آتشی
و از نرک تجاوز بود و از جهت ستور و برده و حیوانات و سباع بمال و قرن کرند سدش و بندگان
بی فرمان کردند و از طعامهای گرم و خشک پرهیز باید کرد تا بیم قولنج نبود و اگر مقبول بود تا بود
ایمنی آید از بیماریها و از ستور و برده و حیوان منفعت آید از جهت آنکه چون مقبول بود و اندک
بود بغایت سعد بود **شمس در ششم** دلیل کند بر کردن کشی و نافرمانبرداری کردن بندگان و از سلطان
بستور و بنده اندوه رسد و از سباع خوشتن نگاه باید داشتن و اندک مانده بیماری و صفرائی و قی بخیند
و چون سوخته و خفقان و یرقان و بیم و ترس و بیم چیزی لشکری باشد و اگر برده خود دعوی آزادی کند و اگر
مقبول باشد دلیل نیکوئی حال بندگان و زیادتی ستور و برده و سلامتی از بیماری بود **زهره در ششم** دلیل
کند بر درستی و شادی اندر بندگان و هر علاجی که کرده آید صواب باشد و اسهال ایسا را باشد و از ستور
و برده منفعت باشد ایمنی بود از غم و بیماری و اگر زهره اندرین خانه بتربیع یا مقابله مریخ باشد بیماری
قوی کند و بیشتر علت از کرده و مشانه و زهار و آلت تناسل بود و سوختن مثانه و اگر بزحل نگرد تباه
مثانه و علت کرده باشد و ضعیفی مردی و اگر مقبول نباشد و نحوس بود بیماریها ترقی و مردی باشد خاصه اندر

برج آبی بقطر البول و اسهال و اسهال بود و اندر برج خاکی احتباس البول بود و اندر برج هوائی
درد مثانه و کرده و ضعیفی مردی و اندر برج آتشی ریش مثانه و آماس خایه باشد **عطارد در ششم**
دلیل کند بر بهتر شدن بیماری و اگر بنده خرد نغز کار و زیرک دل باشد و صاحب صنعت بود و اگر
ستور و اگر ستور خرد تیز رو و نیکو باشد و هر علاجی که بکند صواب آید و اگر غیر مقبول و منحوس بود
بیماریها آرد از باد و صرع و درد دندان و درد گوش و درد دهان و زبان و استخوان و درد معده و آنچه
بدین ماند باندازه برج و طبع و از بادی و آتشی و خاکی و آبی باندازه نظر کوکب و از ستور و برده شر
زیان و تاوان و آفت بیند **احکام قمر در ششم** دلیل کند بر بیماری از درد سوزنها و از زهره و
اگر برج بادی باشد و اگر برج آبی باشد تب شبانه و علتها ماندین بدید آید و اگر برج آتشی بود بیماریها
سر و مغز و شش پدید آید و اگر بنده خرد گریزپای و سخنچین بود و اگر کنیزک بود کالا بدزد و رسوائی بر دهد
اگر ستور خرد بندهدار باشد و از نر و از ماده نیکوئی بیند و تدبیر طلب کردن خادمان و چاکران و شاگردان
و اگر بیمار را علاج کند صواب بیند و اگر بنحس متصل باشد بمیرد و بمحاق و محترق و همچنین و اگر بسول
باشد و بنظر سعدان بود و نیکو حال هر کجا علاجی کند صواب افتد و بیماری سبک گردد و بیند
ستور و خادم نیک بود **راس در ششم** دلیل کند که از نعمتها برهد و خواسته یابد و از جای بجای بگردد
باشد و مردی بزرگ بروی خشم گیرد و یا از بلندی بیفتد و بیمار گردد از بلغم و سبک راحت یابد و زیادتی
بندگان و ستور باشد و منفعت **ذنب در ششم** بود دلیل کند بر بیماری جانهای بوسیده و یا زخمی
بر اندام و از کسی فرمانه و دون بحق رسدش و هر حیوانی و برده که بخزد یا کنتکوی نموده افتد و هر علاجی
که بکند صواب نیفتد و کنتکوی نموده بود والله اعلم **فصل بیست و هفتم در احکام وجوه حیوانی**
رجعت صاحب ششم چون خداوند سادس راجع شود حذر باید کردن از تبع و شری حیوانی و ستور و برده
و کارهای ایشان و علاج و داروها هم نا صواب افتد و تدبیر و معالجت اندر کار بندگان و بیماران هم
خطا افتد و اگر بنده یا ستور گریخته باشد امید باشد که باز یابد **احتراق صاحب ششم** چون خداوند
ششم محترق شود دلیل کند که گریخته یا ستور گم شده پوشیده شود و دشوار یابد یا بدست سلطان افتد
و بیم باشد و از بند و یا زداشت سلطان بیم باشد و بر ستور و برده آسیب رسد و از معالجت خطاها
بسیار افتد و بیم باشد که بیماری گران افتد و سخت پدید آید خاصه بر رنج و کردن آنچه بدین ماند

فادنی

فساد نحس و احتراق در ششم دلیل کند بر گرانی اندام و تباهی حال ستور و حیوان و هر علاجی که
کند صواب نیاید و زور و رهبانان کوبند بروی و بیماریها مخالف بدید آید چون خون سرخه
و مانند این اگر با این هر نحوستها که گفته بنظر نحسان باشد شر و تباهی زیادت شود و اگر سعدان
افکندن شرها را بکنند و سلامتی باشد خاصه که مقبول باشد اندرین خانه که زیان تر باشد والله تعالی
اعلم بحقائق الاشیا و الامور و الحمد لله رب العالمین **البرج السابع من الطالع و ما فیه من المسائل**
فصل اول در معرفت کار زناشوئی که بر آید یا نی اگر بسر از زناشوئی و برآید یا نی طالع و صاحب
طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سائل است هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر
بوی متصل است دلیل مسئول عنه است ششم دلیل مودت و زهره دلیل زنست اگر دلیل سائل اندر
هفتم باشد یا صاحب هفتم یا دلیل مسئول عنه متصل باشد آن تزویج بر آید بآسانی بطلب
و حرص و دوستی سائل اگر دلیل مسئول عنه اندر طالع باشد یا دلیل طالع متصل باشد آن تزویج
بر آید و اگر اتصال از سوء ذات باشد بآسانی و نرمی بر آید و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج
و درشتی بر آید و اگر از مقارنه بود اگر هر صاحب طالع را باشد بآسانی بر آید و اگر هر صاحب هفتم را بود
آن تزویج برنج و دشواری بر آید و اگر با اتصال میان ایشان قبول بود بنحس یکدیگر بپذیرند و هر یکی
بنحس دیگر بیرون آرند و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بکوکبی که میان ایشان نقل نور کند یا از
با جمع نور از وی دلیل کند بر بر آمدن کار بدست متوسطان و اگر اتصال نقل در وجمع نور نبود
بنگر با اتصال طبعی از منتقله المطالع یا از منتقله القوه یا از منتقله الطریقه از این دو جها
کدام هر دلیل که مقبول تر باشد و مسعود بود از نور و زن که بدان دلیل منسوبست دلیل کند بر نیکوئی
خو و راستی آن کس و هر دلیلی که منحوس بود یا خیر مقبول دلیل کند بر تباهی و بدخوئی و ناراستی آن
کس و هر دلیلی که منحوس نبود و در وتد نبود وی قوی تر بود و همچنین صاعد و مستعلی و هر دلیلی که زایل
یا ساقط بود و یا هابط بود وی دلیل ضعیف تر و از بکار تر باشد بنگر بقابل التدبیر اگر منحوس باشد
بکوکبی بود ایشان قطع کند یا سببی از سببها باشد که اتصال باطل کند آن چیز حاجت را تباه کند و تر آید
و همچنین اگر قابل تدبیر محترق یا راجع دلیل تباهی باشد **فصل دوم در معرفت آنکه اگر بر نیاید تباهی**
از قبل که باشد اگر این نحس کننده و حاجت تباه کننده دلیل سائل یا مسئول عنه باشد تباهی هم

جهت ایشان باشد واگر صاحب دوم بود از قبل مال سائل باشد واگر صاحب هشتم بود از قبل
مال مسئول عنه بود صاحب دوم و هشتم دلیل کابین است و باشد که فساد و تباهی از قبل کابین بود یا از قبل
چهارزن و اگر صاحب سیوم بود تباهی از قبل برادران سائل باشد و اگر صاحب نهم باشد از قبل سفر یا از
دین یا از قبل اقربا مسئول عنه باشد و اگر آن نحس کننده یا صاحب چهارم تباهی از قبل پدران باشد از جهت
سائل و اگر صاحب پنجم بود تباهی از قبل سلطان بود یا قبل معاملت باشد یا قبل پدران مسئول
عنه باشد و اگر پنجم یا صاحب پنجم یا صاحب حادی عشر باشد تباهی از فرزندان باشد و اگر صاحب
سادس بود فساد از قبل علت و بیماری و عیب باشد یا از قبل بنده و ستور یا از قبل اصل سائل
کنی اصل و خبیث و تباه باشد و اگر صاحب دوازدهم باشد تباهی از قبل دشمنان باشد و زموکنت و
وکوی یا از قبل عیب و بیماری یا از قبل اصلی و بیخی زن یعنی مسئول عنه و اگر آن نحس ناقل النور
باشد یا رد النور تباهی از قبل سولان و متوسطان باشد و اگر نحس کننده کوکب جامع النور باشد
فساد و تباهی انکس باشد که بازگشت آن کار بوی باشد و اگر کسی دیگر یا از کسی که آن کار بوی می نماید
و اگر نحس کننده اندر برج نر باشد یا ربع نر یا کوکب نر آن کس مرد باشد و اگر کوکب ماده باشد یا برج ماده
یا ربع ماده آنکس زن باشد **فصل سیوم در معرفت آنکه از زن یا از مرد کی نکاح روی نمود**
چون این دو دلیل که دلیل کرد بر برآمدن تزویج اگر برج ذوجسدین باشد یا کوکب ناقل یا جامع یا کوکب
رد کننده بود در برج دوجسدین دلیل کند بر آنکه این سائل را تزویج با کسی دیگر باشد جز آنکه اندر
بیم و خاطر وی باشد و بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه هر کدام اندر وتد باشد وی زودتر تزویج کند
زیرا بدانکه برج سابع و صاحب سابع دلیل آن زنست یا آن مرد که سایل و یست بتزویج و خواستاری
و برج ششم و صاحبش دلیل زن طلاق داده یا مردی بجای آمده یا کسی از وی اعراض کرده باشد
و برج هشتم و صاحبش دلیل تزویجی است دیگر که بخواهد بودن در مستقبل چون خداوند طالع را
اتصال صاحب ثانی بود سائل تزویجی دیگر کند و همچنین اگر صاحب طالع را اتصال نبود بکوکبی بیش
از آنکه صاحب سابع بکوکبی اتصال کند دلیل آنکه سائل زودتر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب
هفتم اندر وتد باشد یا بکوکب برج دوم متصل شود یا بکوکبی دیگر پیش از آنکه صاحب طالع اتصال
کند مسئول عنه زودتر از سائل تزویج کند اما بدانکه اگر سائل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کواکب شمس

عنه القمر

عنه القمر دلیل کند بر مرد و صاحب هفتم و کوکب متصل بر القمر و زهره و قمر دلیل زنست و اما اگر
زن باشد صاحب طالع و کوکب خصوص عنه القمر و زهره دلیل زنست و صاحب هفتم و کوکب متصل بالقمر
و شمس دلیل مردانست اما سائل را نکاح ماضی ششم است و صاحبش و نکاحی که اندر حال باشد سابع
و صاحبش و نکاحی که خواهد بودن در مستقبل ثامن است و صاحبش مسئول عنه را ماضی دوازدهم است
با صاحبش و نکاح بر حال طالع و صاحبش و نکاح مستقبل دوم است و صاحبش و همچنین دلیل کبر از
اتصال صاحب طالع و صاحب هفتم و از اتصال ایشان بر ماضی و مستقبل و آن برج و صاحبش ترجیح
کرد دلیل اندر ویست دلیل آن نکاح باشد که اندر حال بران نکاح باشد و دیگر اگر مردی سوال کند که
چند زن برنی کنم بنگر از مریخ تا قمر چند برج ماده باشد چندان زن برنی کند و اگر زنی سوال کند
که چند شوی کنم بنگر از مشتری یا زهره چند برج نر است چندان کند و اگر دلیل از اتصال حکم کنی
بهتر آید چنانکه بنگری خداوند طالع اندران برج که هست بچند کوکب اتصال کند یا زهره اتصال
تثلیث یا تسدیس است یا تربیع یا مقابله و ما دلیل طالع را بدلیل نکاح اتصال باشد چنانکه از زهره
یاد کرده حکم کن چندان زن یا چندان شوی والله تعالی اعلم بالصواب **فصل چهارم در معرفت**
آنکه این زن دوشیزه است یا نی بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر اگر در برج ثابت باشد یا بعضی
از این سه دلیل یا کوکبی که اندر برج ثابت بطالع یا صاحب طالع یا بقمر ناظر باشد یا متصل و طالع یا صاحب
یا قمر اندر برج ثابت باشد دلیل کند که دوشیزه باشد و پاکیزه از هر عیبها و اگر اینکه گفتیم اندر برج منقلب
باشد یا ذوجسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده بود و اگر مادر و پدر گویند که دوشیزه است این دوشیزه
نباشد و بخود تباه شده باشد یا چیزی بدو رسیده بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین بود یا اندر برج منقلب
طالع و صاحبش اندر برج ثابت بود چیزی بدو رسیده بود و لکن دوشیزگی تمام رفته بود و اگر قمر در برج
باشد اندر برج منقلب یا ذوجسدین دوشیزگی وی مانده باشد بعشق و دوستی و اگر زحل اندر طالع باشد
یا قمر اندر برج ذوجسدین یا برج ثابت انکس که او را جماع کرده باشد اندر خفته یا پارسا بکون درکرده باشد
تا خاکان بر وی دوشیزگی وی تباه نشده باشد و اگر مریخ در وتد زهره باشد و قمر از مریخ یا زهره اندر عقرب
باشد یا اندر مثلثه وی یا در خفته دوشیزه نباشد بلکه کسی یاد داده بود و اگر عطارد و مشتری اندر مثلثات
بزهره باشند یا اندر وتد زهره و مریخ ساقط باشد از زهره خاصه بوی ناظر نباشد و اندر مثلثه آتشی باشد

زهره پس این مسئول عنه دوشیزه باشد پاکیزه **فصل در معرفت آنکه این نکاح حلال است**
یا حرام اگر دلیل سائل متصل شود بزحل یا بمریخ پیش از آنکه دلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل
مسئول عنه بزحل یا بمریخ متصل شود پیش از آنکه دلیل سائل اتصال کند این دلیل دیر تباهی نکاح حرامی
افتد میان ایشان تا ندانی یا کسی دیگر ساخته باشد و اگر اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشد
بعد از آن دلیل سائل یا مسئول عنه یا زحل یا بمریخ اتصال کند که باول حلال بود و بآخر حرام شود و هر دو
کسی که از نخستان اندر طالع باشد یا اندر سابع یا بدلیل سائل و مسئول عنه ناظر باشد یا بطالع یا
بسابع دلیل کند بر حرامی آن نکاح و سبب حرامی از آن کس باشد که نخستان بدلیل وی ناظر باشد و بطالع
وی اندر بوند **در معرفت آنکه این زن که آبستن است از حلال است یا از حرام** اگر پرسند
که آبستن است که حمل وی از حرام باشد یا از حلال انکس بخانه پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بوی ناظر باشد
یا اندر وی باشد آن فرزند از حرام و زنا بوده باشد و اگر سعدان ناظر باشند یا اندر وی باشند دلیل
کند که فرزند از حلال شده باشد و پاکیزه بود **فصل ششم در معرفت آنکه این زن معشوقه دارد**
یا نی اگر پرسند که این زن را هیچ معشوقه هست یا نی و این زن هیچکس را دوست میدارد از معنی فسق و فجور یا خود کسی
این زن را دوست میدارد بنگر بصاحب طالع و قمر اگر یکی از این دو دلیل با مریخ در یکدیگر باشند و یکدیگر
نباشند مر این زن را همسایه باشد نزدیک که وی را دوست میدارد و اگر نظر از تثلیث و تسدیس باشد یعنی
دور باشد که دوست دارد و از هر جای که نظر باشد دوستی از آن جنس باشد یعنی از آن برج و اگر قمر یا صاحب
طالع متصل باشد و با مریخ و مریخ اندر برج خویش باشد پس این زن کسی را میطلبد و هوای انکس میجوید
و بدم وی میرود و اگر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل باشد این زن هوای مردی نزدیکتر از خویشتن میجوید
دوست میدارد و اگر بعطارد متصل باشد بزن هوا دارد یا خود سعیری بود و اگر قمر یا صاحب طالع
منصوف باشد از مریخ کسی دوست وی بوده باشد زیرا و اکنون بجای مانده بود و اگر شمس ناظر باشد وی
بزرگ از آن کار آگاه باشد از آنجهت بجای مانده باشد همچنین هر هفت کوکب با صفت کن **قول علی بن**
محمد الشریف مصنف گوید اگر صاحب طالع را یا قمر را اندر حادی عشر یا ثانی عشر یا اندر پنجم یا
زهره را در این جایگاه شهادت دهد یا ناظر از پس این سائل باشد و هوا دار و چون بمریخ ناظر
باشد عشق و هوای وی زنا و فحش و فجور بود و اگر بزحل نگرد همچنین باشد و اگر بعطارد نگرد و اگر عطا

بمزاج مذکور بود بکودکان و اگر بمزاج مونث بود بزنان و دختران باشد و اگر بزهره ناظر بود یا بمشتری
بحلال و نیکوئی بود و اگر قمر یا شمس ناظر باشد هوا از جهت نیکوئی حال و صلاح تن و جان جویشی
خواهد و اگر اندرین جایگاه جز نحسان و هفتم یا بدلیل مسئول عنه نگرد بنگر که آن کوکب خداوند آن
خانه است و چه کوکب دوست و معشوق آن کوکب بود و اگر دیدی مواضع که گفتیم بدلیل مسئول عنه ناظر
باشد معشوق وی هم زن وی بود و اگر سائل زن بود معشوق وی هم شوی وی باشد و همچنین دلیل کبر
از دلیل مسئول عنه اگر در پنجم باشد یا اندر یازدهم و بطالع یا صاحب طالع ناظر بود مسئول عنه بر سائل
بود و اگر بصاحب برج دیگر یا بکوکب دیگر نگرد بر کسی دیگر عاشق باشد و اگر میان ایشان قبول بود آن کار
برآید و محکم شود و اگر قبول نبود برنیاید و تباه شود و اگر اتصال از مودت بود دوستی حقیقت بود و اگر
اتصال از عداوت بود زود بریده شود و دوستی حقیقت نباشد و اگر اندر برجها منقلبة المطالع یا منقلبة
القوة یا منقلبة الطریقة باشد همچنین دلیل کند مانند اتصال **فصل در معرفت خلقت خوی زن**
از قول مصنف اگر پرسند از صفت زن بنگر بدلیل زن اگر در وتد بود این زن کدبانو بود و نیکوکار
و تیمار دارنده خان و مان شوی باشد و اگر ساقط بود این زن کاهل بود و نا تیمار دارنده و اگر در نهم
باشد پارسا باشد و همچنین در خانه سیوم اگر مقبول و مسعود بود و اگر جز این باشد نابودنی باشد
و اگر دلیل زن مسعود بود این زن نیکو و نیکو طبع بود و پاک فکرت باشد و اگر بنحوس باشد بخود بد طبع و
ناسازنده بود خاصه بمقابل و تربیع باشد بطالع یا بدلیل طالع و اگر برج هفتم یا آن برج که دلیل زنست
اندر برجها صحیح و جمیل در باشد زن خوب روی بود و اگر بجوان برجها باشد زن زشت روی باشد و اگر دلیل
زن بسعدان ناظر بود زن خوب روی باشد و اگر بنحسان ناظر بود زن زشت روی باشد و اگر زن اندر برجها
ثابت بود و بسعدی ناظر بود این زن پارسا و نهفته بود و مستوره یا و اگر بنحسی ناظر بود مفسده و نا بهنجار
بود و اگر در برجها منقلب بود زن بیقرار بود و خویشتن دار نبود و مصلحت نباشد خاصه که بمریخ ناظر بود
زانیه بود و اگر بسعدی نگرد پارسا نبود و لیکن خویشتن دار نبود و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع و با
کوکب علوی بود زن دارای بالا بود و اگر در برج الطلوع بود یا کوکب سفلی باشد کوتاه بالا بود و اگر کوکب
سفلی باشد و در برج مستقیم الطلوع بود یا طالع زن مستقیم الطلوع باشد و یا دلیل کوکب علوی باشد
و در برج معوج الطلوع بود و یا دلیل کوکب سفلی بود دلیل کند زن میانه بالا بود و اگر در برج

راست قامت بود و اگر ذو جسدین بود قامتش میان راستی و کژی بود و اگر برج منقلب بود کژ قامت
بود یا در کار رفتن چنانکه بود اگر دلیل شرقی باشد این زن جوان باشد و اگر مغربی باشد سال
خورده بود و اگر جنوبی بود یا شمالی این زن بسال میانه بود میان جوانی و پیری و اگر خداوند هفتم کوکب
سعد بود و سعدی بوی پیوسته این زن شریف مکین باشد و مبارک و اگر نحس بود و خداوند طالع
بوی متصل بود سایل بسبب زن بعز و جاه و رفعت و منزلت رسد و اگر خداوند هفتم در برجهای
ساقط باشد و نحسی بوی پیوسته بود زن بیشرم و بیحجب بود و اگر خداوند هفتم نحوس باشد
اندر برج منقلب و مریخ بدو ناظر زن بیشرم و بیحجب و اگر زهره ناظر بود همچنین و اگر زهره و مریخ
منحوس باشد و مریخ ناظر بود زن حریص بود بکار زنا و گیرد حرام از جان دوست تر دارد و اگر زحل ناظر
بود زن کشتا بود یا کشتار طبع و اگر خداوند هفتم اندر برج منقلب باشد ذو جسدین بود و منصوب کشته
از خداوند طالع و پیوسته بمریخ یا عطارد یا بسوی خداوند یازدهم متصل بود این زن را شوی
پنهانی بود جز از شوی حلال و اگر دلیل زن اندر زایل و تد باشد یا اندر برج منقلب و منحوس و کشته
از دلیل مرد مودت دلیل کند که زن بسلا باشد بمردی جوان که گیرد جوان و باشد و لکن دستگاهی
یابد اگر این برج که گفتم مایل و تد بود یا و تد بود یا برج ثابت بود شاید بودن این زن با زهرا و خوش برسد
و اینکه گفتم زن است و اگر از دلیل مرد بنگری همچنان حکم کن که از زن گفتم و اگر دلیل متهم باشد
بخداوند هشتم یا بمشتری و زهره یا بهم السعاده یا بصاحب السعاده یا بصاحب و یا بشمس سعود بود
این زن توانگر باشد و اگر جز این باشد تو اگر نبود و حال مرد نیز بر صفت قیاس کن

فصل در معرفت آنکه زن چشم رفته یا طلاق شده بخانه باز آید یا نیاید

بنگر دشمن و زهره و شمس اندر اوتاد باشد و وی
الارض و زهره مغربی بود و این زن بشوی خود باز گردد بخودی خود و بخشودی و مطیع شوی بود و دو
شود بر رفتن از وی خیر و منفعت باشد و اگر شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض یا آمدن
بد شواری باشد و اگر زهره راجع بود و مغربی زن بخودی خود باز رود و اگر راجع بود زن از آن گردد
پشیمان شود و اگر مشتری باشد و از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و راجع بود زن باز گردد و لکن
شود بر کرده خویش و اگر شمس همچنان اندر و تد فوق الارض باشد و زهره ساقط بود همچنان باشد که گفتیم
اگر قمر از اشلا گذشته باشد بوقت چشم رفتن زن باز گشتن زود نباشد بسوی خویش و اگر بوقت زوال

قمر ساقط بود

قمر ساقط بود و زهره راجع یا متقیم رجعت بود و مغربی باشد این زن بخودی خود باز آید یا
پشیمانی و اگر بوقت سلخ شمس و زهره هر دو ساقط باشند بگوی تا آن زن را طلاق کند که از وی هیچ
منفعت و شادی نباشد و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوی قاهر باشد و از یکدیگر جدا گردند مرد
پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند و اگر دلیل زن با زهره راجع زن بتوبه باز گردد بسوی شوی
و اگر دلیل زن ناظر باشد بدرجه طالع این زن نیاید بخانه شوی و اگر ساقط بود این زن بخانه شوی
نیاید و اگر بصاحب طالع ناظر باشد هم دلیل آمدن باشد و اگر در برج منقلب بود زود پشیمان شود و
اگر در برج ذو جسدین بود میان پشیمانی و ناپشیمانی باشد و خورسند خوار باشد و اگر برج ثابت
پشیمانی نبود و اگر پشیمانی بود دلسخت دارد و خورسند و خوار شد این باب بکار آید مرزنرا که چشم
رفته بود از خانه شوی و مرزنی را که از شوی جدا رفته بود و دیگر نمودی که زن بخواهد بخانه آورد
بدانکه آید یا نی و اگر بیاید کی آید و از دلیل مرد نیز همچنین قیاس گیر که دلیل زن گفته شده است
برج دلیل مرد است زهره دلیل زن است هر دو شهوانی اند معشوق گرد از مشتری و عطارد نیز همچنین
اند این باب دلکش عجائب و حیله کردار اند نکانی و میان ایشان بی تخلیط نباشد هر دو و بیکدیگر
فریبی جویند با خیال و مصنف کتاب گوید اگر دلیل زن بدلیل مرد ناظر باشد یا متصل بود
بنظر مودت یا از برج منقبه المطالع یا منقبه القوه یا منقبه الطریقه بر زن بشوی باز
گردد بخوش دلی و خشودی و اگر اتصال ناظر عداوت باشد یا ناظر نباشد و قبول نباشد میان
ایشان و یا دلیل زن اندر برجی باشد که طالع را یا دلیل مرد را اندروی مراعت نبود این هر کرا
نیاید و پشیمانی بود که تا بروزگار ماضی تا آن شوی چندین چرا دوزگار کرد و اگر با این هر قبول
باشد یا اندر برجها مراعت دلیل مرد باشد پشیمانی نبود و لکن باز آمدن باشدش بخانه شوی
بکره و ناخوشی اگر دلیل ناظر یکدیگر نباشند و نه اندر مراعت یکدیگر و نه بنزدیکی ناقل یا اندر النور
یا جمع النور باشد میان ایشان این هر کرا نیاید بدانکه شوی تا آنگاه که شکل بدل کند یا اتصال
کرد بدیگر یکدیگر از اتصال قبول و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل زن و دلیل مرد هر دو نحوس یا
یا در هبوط یکدیگر باشند یا اندر وبال یا اندر تربیع و مقابله یکدیگر باشند نظر صدق و مخالفت
و نحسی هم وقت اندر خصومت و شدت و جدائی باشند و هیچ گونه و هیچ طریق زنده گانی نباشد اندر

میان ایشان جز رنج و مشقت و زیان و تباهی

فصل در معرفت زنا شوی با زن قول منجم میگوید

بدلیل مرد و بدلیل زن چنانکه بر گفتیم اگر اتصال مودت دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود
را برنج رسد بخواستن زنان زن دشوار یابد و اگر در هفتم باشد مودت متهور زن باشد و زن قوی تر
باشد و قاهر باشد بر مرد اگر اتصال صاحب هفتم را باشد مولود بر زنان نیرو زبود و زنا نزد بدو رغبت
باشد هر کجا زن خواهد با سخن و اجابت یابد و شادی بیند و روزی مند باشد و اگر صاحب هفتم طالع
مستعلی باشد بر صاحب هفتم مودت قاهر باشد و چیره دست و قوی بر زبان و همچنین جواب گوی اندر کار
خصومت و انبازی و خرید و فروخت و حرب و کارزار و صید و آنچه بدین ماند اگر اتصال بدوستی باشد
میان ایشان دوستی و آسانی و نرمی باشد و اگر قبول بود بهتر باشد که میان ایشان الفت موافقت و الفت
باشد و اگر اتصال عداوت باشد میان ایشان خصومت و تعصب و ناسازگاری باشد که اتصال قبول باشد
ایشان دوستی باشد و لکن سعادت عاقبت و برخورداری نباشد و از یکدیگر نیکوئی نبینند و صاحب هفتم
نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و ناظر سعدها بود و از نخستان پاک باشد مولود را زن نیکو حال و نیکو
خو و باهنر و باشرم و باخرد بود و از کوهر نژاد بود و از نسل پارسایان باشد و کدخدائی بد
آبادان باشد و اگر فاسد حال بود و ناظر نحسها بود یا راجع باشد یا محترق و مولود را زن بد سیرت
بد سگال و بی هنر و بی ادب و بدحال بود و از وی غم خورد و هیچ شادی نبیند و همیشه غمگین بود
از و بنگر بصاحب سابع و با کدام خانه یابی و بر او بر چه حال بینی چون دانسته باشی اتصال او بصاحب طالع
اگر اندر و بدبینی زن از شهر خویش کند و اگر اندر مائل الوتد بینی از دوستان و نزدیکان بود و اگر اندر ناقل
زایل بینی زن از نیکانی در و جای بود که کرخ حسب و نسب او را زاند چون بنده یا شبانو و اگر در شرف بود
از مردمان بزرگ و شریف و اصیل بود و اگر در هبوط بود از مردمان حال کشته و محنت رسیده بود
و اگر در برج غریب بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل از مثلثات یکدیگر باشند زن از خویش و شوی
باشد و اگر زاید بود صاحب طالع زن از مردمان نیکو بود و اشکارا و اگر به نحس فاسد بود کار زنا کند و اگر
ناقص بود یا در شعاع آفتاب پنهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب تربیع یا مقابله صاحب سعد باشد
خواهر و برادر و کسها بدان راضی نباشند و اگر صاحب چهار باشد پدر و کسان پدر راضی نباشند
و اگر صاحب دهم بود مادر و کسها مادر راضی نباشند و سلطان در کار ایشان دست کند و همچنین

از هر کواکب از تربیع از خداوند وازده برج بصاحب سابع و بهر جنسی و بهر نوعی تا بر تو پوشیده نشود
اقربا را از مرتج و پدر را از شمس و مادر را از قمر یا از خواست و ناخواست ایشان آگاه باشی و اگر صاحب
سابع اندر برج جنت باشد یعنی ذو جسدین و عطارد و مشتری پیند مولود را نکاح دو باشد و اگر
از ایشان یکی را پیند نکاح خرم باشد و اگر هر دو را پیند نکاح خرم بسیار بود و اگر در برج طاق بود
و ایشان را پیند نکاح خرمی بود و اگر یکی را پیند نکاح خرم سه بود و اگر هر دو را پیند نکاح او بیخ بود و اگر
در برج طاق بود و صاحب طالع اندر برج جنت باشد و ناظر او بود نکاح خرم و بود و اگر صاحب سابع اندر
برج ثابت بود زن و شیزه بود و اگر اندر برج جنت باشد زن بیوه بود و اگر در برج جنت باشد زنا شو
کر و زن بود و اگر سابع بزحل ناظر بود یا اندر برج ثابت بود مولود را زن بکلانی و بدشواری بود و اگر بحال
ناظر بود و ماه مسعود بود یا اندر منقلب بود زن بکودکی خواهد اینست دانستن احوال خانه هفتم
چون بتامل گاه کنی بسیار سخن گشاید والله تعالی اعلم بالصواب

فصل در معرفت حال کدخدای بنیکی و بدی

اگر سائل سوال کند از حال کدخدای خویش بنگر که هر دو دلیل بیکدیگر ناظر هستند
اگر ناظر باشد بمودت و الفت و مصاحبت بود و اگر ناظر عداوت بود میان ایشان گفتگوی بود و اگر
قبول بود نیکو باشد و اگر دلیل قابل التدبیر اند و تد بود یا اندر برج ثابت پایداری باشد و اگر
برج ذو جسدین بود یا منقلب اندر و تد بود یا اندر برج ثابت بیم پایداری بود و اگر زایل بود میان
ایشان گفتگوی و زموده بود و ویرانی باشد و اگر دلیل ان سعود باشد از یکدیگر شادی بینند
و اگر نحوس باشند از یکدیگر همیشه بآزار بوند و اگر میان ایشان اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت
از بروج متفقات و ناقل و جامع نبود و نه رد النور میان ایشان وقت باشد یا دوری و اگر
صاحب هفتم نحوس باشد تباهی نکاح باشد و اگر نحسی در هفتم بود همین قیاس کن که نمودم و اگر دلیل
ثور و بیج اند و تد بود خاصه اندر سابع و زایج بود دلیل تخلیط بود میان وی و میان زنان و رجعت
دلیل تزویج باشد کنزی طلاق داده را باز گرداند و نکاح کند و اگر در هفتم دو کوکب باشد سعد و نحس
و سعد راجع باشد و نحس دلیل کند بدان که میان وی و میان زنش طلاق افتد و آن سعد یا دلیل کند که آن
زن را باز گرداند والله اعلم

فصل در معرفت تمام شدن عقد نکاح و وقت آن اتمام و وقت زنا شوی و عقد نکاح

آنگاه باشد که هر دو دلیل بیکجای مجتمع شوند اگر دلالت کوکب و برج از اتصال

اندر برجها منقلب روزها باشد و در برج مجدد ماهها و در برج ثابت سالها و همچنین اندر ذو
و منازل و ساقط حکم کن و همچنین اگر دلیل سریع السیر بود روزها بود و سط مشتری ماهها و بطی السیر
سالها و اگر دلالت از نقل النور تا جمع النور یا رد النور باشد هر وقتی که دافع الندبیر در درجه تدبیر
قابل التدبیر رسد آن وقت باشد و همچنین دلیل کبر از سهم تزویج مردان و صاحبش و سهم تزویج زنان
و صاحبش هر وقت که دلیل بدرجه سهم رسد یا بصاحب سهم از هر کدام که دلیل گردد تمام شدن
تزویج هر درجه مطلوبی روز یا ماه یا سال باندازه بروج هر گاه دلیل مرد بسهم تزویج زنان رسد
و یا صاحبش و یا دلیل بسهم تزویج مردان رسد یا بصاحبش آن وقت باشد بدرجات مطالع والله
تعالی اعلم بحقایق الامور **فصل در معرفت احکام گریخته و گمشده** اما بدانکه ما شاء الله
و بعضی حکما متقدم و متاخر هم اتفاق کرده اند بر آنکه دلیل گریخته درست و اگر وی دلیل آنکه سابع
صاحب سابع دلیل گریزنده است **قول ذرونیوس** صاحب طالع و قمر دلیل گریزنده است از برای آنکه سائل
را سؤال از گریخته است و هر چیزی سؤال از وی باشد طالع دلیل آن باشد و این قول نزدیک
من پسندیده است **قول ما شاء الله** طالع و صاحب طالع دلیل مولی است یا جوینده است گریخته و
ذرونیوس گوید وسط السما و صاحبش شمس دلیل جوینده است و خداوندش **قول حکما** و بعضی
از حکما گویند طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است اگر سائل خداوند گریزنده باشد و وسط
السما و صاحبش دلیل خداوند است **قول مصنف** گوید که بنزدیک من طالع و صاحب طالع و شمس و صاحب
برج قمر و صاحب وسط السما جوینده است خواهی خداوند گریزنده باشد خواهی غیر وی هر کدام
از این دلیلها را شهادت غالب قوی تر بر دلیل جوینده و ویست **قول حکما متاخر** گریزنده ماهست
و صاحب هفتم و آن ستاره که در هفتم باشد یا کوکب غریب اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد
باب گریخته دلیل و ویست و این قول نزدیک من نیکوتر است و تجربه کرده شد بسیار **درست کردن دلیل
گریخته** اندر باب طلب کردن هر کدام دلیل باشد که هم بدان صورت و صفت و فراست باشد که دلیل گریخته است
و آن برج که دلیل اندر ویست و گاه باشد که مردم محیر شود از دلیل گریخته یا دیر رسید که صورت و فراست
و صفت گریزنده است و بنگری با کدام کوکب منسوبست از وی حکم کن **فصل در معرفت آنکه گریخته
مال از خداوند برده است یا نی** ذرونیوس گوید بنگر بصاحب یازدهم که وی دلیل مال خداوند است

واگر سایل

و اگر سایل خداوند بود از صاحب خانه دوم بنگر اگر دلیل گریخته منصوف باشد یا متصل یا
بدلیل مال این گریزنده از مال خداوند نزدیک دزدیده باشد و همچنین از سهم المتعاده و از صاحب
دلیل گر باتصال و انصراف در نظر گریخته و اگر دلیل مال اندر وتد افتاب بود یا اندر وتد صاحب طالع
یا اندر وتد صاحب عاشر یا صاحب برج قمر آنچه گریزنده دزدیده باشد بخداوندش رسد و اگر بصاحب
طالع یا بصاحب عاشر یا بصاحب برج قمر ابتسش ناظر باشد دلیل مال دلیل کند که مال از ید از نظر
مودت با آسانی یابد و از نظر عداوت بدشواری یابد و اگر قمر از کوکبی سعد راجع منسوب شود
و بنحس متیمن و متصل شود این گریزنده باز آید از قبل خویش و بعضی از آن مال بسوزد و اگر هر دو سنتیم
باشند و قمر زاید النور و العدد باشد آنچه برده باشد هم باز آرد و اگر اتصال بقبول بود یافتن مال حسنست
باشد بآسانی و اگر غیر مقبول بود یافتن مال بدشواری بود والله اعلم **فصل در معرفت آنکه مال
گریخته است یا با یاران و بیش از این گروه دیگر گریخته یا نی** اگر دلیل گریزنده اندر برج دو جسد بود
اول اگر بنحس باشد شرکت و لکن دیگر باره بگریزد و اگر اندر تیمه دو وجسد بود دیگبار گریخته بود
و این دو بار باشد و اگر دلیل گریخته با کوکبی دیگر متصل باشد گریخته با یاران بود و اگر برج خالی
باشد و ثابت یا منقلب تنها باشد و اگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب و کوکبی نظر باشد
با یاران باز آن باشد باندازه تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله بعدد هر اتصالی چندان یار باشد
تربیع چهار تن و از مقابل هشت تن و تسدیس سه تن و اگر برج دو جسد بن باشد شش تن بود و اندر برج
ذو جسدین تربیع باشد هشت تن باشد و مقابله چهارده تن همین قیاس حکم کن تا بار تو معلوم شود
گریخته بار چندین است **فصل در معرفت گریخته که در شهر است یا از شهر بیرون رفته و بود
یا نزدیک** اگر خواهی که بدانی که گریخته اندر شهر هست یا بیرون بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است و آن
کوکب که صاحب طالع بوی متصل است و صاحب هفتم اگر این هر سه اندر اوتاد یا اندر اوتاد
افتاب باشند یا اندر اوتاد صاحب بیت قمر باشند این گریخته از شهر نرفته باشد و اگر اندر ربع شرقی
بود اندر مشرق آن شهر باشد و اگر در ربع جنوب بود اندر ناحیت جنوب آن شهر بود و اگر نیز بود
اندر جانب مغرب آن شهر بود و اندر ربع شمالی اندر شمال آن شهر بود گریخته اگر ابر هر سه دلیل اندر ثابت
بود نزدیک آن شهر باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد بدان ناحیت

روی نهاده باشد که دلیل کرد دلیل اندر آن ربع بود و بودکی این سه دلیل که گفتم از وی بیشتر شهادت
غالب تر باشد دلیل وی باشد و یا باشد که کوکب متصل ابر القمر و کوکب متصل بوی صاحب طالع و صاحب هفتم
هر یکی کوکب باشد این دلیل بغایت قوی باشد و بدلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد و باشد که
هر یکی یا علیحده دلالت باشد آنگاه بنگر هر کدام در باب گریخته شهادت بیشتر وی دلیل باشد بر گریخته
و اگر دلیل گریخته اندر وتد باشد و بکوکبی متصل بود که زایل یا ساقط بود این گریخته اندر شهر هست و بیرون
خواهد رفتن و اگر اندر زایل یا ساقط باشد و بکوکبی متصل شود که اندر وتد باشد این گریخته بیرون
شهر هست بشهری خواهد اندر آمدن اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد که گریخته اندر قلب شرق باشد اندر شهر
و اگر در دوازدهم باشد گریخته بیرون شهر باشد اندر جانب شرق و اگر در یازدهم بود اندر نواحی شرقی
باشد و به نزدیک شهر بود و اگر بکوکبی متصل باشد حکم از آن کوکب کن یا دوازده خانه **قول علی بن محمد
الشریف** مصنف گوید بنگر بدلیل گریخته اگر با کوکبی متصل باشد و اتصال قبول بود و آن کوکب در باب گریخته
شهادت باشد حکم از آن دلیل کن و با آن کوکب بیحجت چنانکه تراصفت کردم اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد
و طالع برج آتشی بود و بکوکبی متصل شود که آن کوکب اندر ربع جنوب باشد برج خاکی این گریخته بسوی مشرق
بیرون رفته بود و بسوی ناحیت جنوب قصد کرده و اگر در ربع جنوب برج آتشی شرق جنوب بود و اگر برج
بود بشمال جنوب باشد و اگر برج بادی مغرب جنوب بود و اگر طالع برج بادی باشد از آن جانب شرقی
رفته باشد و اگر برج خالی بود از ناحیت جنوب رفته بود و اگر برج آبی باشد از شمال شرقی بیرون آمده باشد
و اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد و بکوکبی متصل هم اندر ربع شرقی این گریخته اندر ناحیت مشرق باشد و بنگر که
برج قابل چه بر جست اندر ناحیت شرقی یا بجهت بود همچنین دیگر ربعها بر این قیاس کن و دیگر بنگر دلیل گریخته
اگر در ربع مشرقی باشد و اندر برج شرقی و از آفتاب نیز مشرقی باشد و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت
وی از این کشور باشد یعنی کیفیت مخالف باشد و بکوکبی متصل شود که کیفیت متفق باشد که دلیل گریخته اندر
باشد اندر مشرق و بکوکبی متصل باشد و بر او شهادت باشد اندر جنوب یا اندر مغرب یا شمال حکم کن
حکم بر آن کوکب باشد و اگر هر دو را شهادت بر ابر باشد هر کدام قوی تر باشد حکم از وی کن و اگر دلیل گریخته
الشریا باشد و اندر برج آتشی بود و از آفتاب مغربی بود و اندر ربع شمالی باشد این گریخته از وی شرق بیرون
رفته باشد بناحیت شمال و از ناحیت شمال بناحیت مغرب فرا گرفته و دیگر او تاد را همین قیاس حکم کن تا

آید

آید اما بدانکه حکم از باع فلک را زود کرده است و حکم برج نیز زود کرده و حکم از جهت آفتاب
باید ترتیب ارباع فلک را که گذر باشد و برج منزل بود و ناحیت آفتاب یعنی شرقی و مغربی دلیل قرار
گرفت بدان ناحیت آفتاب یعنی شرقی و مغربی دلیل قرار گرفت بدان ناحیت و بنگر گریخته تا وقت سود
یابی و اگر یافته شود بدان وقت بگذار کوکب متصلست و اندر کدام ناحیت است هم بدان ناحیت قرار
آید اگر دلیل گریخته اندر مثلثات آتشی باشد اندر جانب کوهها و کشت زارها و کوه بانها باشد و اگر در
مثلثات آبی باشد اندر بنهای حوض و آبگیرها و جویها باشد و اگر در وتد باشد بشهر باشد و اگر در زایل
وتد باشد نزدیک شهر و اگر در زایل بود از شهر دور باشد والله تعالی اعلم بحقایق الامور **فصل
در دو شی جایگاه گریخته از قول علی بن محمد الشریف** مصنف گوید بنگر بدلیل گریخته و بدلیل طالع
اگر هر دو اندر یک ربع باشند سائل یا گریخته اندر یک شهر باشند هر دو اگر اندر اوتاد باشد اندر یک
باشند و اگر در زایل باشند در یک ناحیت باشند و بنگر میان دلیل گریخته و دلیل سائل چند درجه است و
درجات را ساعات کن و هر درجه را از مطالع بروج ساعتی و قسمتی باشد در وی اگر برج منقلب بود
و اگر ثابت بود چندان ماهها را باشد و اگر ذو جسدین باشد چندان ساعت که باشد هر ساعتی روزی
بود و اگر دلیل گریخته از نجای سائل نخست دور باشد و اگر دلیل اندر ربعی باشد و دلیل گریخته اندر
ربعی که بخلاف دلیل سائل بود این گریخته بشهری دیگر باشد و اگر دلیل گریخته تا مرتبه باشد یا اندر سموم یا اندر
نهم یا بصاحب این قمر بود و اگر دلیل گریخته راجع بود این گریخته جایی شوانکه فرمن و زود باز گردد و اگر
دلیل گریخته مقیم یا بی یا مقیم اول متحیر یا باشد و جایی شوانکه فرمن چون جهات و نواحی گریخته دانستی
آنگاه بهر دو رست نباشد که عرض کوکب بیرون آورده باشی از جهت عرض کوکب توانی دانستن که
بکدام ناحیت و کدام جهت است تا دست آید و اگر دلیل گریخته اندر خانه خویش باشد این گریخته نزدیک بود
خویش بود یا جایی که اول آنجا برده باشد و اگر در شرف بود در جایی بود که وی آنجا معروف بوده باشد
معروفی و از آنجا بود و اگر در مثلثه باشد بخانه برادران و خویشاوندان بود و بنگر که دلیل گریخته از کدام
کوکب منصرف است از آن جهت که گریخته باشد و اگر قمر از زحل منصرف باشد یا از جهت مریخ یا از برج زحل
باشد و اگر منصرف مشتری باشد سبب گریختن از جهت خیر و صلاح و سکون باشد و اگر مریخ منصرف باشد
سبب گریختن بجهت بیم و ترس و شتاب و تکبی باشد همچنین از باقی کواکب اعلام کن و بنگر که بکدام کوکب متصل است

دلیل کریخته یا آنکس که باشد کریز پای بنگر کدام کوکبست و صاحب کدام برجست و اندر کدام موضعست
از وی صفت کن که کریخته بدان موضع و بنا کن باشد اگر با آفتاب متصل باشد بخانهٔ آفتاب این کریخته
بخانهٔ آفتاب این کریخته بخانهٔ زرکافست و اگر بزحل متصل باشد بخانهٔ خواجگان و دهقانان بود یا بجایی
باشد که آنجا عمارت باشد و همچنین از باقی کواکب قیاس کن هر کجا دلیل کریخته باشد بنگر که آن برج
بخته منسوبست کریخته آنجا باشد و صفت جایگاه چنانکه در خانهٔ چهارم صفت خانه کرده ذکر کردم **قول**
ذروبنوس میگوید اگر قمر در طالع باشد یا در ربع مشرقی باشد این کریخته در ناحیت مشرق و اگر در ربع
جنوبی باشد اندر ناحیت جنوبی بود و اگر در ناحیت ربع شمال اندر ناحیت شمال بود و اگر در ربع مغربی بود
همچنین و اگر طالع سرطان بود و قمر با زحل در وبا باشد این کریخته بخت دور رفته باشد و اگر طالع برج
مقوس الطلوع از راه پی راهه بیابان کریخته باشد و رفته والله اعلم **فصل در معرفت حال یافتن**
کریخته و جگونگی آن بنگر بصاحب طالع و قمر اگر متصل شوند هر دو بصاحب وسط السما یا شمس متصل
خانهٔ قمر بر کریخته ظفر یابد اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد و اما اگر دلیل کریخته اندر ثانی
طالع باشد این کریخته زاد رشهر یابند و اگر از نظر مودت باشد یا دلیل کریخته ساقط باشد یا زایل
پس سائل بر کریخته ظفر یابد و بی بیرون شهر **قول ماشاء الله** میگوید اگر میان صاحب هفتم و صاحب طالع
و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن کریخته اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد ظفر یابد بر کریخته
و بطلب و حرص و اگر اتصال کننده صاحب هفتم باشد این کریخته باز آید بخودی خویش و اگر اتصال
اندر اوتاد باشد اندر شهر یابند و اگر صاحب سابع بصاحب طالع متصل شود از اوتاد این کریخته خود باز آید
پیش از آنکه از شهر بیرون رود و همچنین اگر متصل شود صاحب هفتم از راست طالع بصاحب طالع اندر
جب طالع یا اندر راست طالع این کریخته باز گردد پیش از آنکه از شهر بیرون آید و اگر متصل شود صاحب هفتم
از جب طالع کریخته باز آید پیش از آنکه از شهر بیرون رفته باشد و اگر صاحب هفتم متصل شود بنحسی اندر
وتد این کریخته گرفتار شود اگر صاحب طالع بنحس نظر دارد یا بصاحب سابع بر کریخته ظفر یابد خاصه آن
نحس در وتد باشد و اگر مقبول باشد و قمر با وی ناظر باشد دلیل کند که ظفر یابد بر کریخته اگر متصل
قمر بنحوسی اندر دو از دهم یا ششم دلیل تباهی بود و یا یافتن اگر سابع اندر طالع بود بر کریخته ظفر یابند
از آنکه از شهر بیرون رود و اگر یکی از این بنحس با هر دو بصاحب سابع ناظر باشند جای کریخته پوشیده شود

صاحب سابع

نظایر

و ظاهر بود و اگر نحس را بصاحب سابع اتصال بود کریخته گرفتار شود و همچنین در دو طالع
دیگر خاصه که نظرشان از مودت باشد اگر سعدان در وسط السما یا در طالع بودند یا اندر یازدهم
دلیل کند که گرفتار شود اگر صاحب سابع بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم متصل شود دلیل بود
بر گرفتار شدن کریخته که صاحب این دو خانه هان فعل کند که زحل و مریخ کند و تباه تر آنگاه باشد
که صاحب دوازدهم تحت الشعاع باشد قمر و حوت بنحسی متصل شود کریخته گرفتار شود و اگر آن نحس
مقبول بود خداوندش از وی خشنود شود و اگر قمر بسعدی متصل باشد کریخته یافته نشود بگران
سعد یا حراق بود دلیل هلال اگر کریخته باشد و اگر کوکبی میان دلیل سائل و میان دلیل کریخته
نور کند یا ردنور کسی باید و رهنمونی کند و اگر از صاحب طالع بود کسی نشانی او ناگاهی دهد از
کریخته و اگر قمر را اندر آن برج که باشد اتصال نبود برج دفع بنگر و با اتصال وی بدلیل اگر قمر و اگر اتصال
پذیرند کوکب راجع بود یا دلیل کریخته خود راجع باشد بخودی خود باز گردد و اگر سریع السیر باشد
باز آید و اگر بطی السیر باشد برتر یافته شود و اگر مستقیم باشد باندازه سیر بود یافتن و اگر آن
نحس که بدو پرنده اندر اوتاد باشد این کریخته از دو سرای از تو دیل اهل دور نبود هم بدان جای
باشد و یافته شود و اگر اندر هفتم طالع باشد از اهل و سرای دور باشد اگر قمر بصاحب برج خویش
متصل باشد کریخته خداوندش باز آید اگر صاحب برج قمر اندر وتد باشد و زاید باشد و رفته
باشد و گرفتار شود بظلمی گوید اگر قمر بصاحب برج خویش متصل بود از وتد یا از سائل و بدلیل
یابد بر کریخته و اگر جز این بود ظفر نیابد والله اعلم **قول حکما** اگر قمر از سعدی منصوف شود و بنحسی
متصل گردد این کریخته باز آید خداوندش خشنود نشود و اگر مقارنه مشتری باشد و مستری راجع بود
این کریخته باز آید بخود خود و اما چون قمر زاید النور و العدد بود این کریخته بر کریختن زود رو
باشد و اگر ناقص النور و العدد بود دیر رو تر باشد و اگر اندر طالع سعدی باشد و اندر وتد هفتم
نحسی بود این کریخته را بر بسته بیارند و اگر در طالع نحسی بود و اندر هفتم سعدی برین کریخته ظفر نیابند
مگر که نحسی اندر وتد چهارم باشد و سعدی اندر وسط السما باشد و اگر قمر از هیچ کوکبی منصوف بود
و بسعدی متصل باشد بر کریخته ظفر نیابد هر کس که آنکه سعد راجع باشد آنگاه دلیل کند بر باز آمدن
کریخته از خودی خود و بود که خویشتن بخود و از آزاد شود و اگر از نحس منصوف شود و بهیچ کوکبی متصل

نباشد این کریخته گرفتار شود و عذاب کرده شود یا بدیها بیند یا بمیرد و اگر منصوف شود از سعدی
و بنحسی متصل نباشد این کریخته گرفتار شود و رنج و عذاب بیند و اگر آن نحس که از قمر بوی متصل
در مقیم اول بود کسی دیگر بگیرد و ببندد و بسته بخداوندش آرند و اگر در مقیم ثانی باشد اندر
راه گرفته شود و باز بجهد دیگر باره گرفتار آید و اگر صاحب برج قمر بتعو متصل باشد این کریخته
از بندگی برهد و خویشتن بخود و اگر قمر از تربیع و مقابله بنحس باز گردد و بسعدی متصل شود مثال
گریزنده نیکو شود و او را شوان باز یافتن و اگر از تثلیث و تسدیس سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد
کریخته و گمشده باز نتوان یافت و گرفتار آید و کریخته را بدرسد و رنج و سختی و اگر ماه اندر برج منقلب
و بکوکبی اتصال کند که اندر برج منقلب باشد گریزنده باز گردد و اگر ماه بصاحب طالع پیوندد و صاحب
طالع یا صاحب دو یا آفتاب یا بصاحب خانهٔ خویش این دلیل باز یافتن کند و همچنین اگر بوقت کشیدن
یا گریختن ماه هر کجا بوده باشد چون ماه باز بدان جایگاه رسد یا خداوندان جدید بوند که کریخته
گمشده خود آنجا بیابند **قول ذروبنوس** ذروبنوس گوید که اگر طالع یا بتعو زسعدی و نه بنحسی متصل
شود بنگر از طالع یا قمر اندر حال که بحترد در حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود کریخته زود گرفته
شود و اگر نشود خود باز آید و اگر طالع یا قمر بخرا زین برجها اندر باشد و از کریخته ظفر نیابند هر چند
که طلب کنند و اگر طالع یا قمر اندر ثور باشد گرفته شود اما بدشواری و مشقت اگر طالع یا قمر اندر همه
اول جوزا باشد اگر اندر دو روز ظفر نیابند پس از آن دور شود خبر نشوند از جایگاه دور و اگر اندر
آخر جوزا باشد زود یافته شود و اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد ظفر یابند بر کریخته اما بروزگار
دراز گرفته شود اندر عبادت جایها اگر طالع یا قمر اندر نیمهٔ اول اسد بود این کریخته بخانهٔ مردی زود باشد
زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر اندر سنبله بود زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر در عقرب بود زود گرفته
شود یا خود آید و اگر قمر یا طالع میزان باشد زود گرفته شود و اگر قمر یا طالع قوس باشد اگر نیز دور
گرفته شود و اگر نه هلال شود و گمان نداند که کجا رفت و اگر طالع یا قمر اندر جدی باشد از جای بجای بگردد
و دور افتد و اگر طالع یا قمر اندر دلو بود اندر اول جوزا و اگر طفر یابند و اگر جز این باشد ظفر نیابند بروی و اگر
طالع یا قمر اندر حوت بود اگر اندر اول حوت بود ظفر نیابند و اگر جز این بود ظفر نیابند **فصل در کیفیت**
احوال کریخته و زندگی و مردگی بنگر بتعو و بصاحب طالع اگر یکی در هفتم باشد و نحسی در هشتم بود بگریزنده

بمیرد

بمیرد پیش از آنکه بروی ظفر یابند اگر شمس یا بصاحب وسط السما یا صاحب بیت قمر اندر هفتم بود و عطارد
در هشتم نحوس باشد گریزنده بمیرد و اگر شمس یا صاحب وسط السما یا قمر یا صاحب طالع اندر هفتم باشد
و نحسی در هشتم بود جویندهٔ یا خداوند کریخته بود پیش از آنکه بروی ظفر یابند و اگر قمر بتعو بسعدی
دهد و اندر احتراق بود آن سعدان کریخته بمیرد و اگر بجای سعد نحسی بود ظفر یابند بیم و ترس
و اگر قمر تحت الشعاع باشد یا یا مریخ باشد یا یا ناظر بود این کریخته خویشتن با آتش اندر اندازد و
و یا با دیگر بکشد و اگر بجای مریخ زحل بود خویشتن را حبس کند و اگر سعدی ناظر باشد بسلامت باشد
بسبب هلال اگر کریخته اگر مریخ بتعو ناظر بود قمر اندر برج صورت آدمی بود آن بلا از مردمان رسد و
اگر در برج بهیمی باشد از بهایم رسد آن بلا و اگر اندر برج آبی بود اندر آب غرق شود یا بیماری تری بود
و اگر عطارد با زحل باشد کریخته خود را بدست خود بکشد و اگر قمر از نحس باز گردد و به نحس متصل شود این
گریزنده در گریختن بمیرد و اگر از مریخ منصوف شود و بزحل متصل شود و هر دو مستقیم باشند این
کریخته بشمشیر کشته شود و اگر راجع باشد خویشتن حبس کند و اگر مریخ بطی السیر باشد و زحل سریع بود
بمیرد بعذاب بمیرد بزشت خاصه که مریخ اندر برج ثابت بود و اگر قمر و نحسان اندر اوتاد باشند بمیرد
زشت خاصه که مریخ در برج ثابت بود و دست یافتن به بود و اگر بوقت گریختن یا بوقت سلامه دلیل کند
کریخته باشد و اندر تحت الشعاع یا افتاب این کریخته موجود نباشد و بروی ظفر نیابند و اگر از تحت الشعاع
بیرون آمده باشد بنگر یا اتصال آن اگر هر چه باشد از وی حکم کن چنانکه واجب کند و اگر صاحب بیت قمر
اندر تحت الشعاع باشد و صاحب برج شمس بتعو ناظر نباشد طالب کریخته یا خداوندش بمیرد پیش از آنکه
بر کریخته ظفر یابند و اگر صاحب برج قمر و شمس اندر هفتم باشد و اندر هشتم نحس باشد این دلیل مرگ
طالب یا خداوند کریخته پیش از آنکه بروی ظفر یابند **قول یعقوب کیندی** میگوید بنگر بتعو اگر صاحب بیت قمر
ناظر و متصل باشد آن کریخته مرده باشد و اگر صاحب برج قمر بصاحب برج هشتم متصل
باشد کریخته و گمشده مرده باشد و اگر بصاحب ثامن قمر متصل بود هم مرده باشد یا بیم باشد
و از صاحب دو میزه همچنین دلیل کند که بصاحب هشتم کنند و اگر خواهی تا بدانی که کریخته را مردم کشته یا چیزی
دیگر هلاک کرده بند بدلیل آن کشته و کریخته اگر نحوس باشد یا محترق و در برج آتشی باشد مردم کشته بود
و اگر در برج سباع بود سباع دریده باشد والله اعلم **فصل در معرفت کریخته و گمشده که چون یافت** اگر جوابی

تا بدانی که خود رفت یا کسی بر دیش نگریست اگر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف و جوهر
یا از صاحب ثلثه خویش یا از صاحب نوایم خویش این گریخته خود رفته بود و همچنین اگر از صاحب طالع
منصرف باشد خود رفته بود و اگر یکی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد و اگر از
اگر یکی منصرف باشد خود رفته بود و اگر قمر از اندر برج خویش بود بنگرید بدرجه قمر هر کوکبی که بوی متصل شد
از وی دلیل گیرد و اگر قمر از اندر آن برج که باشد منصرف باشد و نه متصل آن گمشده همه در آنجای که بود هاست
فصل در معرفت گریزنده و یا بنده گریخته و گمشده اگر قمر متصل باشد بصاحب وسط السما باشد
بآن کوکب متصل باشد که در وسط السما بود یا بکوکبی که اندر شرف بود دیگر بنده مرین گریخته را سلطان بود
و اگر قمر متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع گریزنده سائل باشد و اگر اندر دوازدهم یا بکوکبی
ساقط یا بنده مردی مجهول باشد و اگر ماه بکوکبی متصل شود که زیر نور آفتاب بود همچنین اگر ماه زیر شعاع باشد
بکوکبی متصل شود که تحت الارض بود یا اندر برج نهم یا سوی خداوند نهم یا خداوند هشتم یا بسوی وی
دشوار بود و اگر ماه بطالع باشد یا بتربیع طالع یا بتربیع خداوند طالع یا فرق وی بدشواری بود
و اگر بنظر سودت باشد یافتن وی بآسانی و زودی بود و همچنین از خداوند دوازده برج حکم کن
یا بنده و گریزنده را حکم اینست والله اعلم **فصل در معرفت فرق گرفتن و یافتن** اگر بر سند که کسی فرق
شود این گریخته هر وقتی که صاحب طالع و قمر و شمس یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر همه با یکدیگر جمع
شوند یا صاحب هفتم یا صاحب طالع مجتمع شوند تا درجه بدرجه متصل شود یا احتراق صاحب هفتم
چون اجتماع باشد یا اتصال چون درجه بدرجه برسند آن وقت یافته شود و بطلیموس گوید اگر تا
التدبیر اندر وجا اول بود یافتن زود باشد و اگر در وجه دوم بود یافتن گمشده یا گریخته میانه باشد
و اگر در وجه سیوم بود در روزگار دراز تر تا بدو دیر تر والله اعلم بالصواب **فصل در معرفت آنکه
گمشده و ضایع گشته** ابتدا بآنکه احکام گمشده و گریخته هر دو یکیست و لیکن اینجا فصلی یاد کنیم از آنکه
تا بفهم کردن آسانتر باشد یعقوب کندی گوید باشد که گمشده حیوان باشد و جز حیوان و گریخته جز
حیوان و گریخته جز حیوان نبود بدانکه دلیل بر گمشده و گریخته قمر است اگر قمر بصاحب طالع یا صاحب برج
خویش متصل باشد گمشده یافته شود و اگر متصل به شود و نه اندر طالع باشد و نه اندر هشتم یا فرشود
و اگر صاحب قمر مدبر یا سلیت طالع باشد امید یافتن باشد چون بدرجه طالع متصل شود وقت

یافتن

یافتن بود و اگر از صاحب ثانی عشر منصرف باشد یا از صاحب هشتم یا از صاحب ششم یا از طالع
یا عین مال از وجهی که باشد نظر سودت یا عداوت امید یافتن بود خاصه که صاحب قمر
ناظر بود و اگر خراب باشد گفته یافته نشود و اگر قمر بصاحب دوازدهم یا بصاحب ششم یا صاحب
هشتم و نحوس باشد گمشده بدست مردمی بدکردار و بطبع باشد که هرگز از وی باز نرهد خاصه که قمر باشد
و بطالع ناظر نباشد و اگر قمر مسعود باشد نباشد بسعدان یا بسبب بدست مردی امین افتاده بود
و امید یافتن باشد و هلال و نشود و اگر سعدی بطالع متصل باشد یا ناظر یا بقمر متصل باشد بدست
سلطان افتاده بود و اگر شمس بدرجه طالع ناظر باشد و بمودت و قمر نیز بجوطالع ناظر باشد
و اگر نظر قمر بطالع از مودت باشد باز یافتن بآسانی باشد و اگر نظر مخالفت بود بدشواری باشد
و تعب و مشقت و اگر قمر اندر طالع باشد بآن شهادت که گفته یافتن گمشده بعداوت و دشمنانی
دلیل گمشده قمر است و صاحب برج قمر دلیل خداوند شاعت یا طالع و صاحب طالع و جوهر برج قمر و
کوکب ناظر دلیل گمشده است **فصل در معرفت آنکه گمشده در خانه است یا نی** اگر قمر با صاحب طالع
اندر یکبرج باشد و میان ایشان بیک درجه باشد یا کمتر یا وی اندر یکخانه باشد و اگر از نیمی درجه زیادت
یا نیست درجه بود اندر محلت باشد و اگر زیادت از شصت درجه تا نود درجه بود اندر یکشهر باشد و اگر
اندر یکبرج نباشد از آنخانه و محلت شهر دور بود والله اعلم **فصل در معرفت درستی مهلکه گم
شده** اگر بر سند که بکدام جایگاه است بنگر اگر قمر بر برج آتشی باشد و اندر ربع طالع باشد بجهت
مشرق باشد و اگر اندر ربع وسط السما بود بمشرق و جنوب بود و اگر در ربع مغربی بود با دل تا جنوب
باشد مائل مشرق و اگر در ربع چهارم باشد بشمال مشرق باشد و اگر در طالع بود اندر برج خاکی بجنوب
مشرق بود و اگر در ربع وسط السما بود اندر قلب جنوب بود و اگر در ربع سیوم باشد اندر جنوب مغرب
مغرب بود و اگر اندر ربع چهارم باشد اندر مغرب شمال بود و اگر در برج بادی بود و اندر طالع یا بر
طالع بود اندر آخر مشرق باشد بمغرب مائل و اگر در وتد بود و اندر مغرب جنوب بود و اگر اندر وتد
سیوم باشد اندر قلب مغرب بود و اندر وتد چهارم اندر مغرب شمال بود و اگر در برج آبی بود اندر ربع
طالع و شمال مشرق بود و اندر ربع دوم اندر شمال آخر جنوب بود بمغرب مائل و اندر ربع سیوم شمال
مغرب بود و اندر چهارم در قلب شمال بود اینست بیرون آوردن ناحیت گریخته و گمشده **و اگر دلیل طالع بود**

با او آنخانه بود و اندر وسط السما میانه و اندر هفتم با آنخانه و اندر چهارم من آنخانه و اندر
دهم چون صاعد بود اندر بام و سطح خانه و اندر چهارم چون در حضیض بود زیر زمین بود
و اندر وسط السما چون در حضیض بر روی بود و اندر چهارم صاعد هم بر روی زمین بود اندر برج
منقلب با مردم بود یا بجائی که گرد بنده بود اندر دو جسد بین در دیوار بود یا در خشت یا بر روی نا باروی
اندر برج ثابت بجای محکم نهاده بود اگر قمر اندر حمل باشد بستور گاهها گوسپندان و آتشکدها
یا بجائیها مسقف یا بصحرا و اگر در ثور باشد اندر کشت زارها بود یا نزدیک پلها و کوه یا بنها
و بوستان و باغها و درختان انبوه و جای گاوان و اگر در جوزا باشد بکوهها و کمندها و تودها
تلها باریک و جایگاه بلند و جای نرد بازان و سرود گویان و مطربان باشد و اگر در سرطان باشد بجایگاه
نمناک و مرغزارها و جای نیستان و لبها حوض و آبگیرها و لبها جوی و نزدیک درختان بزرگ
و اگر اندر اسد بود بدشت و بیابان کوه یا بنها و وادیها صعب باشد و نزدیک نهاد گوهر و اور بزرگ
در وسیاع باشد یا جایگاه ملوک و کوشکها و قصرها و قلعها و تختها و تلها و کوهها و بلندیها و
حصارها بود و اگر در سنبله بود بکشت زارها که بر سر کوه بود و جایگاه درختان سوه و آب و جایگاه
سیل و باران و راه گذر و راهها و جایها بلند و صخرها و بیابانها بود و اگر در عقرب بود بجایگاه
کند و تاریک و سوراخها و زندان و چاهها و کوه کهنه و جایگاه غم و مصیبت و اندوه و ویرانها و
سوراخ کرده و خشونه زمین و تودستانها و ماستدوی و جایگاه درخت انگور باشد و اگر در قوس
باشد بوستانها و جایگاه سباع و راه گذر ایشان و صحرای ساده و جایگاه ستوران و گاو و گوسفند
و معدن آتش باشد و اگر در جدی بود بکوشکها و درگاهها و بوستانها و وادیها و آب گذرها
و جویها و کاریزها کهنه و درختانی که بر کرانه جوی باشد و کناره آبگیری که در روی آن گیاه باشد و
جایگاه سگان و روباه و وحوش و شتران و منازل غریبان و بندگان و جایگاهی که در روی آن نهاده باشد
قدیم و اگر در دلو باشد اندر آبها و جویها و روان و دریاها و مغاکها و جایگاه مرغابی و مرغان بزرگ
درخت انگور و شراب فروشان و جایگاه بدکاران و زناکنندگان و اگر در حوت باشد نزدیک دریاها و
کناره آبگیرها و مرغزارها و جایها ماهیان و فروشگان و ناهذان و جایگاه گریستن و غم و اندوه باشد
و چون این معلوم شد بنگر اگر دلیل گمشده اندر طالع بود در سرای بود بجایگاهی که نزدیک سرای بود

برای بود آنجا که دلیل باشد از دوازده برج و اگر اندر نواحی سرای بود از آنجا که دلیل باشد از
برج مانند آن باشد و اگر دلیل گمشده و گریخته دور تر از سرای یا شهر بود بدانجایگاه که در برج دلیل
کند بر دوری از آنجا گوی زیرا که در برج جای هست که دور تر است و جای هست که نزدیک تر و جای
هست که اندر یکجا و یکخانه هست و اما تدبیر باهلک برج منقلب دلیل راه کلانست و برج ثابت
دلیل راه گذرها بسیار راست و برج ذو جسدین دلیل سود و راهها است و چون بعطارد یا مشتری
نظری بود سر چهار راهه باشد و اگر قابل التدبیر اندر برج ذو جسدین باشد شش راهه بود و حمل
دلیل مغاکیها و مستراحها و جایگاه کنده و تاریک است مشتری دلیل شناهاست و صفها و شهرها
جوزه و سجدها و برج دلیل آتشکدها و معادن آتش و مطبخ شمس دلیل جایگاه بزرگ و کوشک و منظر
و تخت است زهره دلیل شراب خانه و جایگاه زنان و بوستان و کاریزها است عطارد دلیل راهکذر
و خوینه و کبینه و نقاش خانه و جایگاه مرغان قمر دلیل حوض و جوی و آب راهه و راه گذر خانه است
چون دلیل گمشده در هر برجی که ساکن و باهر کوکبی باشد بدانجایگاه بود و بنگر بدلیل گمشده و گریخته
اگر در برج آتشی باشد بجایگاه مردمان بود و اگر در برج سباع بود بجایگاه سباع بود چنانکه در باب
خبر یاد کرده از دلالت برجها و اگر در برج منقلب بود اندر زمین گشاده و نو عمارت بود میان فراز
و نشیب باشد و اگر در برج ثابت بود اندر زمینهای هامون باشد و نو عمارت و اگر در برج ذو جسدین
بود اندر زمین قدیم و کهن باشد که اندر وی آبادانی و ویرانی باشد و یا اندر وی بلندی و مغاکی
بود که گوند و دارد و گوهر **فصل در معرفت سبب ضایع شدن گمشده** اگر صاحب طالع با صاحب
برج قمر راجع باشد خداوند ضاع گمشده از بهر شیئی این متاع گم کرده باشد یا خواب آلود بود یا مست
یا بجائی که مشغول بوده باشد و عقل از وی زایل گشته و اگر در وبال یا در هبوط یا منحوس بود از خم
یا بیم و ترس و یا از بیماری متاع گم کرده باشد و اگر صاحب طالع اندر زایل باشد این متاع و کالا بستاد
بود و اگر در وتد بود و نحسی بوی ناظر بود به برده باشد و اگر قمر از وتد ساقط بود خاصه اندر نهم و سیوم بستاد
بود و این باب را بتمامی که گمشده است تا بدیده اند یا بفراموشی افکنده باشد اندر باب ضمیر بیرون
آوردن در رصد کتاب بفصل هم یاد کردیم و این باب را همچنان باید نگریستن که گریخته را خود رفته است یا
برده اند **فصل در معرفت آنکه سبب گریختن از چه بوده است** بصاحب طالع بنگر اگر در خانه دلیل

باشد یا از زحل منصوف باشد سبب کمشدن و فراموشی و غم و وسواس یا بیماری از جهت مستور
و برده یا از جهت پیری یا از جهت کشاورزی بوده باشد و اگر بخانه مشتری بود یا منصوف و از مشتری
باشد سبب کمشدن نماز و روزه و علم و عبادت بوده باشد و اگر بخانه مریخ یا منصوف از مریخ باشد
سبب کمشدن از بیم و ترس و اسباب سفر و جنگ و خصومت بود یا آتش کاری یا از فسق و فجور بوده
باشد و اگر آفتاب بود از سبب سلطان و کارهای ملوک بوده باشد یا از برای صید یا از جهت آشکارا شدن
چیزی بوده باشد و اگر زهره بود از جهت طمع و طرب و نشاط و سماع یا از جهت زنی بوده باشد و اگر عطارد
باشد از جهت کتابت و نامه و مشغول بودن باندیشه احتیال و تجارت بوده باشد یا از برای کودکان و اگر قمر بوده
باشد از جهت کودکان و نامه و رسول و پیغام بوده باشد و بنگر که بکی متصل است هم بدان سبب یافته شود
اگر صاحب هفتم مستقیم السیر بود از جهت راست کردن کاری که شده بود و اگر مقیم بود از جهت چیزی که
شده باشد **فصل در معرفت آنکه گمشده حیوانست یا غیر حیوان و از جهت نوع است** اگر دلیل
گمشده در برج آتشی بود و بسعدی ناظر بود یا بشمس و مشتری ناظر باشد آدمی بود و اگر در برج مائی باشد
بنگر که بکدام کوکب ناظر است از آن جنس باشد و اگر در برج پرنده بود یا بشمس یا بعطارد یا بمشتری
ناظر بود این باب را بتمامی در فصل دهم در صد کتاب یاد کرده اند باب خیجی بیرون آوردن در
آخرش شرح تمامی بگفته و اگر تیر بر آنها وتاد باشد و هر یکی صاحب برج خویش ناظر باشد دلیل
کحیوان باشد و اندر برج روحانی باشد بهایم را باشد و اگر از باب تیر و از باب اوتاد بحس
باشد و اندر برج آتشی چیزی باشد که اندر آتش نشان باشد ستور باشد و اگر این کواکب گفتم
آتشی باشد اندر برج آتشی چیزی باشد که اندر آتش در آمده باشد و برج آبی بر آب و برج خاکی بر خاک و
نبات و بادی بر درخت و حیوان دلیل کند و تمامی این باب اندر خیجی گفته شد **فصل ۴ در معرفت
کبوتر و رفتن او و چگونگی باشد** اگر پرسند از مریخی که از خانه رفته باشد و آموخته بوده باشد تا
کبوتری رفته باشد بنگر بعطارد و اگر بمحوس نبود زود باز گردد و اگر اندر وتد باشد بحست رود
باز آید و سبک و اگر اندر مایل و تد بود آید ولیک بحست زود نیاید و اگر ساقط در میان وقت آمدن
وی باندازه مال صغری عطارد باشد تا مطالع برج عطارد و هر درجه ساعتی یا روزی یا ماه یا باندازه
برج منقلب ثابت و ذو جسدین و اگر عطارد پاکیزه باشد و سلامت آن کبوتر بسلامت باز آید و اگر محوس باشد

از تثلیث یا تسدیس و مقبول بود بکوسار افتاده باز آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت
از جنس آن کوکب بود که نحس کننده باشد و از طبع آن برج اگر برجی پرنده باشد و مریخ یا شمس بوی
نظر دارند از باز و شاهین آفت رسد و اگر برج آتشی باشد از قوت گرما و تشنگی هلاک شود یا باشد
که کبوتر پرنده باشد و اگر آن آه که بکوه رود و روز و بیگاه برود **صفت کبوتر** مصنف کتاب گوید
بعطارد و بصاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر بود اندر نوع حیوان پرنده
خاصه بکبوتر وی دلیل است اگر دلیل سعود باشد و سلامت باشد از نظر نحسان بیگزند بود اگر دلیل
اندر شرف باشد این کبوتر یا نسبت باشد و معروف اصل بود و نغز پرنده بود و چابک خاصه اگر اندر
وتد بود اگر در خانه خویش باشد همچنین بود که گفتم و اگر در هبوط باشد تا در وبال بی اصل باشد و ابله
و گشونده و اگر در وتد باشد بنگر و خیاره بود و اگر در مایل وتد باشد میانه بود و اگر در ساقط بود
بی اصل و بیکار بود و اگر در برج منقلب باشد و اندر وتد یا اندر شرف باشد نغز و پرنده باشد و اگر
در زایل و ساقط و هبوط افتاده و پرنده بود و اگر اندر برج ذو جسدین هم نر و هم ماده پرنده
بود و هم آهسته پرواز و اگر در برج ثابت بود خاصه در وتد بخت پرد نیک و محکم و زیرک باشد تا آنکه
برج منقلب و دگر دنده و قلاب باشد و بروج ذو جسدین هم نغز پرنده و هم بلایه پرنده بود یعنی
دو لون و برج ثابت دلیل کند بر آهستگی پرندگی و سختی و محکمی اگر دلیل مستقیم باشد راست پرنده بود
و اگر راجع باشد گریزنده بود و زود بکوسار شونده و هر گاه دلیل شمالی بود و بکوبی جنوبی متصل
باشد و اگر بوجوزهر بود و برج منقلب بود و اگر صاعد اوج باشد پرنده بود و اگر در حضیض باشد
فرو آینده بود و زشت پرنده و اگر مشرقی باشد جوان باشد و سبک و اگر مغربی باشد گران رو باشد
و بر طبع و گران سخن و اگر سریع السیر بود و زایل یا صاعد نغز پرنده و بیگران رفتار بود و بلند پرنده
و زیرک و بطی السیر باشد بر پرنده و گران رفتار بود و اگر زاید باشد زود در بر و اگر ناقص بود دیر
دیر پرد اگر دلیل با زحل باشد سرون بود اگر با زهره باشد سیر بود یا مریخ سرخ بود همچنین از طبع و لون
برج و خانه و کوکب صفت کن **اما صفت آنک کبوتر** زحل دلیل سیاهست مشتری دلیل زرد است
دلیل سرخ است شمس دلیل زرد است و سپید زهره دلیل سپید است عطارد دلیل کبود است و قمر با اتصال و
انصراف و جایگاه و لون وضع باوی اگر کن با تحقیقت آنک پیرون آید **اما بدانکه** طالع دلیل بود

و دوم و دوازدهم دلیل گردنست و سیوم و یازدهم دلیل بازو و کتف است و وسط السما دلیل پشت است
و چهارم دلیل شکمست و پنجم و نهم دلیل پهلوهاست و ششم و هشتم دلیل پاهاست و هفتم دلیل دست
هر کجا سعدی پای بکوبی آن اندامست و هر کجا نحسی بود دلیل بیماری و آفت و عیب اندام باشد و نیمه فلک
فلک السیر سوی شمال دلیل هر چیز است از اندامها و وسط السما دلیل هر راست اندامها **فصل در
صفت نام و صورت کبوتر** اگر دلیل زحل باشد و اندر ربع یا خانه یا برج سیاه باشد و از زهره منصوف
بود این کبوتر سیاه است و اگر بجای عطارد و مریخ باشد سرخ السیر باشد بنگر که چند درجه منصوف باشد
درجات ثابت چند باشد طلعی بعد آن درجات ابیض باشد و اگر دلیل زهره باشد سپید بود و اگر با
مزاج زحل باشد و لون برج و جایگاه و لون اذاع برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون مخلف
باشد از برج و از موضع و از ربع فلک مسیر باشد و اگر مریخ باشد سرخ سیوم باشد و اگر بعضی موقوف
الارض و بعضی تحت الارض باشد و زهره در طالع بود و بهفتم و چهارم و وسط السما ناظر بود و مریخ
زهره را باشد اگر تند پر زحل در هد سیاه اسحم باشد و اگر بمریخ ناظر باشد سرخ اسحم باشد و اگر مشتری
و آفتاب بود زرد اسحم باشد و اگر بعطارد کبود اسحم باشد و اگر زحل در طالع بود و دلیل زهره تا
و زحل هفتم ناظر باشد سیاه رای باشد و اگر بجای زحل اذاع عطارد بود کبود رای باشد و بدانکه دلیل ماه
از دلیل نگرند بنگر دلیل کدام کوکب است و اندر جب راست کدام کوکب و متصل کدام کوکب و بدلیل
کدام کوکب نظر دارد از مزاج کوکب ناظر و از طبع برج و موضع ربع فلک بیرون آوردن
رنگها تا دانسته باشی و تمام لونها اندر باب خیجی یاد کردم **صفت خو و خلقت و صورت کبوتر** اگر
طالع مستقیم الطلوع است راست پرد و راست آید و اگر معوج الطلوع بود بهر جائی رود و بهر جائی
بنشیند و اگر دلیل بسعدی متصل باشد اندر برج منقلب زود باز آید بسلامت و اگر برج ذو جسدین
باشد بنیاید و باز زود باز آید و اگر ثابت باشد دیر آید و بسلامت آید و اگر بنحسی متصل بود آفت
رساند از کوهر آن نحس و از طبع وی و برج وی و همچنین حکم از وتد و مایل و تد و ساقط و تذکر اگر دلیل
بطالع ناظر باشد زود آید و بجای نشیند و اگر بسرج دیگر ناظر باشد یا بهفتم بجای دیگر نشیند و اگر دلیل
بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش یا آفتاب یا بصاحب وسط السما متصل باشد و سعود بود بسلامت بخانه
خویش باز آید و اگر جز این باشد جای دیگر افتد از برج منقلب باز آید و از برج ثابت باز نیاید اگر سعدی ناظر

باشد به برج منقلب زود باز آید و اگر نحسی ناظر باشد زود هلاک و اگر نحسی به برج ثابت باز نیاید
ناظر بود هر کز باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بر و امید آن باشد که باز آید این باب را همچنین
باب گفته و گریخته بدان کرا از آنجا و گریخته بدان که از آنجا یا هی و آفت و عیب اندام باشد و نیمه فلک
گردن اگر دلیل وجسدین بود و بسعدی ناظر بود بیاید بطلب آمد شد و اگر نحسی ناظر بود نیاید و
هلاک شود **و اگر** پرسد که از یکی با پنج یا ده یا بیشتر کدام نغزتر و پرنده تر و زود آینده تر بنگر دلیل
اول و دوم و سیوم چنانکه اندر باب جمع شدن مسایل آن گفتم هر دلیلی که صاعد بود وی بلند پرنده
تر باشد و هر کدام سعد بود وی نغز پرنده تر باشد و هر کدام مستقیم السیر وی راست رونده تر
و هر کدام راجع بود بکوسار آید و هر کدام زایل بود یا ساقط افتاده آید و همچنین حکم کن چنانکه در
باب گریخته گفته شده است والله تعالی اعلم بالصواب **فصل در احکام بیرون آوردن زندها
دلیل زندها** اما بدانکه دلیل خداوند کار طالع است و خداوند طالع بکوبی که قمر از وی خصوصی اگر طالع
ناظر باشد و اتصال و انصراف بود دلیل زدان کوکبیست که قمر بوی متصلست یا صاحب تابع و کوکبی
غریب بود اندر طالع اگر اندر طالع کوکبی باشد که وی را در وحظی نباشد از شرف و حد و مثلثه و وجه
نباشد دلیل دزد کند و اگر اندر طالع هیچ کوکبی نباشد هر کوکبی که اندر وسط السما بود یا اندر هفتم یا اندر
چهارم و غریب بود وی دلیل دزد بود و اگر آن دلیل نباشد هر کوکبی که اندر وسط و دوازدهم یا نهم باشد
وی دلیل دزد است و اگر در بن خانه نهاد و باشد هر کوکبی که بدر خانه نزدیکتر باشد وی دلیل دزد است
از این دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر باشد بدلالت نزدیکتر باشد **پیرون آوردن دلیلها
مسروق** دلیل دزدیده وسط السما است و صاحبش دوم و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحب وی
و قمر و صاحب ساعت هر کدام از این دلیلها را شهادت بیشتر و قوی تر بود دلیل مال دزدیده و بیست **پیرون آوردن
دلیل جایگاه مسروق** جایگاه دزدیده وتد چهارم و صاحبش و صاحب ساعت و آن برج که صاحب اند
و بیست هر کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل بود که مال دزدیده آنجاست **فصل در معرفت مال مسروق
که از جرجرهرست و چه مقدار است** بنگر بدلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحبش و سهم السعاده
و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر و صاحب جد قمر از این دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر
باشد دلیل و بیست بنگر بدلیل و برج وی تا از چه جنس است و از کدام جوهر است آبی یا آتشی یا خاکی یا بادی مال

مسروق از آن جنس باشد صاحب جد قمر دلیل مال مسروق است پس دو مه یا صاحب دو دلیل مال
سائل است یاد دیده زحل اگر صاحب جد زحل باشد یا دلیل مال مسروق و زحل اندر طالع باشد
یا اندر دهم یا صاعدی باشد آن متاع فاخر باشد و اگر انمایه نو و چیزی باشد که آن و زمین و عمارت را
بکار آید یا سنگ و آهن را اگر زحل اندر نور بود یا در مثلثه وی و اگر تحت الارض بود متاع کهن
و اگر زحل ساقط باشد یا در هبوط متاع در اصل فاخر باشد و لکن شکسته و تباه شده باشد خاصه
کهنترین بوی ناظر نباشد و اگر قمر زحل ناظر باشد این متاع چیزی باشد که آن و زمین و کشاورزی را بکار
آید و اگر زحل در هبوط بود چیزی کهنه باشد و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی بود بدین معنی و لکن ملک
را بکار آید و اگر مریخ را بوی نظری باشد از آهن بود یا چیزی که بکار کرمابه و ستوران بکار آید یا دست افزار
آهنگران و عداره گران و آنچه بدین ماند و اگر مشتری بوی ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بوی خاصه باشند
از ساز جامه و سرای یا از پوست حیوان یا جامها درست چون پوستین و بلاس و نطع و آنچه بدین ماند و اگر
زهره بوی ناظر باشد یا متصل فرخ خانه باشد و ماند وی و اگر عطارد بوی متصل باشد یا ناظر جامه باشد
که در راهها ستوران را بکار آید یا پوست باشد یا چیزی ماند این و اگر اندر جوزا باشد از دو جنس
و از دو جوهر بود یا از دو باشد یا سیم و کبر کرده و اگر شتری بوی ناظر باشد از ظالم یا از دهم رز باشد
و اگر از هفتم یا چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط بود از زر باشد یا سرب و اگر مریخ ناظر بود
از حیوان چیزی بود یا از ستور مطبخ یا از استخوان یا پوست یا ماند وی و اگر شمس ناظر باشد هم حیوان
باشد و اگر زهره ناظر باشد جامه باشد یا نعلین یا چیزی سطبر و جنس پوست درخت و اگر عطارد ناظر
باشد اندر یا باشد یا ماند وی یا آلت تیر و کمان یا آلت صید و حیلت و اگر قمر ناظر بود چیزی حیوانی باشد
و اگر اندر مثلثات جوزا باشد همچنین بود و اگر زحل اندر برجها آتشی باشد چیزی بود از آلت دست
افزار آتش کاران و اگر مشتری بوی ناظر بود از جواهر بود و اگر مریخ ناظر باشد آهن بود یا مس یا ماند آن
و اگر شمس ناظر بود زر باشد و ماند آن و اگر زهره ناظر بود سوب باشد یا ارزیز یا روی جامه یا ماند وی
یا آبگینه یا بلور یا آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود در مه بود یا چیزی که بدان ماند یا کتب سحر کردن طالع
یا در وسط السما از کتب پیغمبران و انبیا قدیمه باشد و اگر قمر باشد پیراند دور قیمت یا چیزی باشد
و ماند وی چیزی و اگر اندر برج آبی باشد یا مثلثات وی چیزی باشد که اندر آب بود یا آبکار را نیز بکار

آید

آید و اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی بود و اگر مریخ ناظر باشد از آلت کرمابه و مطبخ و آلت آب
و آتش کاران چیزی باشد و اگر شمس ناظر باشد جواهر آبی یا حیوانی بود و اگر زهره ناظر باشد صدف بود یا ماند
وی و اگر عطارد بود استخوان جانوران آبی باشد یا آلت کشتی یا نان و ماند وی و اگر مه ناظر باشد چیزی
آبی باشد و اگر زحل ناظر باشد چیزی کند و حقیر و سیاه بود و اگر راس ناوی بود از پوست حیوان
یا موی چیزی ساخته باشند **مشتری** اگر دلیل مال یا صاحب جد قمر مشتری باشد مال نقد یا
یا جوهر فاخر یا خزینها و گنجها را بکار آید یا از جایها منفعت باشد و اگر مشتری در برج دو جسد بین بود
این متاع از دو جنس بود و اگر زهره بوی ناظر بود از برج دو جسد بین چهار جنس بود و از آلت زنان بود
چون پیراهن و جامه و آنچه با شان منسوب و اگر مشتری در مثلثات آتشی بود چیزی بود از جوهر آتش چون
زر و سیم و آنچه بدین ماند و اگر در مثلثه خاکی بود جامه ملوکانه باشد یا جوهری که اصل نبات بوده باشد
و اگر در مثلثه بادی بود حیوانی چیزی باشد و اگر در مثلثات آبی بود چیزی بود که از آب بیرون آمده
باشد از گوهر دریایی و عنبر و مروارید و حرمیان و اگر شمس ناظر بود بمشتری مالی بود عظیم که ملوک
را بود یا از آلت ملوک و اگر زحل ناظر باشد از حیوان باشد چون عاج یا رسن یا سازی از زمین شکار
و اگر مریخ ناظر باشد از آلت غزو باشد و اگر عطارد ناظر باشد کتاب و خط و نامه باشد یا خود
آنکه مشتری و آنچه بدین ماند و از نظر هر کوکبی زهره مثلثه قیاس کرد یا دلیل درست آید والله تعالی اعلم
مریخ و اگر دلیل مال یا صاحب جد قمر مریخ باشد آن چیز از آلت اهل سلاح باشد یا از آلت آهنگران
و اگر شمس بوی ناظر بود از آلت ملوک باشد یا از سطبخ ملوک بود و اگر عطارد بوی ناظر بود از آلت
انداختن و کشادن حصارها و کمند و ماند این باشد و اگر زهره بوی ناظر باشد از آلت شوانی و زنجا
یا از چیزی که بزنان تعلق دارد و از آلت و زینت و ماند وی و اگر در مثلثه آتشی باشد و شمس یا زهره یا عطارد
یا مشتری بوی ناظر در مه یا دینار یا زر یا مریخ یا آهن باشد و آنچه بدین ماند و در مثلثه خاکی لباس کرده باشد
و اندر مثلثه بادی لباسی باشد از حیوانی بیرون آمده و اندر برج آبی چیزی باشد از حیوانی یا جواهر
یا آلت آهنگر یا آبگینه گران و آنچه بدین ماند یا جانور نیز نه چون باز و باشه و شاهین و جرغ و تیهو و
آنچه بدین ماند **شمس** اگر دلیل مال شمس باشد زر باشد یا جواهر یا حیوان که از مایه یا آلت ملوک و آنچه
بدین ماند و اگر در مثلثه آتشی باشد جواهر و زر و سیم باشد یا یاقوت و لعل و ماند وی و اگر در مثلثه

خاکی بود جواهر زمینی باشد چون بلور و ماند وی و مثلثه بادی حیوان باشد و مثلثه آبی جواهر
آبی باشد **زهره** و اگر دلیل مال یا صاحب جد قمر زهره باشد از دیبا و جامه ابریشمین باشد اندر مثلثه بادی
و اندر مثلثه آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه بود و اندر مثلثه خاکی جامه و نبات و جواهر زمین
باشد و اندر مثلثه آبی مروارید و عنبر و حرمیان **عطارد** اگر دلیل مال عطارد باشد یا صاحب وی در رو
دیبا را باشد اندر مثلثه آتشی و اندر مثلثه خاکی جامه حبوب باشد و اندر مثلثه هوایی پوست
حیوان و موی و بلاس باشد و اندر مثلثه آبی جانور آبی از جواهر آبی باشد و جمله عطارد دلیل
کتب و نامه و جامها برنگ و نقاشی باشد اگر عطارد مسعود باشد و اگر منحوس بود یا راجع شده بود زهره بود
رافیا سر کبر کرا زهره جنس و از آلت و چیزها که هست بوی چه منسوبست و اندر کدام مثلثه و از کوکب کدام
بوی ناظر است و از کدام برج هم بدان قدر که یابی حکم کن تا درست و اگر در برج حمل باشد چیزی بود که
بسر برند چون کلاه و دستار و تاج و اگر اندر ثور باشد چیزی بود که بگردن آویزند کلوبند و اگر در جوزا
بود چیزی باشد که در دستها و کتفها بکار برند و همچنین تا دوازده برج تمام و کمال و اگر دلیل مال اندر
جوزا بعطارد ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتاب و نامه و خط یا دست برنج و انگشتری و افزونی
و ماند وی و اگر بعطارد ناظر شود ادیبه باشد یا پوست حیوانی و اگر اندر سرطان باشد مروارید
صدف یا حریر بود و اندر اسد اگر دشمن ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر نبود آهن بود یا دار سلاح و اگر
در سنبله بعطارد ناظر بود درم و دینار باشد یا پیرایه زنان و اگر اندر میزان باشد
ناظر باشد چیزی باشد بیهودی و کوکردنی یا مجون کردنی و اندر عقرب بود و آرایش زنان باشد یا آلت سماع
و طرب بود و اگر زهره ناظر بود حیوان باشد یا جانور و اگر در عقرب بمریخ ناظر بود زر یا سیم باشد و اگر
ناظر بود مس یا چیزی نیاز بود یا الحامه و اگر در قوس بود و مشتری ناظر بود جوهری باشد از دو جنس یا
باشد نگین و یا جواهر آتشی باشد و اگر مشتری بوی ناظر نباشد جامه بود و ماند وی و اگر در جدی زحل ناظر بود
جوهر زمینی و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی باشد فرو تر و کمتر از نبات و اگر در دلو زحل ناظر بود حیوان باشد
یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر زحل و مشتری ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر شمس و عطارد بمهر ناظر باشند
درم و دینار باشد از پوست و ادیم و اگر در حوت بود و مشتری بوی ناظر بود مروارید یا عنبر یا چیزی
که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر نبود از هر چیزی باشد و از هر نوعی که اندر وی رنگ باشد **فصل**

امابدانکه

امابدانکه اگر دلیل مال یا صاحب ناظر باشد آن چیز از گوهر نیکو باشد اگر شرقی باشد نو بود و اگر
مغربی باشد کهنه بود و اگر مستقیم باشد راست شکل بود و راجع بود که بود یا عیبی یا شکستگی در
بود و اگر در وتد بود قوی و محکم پایها بود و اگر ساقط بود از جوهر ضعیف و پیها باشد و اگر در زایل
وتد باشد میانه بود و اگر مسعود باشد صحیح و نافع و نیکو بود و اگر منحوس باشد زشت و ناکار و ناعیب باشد
و اگر در مواضع خویش نباشد بر خلاف جنس خویش بود همچنین قیاس کرد کمتر حکم کن و مزاج کواکب بکدیگر
نگاه دارد و اندر نظر و اتصال چنانکه در جنس کمتر حکم کن والله اعلم **فصل در معرفت مال که چگونه دست**
بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکبست و از صغری قیاس کیر چنانکه در باب جنس یاد کردم بتمامی و برج
بدان قیاس حکم از نظر و اتصال و از نواضع نیک و بد و از احتراق و رجعت و زایدی و ناقص و سعد و نحس
فصل در معرفت آنکه چگونه و بچه حیلت دزدیده اند و برده بنگر بدلیل مال مسروق
اگر زحل بوی ناظر بوده باشد بحیله و مکر و هی و مخادعت دزدیده باشند چون در کشادن و اندر
آمدن یا بسبب کارهای نهانی و بسبب پوشیده داشتن و اگر مریخ ناظر باشد با شکار از زده باشند
یا مکابره بشکستن قفل و شکستن کلید یا شکستن در یا بسوراخ یا حفر و یا بغصب کرفته باشند و اگر
مشتری ناظر باشد بقصد دزدی باشد و دزد باشد بنیکی و لیک چون بخانه در آمده باشد این نیکی
بدان چیز یا خود دزد باشد و بود داشته بطریق نازی و مزاح و همچنین اگر زهره باشد دلیل مال بنیکی بوی
دوستی و گستاخی مزاح کرده باشد و اگر ناظر شمس باشد از تربیع و مقابله و مقارنه بدزدی قصد کرده باشند
عدو این مرد دزد مردی بزرگ و محتشم باشد و اگر بنظر مودت باشد دزد نباشد و نه قاصد دزدی
بود و لکن مال پیش چشم آمده باشد بروی گستاخی و دوستی بر گرفته باشد و اگر عطارد ناظر باشد و
بود آنچیز بظلم و تزویج و مکر و خدیعت برگرفته بود و اگر مسعود باشد بحکایت و سخن و مخادعه دزدیده
باشد و اگر قمر ناظر شد بکنایی کرده باشد و اندر دو دیده و کالا برداشته و برده اینست احتیال دزدی
بطالع اگر برج ثابت بود از خانه برگرفته باشند و اگر برج منقلب بود از صحرا برگرفته باشند و اگر ذو جسدین
باشد از روی یا از خزینه برگرفته باشند اگر دلیل در قصاعد بود از جایگاه بلند یا از بام خانه یا از مجره
برگرفته باشند و اگر در هبوط یا در حضیض باشد از زیر زمین یا مغاکی برگرفته باشند و اگر در وسط
باشد از جایگاه بلند بر گرفته باشند کمتر از صاعد و اوج و اگر تحت الارض بود از خانه یا جای نهان

کرده بر گرفته باشد یا از راه پشت خانه اندر آمده باشد **فصل ۳۴ در معرفت جایگاه کالای دزدیده و کیفیت آن** بنگر بصاحب طالع و صاحب چهارم و بصاحب برج قمر و بصاحب ساعت و قضا
دوم هر کدام را شهادت پیشتر بود وی دلیلست اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر وتد صاحب چهارم
اندر چهارم بود یا اندر اوتاد صاحب طالع و صاحب ساعت اندر اوتاد طالع باشد مال مسروق در آن
خانه است که خداوند کالا در وی است و اگر جز این باشد بجای دیگر باشد اما بدانکه دلیل اندر اوتاد بود
کالا هم در آن خانه بود و در مایل و تادیه نزدیک خانه باشد و در ساقط و در تر جای بود و اگر صاحب
ساعت با خانه چهارم برج منقلب باشد بگوی که بخانه یا بامیانه خانه یا جای ماشده وی نهاده باشد
مال مسروق و اگر این برج ذو جسدین بود اندر دیوارها نهاده باشد یا بر روی و اگر ثابت بود
بر روی زمین نهاده بود و بنگر بصاحب ساعت و از وی قیاس گیر و اگر فوق الارض باشد مال
مسروق آنجا که بود ظاهر و پیدا بود و اگر تحت الارض باشد بزیر زمین یا زیر زیره چیزی پنهان کرده
باشد و اگر صاحب ساعت یا برج چهارم برج آتشی باشد بجایگاه مردمان بود و اگر بصورت آب
بود بجایگاه بهاء نهاده بود و اگر برج آتشی بجایگاه آتشدان و شورو مطبخ نهاده باشد و اگر برج
خاکی باشد بجایگاه خاک نهاده باشد و اگر برج بادی باشد بجایگاه درخت و باغ و بستان نهاده باشد
و اگر برج آبی باشد بر لب جوی و حوض و جایگاه نمایان نهاده باشد اگر در تور باشد بجایگاه کاه
و کسمند نهاده باشد و اندر سنبله بجایگاه طعام و جو و گندم و اندر جدی بجایگاه کاه و ورو و تبن
بود و اگر در جوزا بود در کندو و صندوق یا ورق بود و اندر میزان و دلو در خوار سان و بوغا شد در طاق
یا جاه بلند و روشن صاحب ساعت اندر شلشه هوائی تحت الارض دلیل کند که در صندوق و رف نهاده
باشد و اندر فوق الارض معلق یا اندر هوا نهاده باشد یا اندر سقف و رف و طاق و مانند آن و اگر
در برج چهارپای بود یا قمر اندر وی باشد و بعطارد ناظر یا جو ستوران یا ستورگاه بود و اگر صاحب
با کوکب نحس متصل باشد حیوان پنهان باشد و چهارپای صندوق باشد یا تخت و اگر اندر حمل باشد
گوسپندان و ستوران بود و اگر در اسد بود در خانه شیر و پلنگ و یوز و باز و باشه بود و اندر ثور
بجایگاه سلاح خانه و تیر و کمان باشد و شرح این تمامی بجایگاه طلب کردن گفته شده یاد کرده و اگر زهره
یا مشتری یا صاحب درجه و تد الارض بجایگاه طالع یا اندر چهارم یا اندر اوتاد و قمر اندر جایگاه نیک

باشد

باشد و شمس ناظر بود آن مال دزدیده بجای گاه نیکو و مجلس حرم بزرگ باشد و یافته شود و زن
راهنمونی کند یا مانند وی و اگر تربیع خداوند طالع باشد یا اندر چهارم یا خداوند چهارم باشد و قمر
بوی ناظر بود اندر سنور و سلاحها و مطبخها و آتشگاهها یا اندر خانه آهنگران و روی گران و آتشکاران باشد
و اگر بجای مریخ زحل باشد و قمر بوی ناظر بود اندر جایها سیاه و قاریل و کنده یا آنجا خانه یا جایگاه
ویران بود و اگر بجایگاه مریخ مطارد و قلید دلیل مال مسروق اندر خانه عطاردان کتابخانه یا مدرسه
علم یا بدبیرستان علم یا بکارخانه پیشه وران یا کبوتر خانه یا دست افزار خانه و اگر بجای مریخ قمر
بود یا بخانه قمر بود بجایگاه چاه آب باشد یا بحوض آب تجوی یا بسوستان یا مانند وی و از هر کواکب
و از نظر همچنین دلیل کبر و اگر بجای مریخ زهره باشد بجایگاه زنان و جایگاه حرمه و طرب و نشاط
باشد یا بخانه بود اما بدانکه سعدان در چهارم باشد یا بدلیل مال مسروق یا سعدی باشد بجایگاه
پاکیزه و نیکوها داشتن و بدست مرده اصیل بود و اگر نحسان اندر وی باشد یا دلیل مال مسروق
بنحسی متصل بود بجایگاه سیاه و قاریل و تباه نهاده باشد و بمرده پیچیده داده بود اگر دلیل مال
اندر صعود یا فوق الارض باشد نیام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر اندر هبوط بود یا هابط بود
یا در تحت الارض بود اندر زمین نهاده باشد و تمامی بجایگاه بدرستی و حقیقت و موضع اندر یاد کرده
و باب فین در خانه چهارم اندر چگونگی خانه هر یاد کرده شده است از انجا قیاس گیر و اگر خداوند طالع
یا صاحب چهارم و صاحب ساعت هر کدام را شهادت پیشتر بود دلیل وی است اگر خانه چهارم برج آتشی
یا آبی یا خاکی یا بادی باشد بنگر بکدام جایگاه است و کدام بواجبی دلیل کند و دلیل بر کدام موضع دلالت
کند هم بدان بواجبی و بدانجا بحث که منسوبست مال مسروق آنجا نهاده بود و صفت آن جایگاه است از خانه
چهارم بنگر تا بحقیقت بدانی والله اعلم **فصل ۳۵ در معرفت خانه دزد و نشان در خانه دزد**
اما بدانکه قمر در خانه دزدست و آن سرایست که دزد در وی است و اگر قمر در طالع بود یا ربع طالع در
خانه دزد بسوی مشرق است اگر در ربع جنوبی بود در خانه بجهت جنوب بود و اگر در ربع مغربی بود در
خانه بجهت مغرب بود و اگر در ربع چهارم باشد در خانه بجهت شمال باشد چنانکه گفته و اگر قمر در برج جدی
بود در خانه و طبقه بود یا خانه دو در ه بود یا بدو بخش باشد و اگر در برج و اگر در برج ثابت بود در جدی
کلان بود و محکم یا در یکلت بود و اگر در برج منقلب بود در خانه بر بلندی بر سر آبا بالا باشد و در وی خود بود یا

کار خانه چیزی ناقص بود و اگر متصل بزحل باشد از نظر عداوت بود در خانه سیاهی باشد یا شکستگی
و اگر نظر مودت بود در خانه دست بود بر سر یا پوست حیوان یا مانند وی و اگر بمریخ ناظر باشد از نظر
عداوت اثر سوختگی باشد یا آتش یا شکستگی آهن بود و اگر بنظر مودت باشد در آهن بسته باشد و اگر
و مریخ ناظر باشد در آهنین باشد یا آهن بسیار در وی کار برده باشد و اگر قمر منحوس بود یا اندر هبوط بود
در خانه خلق و شکسته باشد و اگر قمر ناقص النور باشد یا بمحاق یا بهبوط زایل باشد خانه را در نباشد
یا در خانه افتاده بود و اگر با مشتری بود بر در خانه نشستگاه بود یا بوستان یا جوی یا مسجد بود
و اگر با آفتاب ناظر بود بر در خانه تخت یا نشستگاه بزرگ و اگر زهره بود بر در خانه ایوان
باشد یا کلزاری و اگر عطارد بود راه گذر باشد یا کبوتر خانه یا معلم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد
کرده و صفت کرد از نظر برجها و کواکب بحقیقت بوجه دلالت کند از انجا قیاس گیر و اگر قمر با زحل بود
بر در خانه نزدیان باشد یا چیزی که سر بالا برآید و اگر با ذنب بود بر در خانه مغاک یا کنیف یا خاریا
خاریا چوب و خاشاک بود یا جوی که کنده باشد یا رهگذر بود یا جایگاه مار و کژدم باشد و اگر قمر
مسعود بود در خانه نیکو باشد و اگر نحس باشد در خانه تباه و شکسته بود و اگر در برج مستقیم الطلوع
بود در خانه راست بود و اگر در برج مقوس الطلوع بود در خانه کژ بود و اگر دو وتد بود راست بود
و اگر ساقط و مایل بود در خانه نرخ باشد و اگر مشتری باشد یا بکوکب شرقی متصل بود در خانه
نو باشد و اگر مغربی بود یا بکوکب غربی متصل بود در خانه کهن بود و اگر زایل بود در خانه نیک مهنا
باشد و اگر قمر صاعد باشد بفلک اوج یا در فوق الارض باشد در خانه بلند و اگر هابط بود و اندر
هبوط یا تحت الارض بود در خانه پست باشد **و در ودیوارها** از قمر و اتصال وی بکواکب و از برج
خاکی و بادی و آتشی و آبی دلیل کرد دیوار خاکی یا سنگین یا جوبین است و از مزاج و طبایع کواکب
گرفته اند برج خاکی متصل بزحل از خاک باشد و از وتد و برج آتشی از سنگ باشد و اندر برج آبی یا با
باتصال زحل جوبین بود و باتصال مریخ از چوب و برج آتشی از خشت و ساند وی والله اعلم بحقایق
الامور **فصل ۳۶ در معرفت دوری و نزدیکی خانه دزد** اگر دلیل سایل و دلیل دزد اندر یکخانه
باشند هر دو اندر یکتم باشند و اندر ربع مخالف بود و بر جای باشد و اگر در میان دلیل دزد و دلیل
سایل یکبرج بود یا اگر تو اندر یکسوی یا در یکتم باشد و اگر بقرب بود در درجه باشد اندر یکتم بود و بنگر

میان

میان دو دلیل از درجات مطالع چند بعد باشد هر درجه یک گز باشد یا یکهزار سنگ یا یکساعت یا یکروز
یا یکماه یا یکسال و اما بود باندازه دوری و نزدیکی و باندازه برج ثابت و محدده و منقلب باندازه
وتد و مایل و زایل همچنین قیاس کن و نزدیکی **فصل ۳۷ در معرفت آنکه دزد آشناست یا بیگانه**
بنگر بدلیل دزد اگر در خانه خداوند طالع خطی باشد شرف این دزد مر خداوند کالا را قریب و خویش باشد
و اگر جز این بود دزد غریب و بیگانه بود بنگر بهترین اگر هر دو طالع ناظر باشند یا اندر طالع باشد یا ناظر
صاحب طالع باشد این دزد اهل بیت خداوند کالا باشد یا خویش وی بود یا باوی بوده اگر یکی از بهترین
بطالع باشد یا بطالع ناظر بود میان سایل و دزد خویشی نباشد و لکن معرفت باشد مر دزد را با سایل
و میان ایشان آمد و شد بود و اگر دو ناظر باشند یا ساقط بوند از طالع این دزد غریب باشد و از اهل بیت
سایل نباشد و نه نزدیک و محالطت بود و نه معرفت باشد اگر صاحب طالع اندر هفتم بود یا با دلیل
دزد متصل باشد یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر باشد یا یکی بصاحب برج خویش متصل بود و دلیل
کند که دزد از اهل بیت سایل بود یا ایشان محالطت و معرفت دارد و اگر صاحب طالع اندر طالع بود و
صاحب سابع با دلیل دزد متصل باشد این سایل دزد بود یا دزد با سایل یکجای باشد و اگر هر دو در
برج خویش باشند و بطالع ناظر باشند از اهل بیت بود و لکن با ایشان اندر یکسرای نباشد و اگر در برج
خویش باشد و بطالع ناظر باشد یا اهل بیت معرفت دارد و آمد و شد کوینده میان ایشان فراوان دارد و اگر
دلیل دزد با صاحب طالع اندر طالع باشد یا اندر وتد بود یکی این دزد با سایل یکجای باشد یا خود دزد دلیل
بود اگر دلیل دزد با دلیل سایل در یکبرج بود و قمر در خانه خویش باشد و بطالع ناظر بود دزد از اهل بیت
سایل بود اگر یکی از بهترین دلیل سایل باشد اندر خطوط خویش نباشد و بطالع ناظر بود و صاحب طالع ناظر بود یا اهل
بیت آمد و شد باشد و گستاخی بود و همسایه باشد اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب بود یا صاحب طالع آن
کوکب باشد که وی دلیل دزد است این سایل خود دلیل دزد است یا دزد با سایل بهم آمده بود اگر دلیل دزد اندر
نهم بود از خانه خویش این دزد غریب بود اگر در دوم باشد یا در هشتم باشد از جایگاه خویش این دزد نه بود
و اگر در شرف خویش باشد از حلال شراف باشد یا از معروفان شهر و اگر مثلثه یا حد یا وجه خویش باشد از
معروفان محلت یا از معروفان اهل بیت خویش بود اگر طالع سرطان بود و قمر در وی باشد یا بوی ناظر بود
دلیل دزد قمر باشد این دزد خداوند خانه باشد یا خود از خویشتن دزدیده بود و اگر قمر بطالع نهاد یکی خانه خویش

ناظر باشد و صاحب بیت قمر بطالع شاهد بود و قمر نیز شاهد بود سائل دزد بود اگر صاحب طالع در
طالع بود یا زایل باشد از وقت دباوی کوکبی که باشد بدرجه طالع تر دیگر بود دزد باسائل بود بهم از یاران
او بود چون معلوم شد که دزد اهل بیت است اگر افتاد دلیل دزد بود بدرش باشد و اگر پدید نبود مهتر خانه
بود و اگر قمر باشد دزد مادرش بود یا دائی اگر زهره باشد زنش بود یا مادر شوی و اگر زحل بود بنده یا
یا مزد و رایودی غریب و اگر مشتری بود بزرگتر و مهتر کسی از خانه بود که کسی بدزدی بسوی کان برد و اگر مریخ
باشد پسر و برادر خورد تر او بود و اگر عطارد بود از دوستان و همسایگان که با او میانست دارند و اگر دلیل
در رصاحب طالع باشد سائل دزد بود و اگر صاحب دوم بود از یاران یا همسایگان هم دیار بود و اگر صاحب
سیوم باشد دزد از برادران و خویشاوندان بود و اگر صاحب چهارم بود از اهل او بود یا از شهر بدان و
اگر صاحب پنجم از فرزندان و اگر صاحب ششم بود از بندگان و خادمان و اگر صاحب هفتم باشد اگر زهره بود یا زهره
ناظر بود یا شاهد این دزد زن وی باشد اگر دلیل دزد کوکب مونث باشد اگر مشتری بود بجای زهره و دلیل
دزد مرد باشد یا از دزد زن بود و اگر صاحب هفتم با صاحب هم بود از اقربا زن بود و از انبار دزد بود و اگر
صاحب دهم بود از همکاران و همپیشگان و خداوندکاروی دزد باشد و اگر صاحب یازدهم بود دوست
زن یا دوستان سائل دزد بود و اگر صاحب دوازدهم بود دشمن سائل باشد یا زن و انبار یا همسایه آید
راست یا از مرغ خانه دزد بود و این بار با یاقوت بیشتر که وقت از هفت کوکب شهادت خواهد درست
آید و این باب انگاه بود که دزد آشنا یا اهل بیت بود و اما اگر دزد بیگانه یا غریب بود این چندین
بار نگریستن فایده نکند که بسیار مردم بیگدیگر نمی راست مانند و از کار و پیشه و نام و صورت و توان و
نایک تفحص نکنی و تیل را زو نفهمی نیک باریک تمیز نکنی نتوان دانستن **فصل در معرفت آنکه دزد**
مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر در برج مونث بود یا مغربی بود یا اندر ارباع مونث بود دزد زن باشد
و نیز همچنین شهادت جوی از کوکب دلیل که مذکر است یا مونث و از اتصال و انصراف قیاس گیر اگر دلیل دزد
کوکب نر باشد و کوکب بوی ناظر باشد و برج ماده بود این دزد مرد باشد و لکن در باطن بشبه زنان بود یا کار
زنان کند و اگر کوکب ماده بود و کوکب ماده ناظر و برج نر بود این دزد زن باشد و باطن بمردان ماند یا
مردانه بود و کار مردان کند اما از شهادت نری و مادگی نیک نگاه باید داشتن اگر کوکب نر بود و مشرقی و برج
ماده بود و ربع ماده شهادت از نظر جوی اگر کوکب ناظر بود مرد بود بشبه زنان و اگر کوکب ماده ناظر بود

بود

بود بر شبه مردان و اگر ناظر نبود بدرجات و قوت و فعل آنکه دزد از انجا حکم این مثالات که گفته شد باشد هر کجا
شهادت بیشتر یابی بروی حکم کن و اکنون از تدبیر و ثابت کواکب یاد کنیم تا آسان باشد هر چه چون دلیل
دزد بود بدانکه دزد زن باشد اگر مشرقی بود و اندر برج مذکر و ربع مذکر باشد یا شمالی بود باشد یا انجا
بود دزد مرد بود بشبه زنان یا حیز باشد یا مخنث یا مانند این و اگر زنی دزدیده بود اگر دو شهادت نری
و یکی شهادت مادگی زن بود زیرا که زهره بذات خود ماده است اگر سه شهادت نری بود و یکی شهادت
مادگی مرد بود و باطن زن بود و قمر نیز همچنین که از زهره یاد کرده و همین نیز حل اگر مغربی بود و یا
اندر برج نر یا ربع نر مرد بود و اندر برج ماده و ربع ماده مونث بود و اگر مغربی باشد خصی باشد یا شنده
پیر مشتری چون مشرقی باشد اندر برج مذکر و ربع مذکر مرد بود چون مغربی بود در برج و ربع مذکر بود
مرد بود برج و ربع مونث بشبه زنان بود یا خلقت زنان باطن زنان یا عنین یا مخنث بود و همچنین
مریخ که صفت کرده عطارد مشرقی بود و برج نر غلام باشد یعنی کودک و اگر مغربی بود یا برج مونث یا
ربع مونث یا باتصال کوکب مونث ماده بود و اگر مغربی باشد و برج ماده کنیزک باشد یا دختر و هر
جائی که شهادت غالب تر بود وی بدان جای منسوب باشد طالع اگر برج مذکر بود و صاحب ساعت نیز در برج
مذکر بود مرد بود و اگر طالع مونث بود و صاحب ساعت نیز مونث بود زن بود و اگر یکی مونث بود و یکی
مرد بود یا زن با مرد بود بشبه زنان یا زن بود بشبه مردان این است دانستن نری و مادگی والله اعلم بالصواب
فصل در معرفت آنکه دزد آزاد است یا بند در رستست یا معیوب بنگر بدلیل دزد اگر سعد باشد
یا در برج مقبول دلیل کند که دزد آزاد است و اگر منحوس بود و یا کوکب نحس بود دزد بنده بود و اگر دلیل دزد
در خانه شش بود از برج خویش دزد بنده بود و اگر دلیل دزد صاعد بود یا اندر اوتاد یا زایل بود
دزد درست اندام و نیکو قامت بود و اگر هبوط بود یا ساقط یا ناقص دلیل کند بر ضعیفی و بیماری دزد
و یا معیوب بود و اگر با صاحب شرف متصل بود تن درست و اگر با صاحب هبوط متصل بود عیب ناک باشد
و همچنین اگر بکوکبی متصل باشد که اندر شرف بود یا در هبوط دلیل باشد والله اعلم **فصل در معرفت دزد**
کوتاه یا بلاست یا پست یا بالا اگر دلیل دزد کوکب علوی باشد دراز یا بالا بود و اگر سفلی بود پست یا بالا بود
اگر وسطی بود میانه یا بالا بود و اگر کوکب علوی باشد اندر برج شرقی در نیمه صاعد از مرکز وسط السما یا طالع
یا کوکب چهارم سخت دراز یا بالا بود و اگر بر جها مستقیم الطلوع بود هم دراز یا بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع

باشد یا ربع مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه یا بالا بود و اگر کوکب وسطی بود اندر برج مستقیم الطلوع یا در برج
دراز یا بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع باشد یا در ربع مغربی بود کوتاه یا بالا بود و اگر کوکب سفلی اندر ربع
مشرقی بود یا در برج مستقیم الطلوع میانه یا بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع و ربع مغربی بود کوتاه یا بالا بود
و ربع مشرقی دراز یا بالا بود و ربع شمالی و جنوبی میانه یا بالا و ربع مغربی پست یا بالا برج مستقیم الطلوع راست
قامت بود و برج معوج الطلوع کوتاه قامت یا کوژپشت یا کوژ و منده باشد والله اعلم **فصل در معرفت آنکه**
دزد تنهاست یا با جماعت یاران اگر دلیل دزد در برج ذوجسدین بود یا اندر برج کیوان یا وتاد و دلیل
دلیل دزد باشد با یاران بود یا خداوند دلیل دزد بدلیل ناظر باشد بمودت یا صاحب ثلثانی برج
شرف آن برج با خداوند دلیل دزد هم آن جایگاه دلیل در این دلیلها گفته اگر هر یا بعضی بدلیل دزد ناظر باشد
و مقبول از یکدیگر دزد با یاران بسیار باشد و اگر دلیل دزد و کوکب دنیا اندر برج ذوجسدین باشد
دو باشد و اگر جز این باشد که گفته دزد یکتن باشد خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصورة
یا دلیل دزد یکی کوکب باشد **فصل در آنکه این دزد هیچ دزدی دیگر کرده است یا این نخستین بار است**
اگر دلیل در برج ذوجسدین باشد این دزد را پیشه دزدی باشد یا چند بار دزدی کرده باشد و اگر
باول برج باشد اول دزدی باشد یا از دیگر بار دزدی بکند و اگر اندر آخر برج بود یکبار دیگر دزدی
بود و این دوم یا او باشد و اگر برج ثابت بود یکبار کرده بود و دیگر نکند و اگر در برج منقلب بود زود
زود دزدی بکند و از دزدی نیز نشود **فصل در آنکه دزدی شب کرده است یا بروز** اگر دلیل
دزد کوکب لیلی باشد یا اندر برج لیلی بود خاصه که اندر حیز لیلی بود یا تحت الارض بود دزدی بشب کرده بود
و اگر کوکب نهاری بود یا اندر برج روزی بود خاصه که اندر حیز روز بود یا فوق الارض دزدی بروز کرده باشد
و اگر بعضی در بهره روز و بعضی در بهره شب میان شب و روز کرده بود اگر آن لیلی که دلالت کند غالب
بود از دلیلان بر زیوق آفتاب فرو شدن کرده باشند و اگر روز غالب بود بر کن روز طلوع و غروب
باشد بوقت طلوع فجر دزدی کرده باشد و کوکب لیلی آن باشد که طلوع وی نیمشب بود و روزی آن باشد که طلوع
وی نیم روز بود کوکب دزد برج نر روزی باشد و کوکب ماده و برج ماده شبی باشد **فصل در معرفت آنکه**
دزد خواهست یا نه بنگر بدلیل دزد اگر در اول برج بود یا مشرقی بود دزد جوان بود و اگر نیمه برج یا
نه مشرقی و نه مغربی و آن آنگاه باشد که میان لیل و آفتاب نود درجه بعد از پیش و از پس این بود میانه

در پیری و جوانی و اگر در آخر برج بود و مغربی بود دزد پیر بود و اگر باشد آنگاه بشهادت بیشتر بود حکم بر وی
کن اندر ربع مغرب میانه بود به پیری مایل و اندر ربع شمالی باشد اگر دلیل در عطارد بود جوان باشد و زهره
هم جوان باشد و لیکن از عطارد کمتر سال تر بود و مریخ جوان باشد آنچه یعنی کهل و مشتری کهل تر بود
از مریخ کلانتر و زحل پیر بود و بنگر از موضع آفتاب شرقی دلیل کند بر جوانی و مغربی دلیل کند بر پیری
و تمامی اول دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند بر کهلی خاصه میان مشرقی و مغرب بود و تمامی آخر
دلیل کند بر پیری نزدیک بود بپیری فرو اندر ربع اول زماه نو دلیل کند بر جوانی و در ربع مستوی کهلی
در ربع چهارم بر پیری شمس اندر ربع طالع جوان باشد و در ربع مغربی کهل و اندر ربع چهارم پیر بود
زحل در مشرقی جوان بود و لیکن بر طبع و اندر تعزیت بر سخت هرم باشد مشتری در تشریق جوان کهل
طبع باشد و کهل خو و اندر آخر تشریق کهل بود و اندر او تعزیت بر کهل طبع بود و اندر آخر تعزیت پیر
مریخ در اول تشریق جوان باشد و آخر تشریق کهل جوان طبع بود او تعزیب کهل بود آخر تعزیب کهل پیر طبع بود
زهره و عطارد اندر اول مشرقی تاجع باشند زهره جوان بود و عطارد کودک بود و مستقیم باشد زهره
خراب زهره جوان طبع بود و عطارد کودک نیز طبع و مستقیم تعزیت عطارد جوان باشد و زهره اندر اول
کهول باشد **سال دزد** اگر خواهی تا سال دزد بحقیقت بدانی از دلیل و از دزد طالع دزد یعنی هفتم
دلیل کبر سال وی بیرون آید چنانکه در اول کتاب بیرون آوردن سال سال گفته و فصلی دیگر است که آنجا
یاد کرده ایم آنجا یاد کنیم لایق باشد و بنگر که دلیل کبر سال کبری وی چند است و بنگر که دلیل اندر آن برج گشت
بچند درجه است از برجی ربع است یا ثلث یا سدس یا نصف هم بدان قدر از سال کبری بگیر آنچه بیرون
آید سال دزد آن باشد این دلیل که گفته معقول است والله تعالی اعلم **فصل در معرفت آنکه دزد در**
شهر است یا از شهر رفته است بنگر بدلیل دزد اگر صاحب سیوم بصاحب نهم متصل است اندر جایگاه
نباشد یا دلیل دزد اندر این مواضع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد دور تر جای کرده و اگر
دلیل دزد در وتد بود اندر شهر باشد که این و تدبیر ثابت است این دزد بر جای قرار گرفته است اگر نیز چنین
بود خواهد که از شهر بیرون رود هنوز نرفته باشد اگر سایل او تد بود نزدیک شهر باشد و اگر ساقط باشد
بیرون شهر باشد و رنج و اگر دلیل اندر آخر برج باشد و تحویل خواهد کردن خواهد که از آن جایگاه که هست
بیرون رود و اگر دلیل در اول برج بود تحویل کرده بود و از شهر بیرون رفته و لیکن نزدیک شهر باشد و اگر

از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و بکوکبی متصل باشد که از دهشتر بود یا شش یا دوازدهم
از طالع هم از شهر بیرون آمده باشد و اگر دلیل دزد اندر بعی باشد که صاحب طالع بخلاف آن
ربع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و در افتاده بود و اگر صاحب طالع ساقط بود از نظر
و اتصال دلیل کند که دزد در ورفته بود و اگر هر دو اندر یک ربع باشند هم اندر شهر باشد یا سایل
والله اعلم **فصل در معرفت آنکه دزد بکدام ناحیت رفته است** اگر دلیل دزد اندر برج
آتشی باشد یا ربع مشرقی این دزد بناحیت مشرقست و اگر در برج خاکی بود و اندر ربع جنوبی بناحیت جنوبی
رفته است و همچنین در چهار ربع و نواحی بکوی چنانکه در باب گسسته یاد کردم **فصل در معرفت**
خانه دزد بنگر بدلیل دزد که اندر کدام برج است و آن برج از طالع بکدام ناحیت است همه بدان
ناحیت باشد و اگر صفت جایی خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است همه بدان مثلثات که منسوب است
از وی صفت کن و اگر صفت برج بخواهی بکوی اینجا بوی نسوبست همچنانکه در باب گسسته گفتم از مثلثات
دوازده برج و قمر دلیل دزد خانه دزد است از وی نیز صفت کن چنانکه بر تر یاد کرد والله اعلم **فصل**
در آنکه مال دزد است یا بکسی دیگر داده است بنگر میان درجه طالع و وتد چهارم کردن
میان کوکبی باشد پس دلیل کند که مال مسروق کسی داده است و صفت آنکس بر صفت آن کوکبست و بنگر از
درجه دزد تا نود درجه هیچ کوکبی هست اگر بود آن کوکب آنکس است که مال مسروق بوی داده است و اگر هیچ
کوکبی نباشد اندرین دو میان پس هیچکس را نداده است و بنگر بصاحب ساعت اگر اندر وتد باشد یا اندر
رابع این مال مسروق بدست کسی نهاده است بنگر اندر برج هیچ کوکبی هست یا هیچ کوکبی بوی ناظر هست اگر
بحر صاحب سهم السعادة اندر وی کوکبی بوی ناظر باشد دلیل آنست که بدست وی امانت نهاده است
اگر جز این باشد امانت نهاده باشد اگر دلیل دزد نور بکوکبی دهد بنظر یا باتصال آن مال از دزد بدیگر
دزد بیرون شده باشد و اگر هیچ کوکبی متصل نباشد یا ناظر نبود مال در دست وی بود اگر یکی از نور
دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعادة اندر برجی باشد که بطالع ناظر بود و بمکان خویش قوی بود
وی دلیل مال باشد اگر دلیل اندر اول برج باشد مال را از جای خویش بدیگر جای گردانیده باشند یعنی
نداده باشد و اگر اندر آخر برج باشد از خانه بخانه دیگر و از جایی بجایی دیگر گردانیده باشند و کسی دیگر
داده اما صفت امانت دار مال مسروق هم بدان صفت دلیل و حلیت وی باشد فرماند آخر برج دلیل

کند

کند بر آنکه مال مسروق از انجایی که نهاده باشند بجایی دیگر نهاده باشد و همچنین اگر بتربیع نظر باشد
اگر دلیل مال متصل باشد بصاحب تاسع و بصاحب ثالث یا بکوکبی اندرین مواضع یا خود دلیل
اندرین مواضع تحول کند بر آنکه این مال از شهر بیرون برند اگر زحل اندر وتد چهارم بود یا وی نا
باشد این مال بنده کسی داده بود و اگر مشتری بزحل ناظر بود یا بوتد چهارم ناظر زحل این مال مسروق
از دست این بنده مردی اصیل و امین سنده باشد اگر بجایی مشتری مریخ باشد بنظر زحل مردی بنده
کاز آزاد شده باشد مال مسروق را سنده بود و اگر زهره باشد و اندر وجد و دوم بود اندر برج خویش
مال مسروق بزنی تو انکو اصیل داده باشد و اگر در وجه سیوم باشد از برج خویش یا از وتد چهارم
آن مال را بزنی داده باشند که بنده باشد اگر عطارد را اندر وتد چهارم باشد یا ناظر بود اندر
وجه اول مال کسی داده باشد که آنکس ناحب و با نسب بود و ستوده باشد و حاجتمند بود باشد و امروز
بی نیاز است و اگر در وجه دوم و سیوم باشد مال مسروق را بنده یا بخادمی باشد که با بندگان و خادمان
باشد داده باشد **فصل در معرفت آنکه بر دزد آشکارا شود یا نی** اگر صاحب برج دلیل دزد
بدلیل دزد ناظر باشد و نیز بیکدیگر ناظر نباشند و یا هر دو نیز بدلیل دزد ناظر باشند این کار دزد وی
پوشیده ماند و آشکارا نشود و اگر نیز بیکدیگر ناظر نباشند و نه بدلیل دزد و نه صاحب برج دلیل
دزد بدلیل دزد ناظر باشد و نه صاحب برج دلیل دزد بدلیل طالع و با این هر دو دلیل دزد ساقط باشد
از طالع این دزدی پوشیده ماند که هرگز آشکارا نشود و اگر دلیل دزد بدین صفت باشد که گفتم و اگر صاحب
برج دلیل دزد به نیز ناظر باشد یا اندر اوتاد باشد آشکارا شود بعد از آنکه پوشیده باشد و اگر صاحب
برج دلیل دزدی بوی ناظر باشد و هر دو نیز بوی ناظر باشند خاصه با این هر بطالع نیز ناظر باشند آن
دزدی آشکارا شود و پیدا آید و اگر بیشتر این نظرها با وتاد بود پس این دزدی مشهور شود و اگر ساقط
بود از اوتاد مشهور نشود اتصال قمر یا صاحب طالع بکوکبی که اندر طالع باشد یا اندر وسط السما دلیل
کند بر آشکارا شدن دزدی و اگر بدان کوکب قبول بود دلیل کند که ظفر یابد و بکام نیز یابد و اگر سعد باشد
و از نحسان پاک باشد دلیل کند بر آشکارا شدن کار دزدی اتصال قمر بنحسی از وتد دلیل کند بر آشکارا
شدن کار دزدی و اشنای دزد و شناختن مرور او اتصال قمر بسعدی ساقط از وتد دلیل کند بر نو شده
شدن کار دزدی اگر اندر وتد باشد آشکارا شود قمر اندر طالع باشد دزدی پیدا گردد **فصل پنجاه و دو**

معرفت آنکه بر دزد ظفر یابد یا دزد خود برهد اگر دلیل دزد اندر طالع باشد و یا دلیل
سایل بیکدیگر ناظر باشند بر دزد ظفر یابد اگر اتصال از تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد بر دزد ظفر
یابد از شهر و لکن بدشواری و اگر اتصال از سودت باشد ظفر یابد بآسانی و لکن از بیرون شهر
و اگر میان ایشان اتصال و نظر نبود بنگر بنقل نور و جمع نور و رد نور اگر بود بدست سعود ظفر یابد
کران ظفر یابد بر جوهر کوکب ناقل یا جامع یا رد و از طبع وی و طبع برج وی و اگر صاحب برج سایع یا دلیل
دزد و صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بآن دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود
اندر وسط السما و اندر وتد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زایل متصل شود و بطالع ناظر باشد
دلیل کند بر رهایی یافتن دزد و اگر کوکب زایل باشد و بطالع ناظر امید باشد اگر صاحب سایع تحت الشعاع
بود دلیل بود بر ظفر یافتن بر دزد و بهتر آنگاه بود که صاحب طالع بوی نظر دارد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد
بدرستی و اگر بدین حال صاحب هفتم بطالع ناظر بود یا صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا
بدهد از بیم سلطان و اگر صاحب طالع بوی متصل بود تهدید کند دزد را بسلطان و مال بستاند و اگر
صاحب سایع و صاحب طالع را بیکدیگر نظر باشد مال سلطان بستاند و اگر دلیل دزد نحوس بود و اگر
گسسته صاحب وسط السما بود سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر مسعود کننده صاحب وسط
السما بود رهایی یابد از بیم سلطان و هر کوکبی که نحوس کند از آنکس لاد و نحس و عذاب باشد و هر کوکبی که
مسعود کند از آنکس که بدو منسوب بود راحت و رهایش باشد **فصل پنجاه و یکم معرفت آنکه دزد**
را نحس و عذاب رسد یا نی اگر دزد نحوس باشد از صاحب ششم یا صاحب دوازدهم در دزد
و حبس و عذاب و بند و زندان باشد اگر نحس کند صاحب هشتم باشد یا زحل یا مریخ دزد گشته شود و اگر
در بند زندان گرفتار شده باشد و نحس کند و دلیل دزد هر دو اندر برج ثابت بود یا هر دو اندر چهارم بود
یا یکی از دو یا ماه و یا ماه اندر برج ثابت بود و یا بکوکبی متصل باشد از برج چهارم بدلیل دزد بر زندان
دزد بسته شود و یا شده در زندان بمیرد و اگر مریخ در برج ذو جسدین باشد و ماه و نحس کند صاحب
سایع یا صاحب هشتم یا زحل یا مریخ بود و این نحس کنندگان در برج ذو جسدین باشند یا یکی از ایشان
یا ماه این دزد بریده اندام شود خاصه که ماه مقارنه مریخ باشد عضو بریده شود یا مردار گشتن
اگر دلیل دزد نحوس بود یا از وتد ساقط بود یا راجع یا محترق خداوند کالا را عقوبت کند و دزد رهایی یابد

سعود بود و اندر وتد باشد
و خداوند طالع

واگر

و اگر دلیل نیز همچنین باشد که از صاحب طالع گفتم هم دزد و هم صاحب کالا بعقوبت رسند والله اعلم
فصل پنجاه و دو در معرفت آنکه دزد ظفر می یابد و اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه
باشد که اتصال درجه بدرجه رسند هر درجه روزی یا ساعتی یا ماه یا سال باشد همچنانکه بر تر یاد کردم
بروج منقلب و ثابت و مجدده و از وتد و مایل و زایل همچنانکه واجب بود هر یک قیاس حکم والله اعلم **فصل**
پنجاه و سیوم در معرفت آنکه مال مسروق از کیست اگر قمر از کوکب متحرک منصرف باشد مال مرد
بود و اگر از نوبت منصرف باشد مال زن بود و اگر از برج منصرف باشد از آن مردی لشکری باشد
و اگر از اقبال منصرف باشد از آن بطول بود و همچنین از دوازده برج و کوکب حکم کن اگر صاحب قمر
زهره باشد مال زن بود و اگر زحل بود مال پیران بود اگر وی دلیل کند صاحب برج دلیل مال
خداوند مال باشد بنگر وی کدام کوکبست بگوی که مال از آن آنکس باشد و اگر وی نیز دلیل کند از برج
رابع گوی اگر برج ذو جسدین بود مال دو تن باشد و اگر ثابت باشد مال از آن یکتن باشد اگر کوکب
زاندر وی بود مال مرد بود و اگر کوکب ماده بود مال زن بود و اگر کوکب نیز در اصاحب رابع حکم کن **فصل**
پنجاه و چهارم در معرفت آنکه مال مسروق باز آید یا نی اگر صاحب طالع بصاحب مال مسروق
متصل باشد مال باز یابد بطلب و حرص و اگر اتصال دلیل مال را باشد بصاحب طالع یابد مال را باشد
بی رنجی و باشد که مال بنزدیک وی نیارند و اگر میان این دو دلیل اتصال از سودت بود بآسانی یابد و اگر از
عداوت بود بدشواری یابد اگر دلیل مال اندر طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز یابد و اگر صاحب
برج قمر یا صاحب برج ثمن یا صاحب درجه قمر متصل شود بثمن دلیل کند بر یافتن مال خاصه اتصال از
وتد یا از مال وتد باشد و دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا از نظر یا اندر سایع
باشد دلیل کند که مال بدست دزد نماند و مالک وی شود و اگر دلیل مال را از صاحب هفتم از نظر و
اتصال ساقط باشد اندر وسط السما باشد و یا بصاحب وسط السما متصل بود یا صاحب وسط السما
بدلیل مال مسروق ناظر باشد آن مال بنزدیک سلطان باشد استوار شده و اگر صاحب سایع تحت الشعاع
باشد و بصاحب طالع متصل باشد دزد مال را بخداوند آرد از بیم سلطان و اگر دلیل مال بدلیل سایل
متصل نباشد و کوکبی میان ایشان نورد کند یا نقل کند یا جمع کند آن بیاید بدست متوسطان و
بر کوهر و طبع آن کوکب ناقل و جامع باشد و کوهر برج و جایگاه وی از طالع و اگر ماه بنحسی متصل شود

مال بشود و باز نیاید اگر آن بخر و رود بود دزد شناخته شود و مال نیابد و اگر ماه و سعدی متصل
باشد و آن سعد تحت الشعاع باشد یا ساقط بود یا منحوس بود آن مال برود و باز نیاید و اگر قمر
بصاحب طالع یا بکوکبی که اندر طالع یا بصاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر طالع یا بصاحب وسط السما
یا بکوکبی که اندر وی باشد متصل شود آن مال باز یابد اگر نیرین بصاحب طالع یا بطالع ناظر باشد اگر یکی
از نیرین اندر طالع بود یا اندر وسط السما یا متصل باشد از نظر مودت دلیل کند بر یافتن مال از دزد
و کشنده بآسانی و اگر نظر از تربیع یا مقابله بود یافته شود بدشواری اگر یکی از نیرین بصاحب سهم
السعاده یا بسهم مجتمع باشند دلیل کند بر زودی یافتن اگر نیرین بسهم السعاده ناظر باشند و قمر بطالع
یکدیگر مال مسروق باز نیاید و نظر نیرین بطالع از اوتاد مال باز یابد بعنا و مشقت و اگر صاحب دوم در
طالع بود مال باز آید اگر چه روزگاری برآمده بود و مدت دراز گشته اتصال صاحب دوم بکوکبی که اندر
دوم باشد مال باز نیابد و اگر صاحب هشتم با صاحب دوم اندر هفتم باشد مال برود و باز نیاید همچنین
اتصال صاحب دوم و هفتم یا یکدیگر و اگر صاحب هشتم بصاحب ثانی متصل باشد آن مال بیابد و لکن
بعضی دزد از وی بگیرد و اگر صاحب هشتم بصاحب ثانی متصل بود آن مال باز نیابد و لکن بهتر آن باشد که صاحب
طالع میان ایشان شاهد بود و اگر شاهد وسط السما بود بعضی از وی سلطان بستاند قمر اندر تحت الشعاع
باشد و ناظر نبود هرگز باز نیابد قمر اندر هفتم یا اندر هشتم دلیل کند بر نافتن مال دزد دیده و کشنده بر
دشمن ناظر بود آنگاه امید یافتن بود قمر در طریقه محترق دلیل کند بر رفتن مال و اگر نیابد برنج و عنا
و دشواری یابد بود نیرین اندر تحت الارض دلیل کند بر هلاک شدن دزد دیده و کشنده قمر در طالع بود
یا سعدی دلیل کند بر یافتن کشنده و مال دزد دیده **قول دردنوس** میگوید اگر طالع مولود یا سایل
بدانی بنگر بوقت دزدیدن مال وی اگر قمر بدانوقت در جایگاه سعدی بود کدانند اصل آنجا سعدی بوده
باشد یافتن بود و اگر نی نیابد **فصل پنجاه و پنجم در دانستن آنکه مال هم یابد یا بعضی یا**
نیمه اگر دلیل مال ناقص باشد یا بطی یا استیر باشد یا منحوس باشد یا ناقص التعدیل و العدد باشد
بعضی از آن مال نیابد و بعضی هلاک شود و اگر مسعود باشد یا زاید النور و التعدیل باشد یا سریع
السیر باشد و سعدی نیز بوی ناظر بود مال باز یابد تمامی نیز زیادت و اگر نحسی ناظر بود مال باز یابد
و لکن بکمی و نقصان **فصل پنجاه و ششم دانستن آنکه دزد بسته دارد یا نی** بنگر بدلیل دزد اگر اندر

خطوط

خطوط خویش یا بعطارد ناظر باشد یا اندر خانهای عطارد باشد یا اندر خطوط عطارد
باشد این دزد صاحب صنعت بود و اگر جز این بود صاحب صنعت نبود بنگر بدلیل دزد که کدام کوکب است
یا بکدام ناظر است و اندر کدام برجست و آن کوکب و آن برج نیز بر کدام پیشه دلالت کند و آن برج از
کدام کوکب است بطبع برج و کوکب اگر کوکب هر طبایع آتش و باد و خاک و آب حکم کن و مزاج دزد **فصل پنجاه**
و هفتم دانستن فراست و حلیت از چگونه است بنگر بدلیل دزد اگر دلیل زحل باشد زرد سیاه
چرده و تیره گون یا گندم گون یا سیاه مطلق باشد دراز یا بالا خرد موی خرد چشم باشد سپید
چشمش بزردی زند موی زال بود و پهن پیشانی و پهن سر و زشت روی و ترش روی اندیشناک
باشد و بخیل و خداوند حیلها و مکر و دروغ باشد همچکس بر راز دل او آگاه نباشد و نیز راز
نباشد و خاموش باشد و چون خشم گیرد بزبان زشت دشنام بود و دراز موی و دراز دندان و فراخ
ناخن بود و لئیم طبع باشد و کاهل و بدخو و بدساز بود کلان گوش و فراخ بینی بود بدخانه باشد گفته
بود در بیشتر حال **حلیت مشتری** اگر دلیل دزد مشتری بود سپید پوست باشد که بزردی مرواریدی
باشد دراز بالای بود فرشته خوی باشد گرد ریش و سیاه چشم و کلان چشم بود و سپید چشمش مروارید
مانند نیکو چشم و نیکو ابرو باشد اندام او زرد باشد گوشتا و نابان بود سخن گوی و نیکو گوی و نیکو خوی باشد و
دارنده حسن و جمال بود و بکارهای خیر کرا بنده بود سیکون موی بود بزرگ اندام بود هر یکی علیحده
از زحل **حلیت مریخ** اگر دلیل مریخ باشد سرخ روی سرخ موی بود که بغایت سرخی زند گودی چشم
باسیتی چشم بود یا گرد چشم و تیز نگرنده گرد سر و روی و باریک زنخدان بود کمان ابرو باشد و سوی بینی گرد و پیوسته
ابرو و نیکو اندام و فرشته خو و باریک موی بود رایزن و هوای دلش بر یکحال نبود هر طریقی رونده باشد سیکون
بی امانت و مفسد نیز باشد لاغر و پیش رونده بود بانگ و جنگ بدزبان بود دشنام باشد بود در کارها
و دشنام دادن مردمان بی باک باشد از پنجری گوید مردمان را و از انچه مردمان او را بگویند باک ندارد و
حریص باشد بکار زنان با قوت و نیرو بود دروغ زن و ستمکار و خایف باشد هیچکس نیکوئی نخواهد میانه
بالا بود و زیان کار و حسد کین بود و کیذ ذاروا و انبوه موی بود **حلیت زهره** اگر دلیل زهره
باشد سپید پوست و تابان روی و پاکیزه گونه باشد مو و ابرو باریک بود و گونه اش بر خی زند از جهت کودکی
باشد خوش پوست پیدا آید خوب روی باشد و کشاده روی و نیکو چشم و ابرو باشد بزرگ چشم باشد

چشمش بیشتر از سپیدی بود سیاه دیده بود و باشد که پیوسته ابرو بود شیرین روی و شیرین سخن و
شیرین و بزرگ دو گونه بود میانه بالا بدرازی و کوتاهی موی سر شبه بسیار بود و نیکو موی و سیاه موی
بود و گوشت آور و فربه باشد معاشر بود و خداوند طرب و شادی باشد نرم سخن و تر و دوست روی
بود با حفاظ باشد معلول موی بود پاک جامه خوش اوا و زباطن بود **حلیت عطارد** خشک اندام
بود کشیده ریش و باریک اندک ریش بود یا گوسه بود خشک روی بود سپید پوست باشد بزردی
زند یا سیاه چرده باشد یا سبز از نک پهموی باشد یعنی که موی بود استخوان و رگهایش همه هویدا
بود تیز فهم و زیرک دل بود زبان آور و سخن گوی باشد راست اندیشه و بسیار سخن باشد و نیز و گونه
و زود سخن بود باریک و لطیف قامت بود میانه بالا باشد بهوش در آموختن چیزها و بسیار بازی باشد دو
رونده باشد درست موی باشد و سیاه موی و نیکو موی و تیز نگرنده و نیکو زبان و شیرین زبان **قمر**
اگر دلیل شمس یا قمر باشد بنگر که بکدام کوکب متصلست یا منصوب و یا ناظر یا جامع از آن کوکب دلیل
گیر حلیت دزد و اگر خالی است پس از شمس یا از قمر حکم **حلیت شمس** سپید پوست باشد که بزردی زند
میانه بالا باشد بزرگ اندام و سطبر استخوان و پاکیزه گونه باشد و پاکیزه زنان بود سرخ موی باشد که
بزردی زند اندام فروغ و زیاده آتش و اندر چشمش پاره زردی بود یا گوی چشم یا بیش چشم و یا حیا بیندش
یا آب روان بود و اصلع و ساده سر بود تیز گوش و گرد سر و روی بود با آغاز و لا و ربود و بکارهای
صید بنگ دانا بود یا کاهن بود یعنی از گران چیزها گوید و چنان پندارند که راست و گزاف گوی بود
یا طبیب باشد یا قضا و یا هیمت باشد و متکبر و بلند سخن و سیاست کننده و استغنا کننده و هر روی
که باشد و فراخ چشم و فراخ سینه بود **حلیت قمر** گرد سر و روی بود سپید پوست و خوب روی
و نیکو روی بود نیکو اندام بود دست بالا و زود رونده بود میانجی کننده باشد پای کار سخن کننده
و سخن چین باشد اندر چشمش اندک مایه عیبی بود حیم دل بود و دوست دارنده یاران و دوستان باشد
کاری کار کننده بود نیک بوست و نرم و بسیار خور بود و بسیار موی بود بر اندام رست بود و نویسنده بود
فصل چون این دانسته شد بنگر بدلیل که بکدام کوکب متصل است و اندر کدام برجست از کوکب و فراست
و حلیت و از برج و طبع آن کوکب و از برج نیز صنعت کن تا حکم درست آید اکنون یاد کنم فراست و حلیت
دوازده برج تا آسان تر باشد و حکم توانی کردن **حلیت حمل** اگر دلیل اندر حمل باشد دلیل کند که

کبار موی سر باشد و انبوه و کشاده آواز بود میش چشم و کلان چشم بیرون آمده پیشانی بود
اسطبر روی باشد بلند بر کشیده بینی و باریک گونه و زنخدان بود و کلان و گونه بود باریک ساق پا
بالا فرو نگرنده بود یعنی زیر نگرنده درشت موی و لیکن باریک باشد و سر بی فرو پیچنده بود گیرنده روی
نیکو گفت از و نیکو سخن باشد نیکو اندام بود بازی و طوو آبچه در روی حرکت باشد و سست فرا دارند وی
باد ابلهی باشد **حلیت ثور** پهن پیشانی بر کشیده موی بلند و از و سطبر تر لبهاش سطبر باشد موی
سرش انبوه و درشت باشد بزرگ چشم و سطبر ابرو باشد فراخ سوراخ بینی بود در زنده بود از بینی
خوی پاک بود و پهن پشت باشد پهن قد بود پای گرد زنده خو بود و فربیننده باشد کم شونده بود اندر
هر چیزی که در او حرام کوشیده بود سیاه چشم و سیاه دیده بود سیاهی بیشتر از سپیدی گوناه این بود
حلیت جوزا اگر در جوزا بود میانه بالا بود و پهن سینه و پهن کتف بود یعنی سینه آور و کتف آور
بود و سبز از نک بود نیکو گردن فرشته خوی گرد چشم بود تیز دیده بود و نیکو چشم گرد دیده رای بود نیکو خو
بود و نیکو زبان معتدل نیکو ریش نیکو موی باشد و بود اصلع بود و در رویین باشد و تیز گوش و اسپید
حلیت سرطان سیاه چشم بیرون آمده روی بود سپید پوست که بزردی زند اندر رویش کچیدگی
باشد بیرون آمده چشم بود گرد دندان اگر بینی بهنه روی بود بینی پیشانی بود کشاده چشمش خشک اندام
بود بزرگ پای بود و بزرگ کف و نیکو بالا باشد سخت دراز باشد باریک موی باشد گرد نده خو بود
سیکون موی بود **حلیت اسد** اگر در اسد بود بر روی او فشانیها بسیار بود ترش روی بود سهمگین بدارد
سطبر سو و بینی بود سوراخها بینی فراخ دارد باریک لبها باشد گوناه گردن پنج بینی اسطبر باشد شانها
سینه آور بود باریک میان بود معتدل سو و رکبود چشم سرخ گونه سرخ موی نیمه زیرین بزرگ نیمه فرو
ضعیف بود و باریک ساق بود موی گردن بسیار گفتها و آور بود پیش رونده سخت آواز
حلیت سنبله معتدل قامت معتدل خلقت بود و معتدل گوشت بود بزرگ سو باشد فرشته خوی
بود اندر ساعدها و اطراف اندام موی بود گردنده رای بود در دین بود بعدل و صلاح گرایند
بود اسپری و راست کار و وفادار بود خداوند داد بود **حلیت میزان** اگر میزان بود سپید پوست دراز
بینی دراز گردن سیاه موی درشت موی باشد و باریک ساق بود در راست اندام نیکو روی بود کوتاه
باشد و گونه اش کشیده انگشتان پنهان دراز بود با خرد سنگ افتد نیکو سخن و خاصه جوانان باشد

کار باشد خداوند لهو و طرب و شادی بود و حریص بود بکار زنان **حلیت عقرب** اگر عقرب
بیرون آمده پیشانی بود و نیک موی و برکشیده موی باشد موهایش جدا جدا ایستاده بود
میش چشم و کلان چشم بود گرد ریش و گرد سر و روی باشد و گونه رویش سپیدی و زردی زند
کوتاه پشت و دلاور و ساق بود بزرگ پای و کفها بود دراز پای بود بیرون آمده و گونه بود و
بدخو باشد و بدهمت و شرانگیز بود سینه او و کتف آور بود و فربیده بود و هر چیزی نپسندد
و بکار خسیس و دار و ها دانا باشد **حلیت قوس** و اگر قوس پهن باشد پس پیشانی و دراز روی بود
فراخ دهن و بینی باشد سطبر لبها باشد دراز سر بود اشتاب کار بود نیمه فرو و دیش بهتر از نیمه برین بود
رانهاش دراز بود ساقهاش پهن بود فرو کشنده و دراز ریش بود سرخ رنگ و کشاده شکم بود و تیز
نگرنده باشد بسیار نفقه کننده بود داننده مساحت بود و فراخ کار بود بفرا منع سوزان بود
و بود که اصلع و اندک موی بود **حلیت حدی** و اگر اندر حدی باشد دراز روی و سرخ روی
موی و فرو هشته کردن بود نغز آواز رشک پیشانی بود خوی ناک و مغرور بود با حفاظ با بهمه
اسطبر موی سر و نیکو اندام و نیکو قامت بود باریک دست اندام بود باریک و فرو هشته شکم و فرو هشته
باشد و دراز ریش گردنده خو و کرنده طبع و سبکسار بود **حلیت دلو** و گرد لو بود کلان
سر و میانه بالا بود یا فرو میانه باریک اندام بود و فرو نیمه و ریش باریک باشد و بر نیمه و دیش هر شاخ
و نیکو ریش باشد و بزرگ و بینی ساق اقیش دراز تر دیگری باشد و پهناور تر حرص باشد بر گرد گرد آن
مال و بر تحمل صناعت و اندر آب بود یا ماهیدا و یا شراب فروشی یا کشتی بانی و کاری **حلیت حوت**
و گر حوت بود نیکو گردن و بیرون آمده پیشانی و فراخ دهن بود و دندانهاش مختلف بود خشک اندام
بود کم سخن بود و راست کشاده روی بود سپید پوست و سیاه چشم و نرم مفاصل و نرم اندام
بود این صفت دوازده برج که گفته تمام شد والله تعالی اعلم **فصل پنجاه و هشتم در ثابت**
آنکه بر اندام دزد هیچ علامتی هست یا نی بنگر بدلیل دزد اگر بر طالع حمل باشد این دزد را
بر سر علامتی بود نیکو و ظاهر و اگر بوجه اول بود بسر بر باشد و اگر بوجه دوم بود بر روی باشد و اگر
بوجه سیوم بود از علامت بر برج و جوانی بود و اگر اندر آن جایگاه مقبول یا مسعود بود از علامت جوهر
و زینت باشد و اگر غیر مقبول یا نحس باشد از علامت بدو تباه و علت باشد و اگر دلیل اندر ثور بود

زنخدان

از علامت

از علامت بر گردن بود و گر در جوز بود بر کتفها و دستها بود و گر در سرطان بود از علامت بر سینه بود
و اگر اندر طالع باشد یا هفتم اندر جهت راست باشد آن علامت و اگر اندر هشتم بود یا طالع
اندر نیمه چپ بود و همچنین حکم کن دوازده برج را و وجه هر برجی را تا بر تو بحقیقت معلوم شود
اگر بدلیل دزد اندر باب علامت شتری ناظر بود یا بخطهای شتری بود آن علامت جوزی و بجمل
باشد و گر زحل باشد علامت آتشی بود یا علامت رست و گر مریخ بود علامت جراحت یا گزیدن
ساع بود و گر شمس بود هم جراحت بود یا سباع گزیده باشد و گر زهره بود زینت و حمل بود
و گر عطارد بود پشکی یا نفاشی بود از برج حکم کن **فصل** و اگر این علامت سائل بر سند از جهت
خودش بنگر بدلیل طالع که اندر کدام خانه است از آن خانه حکم کن اگر اندر طالع بود علامت بر سر
بود و اگر اندر دوم بود بر گردن و همچنین تا دوازده خانه **فصل پنجاه و نهم اندر بیرون**
آوردن معنی نام دزد بنگر بدلیل دزد که اندر کدام جایگاه است معنی نام دزد بر معنی از خانه
باشد که دلیل دزد اندر آن طالع باشد و ساقط نبود نام معتمد باشد بر معنی زندگانی و عمر و
عیش چون نعیمش و عیسی و یحیی و زکریا و ماشاءالله دوم باشد معنی نام بر معنی مال و از عزیز
باشد حق مالک دینار و رزق و زاد و مطیع و عود و ماشاءالله این و گر اندر سیم باشد و مسعود بود
نام انبیا و صالحین و اولیا باشد و گر نحوس بود نام اقربا و برادران بود حق خلیل و صدیق و انس
و اخوین و گر اندر چهارم بود نام قدیم باشد آدم و نوح و نام مشایخ و قدما و بر نام پدر و اجداد
و مانند ایشان و گر اندر پنجم باشد بر معنی ولد و ولید و سعید و عطا و رسول و آنچه بدین ماند و گر
اندر ششم بود بر معنی عبد و عبید باشد نام حمیر و دون و نام بندگان و گر اندر هفتم باشد نام زنان
باشد زنان و نام زنان باشد و دان یا نامی باشد حق ضد و منازع و مقابل و گر اندر هشتم بود
بر معنی موت و میراث و ظلم باشد و اگر اندر نهم بود بر معنی نام و دین و نبوت و دیانت بود حق مومن
و مسلم و نام انبیا و اولیا و صالحین و تابعین از زن و مرد حق فاطمه و مریم و اگر اندر دهم باشد معنی نام
بر معنی علا و رفعت باشد حق عالی و علی و ابو العلی و شریف و اشرف و ابو المعالی و نصر و رافع و رافعه و
و شریف و گر اندر یازدهم بود معنی نام بر معنی دوستی و صداقت و جلت و محبوب و حاجت و حسین و صالح
و سعد باشد و گر اندر دوازدهم بود نامی باشد حقیر و ناقص بر معنی اعدا و عداوات و حمار و کلب و فلان

و آنچه بدین ماند **آوردن ترکیب نام** اگر دلیل را اتصال و مواجه باشد اگرچه از تثلیث باشد
پس ترکیب نام بر سه حرف بود یا بر پنج حرف و گر از تسدیس باشد بر سه حرف باشد اشرف
و گر از تربیع و مقابله بود چهار حرف بود یا هفت حرف و گر دلیل را اتصال و مواجه نبود اگر
اندر طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف بود و گر اندر هفتم باشد حرف بود اگر اندر ثلث
طالع بود سه حرف بود یا پنج یا از و نیکو اندر تسدیس طالع بود سه حرف بود یا شش اگر اندر برج حیث
بود نام بر دو ترکیب باشد چون عبدالله و عبدالرحمن و گر اندر برج منقلب بود نامی باشد مصغر یا مصغر
و گر برج ثابت بود نامی باشد مفرد و صحیح و باشد که نام بر معنی آن برج باشد که دلیل اندر وی و گر دلیل
از طالع و از نظر ساقط باشد بنگر به برج هفتم عدد حرف نام دزد بر عدد حرف برج هفتم بود
چنانکه حمل و ثور و اسد و قوس جدی حوت و دلو هر یکی بر سه حرف دلیل کند جوزا و عقرب بر چهار
حرف دلیل کند سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل کند و نیز دلیل کند عدد حرف دلیل چنانکه
زحل سه حرف و اغلب و راست و خامشتری پنج حرف و پنج چهار حرف شمس سه حرف و مریخ چهار
حرف عطارد پنج حرف و قمر اسه حرف هر کوکبی حرفی و بکنار و لفظ فاحش بود از حرفی باشد
علی محمد و مصنف این کتاب گوید بنگر بدلیل دزد که حرف وی چند است و حرف متحرک و وی بینی شد
کدام حرف است آن حرف بنگر چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری میم و شین و تا و از مریخ زا و خا و از
شمس سین و شین و از زهره را و از عطارد عین و طا و از قمر فا و قاف و بنگر که اندر بحث حرف شدند
فاحش تر باشد لفظ و گفتار بنگر و حرف منزلت نیز بنگر آن منزلت که دلیل اندر وی است آنکه بنگر باشی تا بر
بر چه دلالت کند از وی قیاس گیر نام بیرون آید پدید راست و باشد نیز که حرف دلیل ده نمودن باشد در
ترکیب نام چنانکه دلیل بر چه اول اول باشد حرف اول از آن نام نباشد حرف اول دلیل نباشد یا باشد اما
دلیل باشد یا نباشد اوتاد حرف برج دلیل ما ماند اوتاد حرف منزل باشد اگر دلیل اندر وجه دوم باشد اول
حرف از آن نام ماند حرف دوم باشد آن دلیل آن برج دلیل با حرف میانگین منزل و گر اندر وجه سیوم باشد
اول حرف از آن نام ماند حرف آخرین دلیل بود یا حرف آخرین برج دلیل بود یا حرف آخرین منزل و حرف
دوم و حرف دوم را از صاحب ثلثه برج دلیل توان دانستن و حرف سیوم از صاحب ثلثه و حرف چهارم
از صاحب ثلثه برج دلیل توان دانستن چنانکه از دلیل صفت کرده شد دلیل اندر حمل باشد بوجه اول

ودلیل

و دلیل مشتری اول حرف سیم آمد و حروف دوم از نام از صاحب ثلثه حمل گرفتیم و حرف سیم
از صاحب ثلثه دوم که گرفتیم مشتری و حرف چهارم از صاحب ثلثه سیوم و آن زحل بود و همچنان از
برجها از بابت مثلثات و منازل ایشان بقیاس و بفهم باریک نام و حرف جمع کن بدرست نام بیرون
آید و بود که همچنان از بر معنی نام کوکب ثابته باشد که دلیل مقارنه باشد و نیز قیاس گیر که اندر آن زمین
که باشی اعلی نامها بر حسب بدن قیاس بیرون آید و گر نام پارسیان باشد و نام عجم نام کوکب و برج
و منازل پارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی لفظ بیرون آورد و گر نام ترکی باشد نام کوکب دلیل و برج و منازل
بلفظ ترکی کن و سپس و اقلیم باشی نام برج و کوکب و منازل بر لفظ آن قوم کن تا نام نیکو بیرون آید ان شاء الله تعالی
و همچنین قیاس گیر از کوکب دلیل و اطبیعت وی و اگر دلیل سایل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط السما بود
نام بر معنی نام و اشراف بود و گر دلیل قمر بود بر معنی نام نیکان و جاسوسان و عامه مردمان بود و گر مریخ بود
بر معنی نام سرهنگان و لشکریان و اهل حرب بود و نام اهل عجم نعمان بود و گر عطارد بود بر معنی نام کودکان
و کدبکران بود یا بر لقب خواندن و نام لفظ و نام اهل شام بود و گر زحل بود نام بر معنی بندگان و مومنان
و دین و جلیس هندوان باشد و گر دلیل مشتری باشد نام بر معنی اهل نبوت بود و از نام خاندان انبیا و صالحین
اگر جایگاهش بود اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبول و گر حرین باشد نام مغنیان و زنان و مخنثان
مطربان و شاعران بود اگر دلیل اندر وند باشد یا اندر شرف یا اندر شرف یا اندر خطوط خویش نام معروف
و مشهور و نیکو باشد و گر اندر هبوط بود یا زایل الساقط یا اندر وبال جایگاه نامقبول نام مجهول و نیاید
یا نام مستور و پرده باشد و همچنین دلیل را بنگر که اندر کدام برجست بود که نام بر معنی برج یا بر معنی صورت برج
یا بر معنی کوکب نیایانی که عظیم القدر باشد بدان معنی باشد **تالیف حروف نامها** چون خواهی که حروف
نامها را تالیف کنی بنگر که دلیل اندر کدام برجست و کدام برجست و کدام منزل از منازل قمر اندر آن برج
کدام کوکب است از حمل و هشت صورت و از آن صورتها که بوجوه بروج باز بسته است و از صورتها
که نزدیک اصحاب طلسمات است و از معنی دوازده خانه اگر نام معلوم شد نیکو و اگر معلوم نشود حرف دلیل
و حرف برج دلیل و حرف منزل دلیل هر یکی را عددی نهند و بنگر که نام بر چند حرف دلیل کند چنانکه بر نوشتیم
کرده ام که حروف مشدد فاحش تر بلفظ و گفتار بنگر که کدام است پیدا کن و جدا کن نگاه دار بنگر اگر دلیل
اندر ربع اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر ربع دوم بود تا پانزده درجه از حرف دوم بود اگر اندر

ربع سیوم بود یا بیست و دو نیم درجه حرف سیوم بود و اندر ربع اخیر بود حرف چهارم بود دیگر از صاحب
مثلثه اول اگر دیگر از صاحب مثلث اول اگر دیگر از صاحب مثلثه دوم و دیگر از صاحب مثلثه سوم
همچنانکه از دلیل صفت کردم و کر ناظر زیادت از چهار حرف بود دیگر حرف از قمر تا دیگر از صاحب
برج قمر همچنانکه از دلیل صفت این باب اینک تا تامل نگاه دار کس بسیار نام بیرون آوردم و در
فصل و اگر سائل نام خود پرسد از طالع و از دلیل طالع قیاس کن و نام هر که پرسد از آن برج و حرف
میزان برج حکم کن فصل دیگر و اگر دلیل ساقط بود از طالع و از برج دلیل قیاس کن و باشد که حرف
نام بر معنی ایجد هوز پیرون آید و اینجا نیست که بیست و هشت حرف بر دوازده برج قسمت کنی و باز هشت
کوکب قسمت کنی تا هر برجی را و هر کوکبی را چند حرف آید حرف وی نگاه داری و بنگر که دلیل اندر کدام
برجست و کدام وجاست و چه اول حرف اول درجه دوم حرف دوم درجه حرف سیوم بود و نیمه اول حرف
اول و نیمه آخرین حرف دوم و هر کوکبی را چهار حرف آید بنگر که دلیل اندر کدام ربع است از برج اگر اندر
ربع اول بود حرف اول بود و ربع دوم حرف دوم و ربع سیوم حرف سیوم و ربع چهارم حرف چهارم
بود از اول آن نام و بار صاحب مثلثه اول اگر اندر کدام ربع از برجی حرف دوم از نام آن حرف
باشد و حرف سیوم از مثلثه دوم و حرف چهارم از مثلثه سیوم و حرف پنجم از برج همین تا اقرار
کن تا نام بیرون حمل ش ثور ه جوزا ج سرطان ط اسد م سنبله س میزان
و عقرب ع جدی ب دلو د حوت ح ز زحل ل ر مشتری ص مریخ ش
شمس ش زهره ز عطارد ع ر قمر و م ر نوع دیگر حمل ه ل ثور ه ر جوزا و ر
سرطان ط آ اسد ا س سنبله ه ا میزان ا ا عقرب ع ه قوس ق ص جدی ع ی دلو
ا ل حوت ع و ر ربع الاول از برج هفت و نیم درجه بود ربع دوم با تر ده درجه بود و ربع سیوم
با بیست و دو نیم درجه و ربع چهارم تا آخر برج باشد اینست طریق بیرون آوردن نامها تحقیق
هوشدار تا مفهوم آید فصل ششم در نگریستن کار و دعوی دانستن دلایل اسباب
اگر پرسند از خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب عارض اندر طالع دلیل سائل
و آن کوکب که قمر از وی منصرف هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی تصلت و کوکبی که اندر
هفتم باشد دلیل مسئول عنه است و سط السما و صاحبش و کوکبی که اندر وسط السما بود دلیل حاکم

قاضی

قاضی و امیر است و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر وی است و صاحب برج قمر و دلیل ما قبلت
کار خصومت است و صاحب برج دلیل سائل عاقبت سائلست و صاحب برج دلیل مسئول عنه است
و هر کوکبی که اندر میان سائل و مسئول عنه است آن دلیل آن چیز است که خصومت از بهر وی است
ماجراهای خصومت است اگر قمر مقبول باشد و مسعود بود و بنظر مودت ماجراهای که در میان ایشان
بود هر نیکوئی و خشودی یکدیگر باشد و اگر غیر تو بود و منحوس بود و بنظر مخالفت بود هر تباهی و
جنگ بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر وی بود و فوق الارض باری کرد و کوایان سائل باشد
و برج هشتم و صاحبش و آنکه در هشتم بود یا تحت الارض باری کرد و کوایان مسئول عنه باشد از دلیل
سائل و مسئول عنه هر کدام که سفلی تر بود آغاز کننده خصومت خداوندان دلیل باشد که وی آغاز کرده
خصومت باشد بنگر که کدام کوکب خوف سبب خصومت از طبع و کوهر آن کواکب و از خانه و موضع
او از فلک باشد مثلا آغاز کننده خصومت دلیل سائل بود و منصف بود از زحل اندر خانه برادران حکم
خانه ششم کنند خصومت از سبب بندگانست یا برادران بجای نیست دانستن سبب خصومت همچنین حکم
کن از برج خاکی و آبی اجتماع زمین و ماند وی اندر دوازده خانه قیاس کن تا حکم درست آید والله اعلم فصل
بیستم بنگر در دانستن آنکه خصومت با کی است اگر پرسد خصومت با کی باشد بنگر بدلیل سفلی بر معنی کدام
که آغاز خصومت از وی پیدا شد اگر متصل شود بتربیع یا مقابله غیر مقبول این خصومت با صاحب آن
کوکب باشد و از جوهر وی و از جوهر خالص و کو صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود و باری
کران و دمدروان و اگر صاحب ثالث بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب رابع بود یا پدران باشد
و همچنین اندر دوازده خانه حکم کن و کو هیچ کوکبی بوی اتصال نکند بنگر بدلیل سائل و مسئول خصومت تا آن کوکب
باشد که وی قابل اندر بود بنگر تا صاحب برجست از آن برج قیاس کن و حکم کن بحوهر کوکب و جوهر آن
جایگاه و قیاس کن بر تاییل آید والله اعلم بالصواب فصل بیست و دوم در دانستن حال خصومت
نیکی و بدی اگر طالع با آن برج که دلیل اندر وی است برج ثابت بود یا قمر اندر برج ثابت بود آن خصومت
دایم و ثابت بود و دراز کشد که بروزگار دراز کشته نشود و کوکب دلیل ثابت اندر برج ثابت بود دراز
و دیری از جهت مسئول عنه بود و کو اندر برج متقلب باشد قمر یا طالع یا دلیل آن خصومت زود کشته نشود و زود
تر آنکه خصومت شود چند کرت همچنین باشد هر باری آمیده شود یا از بر آنکه دو اندر برج ذو جسدین باشد

مسئول عنه دلیل عاقبت

سائل بود و اگر دلیل مسئول عنه اندر برج ثابت بود دراز و دیری از جهت

از حال بحال اگر دو یا خصومت دو باره کرده نشود یا یکبار کرده بود این دو مه یار باشد اگر آن
برج بود نخستین یار یار بود و اگر با آخر برج بود یکبار بوده باشد و این دو مه یار باشد و همچنین حکم
کن که از برج ثابت صفت کردم اگر سعدی ناظر باشد از حال بحال اگر دو نیکوئی باشد و پایداری هم
بر سعادت و خیر باشد و اگر نحسی ناظر باشد بدی و تباهی باشد و اگر اتصال از مودت باشد صلح
و دوستی باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و عداوت و نیکی
باشد و هر آن دلیلی که به نحسی ناظر بود یا نحسی اندر طالع سائل یا مسئول عنه باشد و لکن خصومت
بر باطل کند و ناحق بود و بود که تباهی و مکروهی بیش آید و هر دلیلی که با سعدی باشد تا سعدی اندر
طالع یکین بود آنکس حق جوی و طالب راستی و نیکوئی بود و داد دهنده و بود که نیکوئی بیاید
و کر یکی دلیل نحوس شود یا محترق یا اندر هبوط رود آنکس را حادثه باز خورد که از خصومت باز
ماند از مرگ و بیماری و غم و مکروهی و کر سعدی اتصال کند از مکروه و غم را کم کند و کر نحسی سعد را
افکند نیز بود و آن سعد و نحس را بنگر که صاحب کدام برجست خیر و سعادت و مکروه و غم از جهت
آن کوکب و آنخانه باشد اینست ماجراهای که میان دو خصم باشد از نیک و بد والله تعالی اعلم
فصل شست و سیوم در دانستن آنکه ظفر کرا باشد بر خصومت اگر حاصل طالع اندر هفتم بود سائل
مقهور و فرمانبردار و زبون مسئول عنه بود و صاحب هفتم اندر طالع بود مسئول عنه مقهور
و فرمانبردار و زبون سائل بود و کر دلیل سائل متصل باشد بدلیل مسئول عنه خصومت و آغاز خصومت
از سائل بود و کر اتصال کننده دلیل مسئول عنه بود آغاز کننده مسئول عنه و هر دلیل که اندر
قدر بود حجت آنکس قوی تر باشد و هر کدام دلیل که مقبول بود یا مسعود بود وی شیرین سخن تر
و راست کارتر و داد دهنده تر بود و سخن وی پذیرفته تر و سخن پذیرنده تر باشد و هر دلیلی که با منحوس
بود یا منحوس بود یا ساقط بود و از وی بد خو و بد طبع و سخن ناشنونده بود و باطل جوی و یاوه کوی سخن
ناپذیرفته بود و هر کوکبی که وی صاعد بود یا مستعلی تر بود یا بقلل اوج بود وی قوی تر باشد و هر
دلیلی که اندر مراعم خویش تر بود و قوی باشد و از نحسان و از عیشها دور باشد قوت و برا بود و هر آن دلیل
که مشرقی بود یا شمالی وی قوی تر باشد و هر دلیلی که وی زاید عدد و نور باشد وی قوی تر باشد از آن دلیل
و کر میان دو دلیل اتصال از مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت افتد و کر اتصال از مخالفت باشد

ویران

و میان ایشان عداوت و مخاصمت و ناکاشتن افتد و کر اتصال قران بود هم عداوت و مخالفت
باشد و قوت مر آنکس را بود که هم وی را باشد اگر از این دو دلیل یکی را جمع باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی
در دو غ آنکس که دلیل وی است و کر صاحب وسط السما بدلیل سائل و یا بدلیل مسئول عنه ناظر باشد از
مودت سلطان باری کران کس باشد که بدلیل وی ناظر بود و کر بنظر عداوت کرد و بر آنکس جور
و عذاب و ظلم کند اگر هر نظری که باشد صاحب وسط السما را جمع باشد دلیل کند که سلطان آن
و ظلم نماید و خصومت و بر کشته شود و کر بیش از آن این دو دلیل بیکدیگر نظر کنند کر وسط السما
با صاحبش یکی از این دو دلیل اتصال کند یا نقل النور بود یا جمع النور خصومت بریده نشود بلکه سلطان
زود تر اگر صاحب وسط السما سعد کند هر دو دلیل باشد یا یکی از سلطان خبر و منفعت بیند و کر
نحس کند باشد آن بهتر که سلطان زود بدکه هر تباهی باشد و کر یکی از نیرین بدلیل متصل باشد یا اندر
خانه دلیل باشد دلیل کند بر قوت و نیکوئی حال آنکس بر آن دلیل منسوبست و کر صاحب طالع نصاب و وسط
السما متصل باشد سائل سلطان فریاد خواهد و کر اینچنین صاحب هفتم بود مسئول عنه فریاد
خواهد از سلطان و کر صاحب وسط السما با صاحب طالع متصل شود سلطان هر سائل را یاری کند
و کر صاحب هفتم اتصال کند مسئول عنه را یاری کند و بهر دلیلی که صاحب وسط السما متصل باشد
با ناظر سلطان باری کران کس باشد که بدان دلیل منسوبست و کر صاحب وسط السما را اتصال نباشد و
کوکبی باشد غریب اندر وسط السما وی اتصال کند میان این دو خصم متوسطی یا معدلی یا کسی که میان باشد
بنای خیر و کر نظر عداوت بود تباهی و سوء آنکس و کر نظر مودت بود صلح کند و میان ایشان و کر دلیل
وسط السما بود یا اندر وسط السما بود حکم بحکم کردن راستی نکند و کر نحس زحل ناظر باشد یا مریخ سلطان
یا حاکم را بدنامی و زیان بد رسد و کر مریخ اندر وسط السما بود یا صاحب او بود حاکم شتابنده و سکساری
و کر مشتری باشد عادل بود و نیکو طبع و کر زهره بود نرم و آهسته و نیکو خو بود و کر عطارد بود بد
و سخن شناس و دور نگرنده بود و کر آفتاب بود با هیبت و سیاست بود کر برج وسط السما و حد آن
بیک حاکم کشته نشود بدیگری افتد اگر صاحب ثانی اندر دهم باشد و یا صاحب وسط السما بود و یا صاحب
با صاحب دوم ناظر باشد این حاکم بمال سائل طمع کند و کر این کفته صاحب هشتم یا اندر هشتم مال را
عنه کند و کر مقبول بود مال یابد و کر غیر مقبول نیابد فصل شست و چهارم در دانستن آنکه حال خصم با کوایان حکم باشد

اگر صاحب دوم صاحب طالع ناظر باشد بمودت با یکدیگر متصل باشند یا از نگران سایل و گرانان یاری
باشند و گر مقبول بود موافق او باشند و گر نظر عداوت بود با وی خصم گردند و گر سعود بود مقبول
راستکار و مهربان باشند و گر نحوس و غیر مقبول بودند دروغ گوی باشند و باطل جوی و بخبار ایشان
نپذیرند و گر صاحب دوم صاحب هفتم متصل باشند بمودت یاری گران سایل و گوایان یا مسئول عنه
باز شوند و گر نظر عداوت بود خصم مسئول عنه گردند و گر در میان دو دلیل عطارد را شهادت بود
میان ایشان خصومت بود و بهر دلیل که عطارد متبول بود خط یا آنکس باشد چون سعود بود خط درست
بود و گر منحوس بود خط بدروغ بود خداوند و مراند دهم باشد قوت سایل باشد بسیاری یاری
یاری گران و همچنین که از طالع و از صاحب طالع و صاحب ثانی صفت کرده از هفتم و از صاحب او
و از هشتم و از صاحب او و حکم کرد اند یاب یاری دادن یاری گران و گوایان مسئول عنه اگر نحس اند طالع
باشد سایل را غم و مکر و هی پیش آید و گر اند دوم بود بر مال نقصان افتد یا گوایان بدروغ آرد و گر در
هفتم باشد مسئول عنه را تباهی و غم بود و گر اند هشتم بود مال با گوایان بنقصان افتد آن مسئول
عنه اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع هر دو یکی کوکب باشد سایل ظفر یابد بر مسئول عنه بیاری و عون
سلطان و گر صاحب هفتم با صاحب وسط السما هر دو یکی کوکب بود مسئول عنه ظفر یابد بر سایل بیاری و عون
سلطان سهم الشفاعة اند طالع بود یا اند سایل طالع یعنی ناظر طالع دلیل کند بر ظفر یافتن سایل بر خصم اند
هفتم و نظر هفتم دلیل کند بر ظفر مسئول عنه بر سایل همچنین صاحب سهم الشفاعة دلیل گوایان و یاری
گرانست و همچنین قمر صاحب طالع چون منحوس بود با صاحب دوم اند هفتم باشد یا صاحب اند هفتم
بود دلیل کند بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و غم و مکر و هی سایل و گر صاحب هفتم منحوس بود و اند
طالع بود با صاحب هفتم منحوس بود و اند طالع باشد هر دو با یکی دلیل کند بر تباهی حال مسئول عنه
و ظفر یافتن بر وی والله تعالی اعلم

فصل شصت و پنجم دانستن آنکه از چه کرانه بر وی خصومت است

کیست اگر خداوند چهارم با آن ستاره که اند چهارست پیوسته باشد بخداوند طالع یا خداوند دوم
یا این هر دو پیوسته باشد با یکی بخداوند چهارم یا با آن ستاره که اند چهارم باشد آن چیز که دعوی
از بهر ویست اند دست سایل باشد اگر خداوند هفتم با خداوند هشتم پیوسته بود بخداوند چهارم
یا با ستاره که اند چهارم باشد آن چیزی که دعوی از بهر ویست بدست مسئول بود و گر خداوند دو

اند هفتم بود یا سوی خداوند هفتم نگرد یا اند هشتم بود مال سایل بنزد مسئول عنه بود و گر
خداوند هشتم اند طالع بود یا بخداوند طالع نگرد یا اند دوم بود مال مسئول عنه و سایل آنچه در تو
دارند با یکدیگر عوض کنند و یاری گران هر دو بصلح اند یا باشد و گر بنظر مخالفت بود بخلاف این باشد
کفتم اما اند باب تربیع و مقابله شر و بلا و عداوت و خصومت دلیل کند و همچنین ستارگان هر کجا قوا
باشد از سبب کوکب هر آن برج خصومت خیزد و هم هر کدرا باشد دستگاه او را بود اگر طالع ثابت بود
اند کار دعوی محکم باشد و گر برج دو جسدین باشد هر دو اند مکر و حیلت باشد و گر برج منقلب
بود دعوی سریع بود و هر ستاره که اند شرف بود یا اند وظفر ویرا باشد و باز نگر بعطارد یا کوکب
دلیل که پیوسته باشد خط و حجت بدست آنکس باشد که بدان دلیل منسوبست و گر خداوند یازدهم بخداوند
طالع متصل باشد بمودت آنچه بود رسلطان باشد یاری گر سایل باشد و گر بخداوند هفتم باشد یاری
گران مسئول بود و سلطانرا از دهم مکر و از صاحب وسط السما اگر از نظر دلیل آن ساقط بود از آنها
مشکلات وسط السما حکم کن و گر وی نیز دلیل نباشد از حد وسط السما اگر خداوند وسط
السما دلیل حاجب و پرده دار باشد و گر دلیل حاکم رحل باشد این حاکم رشوه خواه و مکار بود حکم درست
شود بقهر نا خوشی هر دو خصم باشد و گر دلیل مشتری بود عالم و عادل او دادگر باشد و نیک نام آنکه با
راس باشد خالت او را اندران باشد که غالب هست بود و گر با ذنب جابر و ستمکاره و بی همت و بی دانش باشد
اگر مریخ باشد دلیل حاکم وی جور و سیاست و بی دانشی بود و گر شمس باشد عادل بود و راستکار
و خداوند هیبت بود و گر زهره باشد راستکار بود و رشوت نستانده و آسان فصل کننده و هر دو قسم
خشنود شوند و گر دلیل حاکم عطارد بود حیله کر و دورویه و دوراندیش و عالم باشد و گر ماه باشد سوی
و گر دنده بود و خصمان او را نیک جای نتواند یافتن و مسلوب باشد والله اعلم

فصل شصت و ششم دانستن آنکه میان ایشان صلح افتد یا نی

اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی باشد یا صاحب چهارم باشد که دلیل کند
میان ایشان صلح باشد و گر هر دو اند نحس الشعاع باشد اند خانه چهارم دلیل کند بر طرزی خصومت
میان ایشان و هیچ گونه نگسسته نشود و گر میان دو دلیل اتصال مودت بود و قبول بود میان ایشان صلح باشد
و گر کوکبی نور میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یا رد کند صلح میان ایشان از قبل متوسطی باشد و بنگر که آن کوکب
خداوند کدام برجست از طبع و گوهر آن کوکب و آن برج و آنخانه که کسی در میانه آید و صلح افکند میان ایشان اگر کوکب

قابل یا جامع از دلیل سایل منصرف شود و بدلیل مسئول عنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و این
متوسط اندر ای و تدبیر سایل ساخته بود و گر از دلیل مسئول عنه منصرف شود و بدلیل سایل متصل شود
آغاز صلح از رای و تدبیر مسئول عنه بود و گر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از جهت کدبرنا
بی آنکه کسی در میان ایشان آید و گر صاحب وسط السما با ایشان نظر کند پیش از آنکه ایشان قران کنند
میان ایشان از جهت سلطان بود همچنین قیاس حکم کن و گر خانها را والله اعلم

فصل شصت و هفتم دانستن آنکه عاقبت کار شان چگونه بود از این خصومت

اگر صاحب رابع یا برج رابع یا کوکبی اند برج رابع یا با
برج صاحب طالع هر کدام را شهادت بیشتر باشد اند عاقبت مسعود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکوئی
سایل و گر از دشمن بود یا صاعد یا اند مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیادت شود و گر هابط بود
یا اند هبوط یا اند وبال یا منحوس بود یا راجع خواری و دل پیش و از جاه و منزلت فرو افتد و عاقبت
بود و اگر این که یاد کرد صاحب وسط السما بود مسعود و مقبول یا اند شرف یا اند و تد یا صاعد
زاید عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیاده شود و گر هابط بود یا اند
ناقص یا وبال یا منحوس یا راجع یا محترق ذل و خواری و مشقت و بدنامی بود و مسئول عنه را و از خانه
و منزلت بیفتد و هر دلیلی که از سایل و مسئول باشد که وی راجع بود آنکس که بدان دلیل منسوبست بگریزد
یا بخط کند اند کار خصومت و رای و تدبیرش ناصواب بود و در کار خصومت بختیر و سرکشه و اگر
خوش و کار خصومت کرده و با پشیمانی بود والله اعلم

فصل شصت و هشتم دانستن آنکه حرب و کار زار دانستن دلایل حربها و اسبابی

اگر بر سد از کار حرب طالع و صاحب طالع و کوکبی منصوف عنه القمر
و کوکب منصوف عنه المریخ دلیل است بر سایل و عار کننده حرب اگر قمر را اتصال الانصراف بود بخانه
مال و هفتم و صاحب هفتم و مشتری بود مریخ دلیل مسئول عنه است اما بدانکه مریخ از هیچ کوکبی منصوف
نشود و مریخ کوکبی حصل نشود بخانه زحل و مشتری پس نگریدن و کوکب که مریخ با ایشان ناظر هست یا
باتصال و انصراف ایشان حکم کن و هر دو صاحب دوم و کوکبی که اند در و بود دلیل لشکر و جند سایل است
و همچنین وسط السما و صاحب وسط السما بود دلیل یاری گران و لشکر و جند سایل است آغاز کننده
سایل باشد و هشتم و صاحب هشتم و کوکبی اند بود و صاحب برج هفتم دلیل اعوان و جند و سپاه
مسئول عنه است وسط السما و صاحبش و موضع قمر دلیلست بر ماجراهای که میان ایشان رو دهد یعنی

سایل و مسئول از صلح و ظفر که چگونه بود و گر ابود و خانه چهارم و صاحبش و صاحب برج قمر
و صاحب بیت مریخ دلیل عاقبت کار حربها و طبیعت مریخ و مکان مریخ از طالع دلیلست بر
حرف که از جهت خاصه است اما بدانکه چند کوکب بود که بر یک چیز دلیل میکنند هر کدام را
شهادت غالب تر و قوی تر اولی تر حکم بر آنکوکب کن تا دانسته باشی هر مسئله را بحسب دلیل آن
کن آنگاه احکام کن والله اعلم

فصل شصت و نهم دانستن ماجراهای که میان سایل و مسئول عنه بود

بنگر بوسط السما اگر قمر اندر وی باشد میان سایل و مسئول آمد و شد رسولان بود و همچنین
اگر کوکبی میان این دو دلیل ناقل یا جامع بود و گر عطارد اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمد و
شد نامه کتب و گر مریخ باشد دلیل باشد حرب و فتنه ظاهر و آشکارا بود و گر زحل باشد دلیل کند
بر درازی عداوت و دوام حرب تا آنگاه که زحل سکل بدل کند یا نقل کند یا تحویل برجی دیگر یا ستاره
آنگاه بود که راجع بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چند کرت مگر که زحل آخر برج بود آنگاه بود
نیابد کز و گسسته شود و گر مشتری بود دلیل کند بر صلح یا بدر آمدن قومی از پارسایان و فقها و
امامان و از جهت مال و خطاها و گر زهره بود حرب نیارامد از جهت عطا و هدیه و از جهت زنان و کودکان
وسط السما کوکبی نبود و صاحب وسط السما دلیل بر کوکبی که اند و وسط السما بود و گر عطارد در مریخ
ناظر بود و یا متصل بود بنگر مریخ اگر متصل بود بسعدی یا ناظر بود بدانکه آنها که بحرب و کارزار رو اند
خان و مان خویش بدشمن دهند و گر عطارد بمریخ ناظر نباشد و بسعدی متصل دشمن ایمن خویش تسلیم
کند بسایل بیارد و از عطارد به نحت الشعاع بود آنکس که اندر حرب و کارزار کند و احتیال آنها
گرفتار آید و گر عطارد بتربیع نحس بود اسیر بسیار کرده شود و گر آن نحس مریخ بود در نیس آن بیاد کرفته
شود اگر دسائل و مسئول هر دو منحوس باشند میان هر دو دلیل کشتن و کارزار بسیار بود و اگر هر دو دلیل
ساقط باشد و مریخ با ایشان ناظر بود هر دو گروه حرب و کارزار را حریصی کنند و بخواهند و خواهند
و از کار بجایی نماند و گر سهم السعاده با مریخ باشد اند و وسط السما خونریزی و زکان بسیار بود خاصه
قمر را بود و متصل مریخ بود و مشرقی بود اند و وسط السما هر وقتی که شمس را با مریخ یا بی یا بتربیع و
حرکت ملوک بود بکارزار و بیم و ترس باشد خاصه که برج شمس منقلب باشد بنگر طالع اجتماع و ابتدا
و طالع از اتباع سال و طالع سال عالم اگر مریخ اندر رابع باشد حرب نیاسایند و اگر رابع حرب نباشد و

خاموش خاصه که مقبول باشد و مریخ اندر طالع وسط السما بود حرب ظاهر شود و فتنه برانگیزد و اندر هفتم
خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حربها باشد و اگر مریخ نحس شوی مقبول بود حرب بنشاند و بیارامد
وقوت حرب بگیر از درجه مریخ یا بدرجه عطارد هر چه جمع شود درجات طالع بر اقوای از طالع
بفکن هر کجا برسد چون مریخ بدان درجه برسد حرب و خصومت و کارزار باشد صاحب حرب شرقی
زحل است صاحب حرب مغربی مریخ اگر این دو جای حرب بود آنکوکب که شرقی بود قوت وی را بود والله
اعلم **فصل هفتاد و دوم در دانستن آنکه سپاه بسیار است یا اندک و صفت هر چیزی** بگیر از درجه مریخ تا
درجه عطارد بنگر که میان ایشان از عدد بروج چند است اگر خمسه سپاه بسیار باشد و اگر طاق است
اندک باشد و هم عدد لشکر را جز از سائل خواهی تا بدانی بدلیل سائل بنگر و بدلیل دوم وی که دلیلت
بر سپاه یا اندر کدام برج بود و اندر آن برج از عدد سال صغری چند دلیل کند و اگر کوکب باز پس
کند و نقصان کند همچنان که اندر حجی یاد کردم همچنان صفت کن این آنگاه باشد که کسی سؤال
کند یا سپاه سالاران یا ملک اگر سپاهی بیرون آید و خواهی که بدانی که چند مرد است بدلیل طالع نگر
از وی قیاس کن و اگر از سپاه خمسه پرسد و شمس را صاحب هفتم نگر از سپاهی که بدید آمده باشد که اندر
ایشان ملک نبود از آن پرسد از هفتم و از دلیل هفتم قیاس کن عدد مردان و مجمله بنگر اندر هیکلها
طالع دلیل آغاز کند حربیست یا سائل اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب هفتم بود هفتم دلیل
آغاز کننده است و دلیلست بر آنکه این حرب بحقست یا باطل و دوم از طالع دلیل است بر آنکه کار را
بود یا نی منفعت بود یا مضرت و سیوم از طالع دلیلست بر سلاح و انواع آلات سلاح و آنچه بحرب حاجت
و چهارم از طالع جایگاه کارزار و حربست که صحراست یا کوه یا بر لب آب یا مرغزار یا لب دریا یا وادی
یا اندر حد دراز اندر بیابان و پنجم از طالع دلیلست بر بساط سپاه و کوخ و سراچه عیسان و عجوبان و از
طالع دلیلست بر ستور و برده که ستور ایشان از اسبان و خران باید یا از شتران و هفتم دلیلست بر دی و
سازجرب و بخنق و مکر و حیلها ایشان و هشتم دلیلست بر جراحت و هزیمت و شکستن و غارت و سوختن
و نهم دلیلست بر جاسوسان و مانند این و خبرها دشمن و آگاهی از کار روی و از حیلها ایشان و دهم دلیلست
بر سپاه سالاران و خداوندان علم و سرهنگان و یازدهم دلیلست بر تعبیه و حال صف کردن و مصاف
و حال اندر آمدن بحرب و بیرون آمدن از آن و دوازدهم دلیلست بر شهری که حصار کرده شود و کشتن و

کریختن

کریختن این صفت سؤال سائلست اگر هم برین صفت را احوال دشمن سؤال کند هفتم طالع دشمن بود
و از وی نیز همچنان شرح کن که از طالع گفته شد بدین مواضع و بخداوندان بروجها هر کجا سعدی
یا نحسی باشد و آن برج سعد بود نیکوی و قوت و سعادت باشد بر آن جنس و هر کجا نحسی بود یا صاحب
برج منحوس بود تباهی و ضعیفی بر آن جنس بود و هر کدام دلیل که زود رود صاعد بود قوت و سبکی آنجا
بود و هر کجا هبوط و ناقص السیر بود یا بطی السیر ضعیفی و هزیمت آنجا بود و هر کدام دلیل راجع بود
هزیمت و پشیمانی آنجا بود و هر کدام سفیر بود نیکوی و تدبیر صواب آنجا بود و همچنین حکم از نظر اگر
سعود و نحوس از نظر مودت و عداوت بدانی موضع و از جایگاه او آنچه واجب کند حکم کن اما در وی و نیکی
دشمن بدان توان دانستن که دلیل دشمن کجاست و از دلیل صاحب طالع چند و راست از ربع باشد یا ثلث قبلا
حکم کن بدوری و نزدیکی چنانکه در باب کرنجه صفت کردم **فصل هفتاد و یکم در دانستن آنکه حرب از بهر چیست**
بنگر مریخ اگر از سعدان منصوف باشد سائل طلب کننده حق باشد و اگر از نحسی منصوف بود سائل باطل طلب
کند اگر مریخ بسعدی متصل باشد دشمن حق طلب کند و بر حق باشد و اگر متصل بنحسی باشد باطل طلب کند
و بر ناحق باشد اگر مریخ اندر طالع باشد این حرب از جهت معیشت و از جهت نام را باشد و اگر اندر دوم
بود حرب از جهت مال را باشد و منفعت و اگر اندر سیوم باشد حرب از جهت دیانت و عبادت و از
جهت اقربا باشد و اگر اندر چهارم بود این حرب از جهت زمین و ولایت و شهرها باشد و اگر اندر پنجم باشد این
کارزار از جهت خراج و غنیمتها و مال و شهرها و ولایت باشد و اگر اندر ششم بود کارزار از جهت
کاری حقیر و دون بود یا از جهت بندگان و ستور و بنده بود و اگر اندر هفتم بود کارزار از جهت عداوت
قدیمی باشد و مال طلب کنند و اگر اندر هشتم بود حرب از جهت کاری کهن باشد یا طلب خونی باشد
از جهت مال و اگر اندر نهم باشد حرب از جهت دین و دیانت باشد و اگر قمر اندر وسط السما بود حرب
از جهت خزینه و از جهت وزیران و از جهت دوستان بود و اگر اندر دوازدهم بود از عداوت قدیمی
بود و کارزار نبود و لیکن بسمع و طاعت کنند مر آنکس را که با ایشان بود و بنده و بنگر اندر آن موضع که باشد اگر
سعود بود یا مقبول یا بنظر سعدی با صاحب برج بروی متصل بود از نظر مودت و اتصال قول آن
مراد و مقصود حاصل بود و بدان از آنکه دلالت ظفر باشد و اگر نحوس بود و مقبول یا بنظر نحسی با صاحب
برجش از وی ساقط از نظر دلیل کند بر آنکه از امید شان نیاید و زیان رسدش والله اعلم بالصواب

فصل هفتاد و دوم در دانستن حال یاری کران سائل و مسئول عنه بنگر بدلیل یاری کران
سائل و آن خداوند و مراست و آن کوکبی که بنظر تثلیث و تسدیس باشد بطالع و بصاحب طالع
و بصاحب دوم متصل باشد از نظر مقبول و یا اندر دوم بود مقبول این همه دلیل سپاه سائل باشد
و هفتم و کوکبی که بصاحب هشتم و بصاحب هفتم و نهم متصل باشد از نظر مودت و اتصال
قبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر یکی را بنگر که قوت است وی و صورت وی چیست تا معلوم شود که دلیل
دلیل که شرقی باشد و قوی باشد و اندر خط طوع خویش باشد و دلیل که در شجاعت و نیکوئی و قوت نگر
و آن طائفه که بدلیل منسوبست و هر دلیلی که مغربی و ساقط باشد یا هابط یا اندر برج غربی بود یا
اندر هبوط دلیل کند بر ضعیفی و تباهی حال آنکس که بدان دلیل منسوبست اگر دلیل اعوان سائل باشد
طالع ناظر باشد از نظر مودت دلیل بر نصیحت کردن اعوان بر سائل و اگر نظر تربیع و مقابله باشد
مخالف او باشد و منازعت پدید آید و همچنین حکم کن دشمن را و اگر دلیل ساقط بود از طالع و از
صاحبش اعوان ناصح نباشد و دشمنان کی اندیشید خاصه ترکی اندر دوازدهم باشد و دشمن باشد
همچنین بنگر بدلیل اعوان سائل و مسئول تا معلوم شود و اگر اولا سائل و اولا مسئول عنه باشد بنگر
بنظر عداوت باشد میان ایشان حرب باشد سعد اندر دوم بود دلیل کند بر سعادت اعوان سائل و سعد
اندر هشتم دلیل کند بر سعادة و قوة اعوان سائل یا مسئول عنه سهم السعادت یا هر دلیلی که باشد
قوة و سعادت و شجاعت مر آنکس را بود که بدان دلیل منسوبست و هر کدام برج که کسر الاولاد یا کسر
الصور یا منقلب بود و سعدی اندر وی بود یا ذو جسدین بود دلیل کند بسیاری و غلبه آن خصال
و هر دلیلی که راجع باشد آنکس دروغ گوی یا عاصی شود و همچنین اگر مریخ صاحب دوم بود یا اندر طالع
یا اندر دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سائل و معصیت و جدائی کردن ایشان با سائل و کذب و
عطارد اندر دوم باشد یا اندر هشتم زسوده و تخلیط و دوروئی و مضرت بدید آید اندر جایگاه
نیکو و هر دو یا خداوند چهارم باشد دلیل کند بر ظفر یافتن سائل و اگر اینچنین که گفته صاحب هفتم را یا
ظفر مسئول عنه را باشد و اگر قمر با ذنب بود و عطارد اندر دو دلیل کند بر زیادت کشتن و خون ریختن و لعب
و همچنین باشد اندر هشتم و مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل مشرقی یا شمسی یا مسعود و مقبول باشد از
یکدیگر یا صاحب مراغم یکدیگر باشند و مریخ چون دیرینه و یا زحل علم آرنده یا عطارد مختلط مختلط افکند

اندر

اندر میان ایشان نبود صلح باشد و آشتی و گر یا بتدای حرب شمس یا ذنب بود یا رأس اندر دو و خون کشتن
بسیار باشد و خون ریختن بزرگ یا صاحب طالع یا صاحب هفتم هر دو با ذنب باشند از دو نوبت کی
نماند الا اندکی جمله کشته شوند خاصه اندر برج منقلب و یا بعضی هزیمت شوند آن دلیل که اندر برج
ذو جسدین بود صاحب آن برج حرب کننده بود و برج ثابت پیش رونده بود و تباه تر اندر کار حرب
آن باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال خویش بود و صاحب برجش بوی نظر نکند و هر کدام
بود که دلیل اندر شوف باشد یا اندر خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر باشد سخت نیک باشد و هر دلیلی
که صاحب برج خویش ناظر باشد صاحب آن دلیل خداوند ناصح نباشد و هر آن دلیلی که شرقی
باشد یا نشاط و سنگ کار باشد و هر آن دلیلی که مغربی بود کاهل و روزگار شکننده بود و هر آن
دلیلی را که صاحب مراغم از وی ساقط بود صاحب آن دلیل را یاری کران که کمتر باشند و هر آن دلیل
را که صاحب مراغم بروی ناظر بود صاحب آن دلیل را یاری کران بسیار باشد از طبقات آن دلیل و از آن
برج که ناظر باشد دیگر مریخ با ذنب بود یا با رأس بود حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و خون بسیار
بود مریخ اندر احتراق بود اندر اشراق حربها و فتنها با وغدر باشد مریخ مقابله آفتاب بغضب افتد و
تربیع جسدین هندو غلو و کشتن بود اما اندکی کوکب علوی و حرب را قوی تر از سفلی باشد مگر سفلی بنفاست
سعادت اندر بود و یا کوکب علوی بغایت نحوس بود و کوکب مستعلی و صاعد فلک اوج قوی تر باشد از
کواکب والله اعلم **فصل هفتاد و سیوم در دانستن ثبات حرب و زودی کشتن** اگر کوکب منحوس
عند المریخ اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر زودی کشتن سائل یا تاوی زمهر کز زودی و پایداری نباشد
و اگر اندر برج دو جسدین بود بود دلیل کند بر تغییر حال بحال و اگر اندر برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات
حرب و سختی کار و همچنین حکم کن مسئول عنه از صاحب هفتم تا از کوکب متصل بوی مریخ هر وقتی که اندر کار
حرب طالع برج منقلب باشد خاصه بوجدی مردان سائل با آغاز کننده بغایت جلد و قوی باشند و سبک
دست و از یکجا نباشند از حال بحال و از کار بکار میگردند و گرد دو جسدین بود و دلدار باشد
بیکار و برج ثابت دلیل ثبات و پایداری باشد و حرب را **فصل هفتاد و چهارم در دانستن آنکه این حرب از**
کدام جانب است و گر دلیل مسئول عنه اندر خانه خویش باشد دشمن از اهلیت ملک باشد و آن کار کند از اهل
ملک کند و گر اندر شوف باشد ملک بود و گر اندر مثلث بود از اولاد ملک بود یا از اولاد اشراف بود از نشاط

فرو تر و کر اندر وجه بود از حاجبان بود یا پرده دار یا از فرزندان حاجبان و مانند اینها و همچنین جواب
کوی از دلیل سائل اگر کوکبی از برج غریب بصاحب طالع متصل شود و مقبول بود مر سائل را مدد
آید از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از صاحب هفتم مر دشمن را از مدد لشکر دیگر و هر دلیلی که شرقی باشد
صاحب آن دلیل جوان باشد و هر کدام مغربی بود دلیل کند بر پیری و دانستن آنکه چند سالست
اندر احکام طالع اینجا که بیرون آوردن سال سائلست یاد کرده تمامی و الله اعلم **فصل هفتاد و پنجم**
اندر دانستن آنکه صلح افتد میان ایشان یا نی بنگر بدلیل سائل و مسئول اگر اتصال بود میان ایشان
از موت و هر دو بجایگاه نیکو باشد و از یکدیگر مقبول بود و صاحب چهارم مسعود بود و ناظر
بود بایشان از مودت دلیل کند بر صلح و آغاز از کوکب نافع بود اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقبول
بود از یکدیگر دلیل صلح باشد پس از منازعت و کارزار و حرب و تباه تر مقابله باشد و کر خداوند طالع اندر
هفتم بود با صاحب تابع اندر یکبرج باشد دلیل کند بر آنکه طالب اندر شهر و زمین مطلوب را اندر آمد و
استوارتر آنگاه بود که صاحب طالع مشرقی باشد اندر برج خویش یا اندر شرف خویش باشد صاحب هفتم
باتصال تربیع و مقابله و مقبول بود یکی را جمع باشد از این دو دلیل و آن راجع قابل بود یا بمضی
باشد که قبول نبودش و آنجای ویرا هبوط بود یا وبال یا خانه هشتم وی باشد یا ششم یا دوم و اهم
پس هر آینه بیار خویش عذر کند و فصل او همچنین باشد بران طبقه که وی اندر آنخانه باشد اگر اندر
دوم باشد ایمن کند و مال می ستاند و کر اندر هشتم بود ایمن کند و باز بکشدش اگر اندر دوازدهم
یا ششم ایمن کند و باز حبس کند و شدت و محنت پیدا کر سعدی اندر وتد بود اندر آن جایگاه
ویرا شهادت بود و هر دو دلیل بوی متصل باشد دلیل کند بر صلح و آغاز صلح از کوکب دافع نوی بسعد
متصل شود و از نظر مودت و کر کوکبی سعد نور رد کند بیکدیگر و هم از یکدیگر متصل باشد مر دو
اندر میان ایشان اندر آید و صلح افکند میان ایشان بنگر کو چه هر کوکب دارد النور چیست و طبع برج وی
از آنجنس کسی اندر آید و صلح افکند میان ایشان و همچنین حکم کن از کوکب جمع النور و از کوکب قابل
النور و کر هر دو دلیل اندر غریب باشند اندر وسط السماء و هر دو بنقوت برابر باشد صلح کنند و
یکی از این دو دلیل راجع بود حرب تمام نشود و کر مقبول بود بجائی ماند و کر مقبول نبوند عذر کنند
بنگر بسهم صلح که بکیری از قمر یا عطارد و از طالع بفلک هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود بنگر بدین سهم

وصاحبش اگر اندر خبر طالع افتد آغاز صلح آن سائل بود و کر اندر برجهای حر مسئول عنه افتد
آغاز صلح از مسئول عنه بود و کر سعدی با سهم صلح بود یا اندر خانه تربیع یا اندر موبعه خانه تربیع
دلیل کند بر انقطاع حرب و صلح بودن میان ایشان و کر اندر این جایگاه نحس بود و از نحس اندر هبوط
بود مقیم دلیل کند بر سختی و دشواری حرب و عداوت بنگر موحرب را از تربیع اگر اندر شرف خویش
بود یا شرف شمس حرب و جنگ سخت بزرگ بود اگر با این همه اندر وسط السماء بود سخت تر شود آنگاه
زار و بزرگتر تا چنان شود که مشرق و مغرب آگاه شوند اگر اندر طالع بود بدین صفت که گفتم کار
زار کمتر از اول بود و تد مغرب کمتر از طالع بود و اندر چهارم کارزار یا محاربت بود و کوش
بسیار بود اگر مریخ اندر برج ثابت بود و اندر وتد بود قتال کمتر بود اگر اندر برج مجتمعه بود
قتال چند کرت بود با قومی بسیار و اگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود و میان ایشان
جاسوس بود اگر مریخ اندر مواضع خویش بود کارزار میان دو کمتر از شرف و خانه اش برج حمل و اندر
خرجه نیز کمتر بود از خانه و مثلثه و اندر هبوط کارزار بزرگ بشود یا اندک نماید و کار کشته
شود بنگر بقوت و ضعف مریخ بدان قدر حکم کن و کر مریخ مقیم بود یا با کوکبی مقارن یا متصل باشد که
مقیم بود بنگر بسهم الغیب که کجاست و خداوند نگیست اگر سعد بود اندر تربیع مریخ یا بنظروی بود دلیل کند
بر کمی حرب اگر نحس و تربیع و مقابله مریخ بود حرب دراز شود خاصه که نحس اندر نیز با هبوط بود پس آن
سر دراز کشد و همچنین اگر آن سعد که با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر حرب پراکنده اگر مریخ شرقی بود
آن حرب آشکارا بود اگر اندر تحت الشعاع بود آن حرب اندر سر بود و پنهان باعذر بود و کر عطارد ناظر
نحسی بود بتربیع یا مقابله میان ایشان کارزار و کشتن و اسیر کرفتن بسیار اگر نظر مودت بود و سیر
کرفتن بود و کمتر بود و اگر با نحوس سعد بعطارد ناظر بود غارت اسیران هم راحت یابند اگر کوکبی از
نیز در آکسوف افتد اندر باب حرب دلیل کند بر بسیاری حرب و کشتن بدان روی که کسوف بود بنگر بسهم
حرب بنگر از مریخ با مریخ است و هر دو از طالع بنگر و قیاس کن از سهم السعاده نیز اگر این سهم نحس با
مریخ باشد دلیل بر آنکه نحس جنها و فتنها و کر صاحبش قوی و مشرقی و تدی بود حرب قوی باشد و این
سهم اگر اندر چنین سائل افتد شهادت بود اندر طالع ظفر و غلبه مر سائل را بود و اگر هفتم را بود
مسئول عنه را بود و خبر طالع آن دو ربع مذکرست و خبر مسئول عنه آن دو ربع مونث است و الله اعلم **فصل**

هفتاد و ششم بنگریستن حال کروهی سپاه که بجائی چگونه بود اگر پرسد از خیلی یا کروهی سپاه
فرستند بطلب قومی یا خیلی دیگر طالع مر رونده کی و هفتم و مسئول عنه را اگر میان ایشان اتصال بود
یکدیگر را ببینند و کر اتصال شود بیکدیگر را ببینند و کر اتصال مودت بود صلح و آشتی کنند یا خود
نبینند یکدیگر را و چیزی نکویند و حرب نکنند و اگر اتصال عداوت بود حرب و کارزار و قوی میان
ایشان و اگر نظر عداوت و قبول کند صلح رود یا جنگ رو کشته شود پس از حرب کارزار و کر کوکبی
ایشان ناقل بود یا طامع یا رد النور بعضی را از آن قوم دیده شود تا ایشان بعضی را از این قوم بشکند
حربی نبود بیشتر و اتا اندر قوت و ظفر همچنان حکم کن که از باب حرب و قتال کفتم هر دلیلی که قوی بود
و اندر وتد بود و مسعود و اندر خطوط خویش بود و صاعد بود یا مستعلی ظفر ویرا بود هر دلیل
که ساقط بود یا راجع بود یا بنحوس هزیمت و تباهی و نقص آن کروه را بود و کر روند کان را دلیل راجع
بینی یا کوکبی راجع رود باز کردند کر آن مسئول عنه را وکیل راجع یابی ایشان باز کردند و اگر بیش از آنکه
دلیلان یکدیگر را اتصال کنند هر دلیلی که محترق یا اندر هبوط یا بنحوس شود آن قوم تباهی بیش یابند
و خطر بود و کر مسعود شود و بسعدی متصل شود یا بجایگاه نیک اندر آید سعادت و نیکوئی بیش یابند
اینست احکام کارزارها و الله اعلم **فصل هفتاد و هفتم دانستن آنکه این دو سپاه ظفر کدام**
را بود بنگر بدلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی تر بود و جایگاه نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را بود اما
بدانکه کوکب علوی قوی تر از کوکب سفلی آید اندر باب حرب و منازعت اگر دلیل را کوکب علوی یابی اندر
وتد بود یا منقبل بود ظفر خداوندان دلیل را باشد بنگر که اندر احتراق باشد یا اندر هبوط یا راجع یا
هفتم متصل باشد یا بوی اتصال کند اگر صاحب طالع بود حکم کن بر هزیمت سائل یا آنکه او بنگر کی
صاحب هفتم بر یکی اتصال کند اگر یکی کوکبی متصل باشد از وتد که مقبول بود خاصه ترکی قابل علوی باشد
دلیل قوت مطلوب بود و ظفر یافتن سائل باید از قوت آن کوکب و کر دلیل مطلوب قوی بود و یکی کوکب
متصل شود و بنحوس کند مطلوب قوی بود یا آنگاه از حال قوت بضعف افتد آنگاه دلیل تباهی
حال مطلوب و همیشه اندر باب حرب از کوکب علوی یاری خواه و هر دلیلی که اندر وتد بود و قوی بود
و مقبول بود از نحوس لایق بود خاصه که اندر برج ثابت بود دلیل قوت خداوندان دلیل بود و هر دلیلی
را که صاحب وسط السماء بوی متصل باشد از نظر مودت یا قمر یا برج [illegible] دت صاحب آن دلیل

قبول ظفر و قوت باشد و هر وقتی که دلیل سائل و مسئول هر دو بقوت برابر باشد بنگر بمریخ یا
بعطارد اگر از این دو یکی با شهادت بود اندر باب سائل یا مسئول عنه بهر کدام دلیل کند شاهد بود
ظفر ویرا باشد بر دشمن و هر کدام دلیل و هر کدام که سعدی ناظر بود قوت ظفر ویرا باشد و
قمر از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب
اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف از صاحب طالع متصل شود ظفر دشمن را بود بنگر بقمر
کواکب که بر دروه خویش برد یکدیگر بود از فلک اوج وی غالب تر و قوی تر باشد و هر کدام که بحث مرد
هزیمت را بود اتصال قمر از کوکب صاعد و اتصال آن کوکب هابط و اتصال آن کوکب صاعد دلیل
کند دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب بنگر اندر بسیاری کشتن اندر آن حرب اندکی از قمر و حال وی و آنگاه
وی اندر حال ابتدا یا اندر حال سوال تا چگونه باشد حکم کن و چنان باید که طالع اساس آنشهر بدانی
طالع مولود خداوندان و لایت یا امیران و لایت یا بیران شهر که کیست اگر مریخ یا زحل یا ذنب اندر جایگاه
شمس تا قمر بود که اندر اصل بوده باشد شر و فتنه برخیزد اگر سعدان باشند بد بجایگاه خویش
و فلاح باشد مر آنکس را و آن شهر را **قول هرمس** و هرمس کوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی است
از درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی است و از ده درجه عقرب تا بدرجه دلو مغربیست و از ده درجه
دلو تا ده درجه ثور شمالیست بنگر بتحویل سال عالم که مریخ بکدام ربع اندر است بر دشمن ظفر از آنجهت باید
و این اسرار قول هرمس است بنگر بدلیل سال عالم تا دلیل قوان ما هر کدام دلیلی که باشد از دلایل عالمی یا
یکی دلیل باشد خداوندان دلیل را ظفر و غلبه باشد و قاهر بود و عاقبت او را بود و این قوی تر شهادت
قول یعقوب کندی و یعقوب کندی کوید بنگر که مریخ اندر کدام ربع است از این ارباع که هرمس کوید حرب
و جنگ آنجا بود و آغاز از آنجهت باشد و مصنف کتاب نیز همچنین و قول اعتماد کند و احکام از آنجا
بیشتر یاد کرد و چنان باید که خویشتن هم که حرب کند یا از خارجی آنگاه که قمر مسعود باشد و چون منحوس باشد
آنگاه کند و خارجی را چنان باید که خویشتن آنگاه دارد از حرب بوقت نحوست قمر و کوکب قمر از مریخ منحوس
بود از وتد بیم بود بر خارجی از کشتن و هلاک و خاصه که مریخ دشمن قمر بود یا از طالع بدان وقت یا صاحب
ثامن یا ثامن قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود بیم کشتن و هلاک باشد بوقت دیدار کردن
و کر راجع بود بوقت [illegible] بود اگر اندر برج سی بود بیم کشتن [illegible] اگر اندر برج روز [illegible]

کشتن بروز بود و کر قمر کسف بود از نیم بود اندر خسف یا بریدن کلو و رهکذرش بکیرند هر کوکبی که از
دلیل طالب و مطلوب راجع بود یا هابط بود یا ساقط بود بیم هزیمت و کریختن باشد مر صاحب آن دلیل را
والله اعلم **فصل هفتاد و هشتم اندر یافتن غنیمت و منفعت و مضرت باشد حرب** مر سایل را
با اغاز کننده حرب از برج دوم و از ارباب مثلثات وی کر نظر کند کر صاحب برج دوم مسعود بود
بود یا اندر سعدی بود یا سهم السعاده با دلیل سایل با اغاز کننده بود یا ناظر یا متصل او بود حکم
کن مر سایل را از یافتن منفعت و مال و غنیمت و مطلوب را از هشتم و از صاحب هشتم نکر همچنانکه از
صاحب دوم طالع صفت کردم اکر صاحب دوم مسعود بود و بصاحب هفتم متصل شود دلیل فایدة و منفعت
باشد مر مطلوب را از طالب و این باب را همچنانکه حکم کردی در باب یافتن مال حکم کردی **فصل هفتاد و نهم**
اندر دانستن آنکه حرب کی سیری شود اکر پرسند که این حرب کی سیری شود نکه بنکر تا بیرون اکر هر دو
یکدیکر از نظر تثلیث یا شد و بطالع ناظر باشد حرب سیری شود و کر نظر تربیع بود زود سیری شود
و کار زار دیر بود از جای بجای نقل کنند خاصه تر طالب و کر نظر مقابله بود زود دیر نشود و کر نظر
بتربیع طالع مثلثه بود یا بتربیع قمر سیری شدن حرب بمرتفعات بود و کر نظر مقابله بود سیری شده
پس مقابلات بود و کر نظر تثلیث بود سیری شدن مثلثات بود و همچنین حکم کن از قمر و مشتری
چنانکه از شمس و قمر صفت کردم و همچنین حکم کن از سهم الغیب با مریخ چنانکه از تربیع کنیم و کر بنحس بود
حرب و قتال ثابت بود حال سخت دشوار شود **قوله هرمس** و هرمس کوید بنکر بوقت انصراف حرب ها و جنکها
بتیر و طالع و کنجور در جایهای ان زمسعود و نحوس تا بر تو معلوم شود و وقت هر چیزی از سال و ماه و روز
و قول دیکر هم از هرمس بنکر اندر دیری و زودی غلبه موضع زحل و مشتری اکر بوقت تحویل سال
السیر باشد بس غلبه زود بود و کر بطی السیر بود غلبه دیر تر بود و غالب اکس را بود که مریخ اندر قسمت اعلم
وی بود و نیکوی و استقامت کاه از بعد مریخ از زحل و مشتری باید نکریستن اکر اندر برج جنوبی بود
زار اندر دو زمین بود یا دو سه یار بود و اندر برج ثابت کمتر بود و آسان بود و اندر برج منقلب بیشتر
و تباه تر بود کار دنیا تباه شود و حال کردان شود و این از اسرار قول هرمس است والله اعلم **الصواب**
فصل هشتاد مر در دانستن آنکه ظفر کرا باشد از قول علی بن محمد الشریف و مصنف کتاب
کوید بنکر بدلیل سایل و مسئول عنه هر دلیلی که علوی بود و مستقیم و نیکو موضع و مقبول ظفر او بود

و هر دلیلی که شرقی بود یا ثانی ظفر وی را بود و هر دلیلی که صاعد بود یا زاید و مستعلی بود ظفر او را
بود و هر دلیلی که دشمن با نقص مقبول بود یا بصاحب وسط السما ظفر او را بود اکر هر دو دلیل متقارن باشند
هر کدام را که قمر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که سریع السیر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که مستمر و مسعود
بود و اندر شرف و خانه خویش بود ظفر او را بود و کر این دلیلان میان کسوف شمس و قمر بود و خون بیشتر
بسیار بود اکر مریخ یا ذنب بود فتنه و حرب و خون ریزش بود و سخت بود و نیز بنکر حال اندر باب صدر
اینست که زحل اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت یا اندر چهارم بود که حرب کشته نشود یا انکاه که قمر
از ان برج تحویل کند جز تحویل کند که کشته شود و کر ان سال تحویل کند سال دوم را تحویل سال را
نبه و از وی قیاس کن و نیز بنکاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند کرت بود هر وقتی باز دیکر
حرب و کارزار بود و این فصل بر تو یاد کردم اندر میان سخنها و لکن ایجاد دیکر باره از ان کفتم تا بیشتر
چشم باشد و معلوم تر بود **فصل هشتاد و یکم در دانستن آنکه بر کی کمان عصیان بر اندازد عاصی**
هست یا نی اکر پرسند از مردی که اندر ملک عاصی هست یا نی ظالم مر مسئول عنه را اکر در وسط السما
و شمس مر ملک را اکر دلیل طالع بود عاصی بود و اکر اندر دوازدهم بود عاصی بود و کر اندر اوتاد یا در برج
بود حرب پیدا کند اکر اندر نهم بود عاصی بود و کر اندر دوازدهم افتاب بود عاصی بود اکر صاحب
طالع یا قمر زایل بود از وتد دلیل کند بر درستی خبر عصیت وی اکر سرهنکی بود یا بدی استوار و نیکو
بود که قمر از نحس منصرف بود یا صاحب طالع راجع بود یا نحوس و همچنین نیز اکر ثبت یا دلیل متقوی
اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان و دون مردمان حقیر و سفله و زموده و کمنکوی و اکر انکه اندر
وتد بود مریخ بود از اسیران و کرز حل بود از عاصیان بود و کر عطارد بود از دروغ کویان و شمار انکه ان بود
و همچنین دیکر کواکب کوکب راجع دلیلست بر دروغ و معصیت و تعصب هر بانی بدین قیاس حکم کن
نادر است و صواب آید **فصل هشتاد و دوم در دانستن آنکه دشمن بشهر یا بمنزل رسد یا نی**
اکر پرسد از شهری یا از زمینی که دشمن بدان زمین یا بدان شهر رسد یا نی بنکر بطالع اکر نحس اندر طالع
بود یا بوی ناظر بود از تربیع و مقابله آن شهر کرفته شود یا دشمن بوی رسد و همچنین اکر صاحب طالع یا
نحس بوی ناظر بود همچنین دلیل کند بر آمدن دشمن بدان شهر و کر طالع میان و نحس بود یکی اندر دوازدهم
یکی اندر دور محصور النحس بود اهل آن شهر اندیشه و ترس بغلبه و رنج باشد از دشمن و دشمن بدان شهر رسیده باشد

اکر صاحب طالع اندر نهم بود یا ثانی عشر دلیل بیم و ترس باشد اهل آن شهر را و سخت آنکاه بود که قمر نحس
بود یا با جوزهر بود یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع محترق بود یا بخانه کاه بدبود همچنین
دلیل کند بر ضعیفی حال آن شهر و اهل وی اکر خداوند هفتم اندر طالع بود یا اندر دوم دلیل بیم باشد
از اندر آمدن دشمن و همچنین اکر صاحب هشتم اندر طالع بود و همچنین اکر نحوس اندر اوتاد بود خاصه اندر طالع
دشمن اندر آید بدان شهر اکر نحس زحل باشد اسیران بیشتر کیرند از خون ریختن و کر مریخ بود حرب بود و کر مریخ
صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیشتر از اسیر کرفتن بود اکر هر دو باشند اسیر کیرند و خون بریزند
والله اعلم **فصل هشتاد و سیوم در دانستن آنکه دشمن چند روز بکشاید قول علی محمد الشریف**
این کتاب کوید جز سؤال از حال شهری بود که دشمن بدان شهر رسد یا نی طالع دلیل آن شهر است و سایل
وتد دلیل نزدیکهای آن شهر است و ساقط وتد دلیل روستاها و دور ان شهر است و المنازل وتد دلیل خانها
طالع دروازه است که بمشرق کشاید و وسط السما دلیل جنوب آن شهر است و هفتم دلیل مغرب آن شهر است
و چهارم دلیل شمال آن شهر است و آن جایکاه از جایها که طالع نظر ندارد زمین دشمن است یعنی هشتم
و دوازدهم و دوم زمین سایل است هر کدام نحس که بطالع اندر یا بطالع متصل شود که دشمن طالع بود یکی از
بدان شهر برسد و اندر آید و کر اندر تربیع طالع بود یا مقابله همچنین بود اکر طالع محصور النحس بود نحس
بدبود از آمدن دشمن اکر نحس اندر زایل و ساقط بود یا بطالع ناظر بود یا بصاحب طالع ناظر بود و نحس کننده بود
دشمن بروستائی و ورد بیابان پیوسته است آمده باشد و کر اندر مایل وتد بود اندر روستاها نزدیک
شهر بود و کر اندر وتد بود خاصه طالع اندر شهر بود و کر اندر هفتم بود و بصاحب طالع ناظر بود و بدبخت
طالع نزدیک بود آمدن وی بقدر درجات بود و کر بصاحب طالع ناظر بود و از درجه طالع دور بود
دشمن سیر خویش بود آمدن وی نبود و نیکو کر این نحس کننده در کدام ربع است از ان وی بیرون آید و بدان
برجست بدان نواحی منزل کند و از افتاب نیکو که مغربی است یا مشرقی بدان قرار کند از ان شهر و قرار کند
یا جنوبی هم بدان نواحی قرار کند و نیکو کر این نحس کننده کدام کوکب است اینده و زمین ان قوم بدان صفت
و کر این نحس کننده اندر طالع خطی دارد یا متصل بود بصاحب طالع یا مسعود همچنین باشد و کر ان نحس
دلیل آمدن بود بصاحب طالع یا قمر بوی نظر دارد از نبودن اهل آن شهر یا آن اینده بنا زند و صلح کند
و کر دلیل مال نحوس یا محترق بود مال غارت کنند و کر صاحب طالع بتربیع و تربیع نحوس باشد غارت و سوختن و

کشتن افتد و کر بمقابله زحل بود اسیر کرفتن و غارت بود و خراب کردن ولایت و کر مریخ یا ذنب بود
یا قمر یا صاحب طالع و این هر سه نحس یکدیکر ناظر باشند و ذنب با یکی از ایشان بود یا با هر سه دلیل کند
بر بسیاری خون ریختن و جور و غارت و کرا حراق بود سوختن و تباهی و خرابی بود نیکو بمیمه طالع و
بمیسره طالع و بمیمنه صاحب طالع و میسره وی از سعد ان اکر سعدی بود و تدی و شرقی و ناظر بود
بطالع یا بصاحب طالع اهل آن شهر را یاری کران بدید آید و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن از طبیع و
کوهران برج و آن خانه که سعد اندر ویست اکر آن سعد شمس بود اندر حمل بود یا اندر خطوط خویش
آن یاری کران از رسول بود یا از روسا و کر قمر بود از نمامه مردمان بود یا از صدور و مقدمین و کر مشتری
بود آن زور و اشراف بود و از فقها و ائمه اما نیکو حال آن شهر را از طالع و از قمر و حال اهل آن شهر را
از صاحب طالع و از صاحب برج قمر و مال آن شهر از دو نیکو و اباد دانها و ضیعها و باغها و کشتها
از حبوب و غلها و غلها و صنعت آن بنجم و حال ستور و برده از ششم نکر و دهها را از سیوم نکر
همچنین با دوازده خانه هر کجا غیر بینی تباهی آن جای باشد هر کجا سعدی نیکوی و سعادت بدانجای باشد
اکر خواهی که بدانی که چکونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر نیکو اکر سعدی اندر تثلیث اول طالع بود و
تربیع بطالع ناظر بود بدوستی مدد اندر اسپاه و دشمن را بر اید اکر مشتری اندر طالع بود قوی بود و دلیل
بود بر نیکوی حال آن شهر و سلامتی از زبان عدو خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع
و تثلیث بطالع یا بمسدسه طالع بود بعاقبت نیک بود و سعادت بود آن شهر را و کر بخانه
مشتری زهره باشد همچنان حکم کن که از مشتری کمتر اهل آن شهر را طرب و شادی بدید آید و اکر هر دو سعدین
تحت الشعاع بود اندر اینده بیرون آمدن بود بطالع ناظر بود از نظر مودت پس دلیل کند بر آن قوم
که عدی شهر اینده بیرون آیند از بیم دشمن کار دشمن سستی کیرد اکر انصراف قرار عدا بود و انصراف
بود بر اهل آن شهر کی فرستند بصلح و بدل عداوت اندیشند و عذر و دشمن بصلح رای کند و بکشند
والله اعلم **فصل هشتاد و چهارم در دانستن آنکه رسول چکونه بود و شهر کی کشاده شود** اکر خواهی
که بدانی که رسول بر چه طبیعت اند اما خو و خلقت و از طبیعت صاحب برج قمر توان دانستن اما صورت روز
بخوبی و زشتی از برج قمر توان دانستن و اما چکونکی لوکر ان کدام جنس مردانست از ایجه توان دانستن یعنی
از ایجه برج صاحب برج قمر از ان واجب کند حکم کن اکر خواهی بدانی که این رسول ناصح است یا نی

بنگرد قمر بکدام کوکب ولیتر است بکوکب منصوف عنه القمر یا بکوکب متصل بالقمر هر کدام که اولیتر باشد
بصاحب آن دلیل ناصحتر باشد کوکب منصوف عنه القمر آن مردمان که رسول از نشان برو آمد و کوکب
متصل بالقمر آن قوم باشد که رسول سوی ایشان برود و که خواهی که بدانی که این شهر یا حصار که گشاده
خواهد شد بنگر بدان نحسی که اندر وتد باشد که بدرجه طالع که رسد فاک متصل شود هم بدان روز که گشاده
شود یا بعدد هر درجه روزی یا ماهی یا سالی اگر دلیل در ثلاث کسبد برداری و روزگار و دیری بعدد
هر درجه دوازده روز و سدس روز بنگر بقمر هر وقتی که از نحسی منصرف شود یا صاحب سابع و
طالع متصل شود از نظر عداوت اهل آن شهر را اندران وقت غم و مشقت رسد از دشمن و که قمر از زحل
منصرف و بحوی طالع برسد مشقت مر اهل شهر را از ویرانی و بخشیو و اعرده باشد و که بجای زحل
مریخ بود فساد و تباهی آن شهر را از آن بود و زوبین بود و که بجای مریخ عطارد بود بر طبیعت زحل بنگرد
حیلها و که بر طبیعت مریخ بود آن حیلها بسوختن و مهر بود فساد و تباهی و که اینها طالع بذنب رسد
یا ذنب بطالع رسد مردمان در وی سفله بران شهر دست یابند و مار و کژدم و بلدیها و جرها
تباه اندازند و که خواهی تا بدانی که بکدام ناحیت آفت رسد مر آن شهر را بنگر بکوکب که بآن کشده
مر طالع را اندر کدام برجست اگر اندر برج شرقی بود بناحیت مشرق بود و اگر اندر برج شمالی بود
بناحیت شمال بود و اگر اندر برج مغربی بود بناحیت فلک بمشرق و جنوب و شمال و مغرب اگر خواهی
تا بدانی که بعاقبت این شهر اگر ابو بود بنگر بصاحب رابع اگر صاحب طالع را مسعود کند یا طالع را از نظر
و صاحب طالع را خط بیشتر از صاحب رابع بود عاقبت آن حرب و آن شهر مر اهل آن شهر را باشد و که اندر
کشتر از طالع و از صاحب طالع یا صاحب رابع عاقبت آن شهر مر دشمن را باشد و که نحس کننده مر طالع را
زحل باشد اندر برج خاکی و صاحب برج و طالع و صاحب طالع هم اندر برج خاکی بود و مریخ بوی ناظر
بود نشکی و که سنگی مر اهل شهر افتد و هم هلاک شوند و که اینکه یاد کرده از برج خاکی برج آبی بود و که
شدن بود از آب و که صاحب سابع سعد بود و اندر خطوط خویش بود و اندر برج ثابت بود و دشمن
طالب حق بود و که نحس بود و اندر برج منقلب طالب و متعدی و خارج بود و که اندر برج دو جسد بود
و سعد بود و اندر برج آتشی و که اینکه یاد کرده طالب حق آنکه ظاهر بود و دیگر باطل بود آنکه در دهان
و سی بود و که برج آبی بود آنچه طالب کند حق بود و باطنش خلاف آن بود متواضع بود و زهد و پارسائی

بدا کند

بدا کند و که اندر برج هوائی بود این دشمن و مرد بود هر و بزرگ و خداوندان تدبیر و رای و
سیاست بود و که اندر برج خاکی بود مشهور بود بعدل و حکیم بود و رحیم دل و پارسا و نیک مخمن و
بنگر سیاست و با امانت بود اگر خواهی که بدانی که اهل شهر جلد قوی و خداوند رای و استقامت هستند
یا نی بنگر بصاحب طالع اگر مستقیم باشد و خداوند عمر صحیح باشد و استقامت کار و پیشرو و که اندر برج
خداوند عم و اندیشه بود و زود بکردند و برخداوند خویش عاصی شوند و که کشرو باشد بنگر
باشد و جوان باشد و که مغربی باشد ضعیف باشد و پیشتر پیران باشد و که اندر وتد باشد باثبات
باشند و از انجای شوانند ایشان را برکنند و که اندر مایل وتد باشد میانه باشند اندر قوت و ضعف
و اندر سختی و سستی و که ساقط بود از انجای زود برکنده شوند و بر انجای ثبات نیابند و که زحل
باشد از مردمان هندو پست و ناستد ایشان باشد و که مریخ باشد مردمان و اهل ترکستان باشد
و که شمس باشد از مردمان نایل و ایران شهر باشند و که زهره بود مردمان مردمان عرب باشند و
ایشان همچنین حرکن هر هفت کوکب را از اقلیم وی والله اعلم

فصل هشتاد و پنجم در دانستن حال صید کردن و دلیل صید دانستن

و بنگر سایل را از طالع و از صاحب ساعت هر کدام را سعادت
قویتر وی دلیلست و هفتم و صاحب هفتم و مریخ دلیل صید است صید خشکی و عطارد دلیل صید عادت
و زهره دلیل صید آبی است و مقداری بسیاری صید و اندکی و که وی از وسط السما که از وتد
وی والله اعلم

فصل هشتاد و ششم در دانستن آنکه صید یابد یا نی

بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر
ایشان اتصال هفتم را باشد بصاحب طالع صید بآسانی یابد و که اتصال صاحب طالع را بود بصاحب
هفتم بریخ و تعب و مشقت یابد اگر اتصال مودت بود بآسانی و زود یابد و که اتصال عداوت بود بریخ
و مشقت و الحاح یابد اگر بصاحب طالع مسعود بود بسیار یابد و که نحس بود کمتر یابد و که صاحب هفتم
نحس بود بسیار یابد و که مسعود کمتر یابد اگر برج هفتم دوا اربع قوایم بود و صاحبش نیز از شکل وی
بود صید چهارپایان بسیار یابد خاصه برج خاکی اگر برج هوائی و آتشی بود و عطارد بوی ناظر بود و که از
شکل وی بوی ناظر بود صید از مرغان باشد و ولی دانستن که از کدام جنس بود اندر اخر یاد کرده
و در صید کتاب نیز یاد کرده م و که برج هفتم آبی باشد و زهره با قمر بوی ناظر بود صید از نهاد آبی بود
یا ماهیان بود صاحب طالع و قمر اندر وتد بود صید یافته شود و اندر مایل و نه میانه تر یابد و اندر ساقط

هیچ یافته نشود همیشه اندر کار صید بصعود و زاید و استعلا و قوت صاحب طالع نگر بر صاحب هفتم
و صاحب رابع و هابط بنگر تا صید یافته شود و این باب همچنین باب خصومت کردنست والله اعلم

فصل هشتاد و هفتم اندر بگریستن حال ابازی و بنگریستن و بدی وی و دانستن دلایل ابازی

اگر پرسد
از ابازی بنگر سایل را از طالع و صاحب طالع و قمر و از منصوف عنه القمر نگر و مسئول عنه را از هفتم
و از صاحب وی و از متصل القمر و مناجاهائی که میان ایشان بود و سود کرد از وسط السما و از صاحب
نگر و از موضع قمر نیز نگر و عاقبت کار از چهارم نگر و از صاحبش والله اعلم

فصل هشتاد و هشتم در دانستن آنکه ابازی خواهد یا نی و عاقبت چگونه بود

جنسله ابازی بود که بر آید و بر آید یا نی بنگر دلیل
سایل و مسئول عنه تفهم اگر میان ایشان اتصال قبول بود از مخالفت میان ایشان بر رستن باشد و لیکن گاه
گاهی با یکدیگر در دشمنی کنند و که قبول بود و خاصمت و منازعت بود پس یکدیگر بر رستن دشوار تر بود و که اتصال
نبود بکوکب ناقل یا جامع آید النور بکار از وی حکم کن از نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول یا
چند جای یاد کرده همچنان حکم کن هر دلیل که وی دافع باشد اغاز بر رستن و اغاز بنگر و بدی از وی باشد
و بنگر هر دلیل که از وی قویتر بود و اندر وتد بود و مشرقی بود یا مقبول بود یا مسعود بود یا مستقیم یا
صاعد بود یا مستعلی بود صاحب دلیل قویتر و راستکارتر بود و با نصیحت و با امانت بود و دست
قویتر باشد و هر دلیل که هابط بود زبون بود و مغربی بود ضعیف بود ساقط بود در استکار نباشد قوی
برکت باشد و که مقبول بود کار ناتمام بود و بخشش مارد ان و مسخور بود با خیانت بود راجع در وی زن
و طلاق کننده بود قول علی بن محمد الشریف و مصنف این کتاب گوید بنگرید در باب ابازی صاحب طالع
و صاحب هفتم و بعطارد و مشتری که این دو کوکب شکل ابازی آید بنگر بهر یکی یا بدلیل سایل یا بدلیل
مسئول خط و شهادت بود هم از خبر دلیل که خداوند دوم و آن کوکب که اندر دوم است دلیل مال
سایلست و هشتم صاحب او و کوکب غالب حق اندر هشتم دلیل مال مسئول عنه است هر کدام دلیل که
مسعود و مقبول بود و نیکو حال و بدلیل صاحبش ناظر بود آنکس خداوند مال بود و مرزوق بود و هر کدام
دلیل مال اگر راجع یا نحس یا غیر مقبول بود و بدلیل صاحبش نظر شود آنکس مال او پیروزی بود اگر اندر دو
یا هشتم کوکبی غریب باشد مال سایل یا مال مسئول عنه آنکسان باشد اگر برج دو و دو جسد بن بود مال
سایل یا مال مسئول عنه یا مال کسان آنجا بود و اگر اندر دوم و هشتم کوکبی نحس باشد مال کمتر بود و

بود

بود که خداوند دوم یا هشتم نحوس بود یا محترق یا اندر هبوط یا بخانه خویش ناظر نبود پس دلیل
کند بر سختی عیشت و کمی حال اگر نحس اندر طالع بود یا صاحب طالع نحس بود سایل خاین بود و که
این اندر هفتم بود مسئول عنه خاین بود و که سعد مسعود بود امین و ناصح بود و هر کدام دلیل
که اندر وتد بود بوی کار آینده بود و هر کدام وی ساقط بود مجهول بود اندر کار آمدن اگر نحس اندر
چهارم بود دزدان بخصومت و داوری بود و که صاحب چهارم نحوس بود و هم بجفا و زشتی بود
و که سعد بود با خشنودی و امانت بود و از یکدیگر خشنودی جستن بود اگر نحس اندر وسط السما
بود هر دو از یکدیگر بگله باشند و خصومت افتد شان بدانوقت که بکار اندر آیند و آخر کار شان
زیان باشد و پشیمانی اما دلیل اندکی و بسیاری مال از صاحب وسط السما توان دانستن و از کوکبی
که اندر وی باشد اگر صاحب وسط السما با آن کوکب که اندر وی باشد صاحب سعد بود سودشان بسیار بود و که
شمالی و هابط بود سوی مردمان سود نمایند و ایشان در زیان باشند و که جنوبی و صاعد بود
مردمان ایشان اندر زیان کمان برند و ایشان در سود باشند و که جنوبی و هابط بود همیشه در
زیان باشند و که ماه اندر شیر نور زاید باشد دلیل کند بر زیادت مال و سود کرد اندر بازرگانی
و که ناقص بود اندر نور و مشتری دلیل کند بر نقصان مال و زیان اندر بازرگانی و حکم ماه و قوت
ارباب بیشتر از آنکه حکم ماه و روز بر روز پیدا آید از آن خبرهائی که از آن چاره نیست و همچنین خداوند
دوم و خداوند هشتم را دلیل سائل و مسئول عنه حز سریع الستیر باشد یا بسرعت رونده بود یا سعدی
پیوسته باشد خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود سودشان بسیار بود چندانکه فرزند فرزند نیز آید
و عاقبت کارشان بصلاح باز گردد و که سعدی نیز ناظر بود مال زیادت تر از آن گردد که قمر و
نحس ناظر بود بکاهد اما از سبب دلیل آن برج که نحس اندر وست باندازه قوت نحس و نیز نگر
که برج وسط السما یا صاحب او و کوکب غالب اندر علوی باشد ایشان اندر کار بزرگ باشند و یا
خطر اگر کوکب سفلی بود بکارهای دون مشغول شوند مگر که اندر روند اگر بکوکب علوی اندر برج
سفلی بود یا کوکبی سفلی اندر برج علوی بود حکم آمیخته باید کردن اگر وسط السما برج حسد بن
باشد یا اندر وی کوکب بسیار باشند ایشان اندر کار بازرگانی کنند و که وسط السما برج منقلب
باشد بر یکی بازرگانی نباشد دست در هر از بازرگانی زنند و که برج ثابت باشد از اول تا آخر بر یکگونه

باشند و کر طالع یا قمر اندر برج منقلب باشد آن انبازی ایشان را بقا نبود و کر اندر برج محدود باشد
انبازی ایشان باسود و منفعت بود و صحبت شان با امانت و عهد باشد و از یکدیگر خشنود
باشند و کر اندر برج ثابت بود انبازی ایشان با بقا و پایداری بود خاصه که آن برج ثابت
بود پس دلیل کند بر بنای نیکو و ستایش از جهت آنکه آفتاب در روشنایی عالم است و بر وسط
السما برج ذو جسدین باشد صحبتشان دراز و دیرپای دارد خاصه که سعدی اندر وی بود و سعادت
و خوبی باشد و کر منقلب بود و سعدی در وی بود صحبتشان کمتر پایدار جز آنکه ماه ایشان در زیادت
بود اکر قمر از سعدی منصرف شود و بسعدی متصل باشد انبازی ایشان بسود و ثنا و مدح و
تعظیم بود مکر که آن سعد اندر هبوط بود و کر اندر شرف باشد حسن و ثنا و سود کردد و نیکوئی
باشد والله اعلم **فصل هشتادم در تکریستن حال دو دوست که میان ایشان دوستی چون بود**
بود اکر پرسد که با او دوستی خواهم کردن تمام شود یا نی و کر تمام شود چکونه بود دوستی حقیقی بود
مجازی تکر سائل را از طالع و صاحب طالع و قمر و سنوات عمر را از هفتم تکر و از صاحب هفتم حکم کن از
نظر مودت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت و نحوست چنانکه اندر باب انبازی یاد کردیم و کر
اتصال از جهت تاقل یا جامع یا رد التور باشد تکر که طبع و جوهر آن کوکب و آن برج چیست همبر ان طبع
و کوهر حکم کن که بدان سبب تمام شود بدست آنکس که بدان کوکب و بدان خانه منسوب است و کر خداوند
هفتم اندر حادی عشر باشد یا صاحب حادی عشر اندر هفتم باشد مسئول عنه بدل عاشق سائل
و دوست دار او بود خاصه که از ثنی و جای صاحب طالع نظر مودت بود و نیز بهتر که هر دو مسعود
و مقبول باشد و همچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم و پنجم باتصال صاحب هفتم و کر زهره با شمس
و الله صاحب سهم را اندر میان دو دلیل اتصال بود یا مواجهه بود یا اندر طالع بود و بصاحب هفتم ناظر
بود و یا اندر طالع بود بصاحب طالع ناظر بود یا اندر هفتم بود بصاحب طالع یا بصاحب هفتم ناظر
بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و برآمدن مراد و همچنین حکم کن از نظر سعدان هر کدام که دلیل کرانند
بود وی حجت قوی و راست کار بود و هر کدام اندر برج منقلب بود زود سیر بود و هر کدام اندر برج
ثابت بود وی پایدار بود و هر کدام که اندر برج ذو جسدین بود وی دو دل بود و هر کدام که مسعود بود
نیکو خو بود و هر کدام که مقبول بود سخن وی بدرفته بود و هر کدام که سعد عدو بود وی دوست دوی نیکو

و هر کدام که مستعلی بود وی قوی بود و هر کدام مستقیم بود وی نیکو خو و خوشخو و ناصح تر باشد
و هر کدام دلیل که بخلاف این جایها بود که صفت کرده وی بخلاف این بود و آن نظر سعدان
و نحسان و شرف و خانه و هبوط و وبال و آنچه بدین ماند نیز حکم کن تا درست و صواب آید **فصل**
نود و یکم در تکریستن حال کسی که نزدیک کسی بود آنجا یا بدو مقصد را یابی اکر سائلی سوال کند که نزدیک
کسی بود و آنکس را بخانه یابد یا نه اکر نزدیک برادر و دار صاحب سیوم نکر و کر نزدیک پدر و مادر صاحب
رابع و کر نزدیک فرزند و دار پنجم نکر همچنین تا دوازده و کر از مرد بیکانه پرسد یا آشنا بهفتم نکر و از
صاحب نکر که صاحب هفتم کجاست اکر اندر وند بود آنکس بخانه بود و کر اندر مایل وند بود اندر نزدیک
خانه و بجوالی وی باشد و کر ساقط بود از خانه دور رفته باشد و بجای دیکر باشد و کر صاحب طالع اندر
وند بود و صاحب هفتم اندر مایل وند یا ساقط بود طالع خواهد آمدن یا بدو حد طالع یا بصاحب
طالع ناظر بود پس از آنکه سائل نزدیک آنکس رود و آنکس خود بیاید و کر صاحب طالع ساقط بود یا مایل
و صاحب هفتم اندر وند بود و ناظر بیکدیکر باشند سائل بنزدیک آنکس رود و آنکس را بیابد و کر نزدیک
ساقط بود یا مایل بود و بیکدیکر ناظر باشند بیکدیکر را در راه اندر یابند و کر ناظر نباشند بیکدیکر
هر دو دلیل بیکدیکر را نیابند و نبینند اکر پرسد که بنزدیک او رود چکونه بود حال من با وی و از وی
منفعت باشد یا نی اکر خداوند طالع اندر آن برج که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش باشد
هفتم مقبول بود و مسعود بود به نزد آنکس و بر اقبال بود و از وی منفعت و نیکوئی یابد و بدیدار وی
شاد شود و کر جز این باشد قبول نباشد و مقصود حاصل نشود بدیدار وی شاد نباشد **فصل**
نود و دوم در احکام صاحب هفتم اندر دوازده خانه بهمامی خانه‌ها خداوند هفتم اندر طالع
باشد مولود را یا سائل را بر زنان و انبازان و خصمان دست چیره بود و لکن پیغمبر بود از ایشان اول
بسه را ایشان کرد و بمهر و بود که عاشق کرد و نکاح و تیغ آسان برآید و کر کوکب نحوس بود درد
کرفتار آید **خانه دوم** خداوند هفتم اندر دوم بود مولود را خواسته فاسد شود از سبب مناز عت و خصومت
و انبازی در مال زنان و کر مقبول بود از قبل زنان و انبازان و خصمان یابد و لکن با زنی ابکر نکاح بود
یا بر طبع آن شاره کسی مال وی نکاه دارد و کر این کوکب نحس باشد بناه کننده مال باشد **سوم** صاحب
هفتم اندر سیوم بود مولود زن از خویشان و برادران کند و با وی دشمنی کنند یا زن برادر بخواهد

یا زن وی را بر روی عاشق شود خاصه که اندرین خانه مقبول بود یا بصاحب این برج ناظر بود
بود زن و انباز با خصم یا زن وی آبستن بود و کر سفر نزدیک بود از سبب زن و انباز بود **خانه چهارم**
خداوند هفتم اندر چهارم بود مولود را از اهل بیت خویش زنی بزنی کنند یا از انباز و بکاه خویش
زن بزنی کنند و با او خصومت کنند اکر صاحب طالع پیشتر بود و پرسد خاصه که این برج جنت بود و هر
نکاحی و انبازی که کرده شود بهفته بود و پوشیده و از مادر و پدر پنهان بود **پنجم** خداوند
هفتم اندر پنجم مولود را زن و شان خویش کند و از ایشان شادی بیند و بود که از خویشتن خرد
بود زنش و با او خویشتن خرد انباز کند و یا انباز یا فرزندان و یکی شود و با فرزندش با زن نکاح
کند و کر هر یکدیکر ناظر باشند خاصه مریخ را شهادت بود میان ایشان زنا کرده شود **ششم**
خداوند ششم اندر هفتم بود مولود را زن از بیشتر بود یا از بنده و یا معلولی یا کسی او را
و نسب نبود یا کسی که حسب و نسب او نداند انبازان او یا از بندکان آبستن باشند و مردمان او را
کنند یا زن را یا انباز را اف و سداد جانب دشمن یا بیمار کردند یا بدانرا نظر سعد و نحس **خانه هفتم**
خداوند هفتم اندر هفتم بود مولود را زنی بود با عجب و تکبر و مغروری و کافی و کارهای
مولود را و لکن کم مراد اسد یکدیکر خاصه که بصاحب طالع اتصال نبود و آن انبار هم کمتر باشد و مرد
او را دشمن او باشد و دعوی انکیز باشند **خانه هشتم** صاحب هفتم اندر هشتم مولود را از مال این و وی
بود خاصه که بخداوند خانه دیدار نبود از نظر مودت و کر بدین جایکاه فاسد حال بود و مرک بعضی
زنان بیند و زنان خویش وی بمیرند انبازان و زن مال خویش تباه کننده باشند و اندر مال سائل اندر
باشند و لکن سائل را ایشان و نیز باشد که ایشان را مرک باشد چون نحسی فاسد باشد **خانه نهم** صاحب هفتم
نهم بود مولود را زن نیک پارسا باشد و پرهیزکار و از غیر یا بود و یا اندر سفر زنی خواسته
و باشد نیز که برادر و سائل زن سائل را بجای زن خویش دارد و یا نکاح بندد **خانه دهم** صاحب هفتم اندر
دهم بود مولود را زن از سلطان و مهتران بود و سلطه بود و زن و نیکوئی یابد و کارش بلند شود
خداوندان همت باشند زن و انبازان یا با سلطان آبستن کردانند **خانه یازدهم** خداوند هفتم اندر یازدهم
بود مولود را زنان و دوستداران بود و زنان او خرم و شادی بیند و از دمان مشهور و یا از دولت
و یا زنی بروی عاشق شود و او را زنی کند و از وی نیکوئیها بیند و انبازان و زن بروی عاشق باشند

و دوست روی باشند سائل ایشان بمهر پیوسته باشد **خانه دوازدهم** خداوند هفتم اندر
مولود را زنی خواسته شود کسی حسب و نسب او بد اند بد سرو بد سکال و بد خو و بیهنر باشد
و مولود را عدو باشد جز برج هفتم و خداوند او از بدی دور بود و شاره نیک را اندر و
بود نیکی بیفزاید و بدی کاهد و زن و انبازان بعدد و نام از سائل و فو تو باشد و لکن بر سائل اید
اندیش باشند و یا زن مانکاه بندکان باشند و یا خود بنده باشد و کر صاحب طالع از برج هفتم باشد
مولود بزن نیاز آمد و دل بهمه و زندکانی با خویشان خویش بکذارد و زن برا و کاری نکند که بیم
هلاکی مولود بود و بود که بغربت افتد اکر اندر و مسعود و مقبول بود شادی بیند و کر منحوس بود
بدیها و محنتها بود بس والله اعلم **فصل نود و سوم اندر اختیارات زناشوئی** طالع و خداوند طالع
و سهم دلیل مرد است و هشتم صاحب هفتم و زهره دلیل زنست و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل کار آغاز کردن است و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عدد بست و ماه دلیل صلاح و
فساد است و کر ماه با سعدی باشد یا مسعود باشد میان ایشان فرزند باشد و کر ماه با زهره اندر
برج منقلب باشد آن دو سخن ایشان پایدار نباشد و کر ماه با زهره متعارن باشد دلیل کند بر خواهش
زن که با کسی دیکر بسازد به ملاهی خاصه که بمریخ یا بزحل نکرد و مر نکاح را هیچ چیز بهتر از آن نیست که ماه
بتثلیث زهره و دشمن بود با اتصال مقبول و مسعود بود و ماه و طالع بر جای ثابت کن از نظر
و زهره را نیک قوی کن که بنای تربیع بر زهره راست ماه را اندر خانه زهره کن یا جز زهره یا اندر
خطوط زهره یا اندر برج خویش بمشتری و زهره ناظر کن بسعد از استعلا کن بطالع و بهفتم ناظر
کن و ماه را بدالتور و زاید العدد و زاید الحساب کن و بمثلثات و بروج سعدان کن تا نیک آید
و کر طالع یا ماه اندر برج حمل بود پایدار نبود و نیز مفسد باشد و ماه اندر نور بود اول تکبر
و کردن کش بود و جد و زحمت نیک بود و جد آخرین میانه بود و اندر جوزا اول نیک بود و آخر نیک بود
و اندر سرطان نیک بود و آخر بد بود و اندر اسد میانه بود کردنکش بود و اندر سنبله زن بیوه را نیک بود
و اندر اول میزان نیک بود و آخر بد بود و اول عقرب بد بود میانه و آخر نیک بود و اندر قوس میانه بود
و اندر جدی اول میانه نیک بود و آخر خوش بد بود و اندر دلو نیک بود و خوب نیک باشد این نکاه بود که
اتصال و انصراف نبود و چون اتصال و انصراف بود وی حق تر و اولی تر از بروج والله اعلم **اختیار**

طلب کردن گریخته و گمشده و دزدیده وچون گریخته یا گمشده یا دزدیده خواهی طلب کردن
چنان باید که خداوند هفتم یا آن کوکبی که قمر بوی متصلست ناظر باشد بطالع تا بصاحب طالع
هفتم را راجع و تحوس کن ناظر بصاحب طالع و قمر یا آفتاب متصل کن و صاحب طالع را بسعدی یار
و بسعدی متصل کن اندر وتد طالع یا وسط السما منه اندر هیچ دلیل را اندر چهارم یا اندر وتد ساقط
مکن و بحرکن صاحب طالع محصور التحس کنی یا اندر وتد و قمر را بتربیع و مقابله و مقارنه نحس کن
خاصه زحل را محصور التحس کن حرا اینچنین بود که گریخته و دیافته شود و اندر باب گمشده و دزدیده
ماه را مسعود کن یا بصاحب طالع نود یافته شود **اختیار دزدی کردن و شبیخون بردن**
حیزی بودن اگر قومی از لشکر خواهند که دزدی کنند یا کمین بر آن شهر باشد که طالع برج لیلی
کوکبی مریخ را اندر میان وتد یا اندر وتد کن بسعدی و صاحب هفتم ساقط کنی یا راجع و از تربیع ساقط
کنی و همچنین صاحب طالع را قوی کن و اندر موضع نیک و از نحسها دور کن و نیز بهتر آنکه باشد که
ماه اندر محاق باشد و نحست الارض اگر چنین کنی کار برآید و هیچ اشکال نشود و نیز آنکه باشد که
سعد اندر وسط السما باشد کار بآسانی برآید و کوکب نحس اندر وسط السما بود کردن فتار شود بمقارنه
و مقابله مریخ و قمر هیچ کوکب نحس نباید و ماه و زهره یا مشتری متصل نباید یا مال بدست آید خاصه
که چند قمر زهره یا مشتری باشد و این اختیار نکست شبیخون را صید کردن و حرمی و تفتیش **اختیار**
انباری کردن چنان باید که طالع ماه اندر بر جهای ذی وجسد بین کنی و یا اندر بر جهای ثابت کنی و
اسد بهتر باشد آنرا که آفتاب نور خورشید همه عالم را بهره دهد و هر کوکب را نور از وی است و مشتری و ماه
و همه سیارگان قوت از آفتاب شناسند و هیچ کوکبی را این فعل نیست و چنان باید که طالع و خداوند
طالع بنظر کوکب سعد باشد و ماه پیوسته باشد بسعدی یا انباری کردن سار و آراسته **اختیار**
فام شدن طالع و خداوندش دلیلست بر آنکه فام دهد عطارد و ماه دلیل فامست هر که خداوند
طالع مشکل باشد مر خداوند هفتم را و ماه و عطارد اندر طالع کنی یا با خداوند طالع و سعدی با
ایشان همی کردان کار برآید بآسانی و گر فام دهد سته باشی و ماه اندر تحت الشعاع باشد مر آفتاب را
همچنان دلیل کن که ماه را دلیل کنی و بدانکه چون ماه اندر طریق محترق باشد یا هابط اندر جنوب
یا نحوس بود یا اندر اول درجات اسد باشد یا جوزا یا قوس و یا این درجها طالع باشد نیک باشد

فام ستدن و نیک نباشد فام دادن یا **اختیار فام دادن** چون فام دهی چنان کن که ماه در
اسد باشد و یا اندر حوت باشد و بالا اندر دلو و عقرب یا قوس و جهد کن یا ماه ناقص النور
باشد و بمشتری و زهره یا بعطارد ناظر بود و بهتر آن باشد که طالع ازین برجها باشد و زهره و عطارد
و مشتری بدین برجها ناظر باشد و خداوند هفتم و خداوند طالع مشاکل باشد مر یکدیگر را و
مسعود باشد **اختیار صید کردن** طالع خانها مریخ کن اگر محترق نباشد یا نحوس نباشد و گر مریخ
منحوس بود بدین عیبها طالع بر کوکب مشرقی کن و صاحب طالع را چنان کن که اندر وتد خواهد آمد
و صاحب هفتم را نحوس کن از طالع و خداوند طالع چنان کن که ماه را نه بیند و اندرون باید که
آن شاره که ماه از وی منصرفست ناظر باشد بدان کوکبی که قمر بوی متصلست حتی اینچنین صید بسیار
کرده شود **اختیار باز و باشه و شاهین و مرغان صیاد** بهتر آن باشد که ماه اندر حوت یا بود یا آخر
سرطان و مسعود باشد ماه و بمیزان باشد یا بدلو متصل باشد بمشتری یا بقمر باشد و مسعود باشد
یا طالع این برجها باشد خریدن او **اختیار سگ آموختن باز و باشه و شاهین را** یا بدیکه ماه اندر
جوزا باشد یا با جزء سرطان و مسعود باشد یا ماه و بمیزان باشد یا بدلو متصل باشد بمشتری یا زهره
کرنیک باشد مر سگ آموختن باز و باشه و شاهین را و عطارد را نیز مسعود کن بنظر طالع
و این برجها کن و خداوند طالع را نیز مسعود تا نیک تر باشد **اختیار خریدن بود شبی سگ را که**
ماه را آزاید کردن یا اندر اسد کن یا اندر جوزا یا اندر سرطان یا اندر قوس و چنان کن که خداوند طالع و ماه
مسعود باشد و بمشتری و عطارد و زهره ناظر باشد از نظر مودت و سعادت و قبول **اختیار صید**
کردن آب و بیشه اگر خواهی که صید در آبی طالع برج منقلب کن و خداوند طالع را قوی کن و مسعود
از سگ طبع ابا کن و دلیل را و هم طالع برج قمر را و صاحب هفتم را ضعیف کن و ساقط و ناقص کن و ماه
را از آید النور و الحساب کن و آنکه بدین ماه بود ساقط و ضعیف کن تا نیک آید **اختیار صید کردن**
دشت اگر صید دشت و صحرا خواهی کردن ماه را و طالع را اندر مثلثات خاکی کن و حد کن بالطالع برج خاکی
و ماه را متصل بسعدی کن از آید النور و حساب کن و صاحب هفتم و کوکب القمر را ساقط و ناقص و ضعیف
کن و خداوند طالع را قوی کن و بر صید مرغان کنی ماه را و طالع را از مثلثات بادی کن و متصل بعطارد
و مشتری و آفتاب کن **اختیار مقرا و رد کسی را که متکبر باشد** اگر کسی حزیمه کرده باشد و خواهی

مقرا دیش طالع و ماه را اندر برج ناطق کن یعنی آنکه بر صورت آدمی است و آن کوکب نیز که قمر بوی
متصلست هم اندرین برجها کن **فصل نود و سیم صفت بروج که دلالت کند بر خیرها طبیعی**
اما برجهائی که ناطق اند بر صورت مرد مه آید جوزاست و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس و
برجهائی که دلیل کند بر خوبی و جمال و نیکو روی جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت و هر چه در وی
کاین برجها طالع باشند یا صاحب طالع اندرین برجها باشد یا قمر یا سر طالع دلیل کند بر خوبی و حسن
و جمال مولود یا سائل **فصل** و برجهائی که دلیل کند بر فقر و تهیدست بودن زیان زیان و پاکی و پارسائی
ایشان نورست و اسد و عقرب و دلو و برجهائی که دلیل کند بر ناپاکی و ناپارسائی زنان حمل الاست و
سرطان و میزان و جدی و برجهائی که دلیلست بر معاش بودن یعنی مصلح باشند و بجائی مفسده آن ولایت
و سنبله و قوس و حوت **فصل** برجهائی که دلیل کند بر بسیاری نکاح و جماع کردن با فراط آن حمل
و ثور و اسد و جدی و حوت و میزان و قوس نیز دلیل کند بر بریده شدن اندامها که ویرا مقطوع
الاعضا خوانند حمل و ثور است و اسد و حوت و برجهائی که بسیار خشم و در خشم خلاف و مرد
فصل اما برجهائی بدیه جوزا و سنبله و قوس و حوتست و جدی و نیمه از جدی و برج دلو دلیل بدیه است
اما برجهای جفا پای و ستوران حمل و ثور و اسد و نیمه آخرین از قوس و نیمه اول از جدی **فصل**
حمل و ثور ستور سم شکافته است و اسد و نیمه آخرین قوس حیوان با سر و اسد و جدی حیوانات
مانند وی و جدی حیوان با سم است و اسد و عقرب و قوس و حوت برج سباعست سرطان و عقرب و قوس
بروج هوام و مار و کژدم و جانوران نیمی آنکه در سوراخ باشند و موشان و این فصل از جهت آن یاد
کردم که این برجها بصفت اندرین خانه هشتم بسیار کار آید تا یافته باشد و بکتاب دیگر والله تعالی اعلم
فصل نود و چهارم اندر احکام هفت کوکب و جز زهره اندر احکام زحل زحل اندر خانه هفتم باشد
زموده و خصومت آنکه میان زن و انباری و اگر انباری کند هیچ خیر نبود و کوزن نخواهد بدیه خورند
و بدنشان بود و کر آن کار و کاهل بود و کر سفر کند نامبارک بود و از طبقات زحل کر بندستش و کاهل
بسته کرد زحل اندر طالع بهتر و اندر هفتم بود **احکام مشتری اندر هفتم** و کر مشتری اندر هفتم بود
دلیل کند بر صلاح اهل بیت و با دانی که خدای خیر و منفعت را از زبان خصمان و انباران و از دشمنان
و امانت پیدا و شادی یابد و فخر کردن زن و انباز بر شوی و یار خویش و از طبقات مشتری خصومتها

بدید آید و هر کجا برود خیر و برکت باشد و هر چه بر روزگار کرده بود باز یابد و کر شهادت نبود
کمتر ازین بود **احکام مریخ اندر هفتم** مریخ اندر هفتم بود دلیل کند که میان وی و میان زن
و انباز و خصم خصومتها و سر بدید آید و خصمی بر بدید آید و هیچ کس امانت نشاید نهادن و کر انباز
خیانت کند و کر زن بود بجز از شوی با کسی دیگر نیامیزد و بلاهی کند با بختم رود یا دزدی کند
و هر کجا برود از مردمان آنجای با خوبی بیند و از طبقات مریخ بر هیز باید کردن و کر خدای نکند
شود و بیم بود که بدست سائل یا مولود خطائی رود و زیانها رسد و مکابره و تباهی پیش آید و جنگ
و جادوئی و حرامی اندر زنا شوئی پدید و کر شهادت بود کمتر این باشد **احکام مریخ اندر هفتم**
هفتم دلیل کند بر آنکه اگر بود بزرگ همت کردد و متکبر و کردن کش بود و کر بمرادی زن و انباز رود
کدخدائی یا انباری کشته شود و از طبقات مریخ بر هیز باید کردن و کر سفر کند نیک بود و از خصومت
و داوری و دریا بدید بودن یا افتاده نباشد و کر شهادت بود سعادت و نیکوئی یابد از زن و انباز و
کریخته و کشده یافته شود و از غایبان خیرها و مژده ها رسد و هر کجا برود مبارک باشد **احکام**
زهره اندر هفتم زهره اندر هفتم باشد دلیل بر آنکه شادی پیش آید از جهت زنان و بمرادی زن نشاید
رفتن و خصمش بشفیع خشنود شود و انباز بسیار دارد و کر سفر کند نیک بود باز آید بدن
کند یا از زنان منفعت یابد و کر شهادت نبود کمتر ازین بود از طبقات زهره حذر باید کردن **احکام**
عطارد اندر هفتم عطارد اندر هفتم دلیل کند که اگر با زن یا انباز اندر آمیزد با وی نیکوئی کند
و کر زن خواهد جرب دست و با فرهنگ آید و از انباز دولت یابد و از دبیران و عمال و طبقات عطارد
پرهیز کند یا خصومتی پیشند و با هر که صحبت افتد شهر بخیر و خوش تا شد و هر کجا برود مدد نامش
قبول کنند و اگر ویرا دشاد نبود از جهت آنکه از خانه عمت مر عطارد را و حکمت و دانش او خوش شود
و تدبیر و شراغلاء و کنیزک افتد و احتیاط کند تا از لات عطارد جز کتاب و نامه دست فرا کار
کند و کر شهادت عم و اندیشه بیش آید از طبقات عطارد و با اهل دیوان و مستوفیان و عمال خصومت باید
کردن **احکام قمر اندر هفتم** قمر اندر هفتم باشد دلیل کند بر آنکه زنان خداوند مسلط اما با مولود
دل بر انکیزد مخالف شدن و بدخوئی و جنگ کردن و از خانه شدن و خصومت افتدش تا عاد و از قومی
بدین خانه و بدان خانه رود و دارند بر هیز باید کردن و اگر انبازی کند و دو زیان شود و کر سفر رود و نیک

درنك نتواند كردن اگر شهادت بود كارش ساخته شود و انباری یا منفعت بود و خبرها اندش بو
بو و افتادن برنجی نو ولکن احتیاط باید کردن تا کنیزك حامل شود **احکام راس اندر هفتم** راس اندر
هفتم بود دلیل کند بر شادی مر انبازان و خصمان و زنان او نزدیکی بود شان به بزرگان و از کاری
بمکاری کرد هیچ نفعی نبود و هر بند شد هم همچنان باشد بجای سهم الغیب و طالع بند شد را
اندر هفتم زن و انباز و خصم را نیك بود آنرا که صاحب مسئله را دنیا طالع او با نوشت
آرد **احکام ذنب اندر هفتم** ذنب اندر هفتم دلیل کند بر گرد آمدن با زن حیو و فرومانده و غم و
اندوه و زموده رسدش از قبل زنان و انبازان و خصمان و از جهت زنی از نموده و گفتگوی افتد و هر
جای نهد باز نیابد و هر کجا برود غم و زموده و زنان بود و هر چه کشود باز نیابد و گرزن خواهد و
باشد و انبا را کند معیوب و بهر بود **فصل نود و پنجم اندر احکام رجعت و احتراق اندر هفتم رجعت**
صاحب هفتم خداوند هفتم چون راجع شود زن و انباز بروی دل بد کند و از وی جدائی خواهد
از شر ایشان و از بلا و خصومت و اعدا و حسود ایمنی بود و منازعت نیك بود که خصومت زاید
آنرا که خصم تحیر و پرید بود و از سفرهای نزدیك و دور و قصد جائی کردن و بنزدیك کسی رفتن
پرهیز باید کردن که نیك باشد **احتراق صاحب هفتم** چون خداوند هفتم محترق بود دلیل کند بر
خاموش باید بودن با زن و انبا را خویشتن میل نمیکند و سائل را نیز از آن جهت غم رسد و خلل
باید از خصومت و منازعت و از شغلهای زنان و ایشان را از روی سلطان و دردان زیان رسد
و ستم و نا امیدی **فساد نحس احتراق اندر هفتم** فساد نحس احتراق اندر هفتم بود دلیل کند بر
وزیان در بیع و انبا زو فروبسته شدن کارها و پدید آمدن غم و خصومت و منازعت و خصمان
وزن و انبا زان را و سائل را نیز از جهت غم رسد از جهت آنکه اندر مقابل طالع است و هر نحس
که اندر هفتم باشد و خصم و زن و انبا زان را زیان کند و سائل را نیز انست احکام خانه هفتم بخش
دانسته شمای یاد کردم اگر فصلی یا بابی بگر معلوم شود بجایگاه خویش یاد کنم هم اینجا ان شاء الله تعالی
البروج الثامن من الطالع و ما فیه من المسائل تسعة فصول فصل اول اندر دانستن آنکه مرد
یا دیانی اگر رسد از میراث بنگر خداوند طالع و ماه هر کدام قوی تر باشد و بطالع ناظر بود وی دلیل
آرد دلیل بخداوند هشتم متصل نا شد این میراث بنا باید بجهد و طلب و کر صاحب هشتم نا شد بدلیل طالع نال

بیابد برنج و تعب و نا بسانی یافته شود و اگر اتصال مودت بود نیز آسان تر و بهتر باشد و نحوسی
یافته و کر اتصال از توسع و مقابله بود بنا باید برنج و طلب و عنا و مشقت خاصه که قول بود اتصال
نیز بهتر باشد و کر صاحب هشتم نحس نا شد یا اندر وتد بود یا با خداوند طالع بتربیع یا مقابله بود
اندر جستن میراث او را عقوبت رسد هول با فزع و گریزد بنحس خداوند طالع نزدیل باشد و بصرا
وی خود بمیرد پس از میراث یافتن که بهتر آنکه بود که خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند هشتم
ساقط بود و نیز بهتر آنگاه بود که میان این دو کوکب اتصال از مودت بود و با زینکه اگر خداوند
چهارم و یا آن شاره که اندر چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع یا بخداوند دوم بشکل این
میراث یافته شود و کر خداوند طالع یا ماه پیوسته نا شد سوی خداوند چهارم ندیست
و کر خداوند طالع بمقابله نا شد با خداوند چهارم سائل مال خویش نفقه کند اندر عمارت زمین
اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر کوکبی که نور رد کند یا جمع کند یا نقل کند از وی حکم کند بر آن
میراث بر دست متوسطان **فصل نود و مر اندر دانستن آنکه غایب یا حاضر زنده است یا مرده**
اگر پرسد که فلانکس که نا بیست مرده است یا زنده و این حکم نیز بر حاضران توانکردن بنگر بخداوند طالع
که اندر هشتم بود یا اندر چهارم اندرین دو جایگاه اگر نحوس بود یا هبوط یا محترق بود این مرده باشد
خاصه که صرف باشد اگر اندر نور نحس باشد با اتصال بکوکبی که خواهد مردن اگر ماه متصل باشد بصاحب
سودت یا بدان کوکبی که اندر بیت الموت باشد این مرده است و کر ماه بخداوند چهارم متصل نا شد
یا آن شاره که اندر چهارم نا باشد و همچنین نا باشد این مرده مرده نا باشد و بر زمین اندر کرده نا باشد بدان
که طبع برج چهارم است و کر اندرین میان که خداوند طالع اندر هشتم نا باشد و خداوند هشتم نیز در
در حطالع بود این مرده مرده نا باشد و با این دلیل نیز اگر صاحب ساعت اندر هشتم نا باشد یا اندر چهارم
یا ماه اندر هشتم یا اندر چهارم بود یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین است این کس مرده نا باشد و کر
خداوند طالع اندر دوازدهم نا باشد و نحوس نا باشد و ماه خداوند هشتم سوی خداوند چهارم نرود
و یا بدان شاره پیوندد که اندر هشتم است یا اندر چهارم و نور ستارگان سعد از خداوند طالع
ساقط بود بشعاع پیوسته بود او را دشمنان کشته بوند و همچنین اگر کوکب نحس اندر وتد نا باشد و ماه
از نحس نا گردد و نحس بوند و خاصه آن نحس اندر چهارم بود یا هفتم و همچنین اگر خداوند چهارم صورت

شود بخداوند هشتم متصل یا از خداوند هشتم نا گردد بخداوند چهارم متصل نا باشد مرده بود اگر
خداوند طالع کوکبی نا شد نحس و آن کوکب نا از خداوند هشتم نا باشد و ماه از وی نا گردد بدبر حطالع
پیوندد خبر آنداز مرگ وی و همچنین اگر نا گردد از آن شاره که اندر هشتم است یا اندر چهارم و
بخداوند چهارم و بخداوند نهم متصل شود یا با آن شاره که اندر نهم است خبر مرگ بر راه اندر یا
اگر صاحب طالع اندر چهارم راجع بود یا اندر هشتم راجع بود یا منصرف بود از صاحب نحوست بحقیقت
زنده نا باشد و کر با این هر چهشش بدرجه احتراق بود یا بدرجه هبوط یا بدرجه نحس دلیل مراد بود
و کر دلیل اندر تحت الشعاع بود و صاحب هشتم شمس نا شد پس مرده نا باشد اگر دلیل عطارد بود از آفتاب
بنا می و دربود و نحسی بد و بنگرد دلیل کند بر مرگی و همچنین بهره و سهم سعاده اندر هشتم طالع نبود
و نحسها با ایشان بنگرند اینهم دلیل کند بر مرگ خداوند طالع و ماه چون غایل یکدیگر نا شد و تا کان
سعد با ایشان بنگرند آن نیز دلیل کند بر مرگ اندر غریبی خداوند سهم السعاده زیر نور آفتاب نا شد
یا میان دو نحس نا شد آن نیز هم دلیل مرگ نا شد و کر ماه تمام نور بود و قمر اندر برج دهم وی نا شد و
کوکب سعد بدو ناظر نا شد آن نیز مرگ است و چون ماه اندر درجه چهارم نا باشد یا مریخ و خداوند
طالع ساقط بود و سعدان بوی ناظر نا شد یعنی ماه آن نیز دلیل مرگ بود و عطارد خون مقابله
ماه بود و ستارگان نحس بدو نا شد یا با او نشدند آن نیز دلیل مرگ بود دیگر اندر درجه قمر هشتم
جدا کن و از طالع بنگر هر کجا برسد اگر چنان بود که حد نحسی بود یا از حد مقابله نحس بود یا برج نحس بود
آنکس مرده بود و همچنین کر خداوند مقابله این سهم نحس بود یا نحسی بد و بنگرد دلیل کند بر مرگ والله
اعلم **فصل سیوم دانستن آنکه بچه سبب مرده است** و کر پرسد بچه سبب مرده نا باشد بنگر بحد
طالع و ماه تا کدام دلیل کند بر مرگی و کر دلیل زیر شعاع نا باشد مرگ وی از گرمی بود و از دریهای و کر
دلیل نحوس بود از زحل و زحل اندر مثلثات آتشی نا شد از جائی بلند افتاده بود و بمرده و کر اندر مثلثات
خاکی بود مرگ او از سود ابوده باشد و کر اندر مثلثه بادی بود یا اندر وسط السما بود از دیوار
بلند افتاده بود و کر اندر وتدی بود از او نا دطالع هشتم از جائی بلند افتاده بود و کر اندر مثلثات
بود یا اندر مثلثه بروی از آن غرق شده نا شد بنگر اگر زحل صاعد بود از قولنج بود و کر دلیل آنکه
نحوس کرده نا باشد و قمر اندر مثلثه آتشی بود دلیل کند که زیر پای ستوران مرده نا باشد یا در کان نحوس

نا باشد یا از کرمی و علت صفرا مرده نا باشد و کر اندر مثلثات خاکی نا شد از بلندی افتاده نا باشد و اگر
اندر جوزا نا باشد از خون و صرع و بریان مرده نا باشد یا بشمشیر کشته نا باشد و کر مریخ اندر وسط
السما بود بدار کرده نا باشد و کر اندر مثلثات آبی بود اندر آن مرده بود یا آن چیزهائی که اندر آب
نا باشد بخورده نا باشد یا از آب کوفتگی مرده نا باشد و کر نیز دو نحس دلیل کرده آمده نا باشد از
خون و ریو و تباهی معده مرده نا باشد و کر خداوند طالع محترق نا باشد و ماه با مریخ وی از صوب
یا بریدن اندام بود و کر ماه مقابله آفتاب بود و تربیع مریخ یا مقارنه بود و آفتاب با رأس بود یا ذنب
بدانکه اندر جنگ کشته شده نا باشد یا خوم تان بسیار و کر آن نحس دلیل مرگی بوده نا باشد و کر اندر دو
بود از جهت مال کشته بود و کر اندر سیوم نا باشد از جهت آفت یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود
و اندر چهارم از جهت آبا و جنس و صناع مرده بود و اندر پنجم از جهت طعام و شراب و عشق و لذت و
فرزندان مرده بود و اندر ششم از جهت بندگان و بیماری و معالجت مرده بود و اندر هفتم از جهت و انبا
و خصم مرده بود و اندر هشتم از جهت زهر دادن یا میراث و ما تدین مرده بود و اندر نهم از جهت
سفر و طریق دین و دیانت مرده نا باشد و اندر دهم از جهت کار و پیشه و عمل و سلطان مرده بود و اندر
دوازدهم از جهت ستوران و زموده دشمنان مرده بود و بدانکه وقتی که نحس بوند بدلیل آنکه روی
خود بین خویش بود و کر دلیل کوکب نحس بود هلاك وی بر دست وی نا شد از بنست اسباب مرگی و از
و بنظر حکم کن تا درست آید والله اعلم **فصل چهارم اگر حال چگونه بود بمرگ** اگر سایلی از مرگ خویش
بخداوند هشتم یا آن شاره که وی نحس است اگر اندر وتد نا باشد و قمر و خداوند طالع سوی این دو کوکب
بپیوندد شعاع ستارگان نحس از وی دور نا باشد اینکس بمیرد آن وقت که خداوند طالع بدرجه نحس رسد
یا آن نحس بدرجه خداوند طالع رسد بیشتر هم بمیرد اگر آن نحس برج چهارم بود مرگ وی نهانی بود
و کر اندر وسط السما بود مرگ وی آشکارا بود و کر اندر هفتم بود مرگش بغربت بود و کر اندر مثلثات بود
آنجا میرد که زاده بود یا از آن بیماری میرد که اندر شکم مادر آورده نا باشد و کر زحل اندر وسط السما بود
اندر برج آبی و خداوند طالع اندر چهارم بود یا اندر برج هفتم یا اندر آب غرق گردد و بمیرد و کر
زحل صاعد بود و سنبله بود و کر خداوند هشتم مریخ نا باشد یا اندر وسط السما بود مرگ وی بسرداری بود
خاصه اندر برج جوزا اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نگرد یا شعاع عثمان

اندر دانستن

بدرجه طالع رسد اینکس بمیرد و همچنین اگر خداوند طالع ساقط بود از وتد از صاحب چهارم منحوس بود
و بصاحب هشتم متصل شود و ماه اندر میان نحسی متصل باشد اینکس بمیرد و گر خداوند طالع اندر میان دو
نحس بود از آن دو نحس یکی خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم خاصه اینکه نحس که پیش خداوند طالع بود قوی
او را بود دلیل مرگ سائل بود و گر آفتاب و ماه بار اس و ذنب باشد و صاحب طالع بتربیع ایشان بود
یا خداوند طالع با راس و ذنب باشد و ماه و آفتاب بمقابله طالع باشد اندر غرفا کشته شود و این دلیلها
آنگاه درست باشد که سعدان از وی ساقط بودند خوبش نزدیک بود مثل وی همچون سیری شده بود
همچنین نیز اگر خداوند چهارم بود خوبش رسیده باشد مرگ وی بخت زشت باشد خاصه که نحس سوخته
بود و گر خداوند دوم کوکب نحس بود اندر وتد خداوند طالع از صاحب هشتم منصوف بود و بتربیع و مقابله
خداوند و او اتصال کند و همچنین اگر خداوند دوم بخداوند هشتم پیوندد مرگ او بر از کسی که
خاصه آن نحس زحل بود همچنین اگر خداوند طالع اندر بوجهانی ساقط بود این نحسها که یاد کرده مرگ وی
اندر کنجها و مرغولها بود بطبع آن برج و گر برج آبی باشد مرگ وی بنزدیک آب بود و گر خداوند طالع
از تربیع مریخ باز گردد بمقابل زحل رود و قمر و زحل را بود او را بمغاکی اندازند خاصه که اندر برج
بود و گر از مقابله زحل باز گردد بمقارنه مریخ پیوندد و قمر و مریخ را بود او را بالش اندازند خاصه که
بفوق زمین بود و ماه نیز اندر برج منقلب بود سوی آن کوکب پیوندد که اندر وسط التما بود و آن کوکب
خداوند هشتم بود یا کوکبی بود نحس از دیوان فرود اندازند و گر ماه اندر برج ذو جسدین بود او را بمحقق
یا ماند این بآتش اندازند این دلیلها که گفته شد باز اندازه طبع کرد و گر از آفتاب باز گردد بمقابله
مریخ با آفتاب پیوندد دلیل مرگ وی موحش بود خاصه آنگاه که ماه بنحسی پیوندد اگر از آفتاب باز گردد بمقابله
زحل پیوندد یا از برج خاکی بآبی پیوندد و از آبی بخاکی مرگ وی از سرما بود و این دو نحس کجای بود و خداوند
طالع میان این دو نحسی بود مرگ وی اندر حبس بود خاصه که اندر چهارم بود یا دوازدهم یا ششم و گر نحس اندر برج
شعاع بود و خداوند طالع زیر وی بود و ماه بتربیع کوکب بود یا مقابل با اندر برج سباع شعاع کواکب سعد
ساقط بود مرگ وی از سبب نحس بیرانی بود خاصه که مریخ اندر برج اسد بود و گر این دلیلها که گفته اندر برج آبی بود
وی سبب حیوان آبی بود و همچنین اگر برج چهارم آبی بود بنزدیک خانها مثال بود و با این دلیلها که یاد کرده
ماه اندر حمل بود یا اندر جوزا سائل اسیر بزند خاصه که خداوند طالع با دو ران بود یا آن کوکبی که ماند در آن

چون

چون راس الغول و سحای سرطان و این آنگاه درست بود که مریخ اندر جوزا بود و ماه اندر حمل و گر خداوند طالع
اندر دو مرد ذنب یا ماه اندر عقرب بود یا ذنب یا عطارد را اندر این میان شهادت بود و سعدان از وی
ساقط بودند یا مریخ با ذنب بود و عطارد با وی یار بود یا خدای طالع با ذنب بود این بزهر کشته شود و گر خداوند
هشتم مریخ باشد و باز برج هشتم عقرب بود و ماه از زحل باز گشته بود و بمریخ پیوندد و یا از مریخ باز گردد
بزحل پیوندد یا مریخ اندر هشتم بود و زحل بروی ستعلی بود مرگ وی از قصاص بود یا خوبش تن بکشد و گر
زحل اندر دوازدهم بود یا اجتماع کواکب اندر وی بود خداوند طالع نیز اندر وی بود یا خداوند طالع
اندر وی بسوی کواکب بتربیع یا مقابله پیوندد و خوبش تن را حبس کند هر دلیل که اندر دوازدهم بود بحبس
پیوسته بود آن دلیل از سبب دشمن بود یا خوبش تن حبس کند خاصه که ماه و آفتاب اندر و اجتماع کرده باشند
و گر خداوند طالع اندر شرف خوبش بود کوکبان سعد هم بشعاع هم بنظر از وی ساقط بودند نحس خداوند
طالع پیوسته بوده با سوی درجه طالع رونده بود مرگ وی سر بخت بود یا اندر دولت و گر اندر هیلاج
بود مرگش اندر ذل و خواری بود و اگر اندر مثلثه بود مرگش نزدیک اهل بیت خوبش باشد و گر اندر خانه
خوبش باشد هر کوکبی که وی دلیل مرگ باشد اگر اندر برج آتشی باشد سبب مرگ از گرمی و خشکی بود و اندر
برج بادی بود سبب از گرمی و تری باشد و گر اندر برج خاکی بود سبب از سردی و خشکی و ما یحیی لیا بود و
اندر برج بادی بود سبب سردی و تری و بلغم بود و گر دلیل مرگ مریخ بود محترق باشد بدست ملک
کشته بود و همچنین اگر آفتاب اندر حمل بود و یا مریخ و زحل مقابله ایشان بود یا آفتاب با زحل یا
و مریخ بتربیع ایشان بود مرگ را بکشد **قول علی بن محمد الشریف** و مصنف این کتاب گوید اگر قمر اندر
تحت الارض بود یا بکوکبی متصل باشد اندر تحت الارض و قمر با آن کوکب منحوس باشد اندر مثلثه مرگ
دلیل مرگ باشد و گر متصل فوق الارض بود مرگ نباشد و گر بترین نحسی مقارن باشد بیقطری از
سعدان دلیل مرگ بود و همچنین اگر قمر با مریخ بود اندر تحت الارض دلیل مرگ باشد و گر سهم السعاده
با نحوس باشد اندر چهارم یا ششم یا دوازدهم و سعود ساقط باشد از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد
و نیز نگاه هشتم و صاحب او و صاحب طالع و اتصال بیکدیگر اگر میان ایشان اتصال بود یا خداوند هشتم
اندر طالع بود یا خداوند طالع اندر هشتم و سعود ساقط بود از نظر و شعاع دلیل کوتاهی زندگانی
بود و انجام عمر و اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع یا ستوده است خاصه که صاحب طالع را نحس اندر شرف بود

کرید و خواهد پیوستن آنگاه دلیل کند بر یکی بقا او و زودی فنا و انجام عمر و گر خداوند طالع
متصل شود یا ستاره راجع و این دلیل کی عمر بود خاصه بنحس یا صاحب ثامن منحوس بود یا اندر ثامن
بود یا صاحب ثامن اندر طالع بود **قول بطلمیوس** بطلمیوس گوید اگر سلمه از دو بن لیشکر کدام
زنده و کدام مرده طالع اول اگر حکم و هفتم دو مرد باشد بنگر بصاحب هر دو برج هر کدام از ایشان صاحب
هشتم برج خوبش متصل باشد حکم کن بر مرگ صاحب آن دلیل اگر اتصال نبود و ز اجتماع هر کدام
که اندر خانه هشتم بود از برج خوبش یا صاحب هشتم وی اندر طالع نبود یا اندر حد خداوند خانه مرگ
بود دلیل کند بر مرگ آنکس و همچنان حکم کن بر تو گفتم والله اعلم **فصل پنجم اندر وصیت کردن یا نی بود**
یا نی بنگر بطالع و قمر که اندر برج منقلب باشد آن وصیت پایدار بود از حال خوبش بر گردد و بدان وصیت
کار نکند و تباه تر آنگاه بود که خداوند طالع و خداوند برج قمر منحوس باشد و بجای خوبش ناظر نباشد
اگر قمر بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود یا مریخ اندر او ناظر باشد دلیل کند بر باطل شدن وصیت و دروغ
وی را بدزدیدن وصیت نامه او اگر زهره ناظر بود آن وصیت نامه باطل شود و از جهت زندگانی وصیت کننده
و گر طالع برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر نیز هم اندر برج ثابت باشند و قمر متصل سعدی بود
السیر بود اندر برج ثابت آن وصیت پایدار و ثابت بود و گر طالع و او تاد وی سلیم باشد از نحسان
و سعود اندر وی بود خاصه اندر برج ثابت و صاحب طالع و اقم سعدی باشد متصل و قدیم بود
دوم و هشتم دلیل کند بر تمامی آن وصیت کننده اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر وتد
الارض دلیل کند بر یکی تمامی و ثبات وصیت والله تعالی اعلم بالصواب **فصل ششم اندر اسکار حیات**
هشتم اندر دوازده خانه تمامی صاحب هشتم اندر طالع بود دلیل کند که مولود یا سائل از زهر چیزی
مول آید و فزع و بیم و بی دل و بی زهره و ترسنده بود و خداوند مکروه و غم و اندوه بود و از بدی زمان همیشه
جدائی طلبد و دلیل کوتاهی زندگانی بود خاصه که نحوس بود دلیل کند بر ناخوشی زندگانی و رسیدن بیماری
گوناگون خاصه که خداوند خاصه که خداوند هشتم مریخ و زحل باشد و گر سعود باشد از زهره و مشتری بود
دلیل کند بر درازی زندگانی و میراث یابد خداوند هشتم اندر دوم بود مولود روزی مند بود و کارها
میراثها و فراز آوردها کسی دیگر و کارها و گر سعود بود و ناظر سعدان باشند و گر نحوس بود بدرنجها
رسد و مصیبتها و غمها و نومیدی و تباه شدن بنجها بود و ناخوشی معیشت و هر کاری که کند خطا

خ خداوند هشتم اندر سیم بود اندر برادران و اقربا بیماری و علتها افتد و مصیبتهای برادران
و اقربا پیش آید و زندگانی او دراز شود و مولود را آخر عمر کس بغریبی بود یا بیماری او گر اندر
سعود بود میراث یابد و گر بنحوس بود اندر دین آفت رسد ی صاحب هشتم اندر چهارم مولود
را پدر زود اندر گذرد و میراث و مال و ملک از دست او زود بیرون شود بر زندگانی او و آن
خانه و آن خانه که اندر وی زاده بود ویران شود و مادر و پدر و راعیتها بدید آید و گر خداوند طالع
با وی بود بتربیع یا مقابله یا صاحب طالع اندر هشتم و دوازدهم بود سائل را آفت بزرگ رسد
یا بمیرد و همچنین اگر صاحب اندر هشتم بود یا اندر دوم و گر سعود بود میراث یابد و از هر چیز بدیدن
و سلامت باشد ه و گر صاحب هشتم اندر پنجم بود مولود از فرزند وی مند نباشد و گر فرزند
کمتر زیند خاصه اگر صاحب پنجم بوی نحوس بود که مولود از رنج خوبش می بر شود و روزی او نبود
امیدهاش تباه شود و بیغم و اندیشه نبود و از آوردهاش همه پراکند شود یا فرزندانش
معیوب شوند و گر سعود با مقبول بود غم و تباهی و سر کمتر بود د صاحب هشتم اندر ششم باشد
و صاحب ششم بوی فاسد باشد و ستور و برده مولود یا سائل را آفت رسد و زیان رسد و بسیار
و نیاید و گر صاحب بد بنحوس بود مولود را بیم دیوانگی و بیماری بد بود که هوش و عقل را بدید شود
و اسم و اهله گردد و از زندگانی و چهارپایان و جنبندگان و جانوران هر کس بلا و گزند رسد و هر کس
بود ل صاحب هشتم اندر هفتم بود مولود را از میراثها روزی بود خاصه با خوی عمر و از مال زنان یا
و خصم بهره بود بدش و کسبها از زنان یا با او خصومت افتد و زنی با او بازی در غربت بمیرد و بخصمان او
غم رسد و مرگ مولود بغریبی بود ه صاحب هشتم اندر هشتم باشد مولود تندرست بود بال از
هر عیبها خاصه اگر خداوند طالع را به بیند و که بیمار شود و چون بیمار شود خطر هر کس اندر وی
بود و یا مرگش هلاک و تباه بود و گر سعود بود بدم جنازه وی مردم بسیار بود ط صاحب هشتم اندر
نهم باشد مولود کاری کند و از کارها و سرگشتگی بغربی بود یا بتنهائی و گر سعود بود بر کشتن شهادت بود
و مرگ او آشکارا بود در میان خلق و هر سکاری که بکند بر او نفاق بود و از وی غریبی حذر باید کرد یا
خطر بود بمال و ملک و عمر اندر و میراث اندر گرفتار بودش ی صاحب هشتم اندر دهم مولود را زندگانی
با غم و اندیشه بود و همیشه ترسنده بود و پیدا و کاری کند از کار مردکان و از سلطان آسیب خطر بود

که هلاکت او بدست سلطان بود خاصه ناظر آفتاب بود یا صاحب طالع یا صاحب بیوم نحوس
باشد و از سلطان او را هم هلاکی بود و زندگانیش کوتاه بود بمرگ بر سر خلق شهور بود و از
احداث و مکروه ایمن نبود و یا کدر مرگ و اندوه آخرت بسیار بود و بمرض بصر و سبب بیماری دار
بود و از میراث حصه بود و شکارهای دنیا کردن کمر بود و پارسائی یاد ت شود یا صاحب هشتم اندر
یازدهم مولود را از رنج خویش و از دشمنان فاکهتر بود و با سیدها کمتر رسد و مرگش بتوبه نیکوئی
بود خاصه اگر نیکوئی حال او بود و نیکو موضع بود و صاحب طالع بد و مسعود بود آنکه امید و آرزو شد
بخیرها و دوستان و جایهائی که رنج برد وفا یابد و صلاح و یا نهد و پرهیز بود و مرگش از سبب
دوستان بود و حذر باید کردن از مجلس شراب و مهمانی فتن و بیع و شرا نیا بد کردن کبری که نمود سه صاحب
هشتم اندر دوازدهم بود مولود را دشمنان هلاک شوند و بیم بود که بمرگ او مرد دست دشمنان بود که
هلاک کندش یا اندر زندانها بمیرد خاصه اگر صاحب طالع بد و نحوس باشد و قدر و حیله سازنده و
قهر کنندش و از بند و زندان تجبر و از بهای بیم و فساد اگر بر صورت و دم بود این برج از مردمان
بیم و کر زند بودش و کر بر صورت بهایم یا سباع از آن نوع کزند رسدش والله اعلم فصل هشتم اندر اختیارات
اختیار وصیت کردن اگر خواهی که وصیت کنی و آن وصیت کار بسته شود و بیمار را بنزد آن وصیت بیارند
آید ماه را از ابد و صاعد شمالی که متصل سعدی کوکب مقیم باقی بود و صدر کن تا ماه با برج نباشد و برج
اندر طالع نباشد و نه هیچ اوتاد که دلیل تباهی بود و آن وصیت تمام نشود و کر بجای برج زحل باشد و
یا زحل باشد یا زحل اندر اوتاد باشد آن بیمار دراز بدارد و آخر بمیرد و لکن وصیت تمام شود و کر مشتری
زهره اندر و تد باشد یا ماه با ایشان باشد وصیت پایدار باشد و آن بیمار از آن بیماری هرطالع و
ماه برج ثابت کن و بسعدی متصل و بطالع استوکن تا آن وصیت بر ثبات باشد چنان باید که خداوند طالع
مسعود باشد و بسعدی متصل بود و بطالع استوا باشد یا ثابت و پایدار بود اختیار مرده بکور نهادن
تا نپوسد بوسعد بحکم کوید رحمة الله که اگر مردی را بکور خواهی کردن زحل را بطالع ناظر کن بدان سبب
دیر هیچ ستاره را شرکت نباید جز زحل اندر طالع نه ماه را نه مریخ را نه مشتری را نه زهره را نه آفتاب را عطا
دارد زیرا که زحل سرد و خشک است و دلیل بدبختی و دلیل کداختن و چون آفتاب و عطارد و ماه با وی یار
نباشند و ناظر نباشند آن مرده خشک کردد و همچنان بماند و کنده نشود و تباه نشود والله اعلم فصل

هشتم

آزار خطر و منفعت باشد از جهت زنان و کر مریخ بنکر دهمت کند او را بمال از پدر و کر مشتری
نکرد و وصایت بود زنی بوی دهند اگر تربیع و مقابله اندران وصیت خاص کردد و کر زحل نکرد و یا
یتیمی فرو کیرد احکام عطارد عطارد اندر هشتم باشد این دلیل بود بر آنکه از جهت فرزندان
از جهت کودکان غم خورد او را همیشه چیزها ناخوش اشنوا اندر و از خویشتن بیش او را نشاید کمین
بیم بود که سختی کویندش که بمال و جان سبب سدش و با همچکس مناظره و جدل نشاید کردن که آنرا آن
برود و مال از اهل دیوان باید از بازرگانی و فرستادن او حذر داشتن تا زیانی نرسد او را و او را نیز ظلم
نشاید و نام نشاید فرستادن و حذر باید کرد از بازرگانی و کر شهادت دارد در ره نماید بر طلب کردن تا بجای
فرو رفته و اختیال کردن اندر حکم مال و میراث بحکم کردن اندر برکات و همت عمر فواید و حساب
ضرب و قسمت آموختن بود احکام قمر و قمر اندر هشتم دلیل کند بر پوشیده شدن چیزها و فهم
شدن و فراشکار شدن و از هر نوع مرد غم و مکروهی پیش آیدش و هیچ کونه تحویل نباید کردن و راه
اندر از زدان او را نهیب و زیان رسد یا ماه از این خانه بیرون نباید دش ترسان بود و شک دل
بود و نباید کریستن تا قمر بکی تحلست از کوکب بیم و ترس ترسان بود و کر بیمار را علاج کنی که قمر بنی
و مقابله زحل بود بمیرد و کر مریخ پیوند بود در دش زیادت شود و با خطای افتد و او را نصاب
و امانت بستانند نهادن احکام راس اندر هشتم و راس اندر هشتم بود دلیل کند بر سفر و تحول از
و خصومت و داوری با مردمان و ظفر او را بود و دلیل بر درستی و سلامتی و لکن مالش نقصان رسد
احکام ذنب ذنب اندر هشتم باشد دلیل کند بر افات چنانکه بمرگ نزدیک شود و کر بیمار شود
طبعش آشوفته شود و از آن شتکی او رنج بود والله تعالی اعلم فصل هشتم احتراق و صحت فساد
نحس اندر هشتم خداوند چون راجع شود فرا آن تدبیر زنی انبار و مردم بر بکاره اعتماد نشاید کردن و
بیع و شرا و بازرگانی نهد بد بود و غریب تحویل صواب نباشد و حاجتها اندر تاخیر افتد و بر دشمن
بشورد و رای و تدبیر زن اصواب بود و غلط و فساد کند احتراق صاحب هشتم چون صاحب هشتم تحت شعاع
دلیل کند که اندوه و غم باشد و تنکدلی بسیاری و فکرت و ناکامی دل بود و بمال انبار زن و خصمان
رسد یا درد بر دیا سلطان بستانند و از آتش بهم بود و از نضاعت و رسالات حذر باید کردن فی فساد
نحس و احتراق احتراق و فساد نحس اندر هشتم دلیل کند بر فساد و تباهی مکروهی و نقصان مال

سائل

هشتم احکام هفت کوکب و جوزهر اندر هشتم و احکام زحل زحل اندر بیت الموت بود دلیل
بر شک دلی و بر نادانی و فرو بستکی کار و اندوه و میراث و کر بیم بود دستش شل کردد و یاران وی
خیانت کنند و کر انبازی کند مفلس کردد و انبازش بیا بخورد و بیم بود که زهر یا دارو دهند بدین تا بر
دیوار اندر ماند یا بجائی افتد و سوقوط مال خصمان و انبازان کردد و کر شهادت ندارد هر کاه بخیر
شود بیم مرگ بود خاصه که صاحب طالع یا صاحب سادس بوی بنحوس بود احکام مشتری مشتری اندر هشتم
بود دلیل کند بر یافتن مرادها و یافتن مال پنهان کرده و یافتن مال و میراث از مهر روی زنی تو اکر
زنی کند و کر انبازی کند و تو اکر و با خصمش صلح افتد و سفر نیک بود و از ندیم بر تدبیر بکردد و
درستی و سلامت بود و حال سود و زیان نیکو بود و از طبقات مشتری مال کاه داشتن و وصیت نامه
یا امانتی با او نامی بدست او نهاده شود ضاعت نشاید فرستادن و امانت بستاند نادان و کر شهادت
ندارد میانه نیز احکام مریخ مریخ اندر هشتم باشد دلیل کند بر آشوب کارها و دست بکار بود و هر
دست کند بفراز آوردن مال ناخوشی بیند و بیم بود که بر وی شیخون کنند بسبب مال و از آن هیبت
رسدش و کر سفر کند بیم بود که بزندان افتد و خطر جان بود و از جراحت ناف و زهارش بیم بود و از زنی
کر چشم و سرخ ریش و آبله زده روی خویش نکاه باید داشتن خاصه تر از طبقات قوچ و از زنان
باید کرد و از زن و انبازی و خصم او را از زنی رسد از مال و بیم و ترس افتد اندر دل صاحب مسئله و کر کرمی
سقلب بود خطری باکاه و وبا از زخم آهن خویشتن نکاه باید داشتن و کر برج ثابت هم چیز خیر بود در دل
و کار خانهای مشتری بود دکیسی یا وی میراثی دعوی کند و کر خانها عطارد بود دکتکوی باشد و کر شهادت بود
سر کمتر کند احکام شمس اندر هشتم بود دلیل کند بر نادانی و نیک دلی و بدکانی و متحیری و همیشه اندر
دلش از سلطان بیم بود که بر چیزی راست او آسیبی رسد یا بدرد آید و سود و زیان از دست او بیرون آید
و خصم و بر یاری قوی باشد و بر هیچ کار با بد کردن از خصومت و نیز صیبتی آیدش و کر شهادت بدان اوزی
خواهد تو اکر و کر بضاعت فرستد یا امانت نهد با وی نباید که این طالع را بود بکیتی از زنان بحرامند مملکت
نقصان آرد احکام زهره زهره اندر هشتم بود دلیل کند بر مصیبت رسیدن از جهت زنان و هیچ باید
کردن از هوای دل از بیخوارکان از نشست و خاست زنان که بیم و مخاطره بود با عیالش او را آشوب خیزد
و یا میراثی یا بدل از جهت زنان و اندر خانه چیزی از مادینه نشاید داشتن که بیم زیان بود و کر شهادت آنچه

التاسع من

سائل و مسئول عنه از جهت آنکه بمقابله مال سائل می افتد و از آب و آتش بیم بود و بیرون شدن از
خانه هم بیم بود تمام شد احکام خانه هشتم و آنچه بوی منسوبست از مسائل و اختیارات در بروج و
کواکب تا نیکو فهم کنی انشاء الله تعالی البروج الطالع و ما فیه من المسائل و سبعة و عشرین
فصل اول اندر معرفت دلایل انسان سفر اگر از سفر پرسد طالع و صاحب طالع دلیل
سایلست و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفرست و همچنین سهم السعادة و صاحب ساعت و
خانه سیوم و صاحب خانه اش دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفرست و جایکاه قمر منزل و بیست و هشتم
یا صاحب هفتم و آن کوکب که اندر هفتمست دلیل از زینتست و قصد آن جای کردست یعنی مقصد و دلیل
سهم السعادة و خداوندش دلیل مقصدست و طالع و صاحب طالع و آن کوکب که اندر طالعست
آن زینتست که اندر وی است و برج دوم و صاحب و دلیل اندر آمدن و رفت بدان مقصد و دهم و صاحب
دهم با آن کوکب که اندر دهم بود دلیل بر احتیاط و رفت و مجاهدم و صاحب چهارم و آن کوکب که اندر
یا صاحب برج قوه دلیل عاقبت کارها و آن کوکبی که قمر از وی منصرفست دلیلست بر آن جراهای
کیروی کند است و از کوکب قمر بوی متصلست دلیلست بر آن حالی که وی را پیش خواهد آمدن
از سفر و وقت آمدن وی از سفر از شمس نکر و از تعالی و محل قمر آن شمس نکر بدین موضع
و دلیل آن هر کجا سعدی بینی یا نظر سعدی او دلیل سعادت باشد بدان جایکاه و هر کجا نحسی بینی
بشعاع یا نظر تباهی و فساد بدان جایکاه باشد فصل دوم در دانستن آنکه سفر تمام شود یا نه
و چکونه بود نیکی یا بدی اگر برسد از حال سفر تمام شود یا نی و راه بود یا یا زمانه بدکر صاحب طالع
و نقص اگر اندر نهم یا بصاحب نهم متصل باشد یا بکوکبی که اندر نهم باشد متصل باشد دلیل کند بر سفر
و لکن بر مراد دل سایل خواهد رود و خواهد نی و کر صاحب نهم اندر طالع بود یا متصل شود سفر بود
ناچاره بچیزی است سایل و کر اتصال او مودت بود سفر با آسانی بود و کر اتصال از عداوت بود این سفر
بد شواری و رنج بود و کر سعد بود و مقبول باشد سفر مبارک بود و کر نحس بود و غیر مقبول بود
سفر بد بود و کر دیدار آن کوکب دیگر متصل نباشد و کوکبی نو نقل کند یا جمع کند یا دردیده بیان این دلیل
دلیل کند بر سفر از سبب آن کوکب ناقل و جامع یا رد النور اگر صاحب طالع و صاحب تاسع کوکبی که آن
متصل باشند و آن کوکب بخانه نهم یا بطالع ناظر باشد دلیل سفر باشد و کر صاحب طالع با قمر کوکبی

یا آن کوکبی که اندر
فهم بود
متصل باشد
بصاحب طالع
یا بکوکبی که اندر
طالع بود صح

متصل شود اندر وتد سفر نکند و گر هر دو دلیل بیکدیگر اتصال کنند و نحس غریب اندر طالع بود
و صاحب طالع را منحوس کند یا صاحب تاسع را آن سفر نماید و نتواند رفتن و باز ماند و باز ماندن
از جهت آن کوکب غریب باشد و طبع برج وی و گر صاحب طالع بصاحب نهم متصل شود و باز بقا
و تربیع یا بقا با نحسی اتصال کند سری مال ای پیش آید بعد از آن سفر نیکو گر صاحب کدام برجست از طبع
و کوهر آن برج سر پیش آید اگر صاحب نهم اندر وتد باشد سفر سخت نزدیک بود و همچنین اگر صاحب
طالع ساقط بود یا با آخر برج سفر نزدیک بود اگر قمر تدبیر خویش کوکبی دهد اندر نهم یا سیوم
و اندر موضع قمر غریب بود دلیل کند بزودی سفر و گر قمر اندر وتد بود بیرون رفتن سخت زود
بود و گر صاحب نهم یا صاحب سیوم اندر موضع غریب باشد همسر بود یا اتصال قمر با ایشان یا
ایشان صاحب طالع و صاحب نهم اندر اوتاد بود دلیل تعویق سفر بود اگر صاحب طالع زحل باشد و زحل
اندر خانه خویش بود یا اندر وتد بود سفر نکند و گر اندر وتد نبود سفر باشد بقفا و برج و کوکبها
و انصواف قمر از مودت بود دلیل سفر بود و گر اتصال و انصواف تربیع و مقابله بود دلیل کند اتصال
قمر بزحل و زحل اندر وتد بود یا ساقط بود دلیل کند خاصه بتربیع سفر نکند اتصال قمر با برج
و برج بر طالع ناظر بود دلیل سفر نبود و لکن بشدت و هول و گر اتصال مودت بود سفر زود بود
و گر دو کوکب بود از درجه وسط التمار آن کوکب کشته بخانه نهم و قوی باشد بسفر نکند تا آنگاه که اندر
طالع ایشان را خطی نبود یا خود قمر بود یا برج یا صاحب ساعت یا صاحب سهم السعاده بود دلیل
بر سفر اگر صاحب طالع با صاحب نهم مقارنه صاحب رابع بود مقام بود و سفر اگر صاحب طالع با صاحب نهم
بمقارنه صاحب رابع بود و سفر نکند و همچنین اگر قمر اندر جهارم بود یا با صاحب جهارم مقارنه بود یا جهت
رابع اندر طالع یا اندر وسط التمار بود یا اندر تاسع بود سفر نکند اگر اندر جهارم کوکبی باشد و مر آن
کوکب را اندر طالع نصیب بود سفر نکند تا مادام که آن کوکب از آن برج تحویل نکند اگر قمر با کوکب رابع
متصل باشد سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب طالع شاهد نبود و هر وقتی که آن کوکب دلیل کند
بر سفر راجع بود دلیل باز ماندن بود و گر هفتم اول بود باز ماند و گر هفتم ثانی بود باز ماند و باز رود
راست شود و سفر کار راست سفر را باز ماندن خداوند طالع راجع بود سفر را باز ماندن نکرد که شهادت
سفر قویتر بود آنگاه سفر کرده شود و صاحب نهم راجع سفر باز ماند یا بجای دیگر سفر کرد یا آن

راه باز گشتن باشد یا آنگاه که صاحب طالع را دلالت دیگر افتد از جهت سفر آنگاه دلیل کند بر سفر
والله اعلم **فصل سیوم اندر دانستن آنکه اندر سفر خطری بود یا نه** اگر پرسد که اندرین سفر
مرا هیچ گزندی یا خطری باشد بنگر بصاحب طالع و بصاحب نهم اگر اندر طالع کوکبی باشد یا
با کوکبی بود که صاحب نهم و صاحب نهم و صاحب طالع را منحوس کند تباهی و خطر و شر از طبیعت
و از خوهر آن کوکب و آن خانه بود شدا اگر آن کوکب نحس کننده صاحب بادس بود بیماری بود و
صاحب دوازدهم بود بند و زندان بود و گر صاحب هشتم بود مرگ بود و گر سعدی شعاع او نکند
باز راحت باید و گر صاحب دوازدهم و صاحب هشتم بود بیم و ترس بود از دزدان و دشمنان اگر از طالع
ناظر بود بیم کشتن بود و گر از دوم ناظر بود مال برود و همچنین تا دوازده خانه اگر این کوکب نحس کننده
مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم بود یا پیش از بودن سفر غارت باز خورد که باز ماند و گر
از ولا سفر بود این تباهی بر او اندر راه باشد اگر نحس اندر طالع بود مشغولی از تن و جان بود و گر اندر
وسط التمار بود یا از سلطان یا از کار و پیشه بود و گر اندر هفتم باشد دل مشغولی اندر آن زمین
باشد که قصد آن کرده بود و گر اندر جهارم باشد خالی افتد که شوانند سفر رفتن و همچنین اگر کوکبی بود
دلیل طالع را از دلیل سفر و قطع کند اگر کوکب قاطع سعد باشد باز ماندن سفر و خیر و نیکویی باشد
و گر نحس باشد باز ماندن سفر تباهی و مخاطره باشد بنگر آن کوکب قاطع صاحب کدام برجست از خوهر و
از طبع آن برج گوی چنانکه صفت کرده شد والله اعلم **فصل جهارم اندر دانستن آنکه خطر با تباهی**
کدام منزل بود اگر پرسد که دل مشغولی و خطر اندر راه باشد یا اندر منزل یا اندر مقصد یا کدام جا
بود اگر نحس اندر درجه طالع بود یا جهارم مخاطره از نخستین منزل بود یا آنجا که روی نهاده است و از
جهارم یا هفتم همچنین مخاطره اندر راه باشد نزدیک مقصد و گر نحس اندر درجه هفتم یا در وسط التمار
بود مخاطره بود هلی باز گشتن بود که بنزدیک شهر خویش رسیده بود و همچنین حکم کن از درجه صاحب طالع
تا بنود در درجه نحس بنحس منزل خطر بود و تا صد و هشتاد درجه یا دویست و هفتاد درجه نحس خطر
اندر باز گشتن بود بمنزل و از مقصد و تا تمامی دور نزدیک شهر خویش خطر بود و همچنین قیاس کن از درجه
ماه یا درجه نحس صفت کرده بود بنیکی و گر بجای نحس سعدی باشد دولت پیندو شادی و منفعت **محمد بن علی**
محمد الشریف و مصنف کتاب گوید بنگر تا سفر چند فرسنگست بر دوازده برج قسمت کن با هر برجی

چند فرسنگست رسد اگر دلیل سفر بنحسی فاسد شود بنگر از درجه طالع تا درجه نحس چند برج باشد
بچندان فرسنگ برسد مخاطره بود و گر سعدی باشد بدان فرسنگ برسد سعادت و یاری و منفعت یابند
و همچنین دلیل کبرا از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکو بدی راه دانسته باشی سعد و نحس و کواکب
نحس اندر زحل باشد و مشلثات او آفت اندر کوهها رسد و گر اندر مشلثه خاکی بود آفت اندر دیهها و کشت
زارها بود و گر به آبها و خاک بود رسد و گر اندر مشلثه بادی بود آفت اندر راهها و بیابانها و صحراها
در خشکیها رسد و گر اندر مشلثه آبی بود آفت اندر آبها رسد بنزدیک دریاها و آبها و مرغزارها و گر
نحس بر خانه یا شرف خویش باشد آفت بدانجایگاه رسد که منسوب باشد بدین کوکب نحس و گر بجای نحس
سعد بود منفعت و خیر و شادی بدانجایگاه بود که آن سعد آنجا باشد و نیز نحس آن بود که ماه اندر
طالع باشد یا بدرجه طالع نزدیک بود و نیز نیز آنگاه بود که طالع عقرب بود این کس راه اندر گسسته
شود و هلاک شود همچگونه قبول نکرد کاری که نخسها مر او را گرد کرد بگیرد والله اعلم **فصل پنجم**
دانستن آنکه این مسافر چگونه بیرون بود و از چه سبب چه پیش آمدش اگر ماه یا صاحب طالع زحل یا
بعطارد بمقابل بود قصد سفر کرده دور بود و گر سعد آن یا صاحب نهم بود این مرد یا مال بسیار بود
رفته بود بنگر صاحب طالع و قمر هر کدام قویتر باشد دلیل دست آرد دلیل از زحل منصرف باشد یا از
گریختن رود یا پنهان رود و گر از برج منصرف بود گریخته باشد یا بخواهد گریختن و گر از شمس منصرف
از سبب سلطان رفته بود و گر از زهره منصرف بود از جهت زنان رفته بود و گر از مشتری منصرف باشد
از جهت علما و وزرا و قضاة بیرون رفته باشد و گر از عطارد منصرف بود از جهت علم و تجارت و عمال
بیرون رفته باشد اگر انصواف از نظر مودت بود اندوستی بیرون رفته باشد و گر از عداوت بود بتعصب
استهزا بیرون رفته باشد و گر اتصال قبول بود بخشنودی بیرون آمده بود و گر غیر مقبول بود بناخوشی
بیرون آمده باشد اگر صاحب طالع با ماه منصرف شود از کوکبی که صاحب ماه است یا صاحب برج صاحب
طالع از شهر و از خانه خویش بیرون رفته بود و همچنین چون ماه از زهره باز گردد که صاحب شرف ماه است
از شهر و از جایگاه عزت و از خویشتن بیرون رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که اندر شرف است
یا اندر شرف خداوند طالع از خانه و مکان خویش رفته بود و از نیکویی بیرون رفته باشد و گر ماه از صاحب
هبوط خویش منصرف شود یعنی از برج یا از کوکبی که اندر هبوط بود یا اندر هبوط خداوند طالع بود از نیکو بود

از بلا و محنت و آفت و نحوست بیرون رفته باشد و هر کواکب را برین قیاس حکم کن اگر ماه با خداوند
طالع از صاحب نهم و سیوم منصرف گشته باشد یا از کوکبی که اندرین خانه باشد یا از کوکبی که اندرین
از نیمه راه باز گشته باشد و پیوستن ماه و خداوند طالع بکوکب راجع از نیمه راه باز گردد و باز نگر
که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصلست آنچه خواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب
اندر خانه قمر یا اندر خانه صاحب طالع یا اندر شرف قمر یا شرف صاحب طالع بود یا کوبی بر زمین یا شهر
خویش مرود یا بجایگاه خویش و اگر اندر مشلثه باشد بجایی و دو کوکب وقتی آنجا بوده باشد یا بدانجایی در
معرفتی بود و گر بزحل متصل باشد بشایخ و دهاقین بود سوگواری و گر با مشتری بود با روزه و افضا
و علما باشد و گر مریخ بود صحبتی با کارزن با لشکریان بود و گر با آفتاب متصل بود بملوک باشد و گر با زهره
بود بزنان و بزرگان بود و گر بعطارد بود بکتابت و عمال بود و گر آن کوکب متصل بالقمر یا صاحب طالع قوی
متصل بود اندر خانه و شرف خویش باشد مسافر نزدیک آن شهر رود و نیز نزدیک ایشان معروفی بود
گر اندر مشلثه بود و غریب بود و لکن متوطن آنجا باشد آنکس که مسافر نزدیک وی رود و گر اندر برج
غریب باشد و بر برج ثابت بود آنکس را بجایی بود باشنده بود و گر برج منقلب بود آنکس که مسافر
بنزدیک وی رود غریب بود و آمد و شد دارد و آینده و رونده بود بهر جایی و گر برج ذو جسدین
بود بدو جای باشد بود و گر راجع بود آنجا متوطن بود و از آنجا باز آمدن بود و گر منقلب باشد بای
دارنده بود و گر اندر وتد بود معروف بود و گر ساقط بود مجهول بود اگر اندر وسط بود سلطان بود و گر
اندر دوازدهم باشتم بود از بندگان و فرومایگان بود و همچنین حکم کن مر مرد مقصود را که مسافر
بنزدیک وی رود از دوازده خانه یا از کدام قوست و گر بدلیل مقصود صاحب برجش ناظر بود معروف
باشد آن را از آنهم و گر ناظر بود مجهول بود و گر بنظر مودت بود اندر آن شهر محمود بود و گر نظر عداوت
بود مذموم باشد و گر بنظر مقابله بود و شمس دارنده بود و خداوند خصومت و سازعت بود و گر بتقاطع
بود و همیشه ستم کننده بود و حقهای مردمان غصب کند و همچنین حکم کن مر هر کاری را از انصواف و اتصال
دست آید والله تعالی اعلم بالصواب **فصل ششم اندر دانستن آنکه اندرین سفر خیر و نیکویی باشد یا**
و چگونه بود اگر پرسد که اندرین سفر خیر و نیکویی باشد و چگونه بود بنگر اگر کوکبی سعد مر صاحب طالع را یا
نهم را یا صاحب بود مر ایشان را مسعود کند یا اندر طالع بود یا اندر نهم بود یا بدین مواضع ناظر باشد از

نظر سعادت و مودت و قبول دلیل سعادت بود و خیر و شادی و نیکو نباشد و هذه دلایل اگر سعود باشند
سعادت بزرگ باشد و اگر بعضی دلیلان سعود بودند هم نیکوی و سعادت بود و همچنان قیاس کن باز
نحسان قیاس کردنی از ده و از ده برج و از ده باع فلک و از ماه و از صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره
و مشتری و شمس و سهم السعاده و از صاحب برج سهم السعاده تا نظر شان بطالع و بصاحب طالع
و بماه و بخانه نهم و بصاحب نهم چگونه باشد از نشان حکم کن بر نیکوی و منفعت و دولت و شادی و ایجاد
خاصه از اتصال قبول و سعود والله اعلم **فصل هفتم معرفت آنکه مردی بشهری اندر آید و گوید**
که درین شهر چند گاه مانم اگر مردی شهری اندر آید و پرسد که درین شهر چند گاه مانم بنگرید از ساعت که اندر
آید اگر صاحب ثانی اندر طالع راجع بود دلیل کند بر دوری بازگشتن پس قضا حاجت و هیچ چیزی نبود
و گر اندر مقام اول بود در بساند و باز گردد بی قضای حاجت و گر اندر مقام ثانی بود باز گردد میان رود
و دیری و حاجتهاش برآید پس از نومیدی و اگر صاحب ثانی اندر طالع بود و نحوس بود و نحوس بود و مختل آن نمود درست باشد
یا قضای حاجت و همچنین اگر اندر دهم باشد یا اندر یازدهم اگر صاحب دهم اندر هفتم باشد اندر سفرش
خصومت و منازعت بود و اگر اندر نهم بود یا سیوم اندر زمین قرابت که بجای کرسفر کند و گر اندر چهارم
بود و نحسی بوی ناظر بود یا قوی ناظر بود یا باوی بود آخر بن سفری باشد شش اندر آن کار و هیچگونه باز گشتن نبود
اگر صاحب ثانی با قمر بود مجتمع یا ناظر بود یا بعطارد ناظر بود جراحتی با مکروهی یا شکستگی رویش آرد
با این همه فرماندر چهارم بود بمیرد اندر آن جراحت اگر اندر وند یکدیگر بود آن شدت و شکستگی نیکو شود
و لکن ابروی نماند و گر بر برج بعقرب ناظر بود بنظری از سعدان جراحت رسد بر طبع و جوهران برج
اندر و بیت اگر سعدان با باشند راحت بدید آید و آن جراحت و بیماری را دارو باشد و گر سعدی بی
ناظر باشد اندر آن جراحت بمیرد والله اعلم **فصل هشتم اندر دانستن حال عاقبت کار مسافر**
اندر آن سفر بنگر رابع و صاحبش و صاحب برج قمر هر کدام قویتر باشد شهادت بیشتر بود در آن
هر کدام دلیل که قوی بود و شهادت دارد و مقبول بود و مسعود بود اندر جایگاه شک و دلیل
کند بر سلامتی سفر حال عاقبت سفر بر خوبتر و طبع آن خانه و گر حزین باشد بد باشد **فصل بطلیموس**
و بطلیموس گوید بنگر بنا سیسان قمر اگر سعدی اندر وی باشد یا شعاع سعدی دلیل کند بر خیر
و سلامت و منفعت و عاقبت اگر نحسی اندر وی بود یا شعاع وی شوم و بلا و مضرت بود والله تعالی اعلم

فصل

فصل نهم معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بنگر بنا اگر بوقت مسلی یا بوقت سعدان
تهم ناظر باشند از جایگاه ستوده و هر دو سعد مستقیم باشد دلیل کند بر سلامتی مسافر و زود
باز گشتن او و همچنین بنگر از نشر قیاس کن بر روز اگر مشتری بوی ناظر بود همان باشد و بدترین نحسان
ناظر بود دلیل کند بر گرانی و درازی سفر و دیر ماندن و گر صاحب طالع اندر چهارم بود یا نحسی
بوی ناظر بود وی هلاک شود اندر آن سفر و اگر قمر بتربیع و مقابله نحسی باشد بنظری از
سعد یا نیکی از نحسان متصل بود و نحسی دیگر بوی ناظر بود از تربیع دلیل کند بر دشواری باز آمدن
و باشد که هرگز باز نگردد آن را این دلیل کند بر بلا و مضرت خاصه مشتری و هر وقتی که بابتدای سفر
یا بوقت مسلی سعدان به نیرین ناظر باشد دلیل کند بر آسانی و باز گشتن بقضای حاجت بزودی
باز آمدن مسافر و گر ناظر نباشند بتر آید از آن سفر نگر هر دو تربیع شمس و مقابله وی اگر زهره
با مشتری اندرین مواضع بود دلیل باز آمدن باشد بصلاح عاقبت و گر نحس اندرین مواضع باشد دیر
باز آید و امید فرج آنگاه بود که آن نحس از آن مواضع بیرون آید و سعدی بدان موضع رسد که بابتدای سال
تا بوقت سفر نحس اخبار بود بنظر سعدی دلیل باز گشتن کند **معرفت آنکه مسافر وقت بیرون آید**
یا بروز اگر پرسد که مسافر وقت بیرون آید یا بروز اگر دلیل را بر روح دلیل و صاحب طالع و طالع
و کوکب لیلی باشد بشب بیرون آمده بود و گر روزی باشد بروز بیرون آمده باشد **معرفت آنکه بکدام**
ساعت بیرون آمد اگر پرسد بکدام ساعت بیرون بنگر بصاحب طالع که از ساعت و زکدام ساعت است
و بر لازم و زکیبوون آید بساعت آن کوکب بیرون آمده باشد **معرفت آنکه بکدام روز بیرون آمده است**
اگر پرسد که بکدام روز بیرون آمده است بنگر بصاحب حد شمس و زمستان روز از آن کوکب سر کرده باشد
بنگر بصاحب طالع اگر باول برج بود باول و زیر بیرون آمده بود و گر باخر برج بود باخر روز بیرون آمده باشد
قول یعقوب کندی و یعقوب کندی گوید بنگر بصاحب سابع و دلیلات طالع هفتم بر دیر گرفتن
مسافر اندر آن شهر که از قرانات که برج ثابت بود دیر مانده گردد و جدین باشد از سفر دیگر رود و گر
منقلب بود دلیل کند که زود باز آید از آن جای هر گاه دلیل سفر راجع بود یا متصل باشد بصاحب سابع و صاحب سابع
راجع بود با قمر بکوکب راجع متصل بود دلیل کند بر آنکه مسافر از اندر سفر نقصان بود و باز گردد از هر راه تا
پیش که بمقصد رسد بشیمان شود و سفر کند و گر آن کوکب دلیل باز ماندن بود سعد باشد دلیل کند بر آنکه

باز ماندن خیر و سلامت و منفعت و نیکوئی باشد و گر نحس باشد دلیل کند بر آنکه باز ماندن شر و
تباهی بود بر طبع و گوهر نحس و برج وی و گر صاحب سابع سعد بود مر صاحب طالع را قوی کند از نظر
مودت دلیل کند بر آنکه نیکوئی و منفعت یابد از آن شهر که قصد کرد است و گر حزین باشد هیچ منفعت
نبود بنگر بخانه نهم اگر برج ذو جسدین باشد آن سفر وی و سفر بود خاصه که صاحب تاسع اندر
منازل و تدبود اگر اندر مناقط بود پیش از آن بکی سفر دیگر ماند این سفر کرده باشد **فصل علی بن ابی طالب**
الشریف و مصنف این کتاب گوید اگر فرماندر طالع بود و نحس اندر خانه سفر بود یا بتدای سفر یا بوقت
مسلی دیر ماند اندر آن سفر و آن سفر سخت مبارک نبود و خداوند ثانی اندر سابع سفر و خداوند
ثانی اندر خانه سفر تمام نشود بجای دیگر افتد فرماندر دوازدهم بود سفر کردن بد بود و تدبیر
و سختی رسد و خداوند فرماندر دوازدهم هم بد باشد فرماندر طالع سفر آرد و سفر بد باشد و
چون نحوس باشد بیماری رساند سفر فرماندر طالع و برج اندر رابع بود و سپکه بکر متصل باشد
باول و تدبود از پنهان و بیم هلاکت و ندطالع اندر طالع یا اندر دیگر وتدها سفر نکند و گر
برج ثابت بود همچنین فرماندر وتد سفر نکند خداوند طالع یا قمر بکوکبی متصل باشد که بود تدبود و سفر
نکند صاحب ثانی فوق الارض بود و مسعود بود و سعدان ناظر بود منصور و خوش و متصل سعود
بود و سعدان اندر وتد باشد سفر کردن سخت مبارک و مسعود بود اگر شمس تربیع ضمها بود
یا مقابله نحسها بود باز آمدن سخت بد باشد و گر تربیع مقابله سعدها باشد باز آمدن سخت
زود باشد و همچنین از قمر بتربیع و مقابله بنگر و جواب کن باز آمدن شهر صاحب ثانی و سفر کردن
صاحب تاسع اگر نحوس بود یا محترق یا هابط یا مهبوط یا راجع بود از سعدان باز گشته و بنحسان
پیوسته بود سفر و رحلت بستاند البته البته هر وقتی که سعدی اندر وسط السما باشد یا اندر طالع
و مقبول بود بشیر خوش بودن بهتر باشد و گر سعد اندر تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و گر قمر
از نحس باز گشته بود سفر بهتر بود و گر سعد صاحب سابع بود رفتن بهتر باشد نحل و مشتری و شمس
هر یکی اندر خانه سفر بر سفر آرد چون شمس قوی باشد زود باز آید و چون مغربی بود دیر ماند و
نماند تا بسفر و جایگاه شوم و بلا چهارم است اگر صاحبش نحس بود یا کوکبی نحس اندر وی بود و از
کوکب عطارد است چون نحوس بود و آن کوکب اندر الشعاع بود صاحب دهم اندر چهارم بود و نحسی

بدو ناظر بود

بدو ناظر بود یا باوی بیم بود که اندر سفر بمیرد و گر قمر با خداوند ثانی بود یا عطارد با قمر بنحس بود
یا بدو نظر کند حاجت رساند اندر سفر و غم و محنت و گر قمر اندر وتد بود و نحوس بود اندر آن سفر بمیرد
و باز نیاید اگر خانه دهم منسوب است خانه سفر افتد این مسافر بد رنگ رود کار کنان یا مقصد و گر خانه
نهم بدهم افتد کارهای بجای نماند و چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند و پرسد که حال وی چگونه باشد
بنگر برج دوم بوقت و زودی سؤال یا بوقت تخوص اگر نحس اندر وی باشد و غریب بود دلیل بیرون آمد
پس تباهی و فساد بروی آید و گر آن نحس مریخ باشد منازعت و خصومت و قتال افتد یا مالش و خشم بود
و گر زحل باشد زندان و از غرق آب و از بیماری بیم بود و گر آن نحس مقبول بود هیچ زیان نکند و گر اندر
هبوط بود سخت بد بود و تباه تر آنگاه بود که منتراجع بود و گر بجای نحس سعدی باشد سلامتی و خیر خوش
باشد همچنین صفت کن از برج و شرف و مثلثه که باز آید و نیکوئی یابد و گر بکوکبی راجع اتصال اتصال کند
یا صاحب دوم بطالع آید باز آید اگر مسعود یا مقبول نیکوئی و منفعت باشد و گر جایی بود تباهی بود

فصل دهم بگویستن حال غائبان و دانستن دلایل اسباب غایب چون پرسد از غایبی که کی باز آید
و ضمیر سائل از غایب بود پس از طالع و صاحبش نگر و قمر و گر از برادر شی پرسد از چهارم نگر و گر از خواهر
پرسد از پنجم نگر و گر از سلطان پرسد از صاحب وسط السما نگر و با این همه صاحب این برج را با دلیل
طالع و قمر مزاج ده و یاد کن و حکم بسختی کن و حال عاقبت از چهارم و صاحبش و صاحب برج قمر نگر والله
اعلم **فصل یازدهم دانستن آنکه حال غایب چگونه باشد بنیکی و بدی** اگر پرسد حال غایب اندر
غیبت چگونه بود و حال او به نیکوئی بود یا بدی نگر بدلیل غایب اگر از کوکب سعد منصور باشد نیکوئی
بوده باشد و گر آن سعد صاحب ثانی بود یا اندر ثانی بود یا وی بمال باشد خاصه که سهم السعاده و خداوند
یا وی متصل باشد و گر صاحب سیوم باشد یا اندر سیوم بود خوشی و سودمند کرده باشد و گر صاحب خامس بود
یا اندر چهارم بود سوی ضعیف و عقار ساخته باشد همچنین بدوازده خانه حکم کن و گر از کوکبی نحس از کشته
بود زیان و مضرت و رنج و تعب دیده باشد و بنگر صاحب کدام برجست و اندر کدام موضعست برجوم
و طبع از خانه حکم کن و گر دلیل اندر هبوط بود یا کوکب منحوس عذاب الدلیل اندر هبوط بود و حبس بود و بند
زندان و گر نحت الشعاع و شمس صاحب رابع بود یا صاحب وسط السما بود از سلطان و حبس غم بیند اگر انتها
و انعراف نبود بنگر که دلیل اندر کدام برجست بطبع آن برج حکم کن اگر مقبول و مسعود بود بخیر و صلاح و منفعت

بود وکر نحوس وغیر مقبول بود غم ومحنت دل بود اکر اندر دوم بود مال اک کرده بود وکر نحوس بود مال
هلاک کرده بود واندر سیم بیماری بود وچون مسعود وبندکان وحیوان خریده بود وکر اندر هفتم بود
ترویج بود وکر اندر دهم بود عمل کرفته بود وچون مسعود بود خیر بود ونحوس بود از ان جهت
زیان باشدش کر دلیل غایب اندر برج منقلب باشد تدبیر باز آمدنش زود باشد وکر برج ثابت بود
تدبیر باز آمدنش بود یا دیر آید بدان نظر وسعد ایطا وکر اندر برج ذوجسدین باشد میان زودی
ودیری باز آمدنش وقرار اندر وتد بود مقیم باشد واندر مانل وتد رو باز آمدن اندر باشد واندر ساقط
زود بازنیاید آنکاه آن برجها فوق الارض بود چون تحت الارض بود نیاید وهمچنین قیاس کن از برج هفتم از
صاحب وی از بیرون آمدن از زمین نادرست آید والله اعلم **فصل دوازدهم معرفت آنکه این غایب**
روز بیرون آید یا شب اکر پرسد که غایب روز بیرون آید یا شب بنکر تعویذ دلیل غایب هر کدام قوی تر باشد
وی دلیل بود اکر دلیل را انصالی از کوکب لیلی بود شب بیرون آمده بود واکر از کوکب روزی بود بیرون
آمدنش بروز بوده باشد بنکر کرد دلیل غایب باول برجست یا میانه یا باخر اکر باول برج بود باول روز
بیرون آمده باشد وکر بوجد دوم بود بمیانه روز وکر بوجه سیوم باخر بروز وکر دلیل شبی بود از شب
کر اکر پرسد که غایب زنده است یا مرده بنکر بدلیل غایب فی از وی کم کن چنانکه اندر خانه هشتم صنعت کردم
وکر پرسد که بیمار است یا شد ست بنکر بدلیل غایب همچنان حکم کن که اندر خانه ششم در باب بیماری
کفتم والله تعالی اعلم **فصل سیزدهم معرفت آنکه این غایب آنجا مقام کند یا جای دیکر سفر کند**
اکر پرسد که این غایب آنجای که هست بجای دیکر سفر کند یا آنجا مقام کند یا باز بجای خویش آید بنکر دلیل
غایب و قمر هر کدام از ایشان اولیتر باشد بدلالت اکر اندر خط طوط خویش باشد یا اندر برج غریب اکر
چنان باشد از ان برج که هست بخوبی کند به برجی که وی را خط طوط باشد آن غایب آنجا بجای دیکر رود که
وی را بدان جای معرفت باشد وکر نه برجی رود که وی را آنجا هیچ خط طوط یا اشهادت نبود واین غایب آنجای
بجای رود که وی را بدان جای معرفت باشد وهمچنین اکر دلیل غایب یا صاحب طالع اندر برج ذوجسدین باشد
دلیل کند بر انشقاق غایب از شهر بشهر وهمچنین اکر دلیل از برج به برج تحویل کند وهمچنین اکر دلیل غایب
اندر هفتم باشد بی انصال دلیل کند بر دوری افتادن غایب را از سفر بسفر وهمچنین اکر دلیل غایب انصال
تاسع یا بکوکبی که اندر تاسع بود انصال کند غایب را سفری بدید آید از جای بجای وکر دلیل غایب قمر اندر

اوتاد بود خاصه اندر چهارم وهفتم غایب از ان شهر که بود مقیم باشد وکر زائل باشد بهر جائی که رود
باشد بیک جای قرار شوا اندر کردن قمر چون متصل باشد بکوکبی اندر برج ذوجسدین ایرا غایب از شهر
بیرون آمدنی بود که بشهر دیکر اکر قمر اندر وتد باشد باخر وتد از نحسی باز کرد و بسعدی پیوندد از
جای دیکر رونده است بزودی وکر بنحسی متصل باشد بشغولی و مکروه پیش آید اکر آن نحس زائل باشد تند
وزندان بود والله اعلم **فصل چهاردهم معرفت آنکه این غایب باز آید یا نی و زود آید یا دیر**
اکر پرسد که این غایب بکدام حاجت بنکر بدلیل و قمر اکر دلیل غایب اندر ربع شرقی باشد بمشرق باشد
وکر اندر ربع جنوبی باشد بجنوب بود وکر اندر ربع مغرب بود بناحیت مغرب بود وکر بربع شمالی
بود اندر ناحیت شمال بود وهمچنین از قمر قیاس کن باوی یا رکن و بنکر بدلیل که از آفتاب بکدام ناحیت
از تشریق و تغریب و از عرض شمالی و جنوبی و برج و از باع فلک و از قمر همچنین بنکر بکدام جهت
شهادت بیشتر بود بدان ناحیت باشد این غایب این باب را نیک تفحص کن هر کدام ناحیت بدلیل
باشد و قوا وی موافق باشد بطول یا بعرض یا برج یا بربع هم بدان ناحیت باشد والله تعالی
اعلم **فصل پانزدهم معرفت آنکه این غایب باز آید یا نی و زود آید یا دیر** اکر پرسد که این غایب
آید یا نی و آمدنش در باشد باز و بنکر اکر سوال از پدر بود یا از فرزند یا از زنده یا از برادر یا از اصل
بنکر بدلیل غایب و دلیل سایل اکر میان ایشان انصال بود یا نقل النور یا جمع النور یا رد النور باشد
دلیل بر آمدن آن غایب از سفر اکر از غایب منحوس نباشد بسایل و یا ضمیر سایل از کل احوال تمام
بود بنکر بطالع وصاحب طالع را قمر اندر طالع باشد یا اندر وسط السما باشد و یا تدبیر بکوکبی دهد
که اندر وسط باشد وکر اندر طالع کوکبی باشد بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر آمدن
غایب و نکر دیر تر آید وکر صاحب طالع اندر هفتم بود یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر ماندن و مظلم
کردن وکر صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوکبی انصال کند که اندر طالع بود یا اندر وسط السما
یا قمر بکوکبی انصال کند که اندر طالع بود یا اندر وسط السما یا قمر بکوکبی انصال کند اندر طالع یا اندر دهم
دلیل کند بر آمدن غایب مکر قایل تدبیر قمر نحوس باشد و قمر را قبول کند آنکاه دلیل دیر ماندن بود
اکر صاحب سیر اندر تحت الشعاع بود یا ناخسان بود یا بربع نحسان بود اندر برج ثابت مرا غایب
هم اندر ان زمین بود بنکر که سعد بری ناظر باشد از تربیع آن هم را بشکند و امید بهتری باشد اکر

صاحب اندر طالع یا بنزدیک طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب بزودی وکر اندر هفتم باشد دیر
ماند یا آنکاه که اندر وسط السما آید یا اندر طالع آید اکر صاحب طالع ساقط بود و متصل نباشد
بکوکبی که اندر وتد باشد دلیل کند بر دیر ماندن غایب اکر قمر از کوکبی منحوس شود که اندر صاحب طالع بود
وبکوکبی متصل شود اندر راست طالع دلیل کند بر آمدن غایب و کر قمر ساقط بود و بکوکبی انصال کند
اندر راست طالع و آن کوکب اندر وسط السما بود دلیل کند بر آمدن غایب اکر انصال قمر بکوکبی باشد
غایب باز نیاید و کر هفتم اول بود دیر آمدن اندر باشد و کر اندر هفتم ثانی بود هفتم آنجا بود و لکن بدیر
سفر افتدش اکر قمر و صاحب ساعت اندر صاحب طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود دلیل بر آمدن غایب
صاحب طالع اکر متبول دلیل کند بر آمدن غایب قمر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر وتد بود دلیل کند
بر آمدن غایب صاحب طالع اکر راجع باشد اندر دوم یا یازدهم بنکر اکر بر جعتش بدرجه طالع رسد یا بوسط
السما غایب باز آید یا اکر بخیر یا بهم رده اکر اندر طالع بود یا اندر وسط السما و راجع باشد یا هفتم اول
بنکر اکر بر جعتش از طالع یا از دهم بیرون آید پس از آنکه تدبیر آمدن کرده باشد آنجا مقیم کرد و دوباره
وکر بیرون نیاید از طالع و نه از دهم دیر ماند و آخر باز آید اکر صاحب طالع را انصال نبود منحوس باشد آمدن
و ماندن اکر اندر وتد باشد و اندر برج خویش یا شرف خویش رود باز آید اندر ان روز یا روز دیکر
اندر دهم بود آمدنی بود وکر اندر یازدهم بود نزدیک رسیده باشد آمدن نارود بشتاب آمدن بود
وکر اندر دوازدهم بود آمدنش نبود و اندر رسیدن دلیل آمدن بود و اندر پنجم باز کردد و از آنجا بود
سس نرود و دور تر شود و اندر ششم آمدن نبود بیماری و غم بودش و اندر هفتم نام فرستد
آمدن نبودش لکن دور تر جای رود و اندر هشتم چنان اندیشد که هرکز باز نیاید و اکر اندر دوازدهم
بود که بطالع خواهد آمدن غایب دیر بود وکر صاحب طالع را قمر متصل شود بکوکبی راجع تا صاحب
طالع راجع باشد و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر دشواری آمدن غایب و درازی وکر قمر از صاحب هفتم
یا صاحب چهارم یا صاحب نهم منصرف شود و بصاحب طالع انصال کند دلیل کند بر آمدن غایب
بزودی وکر صاحب برج قمر نحوس باشد دلیل کند بر سلامتی آن غایب و امید باشد بآمدن وی
نحس بود اندر طالع دلیل کند بر درازی و دشواری آنجا که هست و نومید شوند از آمدن وی آنجا
تباه شود خاصه و آن نحس صاحب هشتم بود **قول علی بن محمد الشریف** و مصنف کتاب بدیع بنکر تا دلیل

یا بقمر هر کدام از ایشان شاهد تر بود اکر بشرف یا به برج خویش تحویل کند چنانکه اندر فوق الارض
بود اکر ساقط بود و دلیل کند بر آمدن غایب وکر اندر چهارم بود یا اندر هفتم و یا بکوکبی که اندر ان
مواضع بود انصال کند با خداوندان دو برج اندر وتد باشند دلیل کند که غایب باز آید بخداوند
اوتاد چون اندر جا نها یکدیکر باشد باز نیاید وکر خداوند دوم اندر چهارم بود بمیرد اندر ان سفر
باز نتواند آمدن تا بدانکه از درجه طالع تا درجه چهارم راه سفرت روز بروز کم بود اکر سفر نزدیک
بود چهارم مقصد بودش تا نیمه راه بود راست و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه ران بود ان راه تا
وهفتم مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه وسط السما راه بازکشتن بود از سفر بخانه آمدن و از
درجه وسط السما تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود وکر دلیل را انصال بیشتر اندر ربع دوم بود
تدبیر آمدن اندر بود وکر اندر نهم که بدرجه وسط السما خواهد رسیدن اندر راه بود وکر اندر وسط
السما بود و نور طالع بود و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه بفوق الارض یا قمر از نور کر بدرجه وسط
السما رسد آن دور اندر رسد و از درجه وسط السما تا طالع روز بروز یا بساعت ساعت امید آمدن و اندر
رسیدن باشد وکر صاحب ساعت بناه اندر ربع اول بود و بر ادر یکروزی بود تا ساعتی وکر برج منقلب بود
آمدن وی ساعت بساعت بود اکر دلیل ماه بود یکبار از درجه ماه یا درجه طالع هر سوده درجه را یکروز
کیر یا یکساعت وکر دلیل صاحب طالع بود بنکر تا سیر کیسانروزه وی چند است بنکر از درجه دلیل تا درجه
طالع چند ست باندازه سیر دلیل هر یکی روزی باشد یا ساعتی چنانکه از ماه کفتم اکر برج منقلب بود
ساعت بود وکر برج ذوجسدین بود در روز بود وکر برج ثابت بود ماه باشد اکر دلیل ربع دوم بود
برج منقلب روز بود وکر برج ثابت بود ماه بود و برج ثابت سال بود **قول حکما** و بعضی حکما کویند بنکر
بخداوند طالع اکر اندر برج منقلب بود غایب باز آید وکر بخداوند خانه خویش بنکر دلیل باز آید اکر ماه از برج
منصرف بود بشتاب آید وکر از حمل منصرف بود سست کشته و برج رسیده باز آید اکر خداوند طالع یا
ماه از کوکبی مستقیم منصرف بود و بکوکبی راجع انصال کند باز از کوکبی راجع بکوکبی مستقیم متصل شود باز
آید بزودی نبود وکر از کوکبی باز کرد و بصاحب برج خویش انصال کند باز آید وکر برج چهار منقلب
یا زایل بود غایب از آنجا که هست تحویل کند و همچنین اکر برج هفتم منقلب بود اندر ان شهر که باشد دیر زند
تکند اکر ماه یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض بکوکبی متصل شود بفوق الارض غایب

یا زاید اگر اندر سیوم بود یا اندر نهم یا بخداوندان دو برج اتصال کند غایب براه اندر باشد بآمدن
و گر آن ستاره که اندر نهم بود صاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب براه اندر نیامد و
نتواند آمدن اگر صاحب دوازدهم بود از شب دزدان یا از سبب دشمنان مانده بود و گر صاحب هفتم بود
ماندن وی بسبب آن شهریان باشد که اندر وی بوده است و گر صاحب دهم بود از جهت سلطان بود
یا از جهت سعدی کار همچنین از دوازده خانه بر یقیاس حکم کن **فصل** طالع با آن برج که دلیل اندر
اگر لیلی باشد بشب آید و گر روزی باشد بروز آید اگر خواهی که بدانی که بکدام روز آید بنگر که آفتاب در کدام
کوکبست خداوندان حد دلیل آنند و راست یعنی بروزان کوکب آید **فصل** و گر صاحب نهم زحل بود بجهت
سفری دور بود و بار رنج و گر مشتری بود بجهت وی طلب دین و علم و پارسائی باشد اندر سفر و گر برج
بود از قبل حیوان یا از قبل زدی و لشکری بود و بدین اندر فاخر بود و گر شمس بود بجهت سفر وی از قبل
سلطان بود و گر زهره بود بجهت سفر وی از قبل طرب و شادی و زنان بود و گر عطارد باشد بجهت سفر وی
از قبل علم آموختن تجارت بود و گر ماه بود از قبل جاسوسی بود و گر خداوند نهم مستقیم بود سفر
بیندیشد و بدیر کند هر صواب آید والله تعالی اعلم **فصل شانزدهم در معرفت آمدن نامه و خبر کسی**
آید اگر برسد که نامه یا خبر کسی آید هر وقتی که عطارد از دلیل غایب منصرف شود و بدلیل طالع متصل گردد
نامه و خبر آید و هر وقتی که عطارد بدرجه طالع رسد خبر و نامه آید و هر وقتی که عطارد بدهم اندر و طالع
ناظر شود نامه آید **فصل هفدهم در معرفت حالت غایب** بنگر که وقت کار سائل را از چهارم و از تقاضا
چهارم اگر شمس یا عطارد یا قمر موافقت کند یا او زود باز آید و گر سعدی بخانه چهارم یا نهم نظر کند هم
باز آید و گر چهارم خانه زحل بود دیر بود و دراز ماند و گر خانه مشتری بود که کمتر از زحل بود دراز نبود
و همچنین هر دوازده برج را باندازه سیر صاحب برج حکم کن و بنگر نیز اگر کوکبی اندر چهارم بود
آن زحل بود هر گز باز نیاید و گر صاحب چهارم راجع باشد هرگز باز نیاید بنگر بصاحب هفتم اگر زحل باشد
بمیرد یا بیمار باشد و گر مشتری باشد سلامت و شدرست بود همچنین از هفت کوکب باندازه سیر عرب و ابطا
بر مقام کردن غایب حکم کن یا بنگر و صواب آید والله اعلم **فصل هیجدهم در معرفت وقت آمدن غایب**
بنگر هفتم هر وقتی که کسی از برج کوکب که اندر وی باشد یا بوی ناظر باشد از ترسع بیرون آمدن غایب آن روز
باشد که آن کوکب راجع شود و گر آن روز قمر اندر برج منقلب شود و مقیم شود اگر مجدده یا ثابت باشد

• باشد کارش شکسته

آید

آید و سفر تمام شود سعادت شمس از ترسع مشتری دلیل کند بر آمدن غایب و هر وقتی که آفتاب از ترسع تحویل
کند اندر آن و غایب از ترسع تحویل افتد نگر که بخش ناظر باشد آنگاه شکسته شود کارش و همچنین شناخته
خواهد از سهم الغیب و از صاحب مثلثه برجش اگر ترسع بحالی ناظر بود آنوقت باشد بر آمدن غایب از هر
درجه از طالع آن برج روزی باشد تا ساعتی یا ماهی یا سالی بود **قول علی بن محمد الشریف** و مصنف
کتاب گوید بنگر بدلیل غایب و بدلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر درجه که میان ایشان
بود یا ماهی یا روزی یا ساعتی و گر از قبل دخول دلیل بود به برج بنگر از درجه دلیل تا درجه خانه و گر
از قبل جوع بود بنگر از درجه دلیل تا درجه رجعت هر چه بیابد از درجات هر درجه روزی بود یا تا
یا ماه یا سال و این بصد کتاب منافع القضاة بیرون آوردن اوقات یاد کردم **قول ابا تابع**
و ما شاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی تر باشد آنچه بیرون آید از درجات
ساعات باشد و گر قمر قوی تر باشد هر سیزده درجه روزی باشد و گر اندر آن دو ربع دیگر باشد و گر
قوی صاحب ساعت بود بنگر با ماه پس او و ماه پس درجه چند دست هر درجه روزی باشد و گر قمر قوی تر
باشد بنگر از قمر از درجه طالع هر سیزده درجه روزی بود و گر این دلیل کند و صاحب طالع قوی تر
باشد چون بوسط السما آید یا راجع شود صاحب طالع غایب آن روز باز آید و گر قمر با شهاب در بیاض
بود و قوی بود و صاحب طالع بطالع ناظر نبود و نه بصاحب خانه ناظر بود از قمر از قمر که بیاید از درجه
صاحب خانه نیز بدین باز کشتن غایب بدان اندازه بود و گر صاحب بیت قمر اندر جایگاه بد باشد و مدبر در
موضع نیک بود از طالع و بخانش ناظر بود بنگر از درجه قمر یا درجه جایش از درجات آن وقت آمدن غایب بود
و پیشتر وقت آن صاحب ساعت بود اندر طالع و وسط السما دلیل ساعات بود اندر برج منقلب اندر
ثابت و زها بود اندر هفتم و چهارم بر ماه و سال دلیل کند تا دانسته باشی **قول بطلیموس** و بطلیموس
گوید اگر شمس با سعدی باشد یا بتربیع یا بمقابله سعدی بود یا منصرف باشد از حد دلیل کند بر باز
کشتن غایب خاصه که اندر برج منقلب باشد بنگر بسهم السعاده اگر با سعدی باشد یا بتربیع یا بمقابله
سعدی بود و صاحبش بسعود ناظر باشد دلیل کند بر باز کشتن غایب و دی و اسباب یا نیکوی و فایدها
بنگر بقمر اگر بتربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر بود یا نحسی متصل بود بنظری از سعدان دلیل باید
کند و دیر یا آمدن والله تعالی اعلم **فصل نوزدهم در معرفت کسی که او را از شهر بیرون کرده باشند یا زاید**

بنگر بقمر بدان ساعت که بیرون کرده باشند تا بوقت مسلا اگر چنانکه قمر مذکور حال باشد یا از سعود منصرف
باشد یا اندر طالع سعود بود یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعود بود خاصه که متصل الاقمر راجع باشد
آن بیرون زاید بسلامت باشد و کارش ساخته شود و بجای خویش باز آید و گر قمر منصرف باشد از نحسی و
آن نحس اندر طالع باشد یا ناظر بود حالش تباه بود و بشهر خویش باز نیاید و گر اتصال قمر از زهره بود
یا از حد و خانه زهره باز آمدن زود بود خاصه که قمر و شمس ناظر بود از مودت دلیل کند برد و ستی خداوند
و دلخوشی و هر وقتی که قمر از کوکب سعد منصرف بود و آن کوکب نیکو حال بود باز گشتن بود از جهت آنکه
منصرف عنه اقتران خانه مرکست و هر وقتی که ماه از عقده جوزهر یا از عقده اجتماع تا استلا
بیرون آید و بسعدی ناظر بود دلیل از آمدن باشد اگر ماه با صاحب طالع بود یا صاحب هفتم باز گشتن
زود بود همچنین قیاس حکم کن **فصل بیستم در معرفت آنکه کسی از تو علمی طلب کند آن علم باید آموختن یا نی**
اگر کسی نزد تو بیاید و از تو علم طلب کند خواهی که بدانی که علم خویش باید دادن سایل را یا نی بنگر بقمر اگر در حمل
یا تربیع متصل باشد یا اندر دهم یا اندر طالع باشد و عطارد اندر تحت الشعاع نباشد هیچ چیز از آنها نباید
آموختن و با وی سخن نباید گفتن خاصه که عطارد بنظر مربع بنگر بطالع و عطارد بمربع ناظر بود از تربیع
با وی سخن نباید گفتن و گر قمر چنین باشد که از عطارد گفتن سخن نباید گفتن طالع را باشد و هفتم وی اگر
نحس ناظر بود و بعطارد نشاید آموختن اگر سعود ناظر بود آموختن صواب بود هم بدین باب جمله در صد
کتاب یاد کرده ام والله اعلم **فصل بیست و یکم در معرفت آنکه نزد کدام کس از علما یا از کیمیا خبر دهد**
اگر سایلی بپرسد که نزد فلان کس از علما یا از کیمیا چیزی هست یا نی طالع سایل را بود و صاحبش و هفتم و صاحب
هفتم مسئول عنه بود و نهم و صاحب نهم دلیل مسئول عنه است اگر صاحب هفتم اندر نهم بود یا صاحب
نهم اندر هفتم بود یا با صاحب هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی هست اگر صاحب
نهم سعود بود یا مقبول بود یا مشرقی آن علم خوب بود خاصه که اندر وتد باشد و گر نحس بود و غیر مقبول بود
یا مغربی بود یا ساقط هیچ چیز نباشد با وی از علم و گر بود دروغ بود و گر نظر تربیع و مقابله بود و صاحب
نهم سعود و مقبول بود نزد وی علم باشد سخت قوی لکن دشوار توان از وی یافتن و گر نظر مربع باشد
بآسانی توان یافتن و گر سایل از علم خویش رسد که نزد وی است حقست یا دروغ طالع سایل را بود و نهم و
صاحب نهم و آن کوکبی که اندر وی است علم را بود اگر صاحب نهم یا کوکبی که اندر نهم بود مسعود بود و مقبول

• اتصال بود یا صاحب نهم

باشرقی

یا شرقی بود و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود آنعلم درست و قوی بود و گر نحوس بود و غیر مقبول آن
دروغ بود و ناخوش والله اعلم **فصل بیست و دوم بیرون آوردن خواب کسی که دیده باشد** اگر برسد
خوابی دیدم و آن خواب چگونه بود بنگر بصاحب نهم و برج نهم و سیم و صاحب و طالع و صاحب
طالع هر کدام قوی تر باشد و بر خواب و سؤال سایل شاهد تر بود وی دلیلست اگر دلیل زحل بود یا ذنب
یا هر دو یا بگذر بود چیزی دیده باشد هایل و هم ناک و مار آن و مانند وی و بر آنها و بیابان بیدا
باشد و کوهها و خانها صعب و تاریکها و بگندیها و ستورها و بهایم و آنچه بدین ماند اگر مشتری باشد
بزاهدان و عبادت و ابدال و علما و فقها و مسجدها دیده باشد و مرغ باشد صید و حرب و جنگ
و سلاح دیده باشد یا گوشت و خون و آهن و سپاه و سباع و آنچه بدین ماند و گر شمس بود سرای و گر شک
باشد و پریدن دیده باشد و اندر هوا و آنچه بدین ماند و گر زهره بود خبرها نیکو دیده باشد یا کوهر و
و عروسی و لهو و طرب و زنان و فرش و جامها و طرازها و آنچه بدین ماند و گر عطارد بود کودکان و زنان و کتاب
و خواندن و آنچه بدین ماند و گر عطارد بود نامها و در و صفتها دیده بود و گر قمر بود
جوی آب و چشمه و چاه و حوض دیده بود و شراب خوردن و آنچه بدین ماند **فصل بیست و سیم احکام سر**
از قول ابو معشر البلخی و بو معشر گوید بنگر اندر مولد بصاحب طالع و بصاحب نهم اگر میان ایشان
بود مولود خداوند سفرها بود و صاحب حرکت باشد و گر متصل باشد بکدیگر و ناظر طالع بود صاحب
طالع مولود خداوند سفرها بود و باز آمدن بود بخانه و گر ناظر طالع نبود باز آمدن نبود و زندگانی
ها بخانکذارد و اندر آن سفر بماند و گر صاحب طالع ناظر او بود اندر سفرها بلاها و سختی بیند و گر سعود بود
صاحب مشرق تا ناظر سعدها بود و صاحب طالع نیز سعود بود مولود اندر سفرها سعود بود و دوستان
بود چون بدیخانها بود و زهره را بیند با صاحب هفتم از آن کنند اندر غربی و گر مشتری را بیند با صاحب تنجیم
را اندر غربی و فرزندانش و گر زحل را بیند با صاحب چهارم را ضایع و سرای و املاک و آب و زمین که خداوند
بود شل اندر غربی و گر صاحب سادس را بیند بیماری بود و دین و گر صاحب هشتم را بیند مرگ وی اندر غربی بود
گر خداوند طالع اندر وتد بود یا ناظر زحل بود مولود کسر مرد و گر زائل بود و گر زائل بود و صاحب سفر
اندر وتد بود مولود صاحب سفرها بود خاصه که ناظر مریخ بود صاحب طالع و صاحب سفر اندر وتد و ناظر
مشتری و عطارد مولود خداوند علم و ادب بود خداوند نهم اندر خانهای زائل نیکو حال بود مولود را

حج و غزو کار طاعت تمام شود اگر پرسد که سفر بکدام وقت بود هر وقتی که صاحب طالع با صاحب
سفر اتصال کند چون درجه بدرجه برسد یا موضع بکدیگر یا نور و حسد و نحو دلیل وقت سفر باشد
اندران روز یا بنا ماه سال اگر دلیل اسفر اندر هبوط بود یا اندر وتاد تا موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود
و باشد کار شهر بیرون کشد ثور و کر صاحب همچنین بود این سفر بکره دل بود درجعت صاحب طالع با صاحب
تاسع تا کوکبی غریب اندر طالع یا اندر نهم یا بعضی از دلیلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اگر
دلیل سفر تا کوکبی قابل بد بود دلیل سفر نزدیک باشد رجعت را دلیل کند بر آنکه این مسافر از راه
باز کرد و الله اعلم **فصل بیست و چهارم در احکام خداوند نهم اندر دوازده خانه بتمامی خانه اول**
صاحب چون اندر طالع باشد مولود یا سایل را راه رونده بود و نیکو مذهب و نیکو سیرت بود و خداوند
علم بود و خداوند حج کند خاصه که زهره ناظر بود اگر صاحب هفتم زحل باشد فسونگر بود و متمثال
اندر دین و مذهب و دین مذهبها کهنه و قدیمی و منسوخ شده دارد و خاصه که راجع باشد عطارد
نیز ازین بیان راجع باشد یا مهبوط اندر برج دیم یا نهم بود وی مطلق باشد یا سوطای بتهمت بود
و اندر سفر سخنهای بد شنود و کر مشتری باشد راست دل باشد و خدای شناس و علم درست بود و جوینده
علم بود و معرفت و میان مردمان شناخته و معروف بود و نیکنام و اندر سفر مال یابد بسیار و مشتری
دعا و استجاب بود و کر خداوند نهم و مریخ باشد همت نیابل اندر سفر حرب باشد و سلطانی را و لکن
اندر دین و بمذهب سستی دارد و قصاص کردن و کشتن دوست دارد و خاصه که طالع اسد بود و نحوسها
بود میان مردمان و کر بطالع حوت بود سفر کردن از بهر دین بود و کارهای حسنه را و اندر غربت مشعله
پیش آید و زیان مال بود و نیز باشد که اندر غربت مار یا کژدم زیان دارد ش و هر چند سفر وی از بهر
دین و حسب را باشد آخر اندر دین متهم باشد و کو آفتاب بود اندر سفر او را نیکوئی بسیار پیش آید و اندر کار
دین صلب باشد و مال اندیشه باشد و بسبب دین عمل سلطان جوید و کر زهره باشد اندر طالع اندر
سفر شادیها بیند و اندر راه بمنی باشد و کر طالع دلو بود بهتر باشد و کر طالع سنبله باشد فرو
از وی بود و نیز اندر دین متهم باشد و نیز کفته اند که بت پرست باشد و کر عطارد باشد دلیل کند
بر نیکوئی حال اندر سفر و شادی دل و بهر کاری که اندر سفر دست زند آن کار زاید بخیر و نیکوئی و با اثاث
و خردمندان پیوستن بود و علم جوئی و متکلم بود و کر طالع میزان بود دشمن اندر کار سایل باشد و بر وی

و کر صاحب هفتم اندر خانه نظر صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظر ایشان ساقط بود اسنور باشد
بکریزد ش ط صاحب نهم اندر هفتم بود دلیل کند بر پارسائی زن و انباز و خصم با سایل خود اندر کار خصومت
راست و بطریق علم و حق خصومت کند و کر نیکو حال بود و ناظر زهره بود با خوز ندکانی حالش نیکو کردد
و حج کند و کر مریخ را بیند غرق کند و خصومتها بود ش و اندر غربت زد کند یا زنی غریب را بزنی کند و
غریبی و سفرها بسیار کند ح صاحب نهم اندر هشتم باشد مولود بخواسته و طلب کردن رسول باشد اندر
سفر علت بود ش و باك ندارد اندر کردن مال از حلال باشد یا از حرام و کر نحس بود راه دار کرد و یا
دزد باشد که سایل با خویشان یا بدیا میراث جوی بود بی حق و لکن اندر دین او تباهی بود و نیز باشد که
او را بکشد از سبب تباهی دین و بدتر آنکاه بود که خداوند هفتم اندر نهم بود و نیز بدتر آنکاه بود که
خداوند این هر دو برج راجع باشد خاصه که اندر میان خداوند طالع راجع بود یا نحوس یا بهبوط
و سایل را همچکونه نور نباشد از دین و دل و کفر و نفاق بود ط صاحب نهم اندر نهم دلیل کند بر نیکو
سفر و کر خداوند طالع مسعود بود بوی مولود خداوند علم بود و پرهیزکار و خداوند دین بود و کر
نیکوئی حال بود هر خواهی که پیند همه درست باشد و اندر دین و مذهب استوار و صلاح بود و کر هر برج و ستاره
ی صاحب نهم اندر دهم دلیل کند بر خوبی و استواری کار و یافتن مال از جانب سلطان و بحوالی سفر
بسیار کند و کر دلیل اندر و نیکو حال و مقبول بود از سفرها سعادت و نیکوئی بیند خاصه بدان تا
که برج بود و کر مشتری و عطارد را بیند خالی کرد و اندر علوم آسمانی نحو کوید یا پرهیزکار بود
و کر زهره را بیند حج کند و کار و معاش وی از روی علم بود ا و کر اندر یازدهم بود صاحب نهم دلیل کند
بر خوبی معاش و شادی دل اد و مشان و پارسائی و مشانی و نیکوئی ایشان و نیکنامی باشد که نیز کر سایل
را یا مولود را با غریبان دوستی افتد و از ایشان نیکوئیها و عطاها یابد ب صاحب نهم اندر دوازدهم
بود مولود یا سایل را دشمن از غریبان بود و طالع اندر نحس نقصان افتد و کر سفر بود و کر صاحب طالع بد
بود از دشمن غریب بد و کر بد رسد و از وی سفری بود و دشمنان اندر نهان بوی بد اندیشند سایل را
اندر سفر و دین همه خطا اندیشد و دشمن و از طاعت و علم بود و الله تعالی اعلم **فصل بیست و چهارم در وقت**
اختیار ایام اختیار سفر کردن بدانکه طالع و صاحب دلیل آنشهر است که سایل اندر دست هر منزل
دلیل آنشهر که قصد آنجا دارد و چهارم عاقبت کار و دست و نهم سفر است و دهم جای حاجتهای و بیت

دروغ کویند و ایشان هم کار و هم پیشه سایل باشد و کر طالع جدی بود دسایل دور اندیش بود و قلم
دست بود و علم آسمان پابند بود و بازکر و هی دانایان را دوست بدارد و خداوند ستوران باز
بود و سود بروی غالب بود و نیز باشد که قاسم زمینها و ضیاع باشد و کر ماه باشد اندر سفر نخستها
پیند و زیانها رسد و اندر کار دین سستی دارد و این که کفتم آنکاه درست برآید که بوقت مولود چنین
افتاده بود و یا اندر ضمیر سایل اینها بود و از حدیث دین و مذهب اینجا از بهر آن یاد کرد که این خانه
دین و مذهب است و اما جمله بدان که خانه نهم اکر برج ذو جسدین باشد سایل اندر کار دین بتهمت بود
و نیز بتر آنکاه باشد که راجع بود صاحب برج نهم ب صاحب هفتم اندر دوم باشد مولود روزی
مند باشد اندر سفرها و مالش از سفر کردا بود و کر اندر برج نیکو حال بود بنظر صاحب طالع و صاحب
مال نیابد و نیکوئیها اندر سفر و کر بد حال بود مالش اندر سفر تباه شود و از روی علم و ادب
و دین و منفعت یابد و زیادت مال باشد اکر مقبول بود یا مسعود ح صاحب نهم اندر سوم باشد
برادران و اقربای مولود هر از اهل خبر باشد و بعضی اقربای او بغربت افتد و آنجا زندکانی و کد
خدائی کند و اندر علم تاویل سخن کویند و دلیل کند بر پارسائی برادران و مطیع کشتن زنان و دران
و کر نحس باشد یا راجع دلیل کند بر منافق و موالی برادران و کر نحس باشد یا راجع دلیل کند بر منافق
و موالی برادران ی و کر صاحب نهم اندر چهارم باشد مولود را ضیاع و آب و زمین کمتر بود و از آنکاه
پدران و ارجای زاد و بود و مرد و آن جایها بزندکانی او خراب شود پدرش بغریبی بمرد و
حال پدر و مادر بود و ایمنی پیران کلانان اهل و رسیدن غمها و بیماریها پوشیده و افتادن نقصان
و ویرانی ضیاع و خانه ه صاحب نهم در پنجم بود مولود بشهرهای دور سفر کند و فرزندش کم باشد
مکر صاحب پنجم اندر جایکاه نیکو بود و آنکه بود و غریبی افتد بطلب کار حج و عرف و علم و کر صاحب
پنجم ناظر او باشد فرزندش از آید و کر طالع نبود اندر غربت دیر باشد و کر سایل ثانیه و خست بسفر رود
ر و کر صاحب هفتم اندر ششم باشد مولود را یا سایل از غربت بیماری افتد یا اهل کی جوان بود
و اندر دینش تباهی اندر زاید و کر بنظر صاحب طالع بود مولود خداوند ستور و برده بود خاصه اکر صاحب
ششم اندر وتد باشد و از علم و کار دین بهره کمتر بودش و اندر سفر و غربت بیماری بسیار خود و ستور و
برده مانکاه بودش کرنه و آهسته بود و کر صاحب هشتم ناظر صاحب طالع بود مرکش بغریبی بود و نیز

وازدرجه طالع یا درجه هفتم نیمه ایمن راه باز کشتن است هر کجا سعدی باشد یا خداوند برج مقبول و
بود سعادت و نیکوئی آنجا باشد و هر کجا نحسی باشد یا صاحب آن موضع منحوس باشد تباهی و فساد آن جایکاه
باشد و چون سفر کنی ماه مسعود و زاید النور و العدد باشد و این موضع که صفت کرد بیاکیزه کنی
از حسد و نور نحوس و سعدان را استعلا و مستولی و صاحب طالع را متقبل کنی و عطارد اندر سفر
آنکه زاد او را بصلاح آورد و بسعدی متصل کن تا چنان کن که اندرین مواضع او را همچکونه اتصال و نظر
و سعادت نبود و کر خواهی که زود باز آئی طالع و قمر اندر برج ثابت کن و بنظر و اتصال ثابت کن و کر
این حال اندر برج جهاد و حسد بین باشد میانه بود اندر آمدن بدیری و زود بی الله اعلم بالصواب **اختیار**
آنکه از سفر زود بخانه خواهد آمدن چنان باشد که اندر ابتدای سر و ن شدن زهره و مشتری را
بتربیع آفتاب کنی و ماه محصور السعدین کنی زاید النور و الخیار کنی تا زود تو اند باز کشتن زود
بخانه باز آید و کارش باقبال و سعادت بود و السلام **اختیار سفر کردن در دریا** طالع و ماه اندر
برج آبی کن برج حمل از اول داده در جه و اول جوزا از هشت درجه با آخر و جدی از هشت درجه
با آخر و سرطان و حوت تمامی و عقرب از سه درجه با آخر این همه برجها دلیل آفت و سوا فتنه سفر آرا
و ماه از فوق الارض باید و زاید و مسعود و مقبل اندر وتد و همچنین خداوند طالع مسعود باید و
از صاحب هشتم و برج هشتم ساقط کن بنظر اتصال مالا یستی باشد و ماه و زهره که مستاکل این برج
مسعود و مقبول زاید و صاعد و بنظر سعدان کن **فصل بیست و ششم در احکام هفت کوکب**
چون زهره احکام زحل زحل در نهم دلیل کند بر آنکه سفر دراز آرزو کند و بسیار شدت رسد و کر کوکب
غایب باشد بران غایب کمان مرا و بود و لیکن بسلامت بود و اکر نامه فرستد و رسول یا هدیه براه اندر
آفت رسد و کارهاش بسته شود و اندر دین و مذهب سکاه شود و بیم بود که بر دست و کناهی کیا بود
چنانکه اندر دینش خبر بزرک اندر آید و کر از شهادت بود یا مسعود یا مقبول باشد کمتر بود و منفعت
بود از سفر کرده و از سفر دریا **احکام مشتری در نهم** مشتری اندر نهم باشد دلیل کند بر سفر حج و
و رفتن و بکارها طاعت کردن و علم و شریعت آموختن و با اهل بیت افتادن و سفر و تحویل و کر سفر کند سعادت
نیک بود و کر فاسق بود از فسق توبه کند و از کناهان کرد پشیمان شود و خوابها همه راست و درست بیند و کر
سعادت پیشتر بود **احکام مریخ در نهم** مریخ اندر نهم باشد دلیل کند بر اسباب سفر قطع اندر راه از

دلیل نظر و اتصال و بروج منقلب
و کر خواهی در بیابانی همه جا قرار بود
و طالع و قمر

نهیب دزدان و نقصان دین بود و باید مذهبان صحبت افتدش و بر کار باطل حریص گردد و خوابهای
آشفته بسیار بیند و اندر سفر جنگ و خصومتها افتدش با حرمی بدرد بدش و اگر شهادت از دیگری
بود **احکام شمس در نهم** شمس اندر نهم باشد دلیل کند بر آنکه قوت رسد اندر دین و از خداوندان شاد
بیند و نواخت یابد و اگر بسفر رود بهر منزلی نیکو دارندش و اگر کسی غایب بود بناء یا بخبر یا بیار آید
غایب مژده دهندش و اندر سفر علم و ادب آموزد و علمهای باریک چون هندسه و حکمت و فلسفه
و آنچه بدین ماند و خوابهای صواب بسیار بیند و شادیها پیشه از سلوک و گر شهادت نبود خطا
این باشد **احکام زهره در نهم** زهره اندر نهم باشد دلیل کند بر آنکه اندر دین و مذهب و شریعت
حریص بود و بآموختن علوم بجد بود خداوند شرم و آهستگی بود و اگر سفر کند شادی بیند و اندر
سفر دین و علم آموزد و بود که زنی کند صلح و از خانهای مژده آیدش و اگر نامه و پیک فرستد بجایگاه رسد
باز رگانها آسوده مند بسیار بودش اندر سفر و با کسی بعاشقی کنار افتدش و خوابها راست بسیار
بیند و بهمت آموختن علم یاشدش خاصه موسیقی و اپخاز و هر علمی که بجز علم اپخاز باشد هم را فرو گذارد
کند و گر شهادت نبود هم محنت و غم رسد از طبقات زهره والله اعلم **عطارد در نهم** دلیل کند
که سفر کند و در آن سفر علمها بحاصل کند و با اهل علم و حکمت دوستی افتدش و آمدن خبرها بود
و نامها از غایبان و بهمت آموختن علم و خط و بلاغت و نجوم و حساب و اعمال دیوان افتدش و بنزد
واحتیال در سفرها و تجارت بودش و گر شهادت بود با اهل دیوان از اراد افتدش و زبان پیش آید
احکام قمر در نهم اگر شهادت دارد و مسعود دلیل کند بر نیکوئی و سفر و ستاره دکاندها
و نیکوئی از سلطان و اگر نحوس بود و غریب چون بجز ناظر بود مخاطر باشد و هیچ خالی نشاید و
اندر دین و مذهب بهمت آرد **احکام رأس در نهم** دلیل بر مبارکی سفر و افزونی علم و طالب اندر دین
و مذهب پیش آمدن نیکوئیها و بر آمدن حاجتها و اگر مشتری بود اندر دین جایها دعاها و نمازها
آموزد و اگر زهره متصل بود علم طلسمات و دستها آموزد و اگر بعطارد بود علم نیرنجات و طلسمات
و نجوم آموزد و اگر با زحل بود جادوئی آموزد و افسون و تعویذ **احکام مریخ در نهم** دلیل کند بسفر
نشاید کردن چه کارها نا نیکو کرده و خلاف آن بود که وی خواهد و دشمنی بروی ظفر یابد و دیدش
تباه شود و اگر با زحل یا عطارد بود سحر و نیرنجات آموزد والله اعلم بالصواب **فصل بیست و هفتم**

در جهت

در رجعت و احتراق و وی رجعت صاحب نهم چون صاحب نهم راجع شود اندر سفر و اشغال و
تحویل خبر نبود تعلیم نشاید کردن بر خوردار نبود و باز گشتن بود از راه و راه غلط کند و عاطل
تمام نشود و از فام و داد و ستد بر هیز باید کردن و از رای تدبیر و مرد غریب و هم راهان خلل باید
کردن **احتراق صاحب نهم** خدمت کند بر آنکه سفر و تحویل نشاید کردن و بنزدیک بزرگان نشاید رفتن
و بطاعت و عبادت و صحبت پاکانگان و مشغولی پیش آید و بر مساکین و درویشان رحم افتدش
صدقه دهد بر سپید حق **قتاد نحس احتراق در نهم** دلیل کند بنقصان و تباهی حال نفرین
کارها و ضعیف در صیانت و دیانت و اندر کارها دین و عبادت و مذهب سست و جماعت
افتد بیست احکام خانه نهم **البرج العاشر من الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول در**
معرفت حال عمل و سلطانیت طلبیدن اگر سائل بر سد از عمل سلطانی یا از نو ساخت و طمع باید
دارد از سلطان یا از کار و تعلق که بجز بلا تمام شود یا نی بنگر بطالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر
وسط السما بود متصل شود یا آفتاب متصل بود و آفتاب در وتد بود و قوی بود یا اهل بود
بود یا صاحب طالع آنچه بجوید تمام شود بطلب و حرص و الحاح و اگر صاحب دهم در طالع بود یا صاحب
طالع متصل شود یا شمس در طالع یا بنظر صاحب طالع بود سلطان او را طلب کند و شغل خویش
بوی سپارد و اگر نظر شان قبول هم نباشد و نیکوتر و جد و نا بود و اگر غیر مقبول بود خیر و
کمتر بود و مراد بتمامی بر آمده نشود و اگر بیکدیگر اتصال نبود و نه بنزد اندر موضع حاجت باشد
دلیل آنچنان که صفت کرده بنیکو بنا قل و جامع و ردالنور اگر بود میان ایشان اتصال بود آنچ بجوید
تمام شود بدست رسولان و متوسطان و مردمانی که میان وی آمد و شد دارند و اگر قوی بود بهتر
بود و نیکوتر و اگر قوی نبود نقصان افتد اندر حاجت و گر اتصال از مودت بود بآسانی و
نیکوئی بر آید کار و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر بصاحب وسط السما متصل باشد از طالع آن کار
بر آید و هر وقتی که یکی از این دو دلیل کننده نحس بود یا بجایگاه ماندا زجنس آنکوکب و آن خانه که اندر
و بیت تباهی و نقصان بدید آید اگر سعد بود یا بجایگاه نیکو عمران و بیمار کردن از نحس بود که
بدان بود که بدان دلیل سعود منسوبست و بیرج وی و اگر صاحب طالع متصل شود و بسعدی که اندر
وسط السما بود یا اندر یازدهم یا اندر طالع یا اندر او تاد دلیل کند بر تمامی بر آمدن حاجت و سلطا

یا بکوکبی که اندر وسط السماء

قمر

و اگر قمر مقبول بود بکوکبی که آن کوکب پاکیزه باشد از احتراق و رجعت و هبوط و وبال و نحوست دلیل
کند بر تمامی بر آمدن کار و اگر دلیل قمر نحوس بود یا باحتراق یا بهبوط یا بوبال آن کار نیاید و اگر
صاحب طالع را یا دلیل سلطان اتصال قبول بود یا رد النور یا جامع النور یا نقل النور آنگاه دلیل
کند بر تمامی بر آمدن سلطانیت و عمل اگر صاحب طالع اندر خانه خویش باشد آن عمل اندر شهر و
زمین خویش کار بندد و اگر در شرف بود آن عمل بجایی اندکه ویرا اندر آن زمین معروفی باشد و بسیار بجا
عمل راند و عمل بزرگوار بود با منزلت بود و اگر در شلشه باشد عملش نیکو بود سخت با آب و جاه و منزلت
باشد چنانکه در شرف بود و لیکن کمتر از وی بود و بجای راند عمل ویرا آنجا مقداری معروفی باشد و اگر
صاحب طالع اندر خطوط خویش باشد عملش در زمینی باشد که ویرا آنجا معروفی نباشد و مجهول بود و آن
عملش سخت با آب جاه و منزلت نباشد همین قیاس حکم کن والله اعلم **قول دلیل فیلسوف**
نیکو بدیگر بسهم السلطان اگر صاحب سهم را صاحب شرف یا صاحب حد یا صاحب شلشه یا صاحب
وجه بر جنس بوی متصل باشد و هم مستنیر السیر باشد آن عمل و سلطانی با آن کار که بجوید بیابد **فصل**
دوم در معرفت وقت یافتن عمل و سلطانی چون معلوم شد که آن عمل و سلطانی یافته شود
بگیر از درجه سهم سلطان یا شمس یا از درجه مشتری هر کدام که قویتر و نیکو جایگاه تر باشد آنچه جمع شود
از درجات درجه طالع بروی افزای از طالع بیفکن هر کجا برسد اگر شمس بدان درجه برسد و از نحوس و نیکوئیها
پاکیزه باشد آن روز عمل یا سلطانی یافته شود بنگر بیافتن عمل سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب
وسط السما یا از اتصال دلائل که دلالت کند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان اندر طالع یا اندر وسط
السما بگیر مابین درجات ایشان اندر برج منقلب و ربع شرقی خاصه که باشد بر سه ربع السیر باشد هر درجه
بود و یا اندر ربع جنوبی هر درجه روزها باشد و اندر ربع غربی ماهها بود و اندر ربع شمالی سالها
و اندر برج ثابت اندر ربع شرقی هفته‌ها باشد هر درجه هفته و اندر ربع جنوبی هر درجه ماهی باشد
و اندر ربع غربی هر درجه فصلی باشد سال و اندر ربع شمالی هر درجه سالی باشد خاصه که قابل الشرف
باشد و گر اندر برجهای مجدده بود اندر ربع شرقی هر درجه چهار ساعت باشد و اندر ربع جنوبی هر درجه
فصل سالی باشد و اندر ربع غربی هر درجه سالی باشد و اندر ربع شمالی هر درجه یکروز قابل بود
ترکه قابل التدبیر نظیر السیر باشد و دیگر بنگر که مشتری هر وقتی که بدرجه سهم العمل و السلطان

شود

شود یا متصل و مشتری قوی باشد آن روز عمل سلطانیت و مراد بیابد **فصل سوم در معرفت**
یافتن ریاست یافتن و بزرگی اگر پرسد که ریاست و بزرگی و ملکی یابد یا نی بنگر اندر بابهای
که مولد صفت کرده اگر بوقت سؤال شمس اندر وسط السما بود اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش
و مشتری با وی باشد و نا زهره اندر وتد و نحسان از این اجرام دور باشند از نظر تربیع و مقارنه
دلیل کند بر آنکه سائل یا مولود عالی بگیرد یا ملک شود اگر شمس اندر شرف نباشد و نه اندر خانه خویش
و لیکن اندر خانه دهم بود ملک یابد یکی خانه کمتر از اول اگر از هلیت ملک باشد آنگاه ملک بگیرد
بشهری یا بر بعضی اقلیم اگر عطارد یا مشتری در خانه خویش باشند و مشتری اندر وسط السما بود و زهره
با وی مقارنه نباشد قران باشد و نحسان بوی ناظر نباشند از تربیع و مقارنه و مقابله پس دلیل کند بر
آنکه وزیر ملک گردد ساکانت و اگر طالع میزان باشد و زحل اندر طالع باشد و زهره اندر نهم و مشتری
اندر دهم و شمس باشد در دهم پس دلیل کند بر آنکه این سایل صاحب حالات و خازن و کدخدای ملک گردد
و رفعت و توانگری ملک بدست وی باشد و اگر طالع اسد باشد و مشتری در طالع باشد و شمس
اندر دهم باشد و زهره و مشتری مقارن باشد دلیل کند بر آنکه سه سالاری یابد و امانت بود و لشکر
خاصه ترکه قمر اندر طالع بود و اگر شمس اندر طالع حمل باشد و مشتری اندر وسط السما باشد و زهره
اندر طالع بود و قمر اندر وتد و الارض و نحسان از تربیع و مقابله و مقارنه ناظر نباشند پس دلیل کند بر آنکه
ملک گردد قوی و اگر خداوند طالع در شرف بود و اندر وتد دلالت کند بر ملکیت اگر سعدان اندر وتد
باشد بر اندازه جوهر کوکب اگر طالع اسد بود و شمس اندر شرف باشد و زهره و مشتری اندر دهم یا
و نحسان بوی ناظر نباشند از تربیع و مقابله و مقارنه دلالت کند بر ملک و سلطانی و اگر نیز متصل
شود بصاحب طالع از وتد و صاحب اندر وتد باشد خاصه اندر وتد وسط السما باشد و بصاحب طالع متصل
شود اندر وتد خاصه وسط السما پس دلیل کند بر بزرگی قدر و منزلت و اگر متصل صاحب بعض اوتاد
بصاحب طالع نبود خاصه وسط السما پس دلیل کند بر یافتن ملک و اگر قمر متصل شود بکوکبی که اندر شرف
وی باشد و بجایگاه محمود از طالع خاصه وتد یا خانه یازدهم یا پنجم یا سیوم دلیل کند که شرف و ریاست
یافته شود و اندر اوتاد سلطانی یابد و اندر یازدهم و پنجم ریاست و دولت و سعادت یابد اندر
سیوم ریاست اندر علم دین یابد و اندر زهره خانه بقدر جوهر آن خانه دولت و سعادت و جاه و مرتبه

ورفعت باید والله اعلم بالصواب **فصل چهارم در معرفت اسرار افلاک** بنگر اندر مسایل بحال
دلیل طالع و نیترین که اندر سیمنه آید یا میسره از جهت آنکه هر کوکبی که در میمنه و میسره باشد و
آنچنان باشد که دلیل اندر وسط السما باشد شعاع تسدیس و تربیع وی هر دو اندر فوق الارض
باشد این را دو سلطان خوانند و این کاری باشد بیرون آمده از درجه عوام اندر درجات خاص
اگر دلیل سایل چنین باشد اگر چنانکه این سایل از مردمان سفله و دون عامه باشد و از مردمان
قدیم پس هر آینه منزلتش برداشته شود و کارش بزرگ شود چنانکه از شما بزرگان و خداوند
تصرف عزیز گردد و اگر دلیل اندر وتد الارض باشد پس هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی تحت
الارض افتد این را ذوساتین خوانند و این بد باشد پس صاحب این طالع اگر ملک باشد از زود
بیوفتد یا بدبخت شود از مردمان دون و بیقدر گردد از جاه و دولت و اقبال بیوفتد والله
اعلم بالصواب **فصل پنجم در معرفت حال سوال و سوال کرده ملک و جاه یابد یا نی** اگر کسی از اهل
بیت مملکت سوال کند یا مولودی باشد بنگر بدرجات طالع سایل یا مولود اگر درجات انتقال
قمر و آن از ثلثه بمثلثه یا درجه طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشد و دلیل طالع با نیترین اندر اوتاد
باشد پس مولود یا سایل ملکی گردد یا اهلیت و قدرت سوال بر وی باشد یا دلالت درجات شمس بوقت
انتقال قران یا درجه طالع یکی باشد و برج یکی باشد صاحب هم مملکت بدست آرد و یا قدر و منزلت
گردد و اگر ولادت یا سوال شب باشد برج بدرجه قمر بوقت انتقال قران درجه طالع باشد هم صاحب
طالع ملکی گردد یا اهلیت و قدرت و گردد درجات طالع آن برج و آن درجه باشد که زهل و مشتری
بوقت انتقال قران آنجا بوده باشند هم صاحب طالع ملک گردد و یا قدر و منزلت و اگر
درجات طالع ولادت و یا سوال از درجات و بروج وتد طالع انتقال قران باشد و یا درجات وتد باشد
از اوتادترین بوقت قران و یا از اوتاد و دلیل طالع قران باشد و صاحبش مشرقی و قوی بود و از وتد
فراغ خوبتر بود دلیل کند بر آنکه این مولود یا سایل ملکی گردد بعید الصواب با عز و مقدرت و قاهر و
دست وی خیره باشد بسیاری از ملکان زمانه و بسیار ولایتها و شهرها بگیرد و غالب شود در اندازه
برج طالع ولادت یا طالع سوال وقت ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل و اندازه اهل بیت سایل
یا مولود والله اعلم **فصل** بنگر طالع مولود اهل بیت مملکت یا بطالع سوال اهل بیت مملکت اگر

شمس

شمس اندر شرف باشد یا اندر خانه خویش یا اندر وتد وسط یا اندر وتد دگر و صاحب طالع بوی ناظر باشد
از موضع محمود و شمس متصل باشد خاصه تر از اوتاد پس دلیل کند بر آنکه صاحب این طالع ملکی گردد بزرگ
و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفته بنگر بزحل اگر حال زحل همچنان بود که از شمس گفته دلیل کند بر مملکت
قوی و اگر شمس و زحل این شهادت بیابی بصفت کرده بنگر بصاحب وسط السما همچنانکه از شمس و زحل
گفته اگر شهادت بود دلیل کند بر مملکت و پادشاهی و اگر قمر بوالبدی بدرجه شرف باشد دلیل
کند بر ولادت ملوک خاصه که اندر وسط السما بود بدرجه شرف مملکت بزرگ یابد و اگر قمر منحوس
شود از عقده و متصل شود بکوکب شرقی اندر وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر مولد ملوک
خاصه که قمر اندر شرف کوکبی باشد و متصل شود قمر بدان کوکب فان اندر شرف قمر بود دلیل کند بر مولد
ملوک و اگر از کوکب ثابته بر قدر اولست و دو و بدرجه و دقیقه طالع باشد یا بدرجه و دقیقه
وسط السما دلیل کند بر مولد ملوک اگر نیترین بدرجات شرف خویش باشند و هر دو اندر وسط
یا سهم السعاده باشند و سهم السعاده باشد دلیل بر مولد ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط
السما طالع مولود باشد و بصاحب طالع متصل باشد و هر یکی اندر شرف خویش باشد دلیل کند بر
آنکه این مولود ملک گردد بران اقلیم **و زحل** دلیل اقلیم هندست **و مشتری** دلیل اقلیم عراقست **و مریخ**
دلیل اقلیم ترکست **و شمس** دلیل اقلیم روم و فارس **و زهره** دلیل اقلیم عربست **و عطارد**
دلیل اقلیم سواست **و قمر** دلیل اقلیم خنزاست اگر صاحب وسط السما اندر طالع باشد و قمر و سهم
سعود باشد و خداوندان ایشان اندر اعز خویش باشند و دلالت کند بر مولد سلطان عظیم و گر
شمس اندر دقیقه طالع باشد یا طالع اسد یا حمل یا قمر اندر دقیقه طالع باشد و طالع نور باشد دلیل
کند بر مولد ملوک و اگر دو نیر بدرجات شرف خویش باشند دلالت کند بر مولد ملوک و از این دو
مولد و سایل اهلیت ملک و سلطانت دلالت کند بر دولت و سلطانیت اعظم و اندر اهل بیت
روشاد دلالت کند بر نیکو ریاست و بر اهل عوام و سفله دلالت کند بر سعادت و مهتری و دولت
باندازه درجه و مرتبه هر کس اندر بزرگی از عوام بدرجه بزرگ رسد بوزارت یا بامارت و الله اعلم
فصل ششم در معرفت دولت و اقبال ملک و دولت اگر سعد کند بین مملکت و ریاست بزرگی که
کرد کی سعد بنگر بصاحب طالع اگر متصل شود بیکی از این سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط السما یا اتصال

تسدیس بوقت کودکی ملک رسد و اگر اتصال استقرار نبود بوقت طفولیت بملک رسد و اگر اتصال تربیع بود
بوقت جوانی رسد و اگر تثلیث باشد بوقت کهولیت رسد و اگر مقابله باشد بوقت پیری و کلانی ملک رسد
و اگر صاحب طالع متصل شود بکوکب بخانه زحل و شمس و صاحب وسط السما دلالت ملکت باشد و آن کوکب
متصل نباشد نه شمس و نه زحل و نه صاحب عاشر بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان صاحب طالع و میان آن
سه شخص که گفته یکی کوکب دیگر باشد هم میانه عمر و دولت یابد و اگر دو کوکب باشد بآخر عمر دولت یابد
و هر وقتی که بسیر درجه طالع برسد بر حالی از جهت آنکه دلالت مملکت کند خاصه برج وسط و انتها از طالع
ملت نیز هم بدان برج رسد دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت یابد هم بدان وقت اگر هر بناهای باشد که
چون وی و مانند وی دیگران بر خاسته بودند و دولت و مملکت گرفته باشند آخر آن ملکت بوی رسد اگر
بچند موالی متفق شود هر یکی از ایشان بملک و دولت رسند **و اگر** خواهیم تا بدانیم که کدام زود تر بملکت
و دولت هر کدام صاحب طالعش نزدیکتر باشد باتصال ایشان با اول اتصال و بر آنکه وی زود تر بملکت رسد
و معرفت دیگر و اصابت ملک و دولت را بنگر بصاحب سهم الملک اگر مقارن سهم الملک باشد
خردی و کودکی بملکت رسد و اگر تسدیس باشد بوقت برنایی و جوانی و اگر تربیع باشد هم جوانی و نیز
عمر و اگر تثلیث باشد بوقت کهلی یا مقابله بوقت پیری رسد **فصل هفتم در معرفت حال قایم یا**
صاحب فرمان یا ملک اگر پرسد حال ملکی که بدید آید یا صاحب ولی که بیرون آید چگونه باشد و
این مردمان آینده را قایم خوانند بنگر بتحویل سال عالم آنچنان سال که دلالت کند بر قیام آن قایم بطالع
سال عالم و بنگر بصاحب سهم اول یعنی زحل اگر مقبول باشد و از نحسان پاک باشد و ناظر باشد بوی دلیل
کند بر نیکوئی قایم و صلاح و عدل و طاعت داشتن او را و همچنین اگر زحل بموضع محمود باشد و اگر غیر
مقبول باشد یا بخانه کاهی باشد غیر موافق دلیل کند بر زشتی و جور و فساد و صاحبش فاسد بود دلیل کند
بر فساد رعیت و دشمن داشتن وی را و گرانی کردن بر وی و اگر صاحبش مقارن باشد بنحس بوقت تحویل قایم
قایم بدل کند بر نیکوئی حال ابتدای قیام و فساد و تباهی حالش بعاقبت کار و اگر نحس از پیش و سعد از
پس باقل کارش تباهی باشد و بآخر صلاح و نیکوئی و اگر محصور النحسین باشد اول و آخرش تباه و فاسد
باشد و اگر محصور السعدین باشد اول و آخرش مبارک و صلاح و نیکوئی بود و اگر صاحب پیش
متصل باشد نه نظر مودت دلیل کند بر نیکوئی طاعت رعیت وی را و اگر منصرف که بتنهایی کوید وعدها

نیکو

نیکو و ذکر و محبت نکوید بزبان و لیکن کینه و فا کند و اگر از مقابله بود رعیت را از وی هیچ
منفعت نباشد و اگر صاحب برج زحل مقارن زحل باشد دلالت کند بر اقرار کردن رعیت
و ظفر یافتن وی بر دشمنان و اگر منصرف باشد دلیل کند بر ضعیفی کارش و ظفر یافتن اعدا
بر وی و اگر یاوی باشد اندر یکبرج و بکوکب دیگر متصل باشد و باز پیش از آنکه از آن برج بیرون
آید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر وی از اهل بیت وی و مشتری
بسیار پیش آید و آخر ظفر یابد بر ایشان و اگر زحل متصل نشود و از آن برج بیرون آید هم
باشد که ملک از دست وی بیرون شود و کارش سخت ضعیف شود و اگر صاحب برج سابع
زحل تدبیر کوکبی دهد و آن کوکب تحت الشعاع بود دلیل کند بر هلاک شدن اعدای وی
دست کسی دیگر و اگر آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود دشمن او را قوی تر باشد بر حالت
و آن آن کوکب متصل باشد بکوکب شرقی و نیکو موضع بود دلیل کند بر بسیاری خوارج و بر آنکه اعوان
کارشان و گرد آمدن ایشان از ناحیت مغرب بود و اگر صاحب زحل بزحل متصل نباشد از مودت دلیل
کند بر کمی دشمنان و حرب و کارزار از باشد و دشمنان بوی حاجتمند شوند و کارشان بخرابی
و قایم عفو کننده باشد و کارزار از و اگر صاحب سابع برج زحل بموضع قوی باشد و کواکب بدیر
بوی دهند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر وی نازع بسیار بیرون آیند و غلبه کننده
کار رجع شوند و بسیار استقامت کنند بر یاری کرای اعوان قایم و بیم هلاک شدن باشد قایم
را بدین رسید و اگر صاحب سابع برج زحل یکی از این نیترین باشد یا صاحب عاشر دلیل کند خوارج قایم
از اهل بیت وی باشد و همچنین نیز شهادت کند سهم الملک چنانکه از زحل گفتیم و اگر صاحب سهم
الملک قمر در تثلیث زحل باشد یا یکی مردیگر از زحل قوی کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت قایم
از و اگر نظر تربیع میانه تر باشد و اگر مقابله باشد دلیل کند بر بسیاری محاربت کردن رعیت قایم
و دشمن و هر کسی منازع او شود **فصل دیگر** اگر مشتری بتحویل سالی که قایم بیرون آید متصل باشد بشمس یا
قمر یا بطالع بتحویل سال عالم از بروج ملوکی خاصه برج نر که اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر بسیاری
جمع مال و حوصله بر مال و اگر اندر برج ثابت باشد دلیل کند ثبات وی و درازی مدت وی اندر ملک
و بعید الصوت گردد و ملک را استوار دارد و سلطانیش پایدار بود و اگر مشتری ساقط بود از نظر

نیرین طالع ملکت سخت دراز کشد و باندک مایه روزگار بنیاد دهد و اگر مشتری بتحویل سال
کرنفانه قایم تحت الشعاع باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال از دوستی بسال و اگر مریخ نوی
متصل باشد با شمس نوی جمع کننده باشد و هم برا کننده خاصه تر در هفتم باشد و اگر مشتری
زایل باشد و مریخ نوی متصل بود دلیل کند بر آنکه مال نفقه کننده باشد زود وی حق و باطل و مال را
بنزد وی هیچ مقدار نباشد و اگر مشتری با این همه اندر خانه خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن مال
بروی که صلاح رعیت باشد و اگر مشتری اندر برجی باشد که آن برج موافق وی باشد و موضع قوی
باشد از طالع و بال باشد از نحوس دلیل کند بر بسیاری جمع کردن اموال و طلب کردن بحرص و اگر علاء
این باشد مال برا کننده باشد و اگر زحل اندر تحویلها جاری اندر شرف باشد و مشتری ناظر بود دلالت
کند بر عمارت کردن قایم مر شهرها را و بر اعداء ظفر یافتن و قهر کردن شان و اگر مریخ بخانگاه نیکو باشد
و اندر خانه مشتری بود و مشتری در خانه وی باشد دلیل کند بر دلاوری و طاعت داشتن اهل مملکت
او را و نگاه دارند و بر ابسلطانی و بعید الصوب باشد و توانا بود و قوی بر دشمنان و شهرهای
ایشان خاصه تر که تحویل روزی باشد و شمس ناظر بود و مریخ و مشتری اندر وتد یا موضع محمود
و همچنین اگر مریخ اندر خانه خویش باشد یا اندر خانه مشتری باشد بنظر مشتری بتحویل سال
دلیل کند بر عز و بعد صیت و معروفی وی اندر میان عالم و اگر مریخ مقارن باشد مر سهم السعاده و
سهم الجواه دلیل کند بر آنکه خون خواره و خونریز باشد و بسیاری از اقران را بکشد و بسیار اشیا
کشده باشد مر آن سلاح و حرب را مسعود باشد دلیل کند بر قوت حال قایم و توانایی وی بر همه
دوستان و رعیت و هر وقتی که شمس بمریخ متصل شود بنزدیک قیام قایم و مریخ خالی السیر باشد و بزحل
ناظر نباشد دلیل کند بر بسیاری بستن سپاه و لشکر بروی و تباهی حال قایم و قهر کردن بر وی
کردن کسی که در فسون داشتن سپاه بر قایم را و بسیاری بیرون آمدن خوارج و عم بسیاری از اقران
مر قایم را و اگر مریخ متصل بزحل دلیل کند بر دمیدگی لشکر و سپاه بر قایم و طاعت داشتن مر وی
را و ضعیفی حال خوارج بر قایم و خاصه تر اندر رعیت و از اهل بیت قایم و بدین سبب غمها بار خورد
اگر مشتری بزحل ناظر بود دلیل کند بر خاموشی خوارج و ضعیفی حال ایشان و ظفر یافتن قایم بر ایشان و اگر
کر زحل با کیزه بود و اندر برج خویش و اگر شمس بزحل متصل باشد دلیل کند بر سلامتی قایم و ظفر یافتن بر اعدا و قوت

وی و همچنین اگر زحل از نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از مشتری منصرف شود و متصل شود بمریخ
و باز متصل شود بزحل پیش از آنکه از آن برج بیرون آید دلیل کند بر خروج خوارج بر قایم از اهل
بیت وی یا کسی که وی هم بمنزلت وی باشد و عم بسیار بر قایم برسد و باز آخر کار ظفر یابد خاصه که
زحل مسعود باشد اندر برج خویش و اگر شمس متصل نشود بزحل و از آن برج بیرون آید دلیل کند
بر قوت حال خوارج و شدت کمین پیش آید از خوارج و هم بر ملاکش و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بر
زحل اتصال کند داعی بیرون آید بر قایم از اهل بیت بیوت و اگر مشتری متصل باشد بزحل دلیل
کند که کردن نهند مر قایم را و فرمان بر داوری کردند و اگر از زحل منصرف شود و بمشتری متصل شود
دلیل کند بر تعبیر وی مر بعضی را از اهل بیت خویش بیرون آمدن بدین سبب و غلبی شدن مر وی را
و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر یابد خاصه تر که اندر خانه خویش باشد اگر مشتری خالی السیر و
پاکیزه باشد بنور خویش کار بخارجی قوی شود و اگر کسی آنکوکب اندر خانه هفتم باشد از طالع اندر
شرف خویش دلیل کند بر سختی کار رعیت و تباهی حال ایشان از ملک و بر نانه وی و اگر اندر هفتم در
هبوط بود دلیل کند بر ضعیفی حال قایم و نیکویی حال رعیت و قوت ایشان و بنگر نیز خانه هم
از طالع و دهم از شمس اگر بروج ثابت باشد و مسعود اندرین برج باشد دلیل کند بر سعادت قایم
و بسیاری فضل وی و طول زمان وی و اگر کوکب اندرین مواضع که صفت کردم اندر شرف خویش
باشد و یا شرفی باشد طالع خیر خویش باشد یا اندر حاجت شمال باشد بعوض و زاید السیر باشد
دلیل کند بر بهترین سعادت و قویترین کار اگر صاحب رابع یا صاحب سابع اندر طالع یا اندر وسط
السما باشد دلیل کند بر فرمانبرداری اعدا و کردن نهادن بطاعت مر وی را و اگر صاحب طالع یا
صاحب طالع با صاحب وسط السما اندر رابع باشد دلیل کند بر خضوع دلیل کند بر خضوع وی
مر اعدا را و بنگر بسهم الملک و اگر بحد سعدی باشد دلیل کند بر کار بستن عدل و راستی و اگر بحد نحسی
بود ظلم و جور کند و اگر صاحب سهم الملک منصوف باشد از صاحب سهم المال دلیل کند بر تدبیر
کردن اموال و اگر متصل باشد دلیل کند بر جمع کردن اموال اگر ناظر نباشد دلیل کند بر آنکه مال را هر قوت
هیچ قدر نباشد **فصل هشتم در معرفت طبیعت و سیرت قایم و صاحب قران** و اگر خواهی که
طبیعت قایم بدانی بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این هر دو سهم اندر خانه یک کوکب افتد بنگر بوقت قیام

قایم یا شمس بکدام برجست و بکدام درجه بگیر از درجه شمس تا پانزده درجه اسد و آنچه حرج شود
از درجه قمر بنگر بعد از آنکه در جات قمر بروی افزوده باشی هر کجا که برسد سهم اول آنجا بود
و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان و در جات شمس بروی افزای از برج شمس بنگر
هر کجا برسد سهم ثانی آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد دلیل کند بر استعمال کردن قایم بر
هر کاری جاه و کار بر و حوی و عمارتها و ماندن آن و اگر اندر خانه مشتری باشد دلیل کند بر آنکه
قایم تیمار کننده باشد بر هدی و یار رسانی و دین و دیانت و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین اندر خانه
مریخ افتد دلیل کند بر نیکو بستن وی اندر کار حرب و حرب و سپاه و سلاح و ماندن این و اگر بخانه زهره
افتد دلیل کند اندر نیکو بستن کار و طمطراق و عطر و زینت و تمتع و ماندن آن و اگر بخانه های عطارد
افتد دلیل کند بر نیکو بستن اندر کار علوم و حساب و خراج و کتابت و ماندن این و این همه که ما دلالت
دلالت سهمین یار کنی تا درست آید و دلیل قایم آنست که بنگر بقران ملک و بقران دولت اینها و
بکدام برج است آن برج و صاحب آن برج دلیل قایم است و آن کوکب که قوی تر اند دلیل قایم است بنگر
دلیل قایم در دم است همچنین تا آخر دولت و مثال آن چنانست که بقران ملت اینها اندر برج جوزا
بود و دلیل بعامر بن عبد الله بن عطارد بود و دلیل ابوبکر قمر بود و دلیل عمر زحل بود و دلیل
عثمان مشتری بود و دلیل حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام مریخ بود همچنین مردمان تا آخر
ملت **فصل نهم در معرفت عمر قایم و مقدار دولت او چند گاه بود** اگر خواهی تا بدانی
که قایم را عمر چند گاه بود بنگر بوقت قیام قایم بطالع آن زمانی که عقد تواند افتد و باتاج بر نهاده
و یا بمستقر عز خویش نشست بنگر بطالع آن زمانی و وسط السما طالع و بر پرون هیلاج و کدخدا چنانکه گفته اند
را بیرون می آوری و نگاه بنر درجه طالع می دان بر احوال این و جان او را و نیز وسط السما مر احوال
پادشاهی را و سرای اسها باب هر دو خانه می دان اگر اینها بسرات هر دو بتربیع و مقابله و مقارنت
رسد دلیل قطع کند و اگر فساد از یکی باشد از اینها تا از سر دلیل کند بر فساد و اگر اینها در جمع طالع
بنحسی رسد و نحس سخت قوی باشد دلیل کند بر قطع و اگر نحوست سخت قوی نباشد دلیل کند بر بیماری
و اگر بسر درجه وسط السما نیکو حال باشد دلیل کند بر نیکوی و اگر نزد درجه وسط السما فاسد باشد
اندر سلطنت باشد و اگر هر دو تباه باشد حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه بدین باب از اشهاد و سرا

طالع ملت و قران دولت هر وقتی که بتربیع نحوس رسد یا بحسد نحوس و اینها اسرا طالع و وسط السما
نیز نحوس باشد دلیل کند بر قطع و اگر سعدان نور افکنند و قوت سعدان بیش از قوت نحسان باشد
پس کیت باشد و باز نگرد و این فصلها که یاد کردم از فصل چهارم و پنجم و ششم و هفتم تا بدین
فصل همه دلیلست بر احکام صاحب قران و ملکانه اهل بیت دولت و پادشاهان والله اعلم
فصل دهم در معرفت بنات و عمل و سلطانی و هلاک و عزل و اگر پرسد که این عمل و سلطانی
ثابت باشد یا نی بنگر صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر هر دو متصل باشند بیکدیگر و قابل
التدبیر اند و تد باشد این سلطانی و عمل ثابت باشد و پایدار بود خاصه که برج ثابت باشد اگر قابل
التدبیر مقبول بود و اندر سیار طالع باشد از آن عمل و ملک بیرون آمدن باشد و باز بدو باز گردد خاصه
که قابل التدبیر مقبول بود دلیل کند بر زودی بازگشتن بملک و عمل خویش بکرامت و بنگر با این همه سهم
قمر اگر در برج منقلب باشد و پیش وی هیچ کوکبی و بدی بود و مقبول نباشد و بنحوس باشد دلیل کند
بر زودی عزل و اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب هبوط خویش عمل بدست آرد و اندر وی هلاک
شود و دشمنی نزدیک پیدا کند بدان عمل یا صاحب ثلثه را هلاک و اگر صاحب وسط السما صاحب هبوط
خویش متصل شود این عمل یا ملک و ولایت را خوار کند و اگر صاحب هبوط خویش اندر وتد بود کار شاه
و شدت پیش آید یا بمیرد اندر آن و این با زبر هم دلیل کند بر عزل خاصه که صاحب طالع مقبول نبود و نگویی
از وتد و اگر صاحب هبوط و صاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر خرابی و تباهی آن ولایت و اگر
صاحب وسط السما صاحب وتد الارض و قمر و طالع فاسد دلیل کند بر عزل و اگر صاحب طالع تدبیر خویش
نیکو کند هر دو اگر کوکب اندر وتد بود دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانیت خاصه که قابل التدبیر اند و تا
باشد بخرد و تد تحت الارض که آن جایگاه معزولیست و نیکوترین وتدها طالع است و وسط السما و اگر
اندر هفتم باشد و فاسد عمل بدست خصم افتد و خاصه تر که صاحب هفتم ناظر باشد از نظر مواجهت
آنگاه دلیل کند بدست خصم رسد و اگر آن کوکب که قوی را قبول کند نحوس باشد و اندر وتد باشد دلیل کند
عمل و سلطانی قوی باشد و لیکن نو هیده باشد نیز خلل و آن نحس قوی را قبول نکند ضعیف باشد اندر
سلطانی و عمل بدین سبب هلاک شود خاصه تر که نحس اربعه بود و اگر اندر هفتم باشد اهل
آن ولایت بر وی خشم شوند و شدت پیش آید و اگر با این همه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر

باید ظفر نیابد بر ایشان و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بود بصاحب طالع و زایل باشد از
وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد و پیش از آنکه قمر از وی منصرف شود اگر باشد معزول شود و اگر
ثانی عشر صاحب طالع متصل شود بقبول آن تعامل راند و حبس کند و تباه تر آنگاه باشد که صاحب طالع
اندر اوتاد باشد اگر در وسط السما بندش کند بسلطانی و عمل بر سر بلا تنای کند و اگر اندر طالع
باشد کمتر از آن باشد و اگر اندر هفتم بود کسی بر وی مسلط گشتد و از آن بسیار تباهی و شدت بیند
و تباه تر آنگاه بود که از مقارنه و تربیع و مقابله بود و اما از نظر مودت سهل تر و اندازه تر
بود و اگر چهار باشد بیند و زندان و تاریکی و شدت بیند اگر صاحب طالع زایل باشد از وتد و
اندر میمنه طالع باشد و بصاحب ثانی عشر متصل بیند و زندان نباشد تا آنگاه که بوتد لا رمز
نرسد و اگر اندر میسره طالع باشد راه گشتدش و بدانکه مریخ دلیل بیند و عذابست چنانکه
ثانی عشر دلیل بیند و حوب و دندان است خاصه که مریخ عدو صاحب طالع بود **وجه طالع** ما بیند
وجه طالع حاجبانست و دربانان اگر صاحب وجه طالع شرقی باشد یا اندر اوتاد باشد دلیل کند
بر قوت حال حاجبان سلطان اگر اندر هبوط باشد یا بموضع ساقط یا برج منقلب کم هیبت و دلیل
و دلیل باشند و بحشمت باشند بنزد اهل آن شهر و بر نیکوئی و فساد حال حجابان از صاحب وجه
حکم کن چنانکه صفت کردم **حد طالع** دلیل کند بر حال معیشت ملک یا عمل باندازه صلاح و
فساد وی حکم کن و بنگر مر عزو نصوت ملک را یا عامل را از طالع و عقد لواء و مقدار درازی و
ثبات و زوال وی دلیل طالع و از دلیل وسط السما **قول الیس مصری** میگوید بنگر مر والی یا عامل
از طالع و صاحب طالع و مر عمل را و آنچه باشد از مدح و مذمت و خیر و شر و ساجواها عمل از وسط
السما و صاحبش بنگر و هر کوکبی بوسط السما یا صاحبش ناظر نباشد اهل آن ولایت و طبقه آن بر عامل
یا آن ملک نسازند و طاعت ندارند همچنین نیز هر کوکبی که اندر دوازده هم وی باشد بعنی دوازدهم و
و بنگر مر خلیفه و یا از طالع و از صاحبش و آن عامل که پیش از وی بوده است از نیم بنگر و از صاحب نیم
و آن عاملی یا سلطان که پس از وی خواهد بودن از برج یازدهم بنگر و اندر صاحبش هر یکی را علیحده بنگر
بصلاح و فساد و خیر و شر آنچه بیابی حکم کن **فصل** اگر خواهی بدانی که آن والی که پیش از وی بوده باشد
چندگاه بوده است بر عمل بنگر از درجه شمس تا درجه وسط السما آنچه برسد از درجات چندان سال یا

ماه یا روز بوده باشد و هر چه از درجات جمع شود از مشتری بنگر هر کجا برسد سهم سلطان آنجا
باشد بنگر تا بحد کدام کوکبست و اگر صاحب حد اندر خانه باشد خویش باشد پس سالها بسیار خود
بعدد هر درجه سالی و اگر صاحب حد راجع یا محترق یا بحوس بود یا بحد و دخوس بود یا بخانه نحسان
بعدد هر درجه ماهی یا روزی ملک خود و اگر خواهی یابدانی که از کدام جهت است بنگر صاحب وجه طالع
تا بکدام برج اندر است اگر اندر برج آتشی باشد و شرقی بود و اگر برج مغربی بود از ناحیت باشد و اگر در
برج آبی باشد از ناحیت شمال بود و اگر صاحب وجه طالع زحل باشد از دهقانان یا از زهدان باشد و اگر
صاحب وجه طالع مشتری باشد از عراقیان و اهل وزرا و قضات باشد و اگر مریخ باشد ترک باشد از
لشکریان و اگر شمس باشد از خراسانیان باشد و همچنین همی گیر تا تمامت هفت کوکب **فاگر** خواهی تا حال رعیت
بدانی بنگر بصاحب هفتم و صلاح و فساد و اتصال و نظر وی بصاحب وسط السما و از آنجا حکم کن چنانکه
بیانی **و اگر** خواهی حال اهل آتشهر بدانی از پنجم بنگر و از صاحب پنجم و از سعد و نحس و نظر و اتصال نحس قوی
اگر صاحب حد طالع سعد بود حمد و ثنا نیکو باشد و اگر نحس بود نیکوهش و ثنا بود **و ثانیا** امارت لوا اگر
نیکی از نحس نحوس باشد دلیل کند بر شکایت و اگر زاید النور باشد یا مریخ بود زود دیگر بزد و اگر مریخ هفتم
بود یا آنکه اندر طالع سعدی بود اندر آن عمل کشته شود و اگر بجای مریخ زحل باشد بمیرد اندر آن عمل
و اگر نوبت نشستن بجایگاه و امارت قمر یا رامی بود یا باد نسب پس دلیل کند بر بسیار تباهی و اگر دوازده
درجه منصرف شود امید و خلاص و راحت بود و اگر قمر در برجی باشد که در امر باد نسب آنجا بود اندر آن عمل
هیچ چیزی بنگر تا شد خاصه که میان جوزهر و قمر کمتر از سیزده درجه بعد باشد و قمر بنحسی متصل باشد
و اگر در خانه هفتم سعدی باشد کشته نشود بدان عمل و بمیرد و لیکن معزول شود و اندر آن عمل بی
کنده و عزلش بنگر امت و سلامت بود **قول یعقوب کندی** میگوید بنگر اندر آیات سلطان هفتم طالع و
وسط السما اگر میان مواصلت بود یا اصحاب بروج هر دو دلیل یا ایشان ناظر باشند یا تبرز وی یا ناظر
باشند یا آن تبرز و برانوبت دلیل کند بر یافتن سلطانی و ملک و عمل تمامی و اگر بخلاف این باشد تمام
نشود و اگر دیدی که کار تمام شود بنگر بوقت وسط السما و صاحبش و ضعف و استقامت و در آنها حجت
و عبور و تشریف و تعزیت و سعادت و نحوست بدان قدر حکم کن اگر سعد کننده مر صاحب وسط السما
را شمس باشد خیر و عمل و سلطانی از ملک اعظم یابد و اگر زحل باشد از مشایخ و روستا باشد و اگر

مشتری باشد از قضاة و وزرا و علما باشد همچنین تا هفت کوکب و اگر آن سعد کننده صاحب
طالع بود بجهد خویش یابد و اگر صاحب ثانی بود از جهت مال و اعوان یابد و اگر صاحب سوم بود
از جهت اقربا و سفر نزدیک بود همچنین تا دوازده خانه **فاگر** خواهی تا بدانی آنچه بعامل یا سلطان
رسد از نیک و بد از درجه طالع و قمر و سیر مر آن بادرجات کواکب اگر بنحس رسد تباهی و نکبت از دو
بدرجات کواکب سعد سعادت بود باندازه درجات منقلب و دخوسین و نوبت بسالها و ماهها
و روزها و همچنین میزان یا بسیر درجه وسط السما بود از نشر صلاح و فساد عمل سلطانی و چون
بسعدی رسد سعادت آرد و چون بنحسی رسد نکبت آرد بر جوهر کوکب و آن خانه که اندر و باشد **فصل**
یازدهم در معرفت وقت معزولی سلطان اندر روزها و ماه و سال و اگر برسد که معزولی از عمل و
سلطانیت بکدام وقت باشد بنگر اندر طالع یا اندر وسط السما هیچ کوکبی هست که ویرا شهادت دهد
که آن کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود و اگر در طالع کوکبی نباشد و اندر وسط السما
کوکبی باشد که ویرا شهادت بود هر وقتی که نحسی با صاحب هبوط آن برج بوی متصل شود دلیل کند
عزل هر وقتی که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شوند اندر اوتاد دلیل کند بر عزل و بنگر بدلیل
نحوس یا شد یا محترق یا راجع باشد یا آخر وتد خویش باشد تا کیان معزول شود و بنگر بدرجه وسط السما
اگر کوکبی نحوس کند و صاحبش نیز نحوس باشد چون قمر بدرجات آن نحس کننده درجه وسط السما یا بد
نحس کننده صاحب وسط السما و بسیار درجه مقارنه شود چون قمر بدان درجه برسد معزول شود و بنگر نحس
موضع اهل زایل شده باشد و مشتری و زهره بدان موضع شعاع افکنده معزول نشود و لیکن نیم
خون پیش آید پس دیگر راست هر چهار او بنسوت و بگیرد از درجه وسط السما تا درجه نحس و شمار هر درجه بگیر
سالی یا ماهی یا روزی بدرجات مطالع ملک و مستقیم یا هر ساعتی از وی سالی باشد و هر دو ساعتی روزی
یا دو ماه یا دو روز باندازه برج ثابت و منقلب و دخوسین و این زموده است و بعضی حکما گویند بگیر از
درجه وسط السما یا درجه نحس باشد بدرجات مطالع فلک مستقیم آنچه برسد بر آن ساعات وسط السما
قسمت کن بر سه هر ساعتی سالی بود یا ماهی یا روزی باندازه برج وسط السما و منقلب و دخوسین **فصل دوازدهم**
در معرفت معزولی عامل از سلطان یا بدانستن وی و اگر برسد از معزولی سلطان و برسد نه سلطان باشد بنگر
بخداوند وسط السما اگر در وتد بود یا مایل الوتد بدانکه این سلطان نا پایدار است و بهتر آنگاه بود که اندر

خویش باشد و اگر خداوند وسط السما از آفتاب مغربی بود یا اندر ربع جنوبی باشد یا اندر جهات
زایل و ساقط یا هابط بود اندر فلک یا از سوبع السری بطی السیر گردد و یا راجع شود یا بدرجه هبوط
رود یا نیم جزء باد دلیل کند بر ضعیفی سلطان و عامل و اگر در درین میان نحوس شود یا محترق شود
از عمل و سلطنت معزول شود خاصه که در برج منقلب بود و همچنین اگر خداوند وسط السما کوکبی
پیوندد که آن کوکب را حال و صفت همچنین باشد خاصه که آن کوکب که عدوی وسط السما بود دلیل کند بر
ضعیفی و سستی امر سلطان و روی معزولی نهادن وی و اگر قمر اندرین حال چون خداوند وسط
السما بود نیکی و بدی حکم وی نیز قوی تر باشد از قوت سلطان و ضعیفی وی و اگر سلطان معزول شده
باشد و خداوند وسط السما اندر زایل و تد باشد یا ساقط باشد از وتد و لیکن بکوکبی متصل شود و
اندر شرف باشد یا اندر وتد یا نایل الوتد و سید بود سلطان را اگر بعمل خویش باز رسد و اگر برج
وسط السما منقلب بود یا صاحب وی اندر برج منقلب باشد این سلطان بسیار معزول شونده باشد و اگر
از وی چند بار دیگر معزول شود و اگر یا آخر برج باشد چند بار معزول شده باشد و اگر سایل پرسد که
این معزولی تا چندگاه باشد بنگر در درجه وسط السما یا بکوکب نحس یا بشعاع نحس و یا زنگار کرد درجه وسط
السما برج ثابت بود هر درجه را سالی گیرد و اگر دو جسدین بود هر درجه را ماهی گیرد و اگر منقلب بود
هر درجه را روزی گیر یا ساعتی و اگر بجای نحس سعد بود در دولت و سعادت یابد چندان یا ماه یا روز
و اگر پرسند که از پس سلطان اینجا که باشد بنگر بوسط برج یازدهم که اندر وی چه ستاره است و صاحب کوکب
از پس وی آن نشیند و اگر پرسد که پیش از وی سلطان که بود ببرج نهم بنگر و آن کوکب که اندر وی بود و صاحب
و اگر از رعیت و اهل بیت پرسد بنگر که خداوند السما یا قمر اندر کدام برج است خداوند آن برج دلیل رعیت
و اهل بیت سلطان باشد بر اندازه نظر شان از دوستی و دشمنی حکم کن اگر خداوند وسط السما یا آن کوکب
که دلیل سلطان است مستعلی باشد بر آن کوکبان که دلیل رعیت اند دلیل کند که سلطان بر رعیت خویش تازیانه
و اگر دلیل مستعلی باشد دلیل کند سلطان را رعیت مطیع باشد و اگر صاحب وسط السما یا دلیل سلطان
با راس یا ذنب باشد و با این هر دو ستاره که دلیل رعیت اند مقابله باشد مر دلیل سلطان را دلیل کند که
این سلطان بدست عوغا کشته شود و بدتر آنگاه بود که از این دو دلیل رعیت یکی زحل باشد و یکی مریخ
یکی تربیع کرد و یکی مقابله مر دلیل سلطان را این بدترین نحوستها و هلاکت باشد بدست عوغا و اگر

دلیل سلطان مقابله باشد و اجتماع آفتاب و ماهر اخاصه در اس و ذنب نزدیک بوند بدرجه اجتماع
این نیز دلیل هلاکت باشد و بعوفا کشته شود و اگر دلیل سلطان میان دو دلیل نحس باشد هلاک
سلطان باشد اندر حبس اگر نحس قوی اندر برج دوم باشد یا برج یازدهم یا خداوند یازدهم خداوند
هبوط صاحب وسط السما باشد یا هبوط دلیل سلطان بود و شکسته شدن خزینه و اگر سلطان
خویش بر سد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما گفتم و خصم سایل را از هفتم نگر و یاری کن ان
دو منکو و یاری کن ان خصم را از هشتم نگر اگر صاحب هشتم علوی باشد و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی
باشد و اگر بخلاف این باشد سایل را دست قوی تر و همچنان حکم کن که اندر باب دعوی و خصومت گفته
باشد و اگر بخلاف این باشد سایل را دست قوی تر و همچنان حکم کن که اندر باب دعوی و خصومت گفته

فصل سیزدهم در معرفت آنکه سلطانی غایب بسلطانی باز آید یا نی

و اگر برسد از سلطانی که غایب است باز
بسلطانیست خویش آید یا نی بنگر باتصال صاحب طالع و بصاحب وسط السما اگر میان اتصال دلیل بود و قایل
التدبیر بوسط السما ناظر باشد آن سلطان بسلطانی خویش باز آید و اگر قایل التدبیر بوسط السما ناظر
نباشد و قمر نیز بکوکب وسط السما ردکند دلیل کند باز آمدن بسلطانی خویش و همچنین اگر کوکبی نیز دلیل
آن جمع کند بوسط السما ناظر بود هم بسلطانی باز آید و اگر از نیک گفتم هیچ چیز نباشد بصاحب طالع
اگر راجع بود باز آید و اگر قمر بصاحب وسط السما ناظر بود و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد
باز آید بسلطانی خویش خاصه ترک قمر اندر برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع راجع نباشد بنگر بقمر اگر
صاحب طالع باشد یا کوکبی که اندر طالع باشد یا کوکبی که اندر وسط السما باشد باز آید بسلطانی خویش و اگر
صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل مزولی باشد و همچنین صاحب طالع نیز و اگر
دلیل غایب بدلیل سلطان متصل باشد بسلطانیت ثابت باشد و اگر منصرف شود دلیل سلطان از
دلیل غایب بعمل خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بدلیل غایب متصل شود معزول شود و اگر صاحب دلیل
سفر متصل شود معزول گردد و اگر دلیل غایب بدلیل طالع متصل شود معزول نشود

فصل چهاردهم در دانستن

حال میان سایل و سلطان بدو صورت یعنی

اگر کسی برسد که میان من و سلطان صحبت باشد یا نی و اتفاق و اتفاق
و اختلاف چگونه بود اگر صاحب طالع بجایگاه قوی باشد و متصل باشد بصاحب وسط السما و هر دو بسعد
و میان ایشان قبول بود و اتصال از مودت بود دلیل کند بدوستی میان او و میان سلطان و نیکوی صحبت
ایشان و منفعت بسیار یابد و اگر اتصال و مناظره از اوتاد بود دلیل کند بر منفعت عظیم خاصه بر کاندر خطوط

باشد

بنگر بقمر و بصاحب وسط السما که هر دو دلیل مادر دست و میان دلیل مادر بنگر از نظر و اتصال و افتراق و
مخالفت همچنان حکم کن که از حال پدر و دشمن تراصف کرده بخانه چهارم و اگر شاه یا صاحب این خانه اندر برج
جفت باشد مادر مولود دیگر بود و زنده دیگر اگر صاحب این خانه زهره بود مولود را کار بر کار معشوقان
زبان بود و خداوندان لهو و طرب و اگر مریخ بود و صاحب طالع بد و مسعود و کارش کار سلاح بود و اگر
مریخ مندبر کوهران خانه که صاحب طالع اندر او بود و از آنجا بر زحل مسعود بود و اگر آفتاب بود کارش کار
سلطان بود پس اگر منحوس بود بگویی این کوکب که گفتم حذر باید کردن از آن کار و اگر اندر بیخانه نحس بود و
راکار و کنیت و لقب بدانود که از و نکوهش بد رسد صاحب چهارم که اندر طالع بود مولود را از کار سلطان
بهره بود خاصه که صاحب طالع را و آفتاب را ببیند و اگر این کوکب عطارد یا مشتری بود و نیکو حال بود مولود را
از تجارت و از عمل زهره بود و خداوند صنعت و حرفت بود و بدان نام خواندش

دلیل کار و پیشه

و دلیل دیگر بر کار و پیشه از قول حکما او ابد اگر قمر اندر وسط السما بود یا خود خانه قمر باشد کار وی کاری
بود روزه هر روزی یا بدکردن در باب پوسته بود یا رسولی بود یا طوافی بود یا مرد سیاحی که بود که کشتی
از آنجا بود و با زنگی بقمر اگر بر زحل متصل بود و با آرایش بود یا رادی بود یا رادی بود یا آسانی و آنچه بدین ماند و اگر مشتری
پیوندد کار وی تحت نیکو بود از روی حرفتی و خرید و فروخت نفقه و گوهر فروشی یا از نیکو مشتری که بکدام برج
و آن برج کدام پیشه است مشتری بر آنکار منسوب کن مثل اگر مشتری در خانه ششم بود یا برد و فروش بود یا
تجارت چوبانان اتصال قمر بر کواکب دیگر اهم بر بنیاس نیکوی و اگر قمر بمریخ پیوندد و معیشت وی از سنو بود
یا غاری و عوانی یا بنده طبع برج و طبع مریخ و اگر بمشتری پیوندد کار وی بسلطانان پوسته بود و اگر بزهره
پیوندد کار وی زنان و مطربان و عطاران پوسته بود و اگر بعطارد پیوندد کار وی با دبیران پوسته بود
و بازرگانی و حساب نوشتن و کارهای باریک چون طرزی و مانند این و اگر این خانه غاشیه خانه عطارد بود
از آنکه خانه دو جسد این است وی اندر بکصناعت شبها بود و اگر عطارد یا زحل پوسته بود اینمرد کلکاری
و دروگر یا کاری که با خاک یا چوب بود یا وکیل هندسه جواز بارها بود و اگر بمشتری پیوندد کار وی بعلم
و قطر بود و صناعتها و وی یا گیره بود و آن چیز بعالمان و حاکمان پوسته بود و اگر بمریخ پیوندد و کارها
آتشی کند چون زرگری و روی کرمی و لکن کار شر و احتیال و بیغایت بود و اگر بزهره پیوندد و کار وی عطاری
و بزازی و پیرایه فروشی و مطربان بود یا قول یا شاعر و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السما زهره

بود

باشد و قمر اگر متصل باشد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد باشد و میان ایشان قطع نکند نحسی بلکه دلیل
دوستی و صحبت و نیکوئی باشد و اگر قمر نحس باشد و صاحب پست قمر اندر طالع باشد یا با صاحب طالع
بیکجای باشد و سعد باشد بجای آن نحوست قمر و اعتماد برین سعد و اگر این دلایل که گفتم منحوس بود آن
صحبت تمام نشود و آن کوکب که طالع را یا صاحب قمر را منحوس کند فساد از جوهر وی باشد و از جوهر
خانه که اندر وی باشد

دیگر سه طالع مولود از ملک یا طالع عقد الولادت طالع خویش و بنگر از

دلایل طالع ملک یا دلیل طالع تو بنظر و اتصال از مودت و قبول بود و موافق باشد میان تو و میان سلطان
و دوستی باشد و منفعت بسیار بود و اگر بخلاف این باشد خویش از وی دور باید داشتن

فصل پانزدهم در معرفت

آنکه سایل از سلطان خیر و منفعت یابد

اگر برسد که مرا خیری یا فایده یا دریاستی از سلطان و یا از صحبت وی یابد
یا نی اگر قمر متصل باشد بسهم السعاده و هر دو سعد باشد دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت و فایده چنانکه
و اگر بخلاف این بود هیچ چیز نیابد و اگر قمر و سهم السعاده هر دو سعد باشد دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت
و اگر مریخ بسهم ناظر باشد دلیل کند بر بودن مال سلطان و گریختن و بنگر بصاحب حادی عشر و یا بکوکبی که اندر
وی باشد اگر دلیل طالع بوی متصل باشد و یا قمر و یا هر دو دلیل اندر یازدهم باشد بیابد از مال سلطان طلب و خیر
و غنا و اگر صاحب حادی عشر بصاحب طالع متصل باشد و یا اندر طالع باشد مال سلطان بیابد بآسانی بی رنج
و طلب و اگر نظر از مودت باشد بموافقت یابد و اگر مخالفت باشد برنج و تعب و نیز بسختی و بیم و ترس یابد
و اگر نافل النور باشد بساعت سوسطان یافته شود خاصه ترک میان قبول باشد

فصل شانزدهم در معرفت

حال و عمل و صناعت

فصل دیگر اندر باب عمل سلطان از قول ابو معشر بلخی رحمه الله بنگر بآفتاب و بصاحب طالع اگر میان
ایشان اتصال باشد مولود را از کار سلطان روزی باشد اگر اتصال صاحب طالع را بود با آفتاب یا بصاحب
وسط السما مولود جوینده کار سلطان بود اگر اتصال آفتاب را بود یا بصاحب عاشر را بصاحب طالع سلطان جوینده
کار او بود و اگر میان ایشان قبول بود آن بهتر بود از برای مولود یا سایل شاد آن کار بود و آنکار او بود باندازه
و از و مال حاصل کند و شادی بیند و کار او از بوش و قوی در دست او بوند و اگر آفتاب قوی حال بود یا صاحب
عاشر خداوند کارش قوی حال بود و اگر قمر یا صاحب طالع قوی حال بود مولود اندر کار خویش قوی بود و اگر صاحب
آنجا عطارد بود یا مشتری و صاحب طالع بوی مسعود مولود اندر کار صناعت و حرفت دانا و اگر نیکو حال بود
بود اندر بانک و نام کبود و اگر منحوس بود از و مال کرد و اگر مقبول بود مال شود اگر کند اگر از حال مادر و پدر رسد

باشد و قمر اگر متصل باشد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد باشد و میان ایشان قطع نکند نحسی بلکه دلیل
دوستی و صحبت و نیکوئی باشد و اگر قمر نحس باشد و صاحب پست قمر اندر طالع باشد یا با صاحب طالع
بیکجای باشد و سعد باشد بجای آن نحوست قمر و اعتماد برین سعد و اگر این دلایل که گفتم منحوس بود آن
صحبت تمام نشود و آن کوکب که طالع را یا صاحب قمر را منحوس کند فساد از جوهر وی باشد و از جوهر
خانه که اندر وی باشد

دیگر سه طالع مولود از ملک یا طالع عقد الولادت طالع خویش و بنگر از

دلایل طالع ملک یا دلیل طالع تو بنظر و اتصال از مودت و قبول بود و موافق باشد میان تو و میان سلطان
و دوستی باشد و منفعت بسیار بود و اگر بخلاف این باشد خویش از وی دور باید داشتن

فصل پانزدهم در معرفت

آنکه سایل از سلطان خیر و منفعت یابد

اگر برسد که مرا خیری یا فایده یا دریاستی از سلطان و یا از صحبت وی
یابد یا نی اگر قمر متصل باشد و یا قمر و یا هر دو دلیل اندر یازدهم باشد بیابد از مال سلطان طلب و خیر
و غنا و اگر صاحب حادی عشر بصاحب طالع متصل باشد و یا اندر طالع باشد مال سلطان بیابد بآسانی بی رنج
و طلب و اگر نظر از مودت باشد بموافقت یابد و اگر مخالفت باشد برنج و تعب و نیز بسختی و بیم و ترس یابد
و اگر نافل النور باشد بساعت سوسطان یافته شود خاصه ترک میان قبول باشد

فصل شانزدهم در معرفت

حال و عمل و صناعت

فصل دیگر اندر باب عمل سلطان از قول ابو معشر بلخی رحمه الله بنگر بآفتاب و بصاحب طالع اگر میان
ایشان اتصال باشد مولود را از کار سلطان روزی باشد اگر اتصال صاحب طالع را بود با آفتاب یا بصاحب
وسط السما مولود جوینده کار سلطان بود اگر اتصال آفتاب را بود یا بصاحب عاشر را بصاحب طالع سلطان جوینده
کار او بود و اگر میان ایشان قبول بود آن بهتر بود از برای مولود یا سایل شاد آن کار بود و آنکار او بود باندازه
و از و مال حاصل کند و شادی بیند و کار او از بوش و قوی در دست او بوند و اگر آفتاب قوی حال بود یا صاحب
عاشر خداوند کارش قوی حال بود و اگر قمر یا صاحب طالع قوی حال بود مولود اندر کار خویش قوی بود و اگر صاحب
آنجا عطارد بود یا مشتری و صاحب طالع بوی مسعود مولود اندر کار صناعت و حرفت دانا و اگر نیکو حال بود
بود اندر بانک و نام کبود و اگر منحوس بود از و مال کرد و اگر مقبول بود مال شود اگر کند اگر از حال مادر و پدر رسد

بود شغل او بکار زنان پوسته بود و اگر بزحل پیوندد اینمرد خلقان فروش بود یا گوهرها که اندر قیمت فروشد
و اگر بزحل در برج خاکی بود آن چیزها فروشد که زمین را بکار آید چون آهن و حریر و کتد و مر با صناعت خود
کردن این چنین چیزها بود و اگر بمشتری پیوندد سعد وی در دری بود و ماند وی و اگر وسط السما طالع آفتاب
بود سعد وی بکارها سلطان پوسته بود و اگر آفتاب بزحل پیوندد اندر کار سلطان باشد و لیکن بکارهای
غارت و براوردن دیوارها و بناها مشغول باشد و اگر بمشتری پوسته بود سعد وی بکارها امانت چون
خاکی و خزینه داری و مانند این فروشنده گوهرها بهمین که ملوک را بکار آید و اگر صاحب وسط السما مریخ بود
او عوانی و نخاسی بود و کارهای آهن و کارها سلاح و اگر مریخ بزحل پوسته بود بصناعت وی چیزها باشد که
نحس را و بنور گوهر کدازد را شاید و سازهای سور چون اورا هنگ و بنگ و مانند وی و اگر بمشتری پیوندد
سعد وی فروختن سلاحها باشد که غازیان و ملوک را بکار آید و یا وی خود کشنده این کارها و شغلها باشد
و اگر با آفتاب پیوندد و کارهای کدا آتشی آن کار بسلطان پوسته بود چون خود و جوش و زره و مانند این
و اگر بزهره پیوندد صناعت وی زرگری و پیرایه زنان کند و اگر بعطارد پیوندد نقاش و رم باشد یا دم زن
بود یا آئینه گر یا بزرگ و اگر اینها چیزی بود مینا مال و زر بود یا با شیر و شمشیر یاری کننده بود و اگر با پیوسته
بود آنکه گر باشد یا طوافی آنکه بود یا طوافی چیزی بسک کند و شکنده و سقط باکننده این چیزها
بود و اگر صاحب وسط السما مشتری باشد پیشه وی بعدل و راستی باشد چون حاکمی و معدلی باشد از روی
یا خزینه دار بود یا امانت دار بود و اگر برج وسط السما حوت بود و ماه اندر سرطان مشتری بود یا مشتری اندر
سرطان خویش بود یا ماه در حوت بود متصل بسکدیگر مروارید فروش بود که گوهرهای بحری فروشد و اگر کرد
مغربی بود از آفتاب یا از هفتم طالع باشد یا وسط السما اینمرد غواص باشد و اگر مشتری بزحل پوسته بود
دهقان بود یا ضیاع سلطانی اندر دست او باشد و لیکن هرچه دارد از دست وی بود مگر که طالع چون
باشد هرچه ورزد خویش را باشد هر کاری که کند آن کار زود برآید و نیکو و با نصیحت و اندر آن ستایش رسد
و اگر مغربی بود بر ضد این بود که گفتم و اگر راجع بود کار وی همه عیب ناک بود و اگر اندر هفتم بود از سبب آن
کار او بلا رسد و اگر اندر شرف بود اندر آن کار ستایش یابد و دولت و آفرین کند بر وی و اندر آن کار معروف
گردد خاصه آنکه کدسوع السیر باشد و بسعدی پوسته گردد و اگر اندر هبوط بود راجع بلا و وی بر وی سپری
گردد یا بعقوبت افتد اگر خداوند طالع کوکب علوی بود و خداوند وسط السما کوکب سفلی بود دلیل کار وی

بود

وهمچنین اگر خداوند یازدهم کوکب سفلی باشد و خداوند وسط السما کوکب علوی بود و عطارد
اندر میان شهادت بود آن بر دست شاگردان برآید یا بازی گران اگر خداوند وسط السما کوکب علوی
باشد و خداوند طالع کوکب سفلی سایل خود کار نیکو باشد و اینکه یاد کرده نیکو یاد کرد و یا تصال آنکه
مزاج ده هر یکی بیشه را علیحده بر تو معلوم شود چون نیک تفحص اندرین بارگاه کنی و اکنون یاد
کنیم پیشه‌های که بدین دوازده برج و هفت کوکب منسوبست تا هم کردن آسانتر بود **حمل** قصابی
طباخی و برابکری و شباخی و سیاحی **ثور** درزنی و حلاجی و نداف و کمشکری و روغنگری و مرمری
و کشاورزی و کارخانه **جوزا** سواجی و رقم زنی و حوال بافی و بازخواهی و راه یابی و درودگری و پیروزی
کری و صیادی **سرطان** پالیز بانی و فرته فروشی و طوافی و بقاع کری و کرنج کاری و کرمابه بانی **اسد** کارسلطانی
وکیلی و برابکری و قصابی و دوا سی و سلوری و برده خوری و ستور خریدن و فروختن و مهتری **سنبله** کشاورزی
و دارو فروشی و بازرگانی و سیادت و معلمی **میزان** بارنداز و پیمانه و ترازوی و سنگ درم فروشی و موذنی
و امامی و روی کری و دودکری **عقرب** وکیلی و بازخواهی و دردی و عاعیاری و دروغ و اگردن و منفعلی
و بالیز بانی و قطاع کری و کشتی بانی و غواصی و قصابی و حراری و دوال تراشی و صداد کری **قوس** وکیلی و حاجبی
و رابضی و نحاسی و زراوی و کانکری **جدی** شبانی و هیزم کشی و کاربر بیرون آوردن و خریندگی **دلو** کار
و رود و صید ماهی و صدف و وکیلی سرای و دارو خوری و مرغ کرفتن و بید بافی و پالانکری و کرمابه بانی **حوت**
و پشه بر کوکب جوکری و جوروسوی و نسم است چون جرم کری و غربیل کری و کفشکری و پالانکری و کهنه کری
و سفاکری و مندکری و بلاس و کلیم بافی و چاه و کاریز و جوی کنی و کتانی و ملاحی و صیادی و کشاورزی و خیاطی
سکبانی و بورنوز و استر شتربانی و دروازه بانی و هر چه کار را رخ و کنده و درشت هم نصیب حمل
مشتری وزیری و حاکمی و معدلی و موذنی و امامی و منبر داری و معلمی و محدثی و قصص کری و تعویذ فروشی
و پارسائی و ابدالی و خزینه داری و محتسبی و حجاجی و مشوقی و معروف فرمودن و از منکر نهی کردن و راستکاری
و حلوا کری و شکر فروشی هر نصیب مشتری است **مریخ** سرهنگی و لشکری و مستوفی و عوانی و جلادی و دزدی
و بیغاسبری و راهزنی و عاریتی و قصابی و حراری و پیند فروشی و روی کری و آهنکری و استر داری و شمشیر و پیر
و کارد و قفل کری و سوزنکری و خربندگی و بیطاری و حجامی و بیک زنی و خشت زنی و طباخی و داروکوبی و بار
داری و شتربانی و عماری و بلاپیکری هر نصیب مریخ است **شمس** امیری و خلیفه و سالاری و تفرقه و تبداری

وحاجبی و دیوان بانی و بقیبی و عرض لشکری و عوانی و برده فروشی و مهتری و خزینه داری و سواجی و دساکبانی
وطباخی و برابکری و کوهرجی و لعل فروشی و کشتن و غارت و غضب و ستوش و عتاب و منازعت و دویدن
بر مهتران و قهاری هم فصل و نصیب شمس است **زهره** شاعری و مطربی و مزاحی و مضاحک و رودزنی و کنده
کری و نواشی و روغن کری و درزنی و نداف و بافندکی و رنگرزی و وارید و پرایه و عطر فروشی و نزاری و هم
کری و موی و زنی و دست زدن و بلی کرفتن و کلاه دوزی و دیباه بافی این هم نصیب زهره است **عطارد** منجمی
و نداری و حکیمی و محاسبی و متکلمی و زنادی و رودکری و زنادی و منجمی و کتابی و کتابداری و طرزی و کوهرکدا
و رسن بافی و سوزن کری و کنده کری و رودکری و خواطی و صندوقکری و آهنکری و فعل و کاردکری و زرکری
و سلوری و عسکری و کاغذکری و دستکاری و زراقی و معلمی و سیم پالانی و سیم دوزی و دبیری و هنکام
کری و فال کری و اصطرلاب کری و بافندکی و اصطرلاب کری و بافندکی جنس حلاوه دیباه و نوری بافی و هر چه از زر
پشه نغز و باریک هم نصیب عطارد است **قمر** صاحب حرمی و سکی و جاسوسی و بابکاری و میانجی کری
و دلالی و خربندگی و محالی و قطاع کری و سوبران و فروشی و سقائی و کاری و کشتی بانی و عوامی و ماهی کری
و موع فروشی و نمکفروشی و ماهیانه کری و کامه کری و طوافی و باغبانی و دباطبانی و سرایبانی و کاه بانی و بادیه
و خادمی و چاکری و سبککاری هر افعال و نصیب قمر است والله اعلم **فصل هفدهم در معرفت تمام**
بقای سلطان که در سلطانی تمام خواهد شد و مصنف کتاب کوید بنکر بوقت عقد لوا یا بوقت کشادن شهر یا
بوقت خلعت دادن یا فتن عشر عزخویش طالع انساعت که سوال کنند و بصاحب آن برج که قمر
اندر وست اگر صاحب شرف برج قمر پاکیزه باشد از نحوست و از نحسان دور باشد پس آن سلطانی تمام
بود و پایدار بود افزونتر از آنکه سال و اگر آن برج که قمر اندر وست بر او صاحب شرف نباشد بنکر بدیدن
که قمر بوی متصل است اگر مقبول باشد و پاکیزه بود از نحوست و مسعود بود هم دلیل کند بر ثبات عمل و
سلطانی و اگر اتصال قمر بکوکب نحس باشد یا بکوکب محترق بنکر تا میان درجه قمر و میان آن نحس یا احتراق
چند درجه است هر درجه ماهی باشد چند آنکه بنا بدان ماهها بحذاب ماهها معزول شود و بنکر در برج وسط
السما اگر هیچ کوکبی نبود اندروی هر درجه را دوازده روز میران هر کجا برسد اگر شعاع یا بحسب سعدی
رسد دولت زیادت شود و اندر سلطانی و مزعوجاه مال و منفعتها یابد و اگر نحسی بدان سعد متصل شد
مقداری از آن سعادت کم کند و تا از قبل انتفاعات غم و سکوهی پیش آید و اگر آن نحس قوی‌تر از سعد باشد

تنکوکب

خبر نماند و بکیتی و محنتی بزرک پیش آید و لیکن معزول نشود و اگر اینها در درجه وسط السما شعاع یا
بحسد نحسی رسد معزول شود و اگر سعدی بدان نحس متصل باشد معزول نشود و لیکن غم و حزن پیش آید
و بکروهی و زود بکدر و آن سعد قوی‌تر باشد از پس غم و حزن شادی و مزعوز دولت یابد و اگر آن نحس قوی‌تر
باشد معزول شود بسلامت و اگر نحسی بدان نحس شعاع افکند رسد بلا و پیش و مکروهی و این بر بلا از آن
آن خانه باشد که نحس اندر آن خانه بود و خیر و منفعت و دولت آن خانه باشد که سعد اندر وی باشد و اگر
اندر طالع یا اندر وسط السما کوکبی باشد مستولی وی بوده هر کاه که آن کوکب محترق شود اندر اوتاد طالع
آن وقت معزول شود و بدانکه اگر شمس یا قمر اندر طالع بود یا اندر وسط السما بوقت عمل یا سلطانیت
تا مملکت نشستن یا بوقت سوال یا بوقت عهد و بیعت کردن یا بوقت عقد لوا چون نحسی بدان جایگاه
که شمس یا قمر بود با ابتدای حال دلیل بر معزولی و اگر زحل یا وسط السما بود یا بطالع و کوکب سعدی بوی
متصل بود یا خود زحل مقبول بود و مسعود دلیل کند بر آنکه سی سال بدان عمل سلطان نماید و اگر آن
نحس بود و یا زحل خود غیر مقبول بود بدان موضع یا بنحوس باشد سی ماه بیش نماید و اگر یا بنحوس متوسط بود
یا در وبال اجتمع نحسها بود دلیل کند بر سی و نه و اگر مشتری اندر طالع بود یا اندر وسط السما بود و بنکر
باشد از نحوست دلیل کند بر آنکه دوازده سال اندر سلطانی و اگر اندر هبوط بود یا اندر احتراق یا
در وبال دلیل کند بر دوازده ماه و اگر جمع نحسها بود هبوط و احتراق یا وبال دلیل کند بر دوازده
روز و اگر مریخ در طالع باشد یا در وسط السما و مسعود باشد و سعدی بوی ناظر بود دلیل کند
یا تر ده سال و اگر مریخ در هبوط بود یا محترق یا در وبال یا بنحوس یا تر ده ماه دلیل کند و اگر با محترق
بود اندر هبوط بود یا در وبال یا تر ده روز بود و اگر اینکه کفته شمس بود و بنکر حال بود نوزده سال
و اگر نحوس باشد یا در هبوط بود یا در وبال نوزده ماه دلیل کند و اگر جمع محب باشد چون هبوط و نظر
نحسی یا جامع نحسی یا در وبال نوزده روز بود و اگر زهره بود هشت دلیل کند و اگر نحوس بود از آن نحسی
که کفته از دیکران هشت ماه بود و اگر جمع محب بود بیست روز و اگر قمر اندر طالع بود یا بوسط السما بود
و بنکر حال بود و یا دلیل ملک و عمل وی باشد و بطالع ناظر بود و اندر شرف بود بیست و پنج سال بود و اگر اندر
بود بیست و پنج ماه بود و اگر جمع محب بود بیست و پنج روز بود و یا این همه نیز مستولی اگر بنکر حال بود و دلیل
او بر سالها یا ماهها و سعدی بوی ناظر باشد از نظر مودن آن جایگاه قوی‌تر بنکر حال سال صغری خویش تیر را

فزاید چنان مستولی مشتری باشد اندر طالع یا اندر وسط السما بود زهره بوی ناظر بود از جایگاه مراغم
خویش از نظر تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره بوی ناظر باشد هشت سال
زیادت کند تا نوزده سال کردد و اگر زهره بد حال بود هشت ماه زیادت و اگر جمع نحس بود زهره را هشت
روز زیادت کند و اگر نحسی ناظر بود بکاهد چنانکه زحل از مقابله و مربع از تربیع بمشتری ناظر بود یا اندر
سال صغری خویش چندان سال کم کند و اگر نحسان ضعیف حال باشند باندازه سال صغری ماه کم کند و
اگر جمع نحس بود یا ده سال صغری دور کم کند و اگر مستولی یا رأس بود چنانکه سال صغری مستولی
دلالت کند بر سال یا ماه و روز ربع آن زیادت کند و اگر یا ذنب باشد رنج آن کم کند و آن اصل کار
کفته نیک یاد دار تا خطا نکنی **فصل هجدهم در آنکه حال حصار کرکشاده شود یا نی** طالع
سوال یا بوقت رسیدن دشمن نزدیک حصار یا بوقت افتادن خبر او تا دراست کرد بدانکه چهار
اوتاد دلیل چهار دیوار حصار است و طالع دلیل دیوار در افتر و شوق آنشهر است و تد وسط السما
دلیل دروازه و اوتاد دلیل دیوار جنوب آنشهر است و تد غربی دلیل دیوار و دروازه مغرب آنشهر است و تد چهارم
دلیل دیوار و دروازه شمالی آنشهر است هر وقتی که غمی در اوتاد در ایام حصار کشاده شود اگر غمی در اوتاد
بود کشادن حصار بسبب اهل آن حصار باشد و اگر اندر اوتاد سعدان باشد حصار کشاده نشود
بنکر بصلح و اگر بطالع نظر دارد از سود از سوی اهل آن ولایت رانیکوی باشد بلجوئی با ارباب
و اگر ماه و بطالع اندر آید و بشاره نحس بوند و آنشهر ستاره ابلاق رسد از جاسوسی یا از سوی و اگر
بسعدی متصل باشد از سود اهل آن شهر ستاره نیکوی خواهد و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب بود
طالع باشد اندر آنشهر ستان مردمان بزرک و سیار زیاد باشند و دشمن از ایشان بترسد و بنکر این و کوکب
تا شد و تدبیر شد مبارزان و عیاران بدان جا باشند و اگر طالع برج اسد باشد آن مهتر زمردمان بزرک
باشد و اگر عقرب باشد آن مرد مبارز باشد بشاه و معروف بود بکشتن و اگر ماه از حد اوند طالع
بازکرد دلو نظر مودن و بصاحب هفتم متصل شود بعد از آن رسول مرد دشمن را بدخواه بود از اهل
آنشهر بخشان نیکوئی را تمام کننده و اگر صاحب هفتم نظر مودن بود و مبارنجی کوی باشد بغیر و صلاح و
نیکوئی هر دو کروه خواهد و اگر از صاحب هفتم از عداوت منصرف شود و بصاحب طالع نظر مودن
بود مر اهل آن آنشهر و شهرستان را آن رسول نیکوئی خواهد و از دشمن بدی شنود با از اهل آنشهر نیکوئی

کوید و دشمن صلح خواهد ولیکن عدد کند و اگر با هر دو دلیل بعداوة باشد زنان آمیزی کند و دزدی
و اگر قمر از صاحب هفتم منصوف شود رسول از دشمن آید و اگر قمر از صاحب طالع منصوف باشد رسول از
اهل شهر زود بیاید و اگر قمر از هر دو دلیل بطرف مودت بود خصم بر اهل شهر جمع کردد و رسول کرد نیز
و قمر از هر دلیل که منصوف شود از نظر عداوت غدر از آن کروه باشد و هر دلیل که متصل شود بودت
آن کروه صلح جویند و اگر هر دو دلیل آن یکدیکر متصل باشد بنظر مودت میان ایشان صلح باشد اگر
قمر نیز بنظر مودت بود این صلح باتفاق رسول باشد و اگر قمر بنظر عداوت بود کم بینما بیا کند و تعصب
انکیزد و اگر کوکبی دیکر باشد که بدین دو دلیل بنظر عداوت کرد از جنس آنکوکب که دهی باشد که صلح عهد
و تخلیط افکند و اگر قمر نحوس باشد رسول خیانت کند و اگر نحوس کننده زحل باشد رسول را اسیر کند
و اگر مریخ باشد بکشد **معرفت آنکه حصار کی کشاده شود** هر وقتی که آن نحس بر حطالع رسد یا بدر
و بدان روز شهر کشاده شود هر درجه دوازده روز و اگر آن نحس زحل باشد کشاده نباشد حصار
الجهة فرود آورد در حصار باشد یا از سبب دین یا غارت و اگر مریخ باشد از آفتن باشد یا تیر و اگر عطارد
باشد از مکر و حیلت یا از خیانت یا از قرض نامه و کتابت و اگر شمس باشد از مناظرت بود یا هیبت یا سیاست و اگر
ذنب بود یم باشد که بر آن شهر سختی رسد از چیزها که زنده و پلیدیها و کرده و مار اندا خاتن هر کدام برج که
آن نحس بود تباهی بدان ناحیت باشد و اگر نحس اندر برج مشرقی باشد بجانب مشرق باشد بلا و شر و اگر در
برج بادی بود بناحیت مغرب باشد و همچنین بدیکر بجها قیاس کن **معرفت حال شهر بنیکی و بدی**
اگر طالع اساس شهر بدان بهتر باشد احکام از وی درستر تر توان کفتن و اگر طالع شهر معلوم نبود بنکر تا
شهر والی آن شهر را طالع چیست و از وی حکم کن هم صواب آید **قول بعض مصری و الیس فیلسوف**
اگر شهری باشد و تو طالع اساس آن شهر بدانی هر وقتی که امیر و والی آن شهر از احوال آن شهر خبر کند و از تو
سوال کند بدو تا سهم السعاده در کدام برجست آن برج طالع آن شهر باشد یا آن برج اولی تر باشد طالع
شهر هر حکمی که از آن برج کنی همچون طالع آن شهر آید یعنی آن برج باشد که از اوتاد طالع آن شهر باشد چون
این معلوم شد درجه طالع را یعنی درجه سهم السعاده را قیر کن اینها میران همچنان که مولود را هر وقتی
که بشعاع یا بعد نحوس رسد یا نحسی بدان درجه شعاع افکند اصل آن شهر را نکبت رسد و آن شعاع و
جد سعدی رسد سعادت و دولت باشد اهل آن شهر را و فراخی نعمت و نیکویها بود هر وقتی که

نحسی

نحسی بالا و تا طالع آن شهر اندر آید یا بمر تعارتا و اندر آن شهر آشوب و فتنه و مشغولیها خیزد و اگر
نحس بمثلثه و مسدسه طالع باشد خبرها و مشغولیها بدید آید و تباهی غلات و اگر سعود اندر
آید نیکوی غلها بود و بسیاری عیش و طرب و آمد شد قافلها و نیکو تجار آنجا زنها و سلامتی راهها
و نیکو تا آن نحس جدا و تنکدل خانه است و بکدیکر باکاهست خبر و شر از آن نوع باشد و اگر نحوس در
برج و خانه بود **فصل نوزدهم در معرفت کمیت و کیفیت سعادت و نحوست** اکنون یاد کنیم احوال صناعت
دهم اندر دوازدهم از دوازده خانه و پیش از آنکه بوی مشغول شوم فصلی چند از سعادت و نحوست
بکویم اما بدانکه سعادت و نحوست برنج وجه است از وی سعادت بود و وجه است و نحوست بر دو
و پنجم مشترکست اما وجه اول از سعادت و او سعادتیست مفرد و آن چنانست که مردی کنج یابد
یا مال مدفون کنجاوند و زمین بدانبود البته یابد یا مروارید و عنبر یا چیزی کران مایه بیابد و یا
اندر مغاران زر و سیم و یا جواهر یابد و اگر از پنجم چیزها و ما شد این کسی را یافته شود این سعادت
باشد که از کسی بسنده باشد و بوی رسیده و اصلا وی از آن باشد که صاحب طالع اندر مواضع
باشد یا وی متصل باشد و یا صاحب طالع و صاحب وسط السما یکی کوکب باشد و مسعود بود و
السعاده و سهم الغیب بود و اندر طالع بود یا اندر وسط السما باد و اما وجه دوم از سعادت نیست یا مال
و آنچنانست که مردی مزدور کیر بکار کردن و آنکار تمام کند و مزد نشاید یا کاله فروشد و بها ستاند و یا
پیشه خویش بکند و دست رنج خود بستاند و اینچنین و ما شد این سعادتی باشد یا ضافت و
اصل اینچنین باشد که صاحب طالع یا صاحب وسط السما اندر مواضع صاحب هفتم باشد و بوی متصل و
و از صاحب هفتم و صاحب هشتم مسعود باشد و مقبول اما وجه سیوم از نحوست مفرد آنست که مردی را
مال غرق شود بدریا یا بآتش سوزد یا بجایکاهی افتد که هیچکس را بروی دست نرسد و این مال از وی جدا
باشد و کسی فایده نبود و اصلا این چنان باشد که صاحب اندر برج مرجع غریب یا هبوط یا وبال بود یا محترق
شود یا در آن برج که باشد هیچ کوکبی اتصال نبود بوی و یا نحوس قاطع یا جمع نحسها بصاحب وی و یا اندر وی
باشد اما وجه چهارم از نحوست آنست که باضافتست و آن چنان باشد که دو یار باشند که دو یار باشند و هر دو با یکدیکر
جنک کنند و هر دو کشته شوند یا هر یکی مال یکدیکر را تباه کنند این نحوستی باشد باضافت که یکدیکر
یکی از ایشان را منفعت باشد و اما وجه این از آن باشد که او هر دو نحوس باشند یکدیکر و یا اندر هبوط و

احتراق باشند و برابر باشند هر دو بجمع محنتها و یکدیکر از نظر تربیع و قران فاسد باشند اما وجه
پنجم وی سعادت و نحوستست باضافت و آنچنانست که مردی مال کسی بستاند بر سبیل قهر و غلبه
و ستم و ستانده مال را سعادت باشد و خداوند مال را نحوست بود از روی مال و زیان باشد
و این از جهت آن باشد که نحسی اندر مواضع خویش بود و صاحب ثانی طالع کسی را فاسد و نحوس کند و این
نحس کننده از آن نحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و اینچنان باشد که زحل اندر جدی باشد یا
و متصل و مشتری راجع باشد یا محترق اندر و بال یا ساقط زحل از مشتری مسعود باشد یا مشتری
از زحل منحوس شود **و اگر شدید الوتر و مستر خی الوتر** و اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر ضیاعت
و بآخر و تر خویش باشد که راجع خواهد کشتن اینکس ضیاعت خویش بجایکاهی رسد و بنهایتی رسد که
از سعادت و نیکوئی بنحوست قوی باشد و باز زود تباه شود و نقصان کیرد از آن سعادت و نیکوئی
و وقت رسیدن بغایت و نقصان باندازه سال صغیری آن کوکب باشد و همچنین دلالت کنند هر
سعادتها اگر مسلم اندر سلطانی و عمل باشد و یا از خصومت و کوکب آخر و تر بود یعنی مقسم اول را
نزدیک باشد دلیل کند بر آنکه سایل بدان عمل برسد و باز بر خصم ظفر یابد و باز زود بعضی اندر آید
حاجت تباه شود و اگر کوکبی اندر آخر حجت باشد و یا آخر و تر رسیده بود و خواهد که مستقیم شود
بر دلالت کند بر دوام و سعادت تا اندر صناعتش تمامی عمر و اندر آن ضیاعت باول عمر نحوست باشد
و کم مال و بیروزی و مکروهی بسیار از آن صناعت پیش آید و باز زود بر کردد خالص از تمامی بنیکوئی و
برابر است و نیکوئی تمامی عمر همچنین باشد حال اندر چیزها اگر دلیل بدین صنعت باشد که کفتم و اگر
مسلم از مناظرت و خصومت باشد و ما از طلب و عمل سلطانی پس دلیل کند بر آنکه اینکس را بدان
شود از خصم و مغلوب شود و عملش از دست بخواهد شد و با خال بر کردد و بر خصم ظفر یابد و عمل
آرد و کارش قوی شود با تمامی عمر **زیادت و نقصان در سعادت** اگر صاحب ثانی با صاحب هفتم
یا صاحب عاشر صاعد باشد بشمال مال بسیار کسب کند از مردمان یا جاه و حشمت یا خود تو اکر بود و اگر
صاعد باشد بفلک اوج مال از دوسا و ملوک کسب کند و اگر هم بفلک اوج هم بشمال صاعد بود مال
از ملوک بزرک عظیم الخطر کسب کند خاصه از مردمان بزرک و عظیم القدر و همچنین نظر باید کردن اندر
مال و از دلالت خانها دیکر بدین وجوه حکم باید کردن و اگر بعضی از دلالت خانها بدین صفت باشد بدان دلیل باشد و در

واجب

واجب کند **تفصیل سعادت و نحوست** اما بدانکه خانها در مولید و مسائل بر سه حالت کردهی
مردمان اندکه سعادت و بدبختی ایشان از اسلاف کرفته باشد با قرابتهای ایشان و کروهی مردمانند که روز
روز بر بهتر می شوند و کارشان قوی تر می شود و کروهی اند که از درجات و منازل برتر بر تر بکردند
و فرو تر همیشوند و کارشان ضعیف تر همیشود و اما آن کروه که سعادتشان ثابتست آن بود که اولا
سعادتشان اندر اوتاد باشد و هیچ ساقطی با ایشان نظر ندارد و آنها که شقاوتشان ثابتست آن
آن بود که اولا نحوس اندر اوتاد بود و هیچ کوکبی سعد بوی نظر ندارد و نه بر ایشان بکوکب سعد متصل
شود و آنها که از منازل فرو بر و زبر و زبهتر و بر تر کرد همیشوند آنست که اولا طالع السعادت صاعد
بود بفلک هر روز بر تر همیشود و درجات بر تر همیشود و هر کار هر روز قوی تر همیشود و سعادت
همی افزاید و آنها که منازل ایشان بلند باشد و نیکبخت باشد و درجاتشان هر روز و فرو تر همی آید و کار
ضعیف تر همیکردد و این بخت آنست که از اول طالع ایشان بسقوط متصل باشد بعضی ساقط بود و اندر
نظرش سقوط باشد و آنها که کاه کاه برتر باشند و کاه کاه فرو تر این در زمان نیامده باشد و آن از جهت آن
بود که اولا ایشان بسقوط متصل باشند بعضی از سقوط بارتفاع باشد این کروه مردم و کاه باد دولت بود
و کاه با محنت **صفت حدود و احوال خانها** اما بدانکه حالها بر سه وجه است و حجر دیکر نیست
حال ماضی را از انصراف کواکب توان دانست و از خانها، زایل و حالها مستقبل را از اتصال کواکب
توان دانست و از خانها مایل و حالها و قوی را از مواضع کواکب و اذناب ایشان توان دانست و از اوتاد **حدود**
اتصال اما بدانکه هر دلیلی را از مولود یا از مسائله حالت انصراف دلیل کند بر آنچه کذشته است و موضع
دلیل اراده نماید در آن خالی که اندر وقت و اتصال دلیل اراده نماید بر آنچه خواهد بودن و حال فساد و صلاح
سعادت و نحوست دلیل انصراف توان دانستن **معرفت کمیت نحوست فلک** اما بدانکه نحوستهای فلک را
بر شش وجه است و نحس بر چهار است چون زحل و مریخ و دو نحس دیکر است بعرض و او چون عطارد است که از زحل
و مریخ باشد یا بطبیعت ایشان بود بنظر یا باتصال و دیکر بشمس است که با مریخ است باشد خاصه با تربیع و مقابله
و یا مقارنه باشد پس وی نحسی باشد و همچنین نیز اگر با زحل باشد و بدین حالها که کفتم شمس و عطارد را نحس
و لیکن نحوست عرضی چو هر دو نحس دیکر است اما کمی در مواضع و آن چون راس و ذنب است و کمی این هر
حال جمع شود بر زهره بنظری از سعدان مولود یا سایل جمع باشد و اگر صاحب ثلثه اول از زهره یکی

حال بود با این همه منفعتها و نیکوئیها باید و اگر بد حال بود با همه که خصمی بود بد بخت بود و حاجتمند
یکنکم طعام و شوار **معرفت آنکه تا کدام دلالت** و هر دو وقتی که دو دلیل دلالت نزدیک خیر هر دو یکدیگر
متصل شوند دلیل از خیر مولد شود چنانکه عطارد صاحب سهم سلطان بسود و مشتری صاحب
وسط السما و هر دو یکدیگر ناظر باشد متصل باشند بوسط السما ناظر باشند دلالت کند بر ارتقی
بر سلطانی یا خود همه عمر بسلطانی گذارند و اگر کوکبی که دلالت کند بر سعادت وی را ایدالله و الهدیه بود و زاید
النور و باهر و نضاعد تر باشد بفلک اوج یا صاعد تر باشد بعرض خاصه شمال دلیل کند بر آنکه این مولود را بار
روز بروز خان بهتر شود و سعادتش فزون گردد و اگر این کوکب هابط بود یا جنوبی یا ناقص رصدان باشد
گفته **معرفت ثبات سلطانیت** و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سلطانی صاحب هشتم باشد یا صاحب چهارم
دلیل کند بر آنکه وی اندر سلطانی نیرو و هر کو از اعزا نباشد و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب وسط السما
بود متصل بود بوی آن معزول بعمل خود باز آید **معرفت وقت سلطانیت** اما بدانکه معلوم که عالم دو قسم است
که هیچ چیز از نیست اگر صاحب طالع را شمس قبول کند یا جایگاه شمس بهتر از صاحب طالع بود بر قبال آن
یا سایل ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند و موضع زحل بهتر باشد از شمس بقبال یا صاحب وسط السما
وسط السما و مولود روزی باشد این همه دلالت کند بر آنکه ملک گردد و عالم یکبرد اما اندر مولد بهتر که
طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما قبول کند صاحب طالع با قبول کند این مولید دلیل کند بر ملک
و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت ملک باشد و اگر جز این باشد ملک گردد ولیکن کارش بخت بزرگ شود
و چون قبول دیدی چنانکه صفت کردیم و بفساد کواکب آنگاه بکن بزرگ مردی حکم کند
بفرمانی که فرماید همچو زمان ندارد و گر اندر عیب کسی او را مخالف باشد و بود که بمثابه عمر ملک
اگر قبول اتصال اسوم بود با خر عمر ملک یکبرد و این اتصال آنگاه بود که ما دام اندر آن برج باشد اندر آنکه
نیرین چون بصاحب طالع دهند پی قبول هم ملک یکبرد و اگر قمر بوسط السما طالع مولود اندر شود و باشد طالع
آن برج ملوک باشد و صاحب قبول اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر حادی عشر باشد بنزلت ملوک رسید
و باشد هر که عالم یکبرد و پادشاه عالم گردد و الله اعلم **فصل بیستم در معرفت احکام صاحب دهم در ولادت**
خانه خداوند دهم اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکه سلطان کاری و عملی بوی دهد پی آنکه مولود یا سایل طلب کند
و از آن عمل از سلطان خواسته کرکند و زندگانیش از آن بود و نیکوئیها یابد بسیار و اگر مقبول بود بزرگی کا دها

بود

بود و قوت حال و زیادت قدر و منزلت و نام و صورت و کشتن از کاری بکاری و خوبی حال و کشتن و دوام یکین
و مولود بر نادرش گران بود و خاصه آنکه اوند طالع را بخانه الفت بود و اگر این کوکب نحس بود مولود را از آن
ضرری رسد و بکشتی و اگر این چنین صاحب رابع بود از پدر رسد اندر و همچنین بود اگر حال اشاه با افتاب اندر
طالع بود نحوس بود و اگر خداوند هم اندر طالع یا مقبول بود نیک نباشد بکار سلطان اندر آمدن خاصه
که طالع سرطان باشد و اگر صاحب طالع حوت بود بخت نیک باشد که بصاحب طالع اندر دهم باشد یا آن کند
و اگر نیز طالع حمل باشد صاحب طالع اندر دهم بخت باشد و همیشه از قبول و شهادت یاری خواه بدین تا
غافل نباشی **البیت الثانی** صاحب دهم اندر خانه دوم باشد مولود یا سایل از حال معاش و کسب نیک باشد
و باشی باشد که سلطان او را بمعاش یاری کند و اگر اندر خانه نیکوحال باشد و صاحب ناظر او بود مظفر
و پیروز بود و از هر وجهی کسب کند و معاش طلبد و بدو مسعود بود حالش از آن روی فراز آید و بجهتش
با مهتر زادگان بود و زیادت مال از کارها، مشهور و کسان معروف از وجوه شنوده باشد و از
مردمان سلطان و فراخی ایشان و فراخی حال او معاش و صحبت اشراف و اکابر و برآمدن حاجتها
با ایشان و دوبدن و شنیدن با چند دوست دارد **البیت الثالث** صاحب دهم اندر سیوم باشد و اندر
مسعود بود مولود بسبب برادران و کسها از مهتران و بزرگان نیکوئی بیند و شادی و کارش خوب
شود و اگر اندر نحوس بود بسبب برادران کسها از مهتران غم رسد و هم زیان بود و بکار دست گذارد نحوس
بود و راست بنشیند بر و کاری و برادرانش اندکی بوند و اگر اندر سفرها هلال شود دور بود **البیت**
الرابع صاحب دهم اندر چهارم باشد مولود را یا سایل را پدر و مادر از بودمان معروف باشد و مشهور
و کاری کرده اندکه از آن کار دل مشغول و بیم سلطان بود و غمناکی بر آن و بزرگان اهل بیت بود و
افتادن بکاری زرک و سختی و رنج بردن و بیع و شراء خانه و زمین و عمارت بر آنها مشهور و زیادتیها
نات و خاک و غلات و اشکار باشد و زومهان نیز سلطان همیشه منازع سائل یا مولود بود خاصه
که صاحب طالع را بخانه الفت پیدا آنگاه دلیل کند بر ضرر و زیان **البیت الخامس** صاحب دهم اندر پنجم بود
بمولود یا سایل مهتران و بزرگان نزدیک و مرد ایشان او را منزلت بود و با ایشان او را صحبت بود و
نواخت یابد و رسیدن بقضاء حاجت از مال و ملک ایشان خاصه که صاحب طالع بود و مسعود بود آنگاه
از ایشان منفعتها بسیار و لیکن بفرزندانش و بخردکانش علت و دردمندی رسد خاصه که صاحب

بد و نحوس باشد **البیت السادس** صاحب دهم اندر ششم بود مولود یا سائل کسب بود و بکارها مهمل
بود و بداند بکاری فرا رسیدن و مستعلی نبود از یاری خواستن کارها اندر و از یاری نمودن و اگر اندر
نحوس بود دلیل کند بر حال بیچارگی مولود و بر حیلت ماندن و نومیدی و اگر صاحب طالع بدو نحوس
باشد پس باشد و مالش اندکی بود و زندگانیش دستایش مردمان بود و سلطان او را بر دست خویش کار فرماید
حسن فرماید بش با خود پس خویش کارها، سقط کند چون کتابی و کوکبی بانی و ماند بدین نیز از کار سلطان
شکوه و بیم اندیشه افتد و عدوی وی گردد و بیم کردن باشد و از کسب معاش فرو ماند و انقلاب حال
بود و کاری که ملالت و کفتار مردمان بود اندر آن و نابسند خدایتعالی باشد **البیت السابع** صاحب دهم اندر
هفتم باشد مولود را یا سایل را زنی باشد بمال و حسب از وی بهتر خاصه که صاحب طالع بدو مسعود بود
هنر از اهل بیت زن از اهل بیت سلطان بود و نیز باشد که با کس سلطان دعوی و خصومت افتد خاصه که
طالع بدو منحوس باشد سلطان منازع او شود و مردمان را بزرگ را با وی عداوت و خصومت شود و
مادر و پدر و یاران زن را بر و سلطانی بود انباز را بر وی حکم روانی بود و خصم را بر وی غلبه بود و با
زنان بزرگ کار افتد و زبردست ایشان شود و از سلطان بآن اسرار الحاح بود و از ایشان چند و
اسرار و اهلان جدا و فهر **البیت الثامن** صاحب دهم اندر هفتم باشد مولود یا سائل هر کاری که کند
اندر دانا و بصیر باشد و استاد بود و لیکن از وی مال کرد نیابدش و اگر اندر نیکوحال بود و صاحب طالع
بدو مسعود بود مولود هر کاری که طلب کند بیابد و از میوان روزی مند باشد و فرا آورده کسی دیگر
بیابد و راهها و نهانیها بر و آشکارا شود و از کارها مهتران و بزرگان بهره دارد و نیکوئی بوی دهند و منفعت
و زیادتی مال و برآمدن حاجتها از پس رنج و دشواری و نومیدی و فزع و بیم و غم و اندوه و حریصی و حرکت
از حلال و حرام باشد نکر شغل سایل یا مولود کاری باشد سست چون رده شوئی و کوکبی و کاری که
بمردگان باز گردد خاصه که صاحب هشتم را یا زحل را اندر این میان شهادت بود **البیت التاسع** صاحب
دهم در نهم بود مولود یا سائل اندر غربتی کار سلطان کند یا منفعتی یا حرفتی معاش از آن روی باشد و کم
حیلت بود و کم دستگاه بود و اگر با صاحب نهم متصل شود نیکوئی فرو شود و بهره باشد کار و بیند و
شکسته شود و کار خویش را دشمن دارد و یا شد نیز که بغربت افتد از بهر کار خویش و لیکن بشتر تعسر بود از کار
کار و از رای برای کشتن بسیار بود و سفر کند و از روی سلطان و مهتران مشغولی افتد و بدر ایشان افتد

البیت العاشر صاحب دهم در دهم باشد مولود با همت و با حکم بود و با عجب بود و درست حدیث بود
و اگر اندر نیکوحال بود و بنظر صاحب طالع بود مولود را اندر کار خویش بزرگوار شود و بلند گردد و بانک
و نام او و شهرها بر آکند و سخن و او و حکم روای قوی گردد و هر کاری که بکند بدان اندر مشهور گردد و بدر
سلطان و نزدیک مهتران و بزرگان معروف شود و حالش بلند گردد و زندگانیش بکار سلطان
گذرد و کار سلطان کند و بکارها اندر دانا بود و با صبر و با رای بود و صواب کار بود و ظفر
و پیروزی باشد بمهتران و بزرگان و بنزدیک سلطان مقرب بود و تمکین و قبول حال و دستگاه
و نظام کار بود و نیز دلیل زندگانی بود و اگر پیشه و رباشد از اول برج وسط السما یا در حد وسط
السما حدها بشمری تا چند دست باندازه آن حدها هر کاری که بدان حدها منسوب کرده باشد
و آن حدها که بمستقبل است آن کارها بکند و نیز گفته اند که حد وسط السما دست اقرار کار باشد
اندر وی کارها بکند **البیت الحادی عشر** صاحب دهم اندر یازدهم بود مولود یا سایل نیکوحال
و نیکو معاش بود و با سعادت و مظفر و پیروز باشد بر دل نهد و با امید افکند و با سلطان و
سلطان صحبت باشدش و دوستی و از ایشان منفعتها و شادی بیند و اصناف دهنده بود بحق و بحقانی
و راستی کوشنده و بعهد و میثاق راست باشد و ثنا و حمد از بزرگان یابد خاصه که صاحب طالع
بدو مسعود بود **البیت الثانی عشر** صاحب دهم اندر دوازدهم باشد مولود یا سایل از کارها
محروم باشد و کم کسب باشد و ناتوان و سلطان و مردمان بزرگان او را عداوت و دشمن باشند و
از ایشان بدو همه غم و سختی رسد همه مال او هم بتن و کارها و زندانیان کند کار و پیشه او اندر آن
باشد و هر کارش بعیب آید و از کار خویش دور افتد و هر کاری که کوید بدین کار خواستن کاری نامحق
بدید آید دلیل کند بر شوریده شدن کارها و ناخوشی حال و رسیدن مشغولی و غم و اندوه و انقلاب
و ضعیفی و جدا شدن از دین و پیش آمدن جفا و ناخوشی از بندگان و ستور و برده و کار سلطان
محروم بود و هیچ امیدی نیابد و خواسته اندکی بود و زندگانی نه وجه دیگر کند از **فصل بیست و یکم**
در اختیارات اختیار عقد و لوا چنان باید که طالع را و صاحب طالع را بصلاح آری و قمر را
بجایگاه نیکوئی و همچنین صاحب طالع را بخانه نامرتبه یا بخانه مشتری و مریخ را بطالع یا بصاحب
طالع ناظر کن از تثلیث از جایگاه موافق تا عقد لوا مبارک آید و پایدار و الله اعلم **اختیار ملاک**

ملاک کردن چنان باید که طالع و صاحبش و قمر پاکیزه باشد از نحسان و از همه عیبها و طالع و
بروج قمر بر جهاء ملوکی باید بود و خانه کوکب علوی باید چون حمل اسد و قوس و ماه میزان و دلو و
سعدان در طالع مستعلی باید و اوتاد قایم بود و طالع او بروج قمر ثابت باید و صاحب طالع و اند
وسط السما باید مقبول بصاحبش و زهره یا مشتری در طالع باید یا بنظر طالع و شمس بوسط السما
باید و صاحب طالع و صاحب وسط السما مستوجی الوتر باید آن کار ثابت و پایدار باشد و اگر شد
الوتر بود زود زوال آید و نحسان ساقط کن و ماه و صاحب طالع و صاحب دهم مشاکل یکدیگر
باید یعنی از شکل ملوک تا مبارک آید و هیچکونه زهره و مشتری اندر چهارم مباید که انجام و تنها
سعادت باشد و لیکن صاحب رابع پاکیزه باید از همه نحوستها و مسعود و مقبول باید و صاحب طالع
اندر رابع نباید و نه صاحب رابع اندر طالع و از صاحب دهم اندر سابع تا دانسته باشی **اختیار**
حاجت خواستن از ملوک صاحب طالع بنظر مودت صاحب وسط السما باید و صاحب وسط السما
بنظر صاحب طالع و هر دو از یکدیگر مقبول باید و قمر در وسط السما بشمس از نظر مودت و از جایگاه
نیکو باهر حاجتی که باشد تمامی بر آید و اگر این حاجت خواستن بنام بود بصلاح از عطارد آرد و بصلاح
وسط السما متصل کن و با وسط السما اگر مقبول بصاحب وسط السما و بصاحب طالع و بطالع ناظر کن
تا مراد بحاصل آید **اختیار بیرون آمدن از کار سلطان** چون خواهی که از کار سلطان بیرون آیی باید
که طالع و صاحب طالع مسعود بود و از صاحب دهم منصرف بود از مودت و قمر از شمس منصرف بود بمودت
و قمر و صاحب طالع بزهره یا بمشتری متصل بود از نظر مودت و ماه مسعود در بر جهاء زاید باید تا از
کار سلطان خلاص یابی و روزگار بنیز بر سعادت بود **اختیار طلب کردن حشمت و عزازان** طالع برج اسد
باید یا برج ملوکی و آفتاب بوسط السما و مشتری در طالع و طالع برج مستقیم و تا آن و همچنین برج وسط
السما ماه یا آفتاب و مشتری متصل الاتصال موافقت صاحب طالع در طالع و اوتاد قایم کن بحدیث
تا چرب دیدار کنی یا حاجت خواهی و یا سخن گویی و یا چیزی سازی از معنی الفت میان تو و میان سلطان
نیکو و مبارک بود **اختیار عقد عروجاه و عقد اللسان** طالع برج مستقیم الطلوع و صاحب طالع بر
و مشتری باید و عطارد بمشتری پیوسته و ستارگان سعد در اوتاد طالع و اوتاد قایم طالع بر اسد
یا برج ملوکی باید آن مرد بر آید و حاصل شود و طالع با وتد و وسط السما بعقده راس باید و عقد طالع

با استقبال اگر بیش از اختیار بود سعدان ناظر باشد بشعاع یا بحد و آن سعدان بطالع ناظر باشد بشعاع
یا بحد یا بصاحب طالع تا مقصود بتمامی حاصل شود و این اختیار در عقد دوستی و عقد نکاح و عقد
لسان محبت را شایسته است و این اختیار دیگر که پیش گفتیم هم سر مکتوم و اختیار حشمت و عزوجاه
و حرمت راست که علی یا خیری از ضیاعت و دعوت و صنعت که بسیاری مقصود بحاصل آید **اختیار**
وقت دعا کردن بوعشر گوید که ملوک یونان هر گاه که دعا کردندی خواستندی که دعاشان
مستجاب شود راس را اندر وسط السما کردندی یا مشتری را چنان کردندی که وی را بدیدندی و مقبول بودی
و ماه را متصل کردندی بخداوند طالع را متصل کردندی بمشتری و ناظر بر راس از نظر مودت و مقارنه
نیز از نظر زیرا که مقارنه شارکان نزدیک بعضی از عمان نحوس باشد و نظر نحوس نباشد که مسعود باشد
چون چنین کردندی دعا مستجاب شدی و هر چه از خدا بتعالی بخواستندی بیافتندی و این قول حکما
یونان است **اختیار بیعت کردن و تاج بر سر نهادن بر تخت ملک نشستن** چنان باید که طالع و صاحب طالع
و قمر در برج مستقیم الطلوع کنی و سعدان با شد بطالع و از برج ذو جسدین قوس و حوت نیز نباید
بود و صاحب دهم را قوی کن با اتصال با قران صاحب طالع کن و مقبول و نیز با یکدیگر ناظر کن بمودت
و اوتاد را از نحوس پاک کن و سعدان در اوتاد کن و در کواکب ثابته آنکه بقدر اوتاد است باید در دو
بدقیقه طالع کن یا بدقیقه وسط السما و حذر کن از ثابته قاطع و منحوس و صاحب طالع و قمر و اند
برج ثابت کن خاصه تر اندر اسد و عقرب و از تربیع و مقابله و مقارنه نحسین نیک حذر کن با نظر
ایشان با اوتاد یا صاحب دهم و صاحب طالع و شمس و قمر نباشد و هر دو نحسان را و ذنب را ساقط کن و
شمس اندر حمل باید یا مثلثات وی و مستوجی الوتر باید صاحب وسط السما تا سلطان پایدار بود و افتد
و هر چه خواهد نواند کردن و اگر شدید الوتر بود پایدار نباشد و روزگارش مرسنو شود **فصل بیست و دوم**
در احکام هفت کوکب و محور هم اندر دهم زحل در دهم دلیل کند بر آنکه کارش بسته گردد و گرهها
گران بر آید و چوب بر آید با خویشی و کوشیدن و اگر برج حمل بود بهم بود از سلطان که خطر بود بشر و کارش
تباه شود و از چوب و زخم از سلطان بیم بود و مادرش بیمار شود یا هلاک شود و اگر این برج سر طان بود
حشمت و جاهش شکسته شود و اگر این برج میزان باشد و زحل مسعود و مقبول بود اگر آنکس از
اهل بیت مملکت بر دمار ملک و پادشاه نبود و اگر از اهل بیت ملک نبود دولت و حشمت بدرک یابد

مشتری در دهم دلیل کند که حالش نیک شود و آبروی زیادت شود و عز و جاه و قدر و منزلت
یابد و با بزرگان و ملوک صحبت افتدش خاصه که برج قوس بود و اگر تجارت کند سود بسیار رسد و حرص
کرد دشنیدن علم و حکمت و صحبت افتد با پرهیزکاران و اهل زهد و توبه کننده باشد و اگر نهاده
ندارد بسی خیر نبود و آنچه بود بشنود و اندیشه کرده **قمر در دهم** دلیل کند که کار ویران شود و حشمت
و داوری افتد و بیم بود که بر تن وی جراحتی رسد و بسیار بود که صفرا بر وی غالب شود زیرا که قمر
اندرین جای همچون صاعقه است و اگر صفیر کند از دزدان نهیب رسد هم بجان و هم بخواسته و
بازرگانیهاش بخیر بود و از آتش بیم بود و بمادر و پدر جنگ افتدش و مادرش را بیماری و
بیم بود و بازرگانیها با جنگ و مشغله بود و اگر شهادت بود و ش و مقبول بود و این برج جدی بود
راه نما بدیر قوت حال و یافتن عمل و سلطانی و اگر بشمس با صاحب خانش مسعود و مقبول بود خداوند
خیل و علو و حشم و اگر از اهل اشراق نیکوئی یابد از سپهسالاران و امرا خاصه اندر تجارت با ایشان
شمس در دهم دلیل کند بر آنکه اگر سلطان شود سلطانیش سخت نیکو شود که این برج ثور بود و اگر
آنکس از اهل اشراق باشد نیابد تر رسیدن بسبب بیم و شما که در زدیده آید یا مصوب و با سلطانیان
نیابندش آمیخته و با بندگان مایه از بیماری بیم بودش و در سفر و نیک دل باشد بدان روزگار و هر کاری
که محال بود نیابد کردن که آشکارا شود و کارش بسته شود و حاجتش بر نیابد و اگر شهادت دارد
و مقبول بود راه نماید بر خوبی عمل و کشایش کارها و روانی عمل یافتن یا کاری نو پیش گیرد و دولت
یابد و از سلطان نیکوئی بیند و اگر این برج میزان بود از عمل معزول شود و کارش آشفته شود و
بیماری و غم و رنج و اندوه رسد **زهره در دهم** دلیل کند بر زیادت مال و لیکن پرهیز باید کردن از
جایی که غوغا بود حذر زهره بد بنجای دلیل غوغاست و بدانکه سعد است منفعت کند و بدانکه تربیع
طالعست زنان بروی کردن شی کنند و نار کنند حذر باید کردن از زنان تا ناخوشی بیش نیاید اگر
شهادت و مسعود بود دلیل بیش آمدن شادی بود و منفعت از طبقات زهره و نیکوئی حال
و گشادگی کار و روایتهای بازرگانی خاصه عطر و پیرایه و مانند این و اگر شهادت ندارد و از طبقات
زهره وعده و امید و فا نباشد و آنچه طمع دارد و امید باشد و لیکن نیابد و حاجت قاضی شود
عطارد در دهم دلیل کند بر آنکه بازرگانیها منفعت کند و سود بدید آید زیرا که عطارد بدینجا کاه

سعادت و منفعت کند اندر بازرگانی و پیشه و عمل و از معنی دانش بسیار چیز حاصل
کند و طریق دانش و عمل بر وی آسان شود و اگر مقبول نبود یا شهادت نبود گفتگوی در زشت
بدید آید و اندیشه بسیار بود و لیکن چیز کمتر باشد و اگر این برج جوزا یا سنبله و عطارد
سریع السیر بود علی الحکمت بر وجه سلطانی بدست آرد یا صاحب تر سلطان گردد و یا محلی بزرگ
یابد از معنی حکمت و علم و عدل و بزرگی و امارت **قمر در دهم** دلیل کند بر آنکه شغلش از حالی
بحالی گردد و تدبیر افتد از عمل بعمل کشش خاصه که برج ذو جسدین بود و زود از آن بدیر
پشیمان شود و از غایت و کمشده آگاهی یابد و از کودکان نارسیده غم و اندوه رسدش و با اهل
سلطان از آزار افتدش و پرهیز باید کرد از طبقات سلطان و هیچکاری با صواب نشاید کردن که
راز وی آشکارا شود که ماه اندر نجاد هنده و غمازاست و اگر شهادت بود نیک بود و بیمار را
معالجت کردن و نیکوئی یابد از سلطانیان و نشان دزدی اندر کارها و سفه پیش آید و اگر این برج ثور
بود و آنکس از اهل بیت ملک ملکت و پادشاهی یابد یا بدیاره خویش و اگر عام بود کارش سخت
قوی گردد **راس در دهم** دلیل کند بر آنکه کسی حاجت افتد و حاجتش بر آید و عز و مرتبت یابد
و با بزرگان پیوستگی افتدش و ولایت یابد و ظفر برد بر دشمنان و بر وی علتی نرسد از برا که عناصر یابد از
کاری کاری و دو و منفعت یابد و نیکوئی و این آنگاه باشد که بدرجه دهم بود راست و اگر مشتری بود
یا وی راست یابد و نیز هر دعائی که بکند اجابت شود و اگر طلسم کند نیک آید و اگر قمر بطالع بود
یا بموضع سعد بود یا بوسط السما و مشتری یا راس هر دعائی که بکند اندر ساعت اجابت شود **دنب**
در دهم دلیل کند بر پیش آمدن غم و اندوه و ناخوشی و زسوده و گفتگوی اندر عملها و مردمان
حذر باید کردن خاصه از ناکسان و معیوبان تا ناگاه بر پیش نیاید **فصل بیست و سیم در احکام مزاجت**
و احتراق و فساد و نحس جهت صاحب دهم چون صاحب دهم راجع شود از کارها بزرگان
و سلطان و اسراف و بر دهاء ایشان و دور باید بودن و پرهیز باید کردن از رای و تدبیر همیشگان و هم
صنعتان و تدبیر ایشان هیچکاری نشاید کرد در چه سازد و از کار بنا باید کشتن و جهد و کوشش کمتر
کند که بر نیاید **احتراق صاحب دهم** دلیل کند بر حذر کردن از کار سلطان و از درگاه ایشان و آنکه با
و گفتار با ایشان و با اسراف و خاموشی از انجمن و جماعت پرهیز کند و اگر این احتراق اندر دهم بود تا

بطالع از عمل و از کار معزول شود و هولی پیش آیدش از کار و پیشه که مشغول کرده داخل
وفساد بخش اندر دهم دلیل کند بر انتقاص و نقصان اندر کار و پیشه و عمل و ناتمامی و
ناروائی هر شغل و شر و بلا و رسیدن از اهل اشراف و سلطنت اینست احکام خانه دهم
که یاد کرده شد والله اعلم بالصواب البروج الحادی عشر من الطالع و ما فیه من المسائل
اول در معرفت آنکه کسی امید دارد از میراث یا ملک یا بدیانی اگر پرسند ترا از کاری
که امید همی دارند بنگر بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و بقمر و بمشتری اگر میان ایشان
مواصلت از مودت باشد امید و منزلت بیابد باسانی و اگر اتصال از تربیع و تقابله
بود و امید و سعادت و منزلت یابد ولیکن برنج و تعب و نصیب و عنا و دشواری و اگر
مشتری یا صاحب یازدهم اندر طالع بود برودی و آسانی یابد و اگر مقبول بود بتمامی حاجت
ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود به بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر قمر اندر یازدهم بود و مقبول
ظفر بود حاجت برآید و اگر صاحب یازدهم اندر وتد بود و قمر مقبول بود آن امید تمام شود
و اگر قابل التدبیر قمر در برج ذوجسدین بود ظفر یابد بدانچه امید دارد باندک چیزی یعنی
ببعضی از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب بود سخف بود و اگر در برج ثابت بود ظفر یابد
بتمامی و اگر قابل التدبیر قمر منحوس بود تباه شود کارش پس از آنکه ظفر یافته بود و اگر قابل التدبیر
قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امید دارد و اگر خداوند طالع مقبول بود ظفر یابد
امید دارد و اگر نحسی اندر یازدهم بود از هر چه امید دارد نومید شود و فرزند از او آفتی رسد
و اگر آن نحس زحل باشد اندر امید خویش سخت دیر بماند و آخر وفا نیابد و اگر مریخ باشد امید
بخشم جوید و بجنگ برنیاید و اگر مشتری اندر یازدهم باشد بمراد رسد و بسیار بخت و فایده
یابد و از آن امید ش از آن یابد که امید دارد و اگر زهره بود امید برآید بسبب سلطان و کاری
بود بخوشی و شادی و بیاری زنان و اگر عطارد بود امید برآید بسخن و قلم یا بسبب راه دانان و بازرگانان
و اگر قمر اندر یازدهم بود که بکسی اتصال میکند از طریق آنکوکب کوی و اگر خالی السیر باشد بدست
برآید فصل دوم در معرفت آنکه دوستی میان ایشان چگونه باشد و اگر پرسند بحقیقت دوستی
میان دو تن بنگر بصاحب سیوم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان بطالع شاهدتر باشد و یا

قویتر

قویتر باشد و یا ناظر باشد وی دلیلست براندوستی میان دلیل و صاحب طالع یا قوی اتصال
مودت باشد میان ایشان دوستی باشد و قبول دوستی بود یا منفعت بود و اگر زهره یا مریخ
را شوکت باشد آن دوستی بمجامعت و اگر اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت باشد
و بیکاری و اگر اصحاب آن چهار خانه بصاحب طالع ناظر باشد آن دوستی بغایت نیک و محکم باشد
و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی مخالفت گاه دوستی بود میان ایشان و گاه دشمنی باشد
و اگر اتصال از برج ثابت بود دوستی عداوت پایدار بود و اگر اندر برج منقلب باشد
دوستی و عداوت بر یکحال نباشد بهتر اتصالی و نظری حال ایشان کرده باشد و اگر در برج ذوجسدین
بود و دلرود و رویه باشد و اگر صاحب یازدهم زحل باشد و ستانش مشایخ و دهاقین
باشند و اگر مشتری اشراف و قضاة باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و حاجبان و اهل صلاح
باشند و نیز باشد که دزدان باشند و اگر شمس باشد سلطان باشد یا عامل سلطان یا مهتران
باشند و اگر عطارد باشد دبیران و اصحاب قلم و حکما باشند و اگر قمر بود نیکان و جاسوسان و
وکیلان باشند و اگر صاحب یازدهم بصاحب طالع بتربیع و مقابله باشد میان ایشان از آب
و از بگذر خشونت نباشد و اگر مقارنه باشد با یکدیگر دوست سر باشند و باز بنگر بخداوند دو
دو جایگاه هر کدام از دو دلیل مستعلی تر باشد یا علوی باشد یا قمر او را بود یا مشتری یا شمس
وی بزرگ باشد و کار فرمای و باز بنگر هر کدام کوکب که اند و وتد باشد و دستی وی قویتر باشد
خاصه که در برج ثابت بود و اگر در برج منقلب بود یا زایل و تدان دوست بحقیقت نباشد و اگر در
برج ذوجسدین بود دوست یکدل نباشد و رویه بود هر کدام از این دو ستاره که راجع بود
از آن دوست که اندر دوستی خلاف آید و عصیان اینست آنچه اندر میان دوستان باشد از
شرط دوستی تا دانسته باشی فصل سیوم در معرفت حال مهمانی و چگونگی آن و اگر از
کاری پرسد و تفسیر نکند و گوید از کاری همی امید دارم بنگر بخداوند طالع و قمر اگر بنوشته باشد
بسعدی در او تاد یا بیاله لاوتاد او ظفر یابد و اگر نبود ظفر نیابد و اگر حاجت را خود نام بر
دارد آن خانه هشتگل سؤال وی بود از آنجا حکم کن تا درست آید فصل چهارم در معرفت حال
مهمانی و چگونگی آن اگر پرسند از حال مهمانی بنگر و بطالع که وی دلیلست بر آنکار و خانه

باشد

دلیلست بر طعام و شراب و سیوم دلیلست بر نشستگان آن مجلس و چهارم دلیلست بر طایفه
نشستن و پنجم بر سیراب و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر غریبی و خواری و هشتم بر مهمانان
گران و طناخان نهم و آنکس را است که با وی قرینست بمجلس و دهم خداوند خانه را و یازدهم و غایت
و طهور طرب را و دوازدهم ماجراها اگر اندر آن مجلس باشد هر کجا نحسی بینی حکم کن بر
تباهی و فساد آن خانه و هر کجا سعدی بینی حکم کن بنیکوئی و منفعت آن خانه که مقبول باشد
یا قوی بود نیکوئی مر آنکس را بود که بدان خانه منسوبست و هر کدام خانه که صاحبش غیر مقبول و ضعیف
یا منحوس باشد غم و خواری تباه شد صاحب آنخانه را و هر کدام دلیل که اتصال مودت دارد آن
گروه را موافقت باشد و هر کدام اگر نظر مخالفت بود آن گروه را سعادت باشد و هر کدام
دلیل که خالی بود بدان گروه کسی التفات نکند و اگر طالع برج منقلب بود لوتها بسیار خورد
آید و اگر ثابت باشد یکلون بود و اگر ذوجسدین بود دو لون بود و اگر قمر اندر طالع یا
طعام شور باشد و بسرد مزاج و اگر مریخ بود بیشتر بتلخی مزه دارد یا طعام بیشتر سوخته
بود و اگر مشتری بود خوش و شیرین باشد و اگر شمس بود طعام ملوکانه بود ولیکن بیشتر سوخته و
صفرا انگیز بود و اگر زهره بود چرب بود و اگر عطارد بود ترش و بهم آمیخته و اگر زحل بود طعام
شده بود پس نگر با نصرف قمر و اتصال او اگر با کشته بود از نحسی و سعدی متصل شود از
نحسی و سعدی متصل بود از تربیع یا مقابله پس چاره نبود که آرد دعوت شود بود و عروسی
یا کسی از سور آمده بود و مانند این و اگر از تسدیس یا از تثلیث بود آن مهمانی بهر بری بود
یا بدوستی پیوستن و اگر آن کوکب که قمر بوی متصل است در وتد بود و یا برج ثابت آن مجلس کرور
بود و اگر در برج ذوجسدین بود یکروز بیشتر نباشد و اگر برج منقلب بود هم روز بود یا کمتر و اگر
صاحب برج قمر بود و ناظر بود مجلس بوده باشد و بسیار و اگر ناظر نبود مجلس بر بوده باشد
و در مجلس کدایان بوده باشند و یا اگر در بیشمانی و اگر مشتری پیوسته بود دلیل کند
بر نیکوئی مجلس و طعامهای گوناگون و اگر شمس متصل بود هم دلیل بر پاکیزگی طعامهای بسیار
و اگر شمس متصل بود هم دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری لحوم و طرب و سماع و خنده و طیب
و اگر بعطارد متصل بود دلیل کند بر بسیاری رحام و اندران کسی بود که سخن حکمت گوید

وآنجا

و آنجا حدیث کار و بسیار بود و در طعام ایشان گوشت مرغ بود و اگر بزحل متصل بود
و طعام سرد باشد و با ماك و سرد مزاج و پیمزه و هر چه از آب بیرون آید چون ماهی
و غیر آن و اگر مریخ متصل بود کند بر سر وسعت و فتنه و اگر مریخ بوسط السما بود و
قمر بر برج او بود زینهار و زینهار حذر کن یا آنجا نوری که خون ریزش بود و زخم کارد و جراحت
و دزدی بود و طعامها کره بود پس بنگر بصاحب ساعت اگر بطالع بود یا بوسط السما بود هم اندر
حال طعام آرند یا بر طعام نشسته باشند و اگر در هفتم بود یا چهارم طعام سخت دیر آرند یا
غمگین شود و یا خود بپا رند یا آنگاه که صاحب ساعت باشد یا ساقط طعامشان گذشته بود
و اگر در ماند باشد که تردید باشد بطعام آوردن و قمر اندر برج آبی باشد و ناظر بود بزحل از تثلیث
طعام ماهی بود و اگر قمر در میزان بود جنوب بود و اگر بجوزا با دلو گوشت مرغ بود و اگر بزحل
ناظر بود از تربیع و مقابله گوشت سرد خورده باشند و اگر مریخ بود طعامشان سوخته بود
و اگر قمر در میزان بود و تربیع او برهانه بخشه و نه حام نشاید خوردن و در سنبله و میزان بحر
و آنکوها و جگندر و اگر در عقرب بود یا در ذنب هیچ چیز مخور که اندر طعام زهر بود و اگر در اسد بود
هیچ گوشت مخور و در قوس گوشت و حوست نشاید خوردن و در حوت ماهی شور تازه مخور و اگر
بدین خانها نحسی باشد زیان و فساد بیشتر باشد و اگر قمر در این جایها نحسی ناظر بود هم تباه بود
و اگر بسعود ناظر بود و مقبول بود که زیان بود و اگر قمر در این خانه زهره بود عروسی بود و اگر بخانه
عطارد کودک زادن بود یا خوی عمل نادری کودک بود و اگر بخانه مشتری بود طعام و دوستیها و اگر
بود و اگر بخانه مریخ بود طعام از چیز تشنگی بوده باشد و اگر بزحل بود طعام ماند گذشته بود
و اگر بخانه شمس بود طعام از چیز حلقت و مهتری و همت بود و اگر قمر بخانه خویش باشد طعام از
چیز بیفان و بریانی و هوای خویش باشد و هر کوکبی که نظر دارد بنگر که کدام خانه است یا صاحب
کدام خانه است از بخت کرده باشد و دو خانه از طالع دلیلست بر سر آنخانه و قدح و حام خانه
اگر این خانه ذوجسدین بود حامها گوناگون بود و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر یا صاحبش بود حامها
مس بود و اگر زهره بود سمین بود و اگر مشتری بود زرینه و سیمینه و قمر اگر بکینه بود و زحل
و سفال بود و شمس حامها جواهر و ملوکانه بود و عطارد بنفش و مکتوب و اگر بسعدی در دو

بود این همه از آن خانه و اگر سعد غریب بود عاریتی بود و همچنین اگر صاحب ثانی ثانی ناظر باشد
و یا در مراغم خویش باشد کالای خانه بود و اگر ناظر نبود یا غریب بود عاریتی بود و اگر صاحب
مسعود بود و یا سعدی در سیوم بود آن مردمان که بدان طعام حاضر باشند مردمان نیکو و
باشند و اگر بجایگاه غریب باشند مردمان غریب باشند و اگر نحوس بود مردمان سفله و
بوند و اگر خانه چهارم مسعود بود مجلس گاه نیکو بود و اگر نحوس بود بر ضد این بود و اگر خانه دهم
بود جایگاه ویران و پلید باشد و اگر خانه مشتری بود جایگاه لطیف و خرم باشد با یوشان بود
و اگر خانه مریخ بود سلاح خانه یا مطبخ بود و اگر خانه شمس بود مجلس ساخت سرای تخت بود و اگر
خانه زهره بود کنار و عطر خانه زنان بود و اگر خانه عطارد بود مجلس گاه بر کتاب خانه یا مرغ خانه
یا خانه منقش بود و اگر قمر بود بر لب حوض بود و پنجم خانه دلیل کند بر شراب بکلون بود و اگر منقلب
بود از هر لونی بود و هر خانه را هم بر این صفت حکم کن حال سراب ترش و گنده و سیاه است مشتری
مشتری سراب خوش و شیرین همچنین باقی کوکب صفت کن و خانه نهم آن کسان باشد که بر سر طعام آیند
و هفتم آنها باشند که پیش تو آیند و دهم صاحب طعام بود که تو شاد باشد یا نه و اگر سعدی اندر آنجا
بود تو شاد و اگر نحس بود دشمن گیرد و کرانی ابدان بدان مهمان و خانه یازدهم غنیان و دوازدهم خداوند
خانه بود بدین نگو بنظر سعود و نحوس و از صاحب خانها بجایگاه این دوازده برج بحسب آنچه پیدا آید نظر و
اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن بر آن چیزی که منسوب بود بکوهر آن برج بر چیزی و شادی و نیکو بود
و هر آن برجی که اندر وی نحسی بود و یا صاحبش نحوس بود تباه شود هر چه بسبب کند بدان برج و نگر که
سعدان بکدام ارباع اند چون تو اندازی هم بدان جانب نشین و بهر کدام ارباع که نحوست باشد بدان نواحی
منشین چنانکه ربع اول شرقیست و ربع دوم جنوبیست و ربع سیوم مغرب و ربع چهارم شمالی است آن
دیوار که بسوی شرق است ربع اول بود و آن دیوار که بسوی جنوب است ربع دوم است و آن دیوار
که سوی قبله بود مغرب بود و آن دیوار که بسوی قطب شمالی و بنات نعش بود ربع چهارم است والله اعلم

فصل پنجم در معرفت صاحب یازدهم در دوازده خانه البیت الاول نگر بخداوند طالع و صاحب برج
یازدهم که میان ایشان اتصال بود یا بدیدار خاصه قبول بود یا سائل خداوند سعادت و دولت بود
و بخت و پیروز و مبارک بین خویش و تکیه‌ها و دوستان و اگر اتصال صاحب طالع بود بوی مولود جوینده

صحبت بود و جوینده دوستی و دولت و اگر صاحب یازدهم را بود اتصال مردمان راغب بوند
بصحبت و دوستی مولود یا سائل و نزدیکی کردن با او و اندر دل مردمان دوست بود و دوست دارانش
بسیار بوند و هر کسی را بروی مهری افتد و مردی را از دوستان شادیها و نیکوئیها بود امیدهاش را
وفا باید و رنجی نبرد که ضایع نشود و از این خویش و از مردمان شاد بود و بعز و جاه نزدیک بود
و دوست دار حق بود بنا طل اگر آید که غم بود و شادمانه و از تجارت او را منفعتها بود **البیت الثانی** صاحب
یازدهم در طالع باشد مولود مبارک بود و با سعادت و برکت بود و با پیروزی هر چه جوید سائل و
بخیرها نزدیک بود و با امانت بود و مثلش هر نحوی بود و براستی و سخنش را وفا نبود و بدروغ گرایش
و از تجارت روزی بود خاصه که مقبول بود و صاحب طالع بوی مشتری بود و با مشتری ناظر بود
از دوستان و فرزندان خیر بود و دل وی با یشان شاد بود و نیز باشد که دوستان بزیان
بیشتر نیابند **البیت الثانی** صاحب یازدهم اندر دوم بود دلیل کند بر آنکه مولود را خواسته
کردنیا ید مگر بدست رنج خویش و افتادن صحبت نادوستان کنایه و تازه کردن صحبت
و چیزهای غایبان و زمکان یافتن و با ساحر کاری با زنان و انبازان و بیع و شرا با منفعت
و از دوستان خیر آید و مال و مراد از دوستان باشد و نیکو کردن عاقبت کار را و لیکن
مولود با سائل همیشه مشغول باشد اندر نیکو دانست مهربانی دوستان و اگر صاحب یازدهم
اندر این خانه نیکو حال باشد مولود یا سائل خداوند مال باشد خاصه که صاحب طالع ناظر
او بود آنگاه حال کسب و معاش نیکو بود و فراخ روزی بود و مالش بیشتر از حلال اگر داند
و کسب او از کاری بود که از آن کار شرم دارد **البیت الثالث** صاحب یازدهم در سیوم بود دلیل
دهد بر خوبی حال برادران و دوستان و گروهی برادران پارسا شوند و تا کسی نیابد و ایشان را
سفر برد مولود را یا سائل را از برادران و دوستی روزی بود و بسبب ایشان زندگانی نیکو
بود و اندر زهد و علم و تقوی و علم تاویل سخن گوید **البیت الرابع** صاحب یازدهم اندر چهارم
بود مولود یا سائل از پدر میراث یابد و از وی مال روزی بودش و خداوندان و ضیاع و زمین
بود و کارش بحمد و ثنا و صلاح و خوبی بود و خوبی حال غلات و فرجام هر کاری و منافع
یاران فرزند و بیماری مر ایشان را و مادر و پدر ناله شوند و غم پیش آید ایشان را **البیت الخامس**

صاحب یازدهم در پنجم دلیل کند بر شادی و نعمت پیوسته و خوبی حال فرزندان و حمد و ثنا
و نظر نیکو از مردمان و دوستان و احسان و مروت و صیانت و لطف و کرم و علم و کرامت اندیشه
بود مولود یا سائل را و با سخاوت و با شادی بود و با خرد و بردبار خاصه که صاحب طالع ناظر
صاحب پنجم فرزندی بودش بزرگوار و بر وی مبارک بود و بر بد جدائی که کدخدائی او بیند
البیت السادس صاحب یازدهم در ششم بود مولود یا سائل که بخت بود و دولتش اندکی
بود و خداوند آرزوها بود و با آرزو دست او رسد و امیدهاش بجای نیاید و اندر بازرگانی
روزی بودش و حالهاش سکسته بود و رنج بر دکان و فرزندان و بندگان و نازاسرها بر کرد و جفا
و خیانت و ناراستی بدید گردد و آشوب فتنگی و بضاعت نشاید و شادی چه اندر ماند
و با رید و نرسد و گشاده باز نیاید و اشتنگی کار و نیکی دل نیکی و روزی و رنجوری بود و اگر
مسعود بود و با صاحب طالع ناظر بود و مقبول بود امیدی که از ستوران دارد بر آید والله
اعلم **البیت السابع** صاحب یازدهم در هفتم بود مولود یا سائل را از زنان روزی باشد
و از ایشان شادی بیند خاصه که مونث بود و اگر مذکر بود با آزمایش خصومتها افتد و از
انبازانش شادی بود و زنی بود از آن بدن شادی بیند و نیکوئی و فرزندی بودش و اندوه رسد
و بود که بر زنی عاشق شود و فرزی آید از وی و اگر ضمیر سائل اندر نکاح بود و یا دوستی
زنان بود سائل عاشق شده باشد و از معشوقه دختری آیدش و این معشوقه مر عاشق را
دوست ندارد و مر سائل را دوستی با مخنثان بود و یا با زنان با ایشان دوست بداندیش بود بر عیال
سائل و بسیار باشد نیز که دوستان او بسفر روند **البیت الثامن** صاحب یازدهم در هشتم بود
مولود سر کار و سر دخی بود خویشتن را بکار نیک معروف شواند کردن و کسی بروی مهربند و
بخرد اندکی بود و پیشه سائل بازرگانی بود و لیکن او را دوستان کمتر باشند **البیت التاسع** صاحب
یازدهم اندر نهم بود یا سائل سفرها مسعود بود و بکارهای دین سفر کند و مجتهد بود اندر کارها
و کارهای زهد و حق و پرهیز و خداوند سخن بود و خواهشها حق بسیار بیند و با اهل شرف و فضل و
زهد صحبت افتدش و سفرها بسیار کرده آید و اندر آن سفرها امیدها بود و هر بر آید و امیدی آید
غربت بر آید و یا از دوستان غریب امیدهاش بر آید و دوستانش همه نیکو کردار باشند **البیت العاشر**

صاحب یازدهم اندر دهم بود مولود یا سائل امیدوار بود بهمه چیزها و بهمه کارها با شهادت بود از
کار سلطان روزی بیند بود و دوستانش از مهتران و بزرگان و سلطان باشد و اگر این برج جنت بود صاحب
حرفت و صناعت بود و اندر روی دانا بود و از آن روی بزرگی یابد و کارش خوب شود و زیادت
قدر و جاه و حرمت و قضای حاجت و فراخی مال از روی صنعت و عمل و نیکوئی حال و خوبی
معیشت و شادی دل و رسیدن بمراد و لیکن از دوستان وی گروهی بغم اندر باشند از نسبت ایشان
البیت الحادی عشر صاحب یازدهم اندر یازدهم بود سائل یا مولود دوست روی بود و دوستانش
بسیار بوند و نیکو خو و نیکو کردار بود و با امانت و راستی بود و از تجارت بهره و ربود و از وی کسی
و عاملی مال کرد کند و از کارهای مهتران و بسیاری نعمت و دوستان و شادی و بر آمدن امید از عمل
منصور و ان الله اعلم بالصواب **البیت الثانی عشر** صاحب یازدهم اندر دوازدهم بود مولود یا سائل
از کارها محروم بود و کم خرد و کم شرم بود و بمال و سعادت اندکی باشد و از کسان سلطان او را رنجی
بود و از کار سلطان او را بهره نباشد و از سلطان غم رسدش و سختی و دلیل کند بر بدی معیشت
و کمی چیزها و از دوستان حسد بیند و بدبختی و عداوت و خلاف و نازاستی بدید آید و شوراند
بروی تباه شود و امید و طمع بریده گردد و بر هیز کند از هر جائی خوردن که گزند رسدش خاصه
مهمانی و از خیر دوستان محروم باشد و دوستان بنزد وی چیزی نخواهند از قرینکدستی و
باشد نیز که بجای او دشمنان کینه و هر امیدی که دارد از آن امیدواران هم زیان رسد **فصل ششم**
اندر اختیار آن اختیار حاجت خواستن و امید طلبیدن اگر خواهی که از کسی حاجت خواهی چنان
باید که صاحب طالع ناظر بود بطالع از نظر مودت و صاحب طالع برج ثابت بود یا ذو جسدین و
قمر در طالع بود یا در مثلثه یا اندر تربیع و حدر کن از مقابله یا زایل پیوسته بود بر نحسی و یا ناظر
نبود بخداوند خانه زیرا که چون ناظر نبود بخداوند جائی حاجت روا نشود و حاجت آن و قضا خواه
خواه که قمر زاید النور و العدد بود و خداوند طالع مستقیم بود و قمر پیوسته بود بسعدی و اگر آن
سعد مستقیم در آید بود حاجت بهتر بر آید و حدر کن که عطارد را حال بد بود زیرا که او مقبول است
چون نحوس بود دلیل کند بر عمر اندر طلب کردن و نارد ن بر سستی و چنان کن که قمر پیوسته بود
بصاحب صاحب چون آفتاب که ماند جوهر سلطان است و ملوک و چون ذهره که دلیل زیانست

اختیار عقد مودت و طلب دوستی طالع برج مستقیم الطلوع باید یا ذو جسدین
یا برج بادی و آتشی یا شد که منقلب و مستقیم باشد شاید بجد زهره و خداوند ساعت زهره
و زهره بخط خویش باید و مستقیم السیر و ماه متصل زهره باید بمودت و سهم السعادة بجد
زهره یا متصل او باید و صاحب سهم بطالع ناظر باید و بشارکان مسعود بطالع ناظر و یا صاحب
یازدهم و صاحب طالع و صاحب هفتم هر سه بیکدیگر متصل و اگر جمع النور باشد بهتر بود و ماه
متصل بسهم الجد و الاله باید و صاحب سهم بهفتم یا بطالع ناظر باید اندر طالع و نیک آید **فصل**

یا بجادی عشر و صاحبش ناظر

هفتم در احکام هفت کوکب و حرکت اندر یازدهم **احکام زحل اندر یازدهم**
زحل اندر خانه یازدهم بود دلیل کند بر آنکه میان او و مومنان و دوستان وحشت افتد و بروی گران
گردند و از وی خیر خیر بازارند و از سلطانیان او را غم و اندوه رسد و مادرش را غم رسد یا مرگ
و نامی نشت بروی نشیند و امیدهاش باطل گردد و محبت و اد با پیش آید و فرزندان را حال نیک
گردد و از خواجگان و کشاورزان اندوه رسدش و اگر شهادت دارد از طبقات نیکوی بیند و
امیدهای بزرگ باید **احکام مشتری اندر یازدهم** مشتری در بیت الرجا دلیل کند بر گشاده
شدن درهای بخت و شادمانه شدن و بزرگ داشتن مردمان مر او را و سخن روانی و نیکنامی
و با عالمان صحبت افتد و بر دست وی کار خیر بسیار رود و مادرش را حال نیکو بود و از پدر
و نیکوی یابد باندازه طبقات مشتری و دلیل دهد بر تمام گشتن مرادها و زودی و نیک بختی
مولود و یافتن عز و زیادتی مال و رستن از محنت دیرینه و یافتن عمل از اشراف و اگر شهادت دارد
کمتر از این بود **احکام مریخ اندر یازدهم** مریخ در بیت الرجا بود دلیل کند بر گله کردن
دوستان از وی بسببی و از وی ناخوش و رشتی گویند و کردار او را نکوهند و اگر کسی عاشق بود بهم
بود که کار لا یبرند زدان یا مال بسوزند و دلیل کند بر ناامیدی و ناتمامی مرادها و اگر امید دارد
بدلیل دهد بر طلب کردن آن امید و الفت رسد یا نامی ناستوده بروی نشیند و اگر شهادت از طبقات
مریخ شادی بیند و نیکوئی و اسمدش بایشان برابر و این برج غرب بود بهتر باشد **احکام شمس اندر یازدهم**
شمس اندر بیت الرجا باشد دلیل کند بر آنکه از سلطان نیکوی بیند و دوستانش بروی حاجت افتند
خواستن جاه آفتاب هر گاه بود بحق کند آن جای او لیکن بنظر نیک بود و از آن انکار اشود و اگر چه پنهان

دارد

دارد و اگر چه بر کسی عاشق بود بمراد برسد و معشوقه مطلع وی گردد و زیادت دولت باشد
و قوت و سعادت و شرف و جاه و قدر و منزلت نزدیک همه کسها اگر این برج جوزا باشد یا
حمل گشاده شود همه کارها بسته و بر امیدن امیدها بسیار و نیکبختی مولود مولود و زیادتی
مال و هر عنایتی که از ملوک و چشم دارد بیابد و اگر شهادت نبود از ملوک غم و اندوه رسد **احکام**
زهره اندر یازدهم زهره اندر بیت الرجا باشد دلیل کند بر پیش آمدن شادیها از جهت زنان
خاصه از بهر هوای دل میان وی و میان دوستان نیکوئیها پیوندد و اندر آمیختن و نشست و برخاست و
مهمانی کردن یکدیگر را و بر آمدن حاجتها از بزرگان و مادرش را حال نیکو شود و پدرش را مصیبت رسد
و از خداوندان مذهب پاک و شریعت و اسلام نیکوی رسد و پاک سیرت گردد و از کارهای تو
کند و کاری که کند سخت منفعت یابد و حاجت برداشتن نیکو بود خاصه از خاتونان و زنان
بزرگان و اگر این برج باشد یا ثور بهتر بود و اگر فرزند آیدش زهره و مریخ ناظر بود زانیه گردد
و اگر زهره را شهادت نبود غم و زیان و نومیدی پیش آید از جهت زنان و طبقات زهره و الله اعلم
احکام عطارد در یازدهم عطارد اندر بیت الرجا باشد دلیل کند افتادن صحبت با اهل
دواوین و بازرگانان و اگر تجارت کند خوبی پیش آیدش و اگر بر کسی عاشق شود هر چه نویسد از
معین تعویذ و سحر و طلسم همه نیک آید و اگر از کسی آزرده بود آشتی بودش و با غلامی نشست و برخاست
افتد بر خلوت و امیدهاش بر آید از طبقات عطارد و نام نیکو یابد چنانکه بقصد باز خواهد
و اگر شهادت نبود کمتر از این باشد که گفتم **احکام قمر اندر یازدهم** قمر اندر بیت الرجا بود دلیل
کند بر آنکه میان او و میان دوستان عتاب افتد و از فرزندان بزرگان شادی بیند و از شاگرد
مردمان نیکوئی بیند و مادرش را در آن نهیب رسد و از بهر سود و زیان پدرش را با کسی از اهل
و مهمانیها از او و مشغله افتد و با غام مردمان کمتر باید آمیختن و اگر این برج ثور باشد خورد
و با خود قمر را اندرین خانه شهادت نبود کارها ناساخته ساخته گردد و با کسی که جنگ کرده بود
و دلیل کند بر رسیدن مرادها و روا شدن حاجتها و اگر برج منقلب بود و اگر در جسدین بود بیاد
بود و کرنا بت بود بر تر **احکام راس اندر یازدهم** راس اندر بیت الرجا باشد دلیل کند بر آنکه
بمرتبت عز برسد و ضیاع و عقار و بناها بر آرد و خصومت کند و ظفر یابد بر دشمن و بزرگ

شود و بنزدیک مهتران جاه یابد و از قید فرزندان غم رسدش و حاجت روائی بود از مهتران
و تمام گشتن حاجتها پیش که امید دارد **احکام ذنب در یازدهم** ذنب اندر بیت الرجا بود دلیل
کند بر پیش آمدن خصومت و سختی گوید و باز پشیمان شود و دل تافته و غمناکی بود و باطل شدن
امیدها و خاجت برداشتن از مردمان خرد و فرومایه و دون نیکو بود **فصل هشتم در احکام**
رجعت و احتراق و فساد نحس اندر یازدهم رجعت صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم راجع
شود حذر باید کردن از خرید و فروخت و چیزی که شنوده آید دروغ بود و وصیتها نیکو کرده
باز پشیمان گردد و بر هیز باید کردن از لهو و طرب و سماع و نشاط **احتراق صاحب یازدهم**
چون صاحب یازدهم محترق شود اندر طلب حوائج هیچ چیز نبود و بر نیاید و از بیع و شرا حذر باید کردن
و از دوستان و تقرب دوستان دل مشغولی رسد صلاح در آن بود که ساکن باشد و الله اعلم **فساد**
نحس و احتراق اندر یازدهم احتراق و فساد اندر یازدهم حذر باید کردن از مجلسها و شرابها و از
شادیها و از جماعت مردمان و بیع و شراء تباه باشد و حاسدان بروی حسد کنند و دوستان و رفیقان
را از دوستی و فرومایه حذر باید کردن و بیماری و رنج و تعب رسدش اینست احکام خانه یازدهم تمام
کرده شد **الباب الثانی عشر من الطالع ما فیه من المسائل فصل اول در معرفت حال**
سائل با دشمنان اگر برسد از دشمنی نیکو بیرج هفتم و صاحبش و کرا از بسیاری دشمنان برسد نیکو
بصاحب دوازدهم اگر اندر طالع باشد و منحوس بود مولود را با سائل او سائل را دشمنان بسیار باشد
و هر زیردست و مقهور وی سائل را در غم خوردن و دل مشغولی حاره بود و اگر میان دلیل طالع و
دوازدهم اتصال مولود را دشمن باشد و اگر اتصال از مودت باشد از دشمنان بی گزند باشد و
ایشان دشمنادکی نکنند و میان ایشان مخالطت بود و اگر اتصال از عداوت باشد میان ایشان عداوت
و دشمنادکی بسیار بود و اگر کوکبی اندر دوازدهم باشد و صاحب طالع را بتربیع و مقابله نگرد دشمن از
جوهران کوکب باشد و اگر کوکبهران خانه و اگر اندر دوازدهم زحل باشد یا خود صاحب دوازدهم وی بود
دشمن بی مذبیران کلاتان و بندگان و طبقات دون باشد و سر در روی بود و دشمن روی و سیاه چرده و بیخ باشد
عنی باشد و مردمان سفله و خداوندان کرو حیله و بداندیش و فرومایه باشد و آنکه بدشمنی کردن خرسند بود
باشد بدشمنادکی و با زنان و خالان و زندانیان و بیخ بدین ماند و اگر مشتری بود دشمن مردی بود دو رویه با غالب و فاری

یا اهل

یا اهل الحجاز و اهل اسرار و قاضیان باشند و دیگر شارکان بر یقینا سر حکم و اگر قمر باشد بنگر که کو
می بیوندد و دشمن بر طبع و کوهران شاره باشد و اگر قمر خالی السیر بود دبیران و جاسوسان و رسولان و فتانان
و غمازان باشند دشمن و بیخ دشمن از طبع آن خانه بود کصاحب خانه عشر اندر روی خاصه که اندر وتد بود و اگر ماه قطع
بود کوزنان بود و اگر صاحب بیت اعدا اندر طالع بود دشمن از اهلیت او بود و اگر وسط بود دشمن از
سلطان و مهتران و همکاران باشند و اگر اندر هفتم بود دشمن زن و انباز و مانند آن بود و اگر در
چهارم بود دشمن پدر بود یا کسها بدر و همچنین بنگر تا اندر دوازدهم کدام کوکب و مطلع کدام
خانه است دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب طالع اندر دوازدهم بود مولود با سائل کارهای کنند که
دشمن بر آنکه بر و اگر صاحب رابع بود دشمن از پدران باشد و اگر صاحب سیوم بود دشمن از اقربا باشد و اگر
صاحب پنجم بود دشمن از فرزندان باشد و همچنین بنگری سامی خانها و با زنیکو بخداوند طالع و اگر اندر
خانه خویش باشد یا شرف خویش و مسعود بود یا از ایدر استعلی باشد یا مشتری یا سوم السیر بود تمام
و صاعد بود یا کوکب علوی بود سائل یا مولود قوی تر از دشمن بود و اگر این خانها و خداوند دوازدهم
را باشد قوت مرد دشمن را بود و ظفر یابد دشمن بر سائل یا مولود و اگر تربیع یا مقابله نگرد عداوت ایشان
زیادت گردد و اگر مقارنه نگرد نگاه کن بجای ایشان اگر شهادت هر کدام را بیشتر باشد قوت آنرا
بود و همچنین هر که زامر باشد قوتنا و را بود و اگر اتصال ایدر بود بهیدان میان ایشان صلح
و صلاحی باشد و اما عطارد اندرین خانه شهادت و قوت مردمان کردند دشمنادکی **فصل**
دوم در معرفت حال ترس و بیم که سوال کند و اگر برسد از بیم و ترس نگرد صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع
منحوس بود و اندر دوازدهم باشد و یا قمر نیز با وی باشد این دلیل کند بر بیم ترس سخت و بجوید او را
و لیکن نباید و همچنین نیز اگر بعض جایگاه بد باشد چون هشتم و ششم بیم و ترس باشد از آن وی
که صاحب طالع اندر آن خانه باشد و اگر نحوس بطالع یا بقمر ناظر باشد از او تا دایم بیم و ترس سخت باشد
و صعبتر و اگر نیز بود و اگر نحوس ناظر نباشد تباهی بیوفتد و زود زوال آید و بدلا سخت گردد و اگر سعود
ناظر باشد سلامتی باشد و اگر صاحب طالع پاکیزه باشد از نحوس و بطالع ناظر بود هیچ کوهی نرسد
و اگر خیری آید از بیم و ترس آن خیر دروغ بود و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و نحس از او تا دایر بود ناظر
سخت مخاطره باشد و بیم و ترس قوی بود و نکبت رسد خاصه ترک صاحب بامس باشد آن عشر از دلیل

بر هلاکی و مرگ و اگر این کوکب صاحب ثامن نباشد مصیبتی پیش آید باز بسلامت بگذرد و اگر شهاب
کوکب اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر زودی برگشتن بلاها و زود برگشتن و گذشتن از بیم و ترس و
اندر برج ذوجسدین و ثابت دلیل کند بر ثبات سر و اگر آن نحس اندر دو ماه باشد مالش بشاید و اگر
اندر ثانی عشر باشد و بصاحب سابع ناظر نباشد و نه بصاحب ثانی عشر دلیل کند بر گریختن و نافرمانی
و بر وی قادر نشود و اگر با این همه قمر متصل باشد بنحسی دلیل کند بر بیم آمدن مکروه از آن نحس
مگر آن نحس برج قمر بود یا صاحب سابع و اینچنین مکروهی کمتر باشد و امید سلامتی باشد و اگر صاحب طالع
اندر ثانی عشر نبود و لیکن قمر اندر ثانی عشر مسعود بود آن بیم و ترس سلامت گذرد و بر وی ظفر نیابد
بدانوقت راحت یابد از بیم که قمر بدرجات سعود برسد بروز یا ساعت یا ماه یا سال و اگر خود
کنا بدانی که سایل از این بیم و ترس سلامت رهد یا هلاک شود یا در بماند اندر حبس مگر بدان
که مستعد باشد بر قمر اگر کوکبی باشد قوی نگریدان حد که قمر اندر وی است اگر خداوند نحس بود که قمر وی
ناظر باشد و آن نحس مریخ باشد کشته شود و با آهن یا با زیانه و از آن بیم و ترس رهائی نیابد
و اگر آن نحس زحل باشد دیر بماند با توقف مرد با اندازه قوت زحل و جایگاه او و اگر آن نحس قوی نباشد
و قمر بحد سعدی باشد این سایل گرفتار شود و لیکن بسلامت باشد از آن مرگ و عذاب و حبس و لیکن اندر
حبس چندان بماند که ماه پنج در قمر و نحس است بروز یا سال یا ماه و اگر آن نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف
باشد و قمر اندر خانه کدوی بود مراغت بود و سعدی بقمر ناظر باشد و قبول بود بیکدیگر این سایل
بسلامت بود و بزهد و صلح و امان و لیکن اندک مایه ترس و بیم رسدش **قول بطلیموس** میگوید
بقمر و صاحب برج قمر و بطالع اگر بیکدیگر شان اتصال بود یا صاحب طالع سعود بود و با کدو
باشد از نحوس ایمن باشد از این بیم و ترس و اگر زمانی رسد و اگر از صاحب طالع باشد و نحسی بقمر ناظر بود
و بصاحب طالع از تربیع و مقابله نگرد نگرد بصاحب برج اگر قمر قوی و اندر شرف قمر باشد یا باشد یا
وی بر زیان ندارد نظر نحس بقمر این بیم و ترس مقداری بود و باز بسلامت رهائیش باشد و اگر نحس
قوی باشد و حد قمر نیز نحس باشد پس گرفتار شود و از آن حبس خلاص نیابد تا بوقت هلاک مگر سعدی
قوی از جایگاهی قوی بقمر ناظر شود یا مشترک باشد آنگاه آن سر و بلا دفع کند و ایمن و سلامت باشد
و بیرون آید از بیم و ترس و حبس انشاء الله **فصل سی و دو در معرفت آنکس که خصم را قصاص کند یا نی**

اگر کسی

اگر کسی سؤال کند و گوید که خصم خود را قصاص توانم کردن یا نی بدانکه خصمی را مطلوب دهم خوانند
را طالب خوانند و نگریستن اندرین باب بود و دریست نگر تا این طالب سلطانست یا غیر سلطان بود طالب سلطان
را باشد و وسط السما و سلطان را اگر طالب دم است و برج سایه مر آن سبب را است که خون بخشد و حرام
غافت کار را است اگر صاحب وسط السما بصاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان بود آفکند یا
جمع کند یا رد کند نور یکی با دیگری این طالب را بر مطلوب ظفر نیابد و اگر طالب بخت سلطان بود طالع
سایل را اگر هفتم طالب دم را و بنگر بصاحب طالع و صاحب سابع اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا کوکبی
میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب دم بر مطلوب ظفر نیابد و اگر چنین باشد ظفر نیابد و اگر ناظر
بتربیع و مقابله و مقارنه باشد و مریخ ناظر باشد بصاحب طالع و بصاحب وسط السما حاصل طلوب
ریخته شود و اگر اتصال از سعودت باشد و قبول بود یا سعدی آن سر را کشاده کند خونش بریخته شود
و ظفر مطلوب را باشد و نیز بنگر بطالع و بچهارم اگر این در برج منقلب باشد وی قادر نشود بر قصاص
و اگر هر دو ثابت باشند قادر شود و اگر هر دو ذوجسدین باشند میانه بود قادر نشود بر قصاص و
لیکن بزنجیر خشونت شود و نیز باشد که کشند سه چهار این باشند یکتن را بکشند دیگران رهائیش نیابند
و همچنین اگر در برج منقلب باشد و خداوند خانه اش در برج منقلب باشد همچنین قادر نشود و اگر
ماه بصاحب خانه نگرد و خداوند طالع بسوی طالع نگرد و صاحب چهارم بچهارم نگرد خون آن
کشنده ریخته شود مگر اتصال از سعودت باشد بیند و زندان افتد و اگر آن نحس در برج ثابت
باشد وی اندر زندان بمیرد و اگر اندر برج منقلب باشد زود بیرون آید و اگر قمر در برج منقلب بود و
کند که بیرون آمدن اندر زندان بآسانی بود و اگر نظر شان بتربیع و مقابله بود بگریزد از زندان بسبب
جنگ و اگر مقارنه باشد اندر سر او زرها کند یا پنهان گریزد که آگه نگردند و اگر رسل اندر طالع بود
خصم وی کشنده دارند و دم دارنده بود و اگر مریخ بود حرکتش آرند و کنند و اگر مشتری بود خصم ظاهر
بود بسیاست و اگر زهره باشد بند بخشود کرد و اگر عطارد باشد خصم نارسید بود و نیابد او وی
رسیده شود و چه فرماید و با این حال از سبب کودکی افتاده بود و هر کسی اندرین باب بحکم و نیند بر
کند و عود مان و کرو و کرد ند و اگر قمر باشد زود کشته شود یا زود رها کند بدین اندازه سعد و نحس
خداوند طالع نحس بود یا مهبوط شود یا محترق خصم را پیش از دعوی آفت رسد و اگر خداوند هشتم

اندرین میان بخداوند طالع نگرد سایل را خود بکشد و اگر اندر طالع سعد بود و قمر متصل باشد
بنحسی بیرون از اولیاء کشته خصم دیگر خبر دو آن کشته کذارنده سلطان بود و اگر اندر طالع
نحس بود و اگر قمر بسعدی پیوسته بود اولیاء کشته سخت استوار بوند بکار خصومت و لیکن
باز سلطان نیکوئی کند و اگر خداوند طالع بنگرد بسوی طالع و قمر بسوی صاحب خانه خویش باشد
سلطان آن مطلوب را بیرون آرد بیرضای خصمان **بدانکه** هر چه بهار دلیل کند مریخ است باهن و
چوب **نحل** دلیلست بزندان و برداشتن و بر کرستگی **و شوری** دلیل خشودی و راحت یافتن و بیماری
و شش دلیل سیاستست **و زهره** دلیل خشودیست **و عطارد** دلیل سعیست **و قمر** باندازه اتصال
دلالت کند **فصل چهارم در معرفت حال محبوس و زندانی که راحت یابد یا نی** اگر خصم سایل از
زندان باشد که راحت او کی باشد آنگاه گوید در حال از محبوس سفر است اگر ماه بوقت سلامت اندر برج ثابت
بود و بکوکبی پیوندد که آن کوکب اندر وتد بود دیر بماند اندر حبس و اگر ماه زایل وتد بود و بکوکبی
متصل باشد که اندر وتد بود هم دیر بماند چون ماه اندر برج منقلب باشد و بکوکبی متصل
شود که هم در برج منقلب باشد یا اندر زایل وتد بود چون سیوم و نهم زود راحت یابد و بیرون آید
و اگر ماه باز گردد از کوکبی که اندر وتد بود و متصل شود بکوکبی که زایل باشد از زندان بیرون آید
یا بدو اگر ماه اندر برج ذوجسدین باشد و بکوکبی متصل شود که اندر برج ذوجسدین باشد از
زندان بزندان گردانندش و اگر ماه اندر سرطان بود با جدی هر چند که برج منقلبست دیر بماند
بکوکبی متصل شود که زایل بود آنگاه دلیل کند بر زودی راحت یافتن و اگر اندر برج قوس بود نیز دیر
بماند و برج عطارد از این فرو نرست و اگر بوقت سوال طالع برج ثابت بود و او تاد فایده بود دلیل
که دیر بماند مگر اوتاد زایل یا باشد آنگاه امید وار بود بزودی راحت یافتن اگر خداوند زندان وتد باشد
دیر بماند و همچنین اگر خداوند دوازدهم و ششم و نهم باشد در بسته دارند و بدتر آنگاه بود که زحل
اندر خانه چهارم بود خاصه اندر برج ثابت که هیچ بیرون نیاید و اگر خداوند نهم اندر چهارم بود
و خداوند چهارم اندر نهم بود دیر بماند در زندان و بیرون آید یاران خاصه اندران وقت
بکوکبی متصل بود که زایل بود یا برج منقلب باشد و اگر خداوند طالع اندر برج چهارم بود یا وتدهای دیگر دیر بماند
شود بصاحب هشتم اندر حبس زندان بمیرد اگر خداوند طالع اندر برج چهارم بود یا وتدهای دیگر دیر بماند

خداوند طالع نصرت اولیا را بود و اگر

خاصه

خاصه که با اصحاب اوتاد ناظر باشند **دلیل بند و غل** مریخ است و خداوند وارد هم اگر خداوند
دوازدهم با مریخ اندر وتد باشد دلیل کند که زندانی اندر بند و غل باشد و اگر خداوند طالع و ماه
بدین دو دلیل با یکی متصل بود دلیل بند و غل باشد اگر خداوند طالع بکوکبی متصل شود بموت
زندانی محبوس با خیال حبس اندر باشد و اگر کوکبی بخداوند طالع پیوندد یا بدیگر بیستن گروی
خداوند طالع را باشد اگر خداوند خانه باشد یا خداوند شرف یا خداوند حد این خیال کند
از مغارف محبوس باشد و اگر کوکبی غریب باشد و وی مجهول سازد این خیال و اگر این اتصال
صاحب طالع بصاحب وسط السما بود رهائیش وی بدست سلطان بود و اگر این اتصال صاحب
بود در راحت وی هم از سبب خصم باشد و ماه اندرین باب بنگر خداوند طالع اندر شرف بود او را
هیچ چیزی نباشد و اگر اندر هبوط بود سخت دارد و اگر سعد اندر چهارم بود محبوس در راحت بود
و اگر اندر طالع باشد بسلامت باشد اندر هفتم باشد خصم رحیم دل باشد و او را عفو کند
اگر اندر برج دهم بود آن نیکوئی هم از سلطان بود و اگر اندر دوم باشد مالش زیان شود و اگر
این کنه بجای سعد نحس باشد بزنا هی و دشواری حکم کن و چون قمر بصاحب طالع متصل شود
دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن بدان سال خاصه که صاحب طالع اندر وتد بود یا برج ثابت آنگاه
دلیل کند بر درازی و زکار و بدترین اوتاد هفتم و چهارم است خاصه که طالع برج ثابت باشد
و اگر صاحب طالع مقبول باشد و هم مسعود دلیل کند بر زودی خلاص و راحت یافتن اینست
احکام محبوس گفته شد **فصل پنجم در معرفت حال کسی که از خشم سلطان محبوس باشد** نگر صاحب
طالع و بصاحب وسط السما اگر میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب طالع مسعود بود از
صاحب وسط السما دلیل کند بر راحت یافتن و خشودی سلطان و اگر صاحب طالع نحس باشد
از صاحب وسط السما یا نحس بود از وی دلیل بود بر هلاکت وی بدست سلطان و اگر دلیل
طالع بود از جای بجای گردانیدش و اگر صاحب طالع منصرف باشد از صاحب وسط السما این محبوس
بجهد و خلاص یابد و اگر صاحب طالع را قمر از صاحب رابع منصرف باشد یا از صاحب ثانی عشر از زندان
بجهد و بگریزد و اگر میان دلیل طالع و میان دلیل سلطان اتصال از تربیع و مقابله بود و از اوتاد
یا برج ثابت کار سخت دشوار شود دیر بماند در حبس **فصل ششم در معرفت حال محبوس بجهت خصم** و اگر این

محبوس از جهت خصم باشد بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال مودت بود
وقبول بود دلیل کند بر خشنود شدن خصم و راحت یافتن محبوس و اگر اتصال از تربیع و مقابله
بود و کار دشوار شود و همچنین صفت کن که از سلطان حکم کرده و اگر محبوس در نیمه ماند و برا
نحو یا سال بیرون آرد از نظر سعود و نحوس چنانکه اندر باب سلطان بلند تر حکم کرده همچنان
حکم کن بخلاص یافتن یا بیدار ماندن بیرون از قمر و اتصال و انصراف و شهادت خواه **فصل هفتم**
در حال خوف و رجم و عذاب و باکشتن محبوس و گفته بود مر که دلیل عذاب و جوب و رجم بر تربیع است
و صاحب ثانی عشر اگر صاحب طالع یا قمر را بتربیع یا صاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر غلا
و رنج و اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود سخت رنج و عقوبت باشد خاصه که اندر ثانی
باشند و اگر اتصال از موقت بود سهلتر باشد و عذاب کمتر بود و اگر اتصال قبول بود بیم کشد
ولیکن بروی الحی نرسد و امید سلامتی باشد و اگر این دلیل اطالع بتربیع نحوس باشد از حمل و عقرب دلیل
شمشیر باشد و کشتن و اگر نحوست و دیدار از تربیع یا از صاحب ثانی عشر از بروج اسد و قوس باشد دلیل
کند بر تازیانه زدن و اگر تربیع نیابی رجا باشد و اندر خانه خویش بود دلیل کند بر عذاب و جوب زدن و نهادن
خشت و سنگ بر پشت کردن و او بخت جرمها که آن اگر بر طالع بتربیع ناظر بود آن سر و تباهی باشد
باندازه قوت و ضعف آن سعد و اگر قمر یا صاحب طالع یا آن کوکبی بقمر یا صاحب طالع ناظر باشد
بتربیع یا مقابله یا مقارنه بتربیع باشد یا بسهم القتل یا بصاحب ثانی عشر اندر وسط السما باشد یعنی قاتل
این دلیل است و آن برج جوزا بود یا مثلثات وی دلیل کند بر آنکه محبوس طبسوا بر بندد و اگر اتصال از
موقت بود دلیل از آنکه رهائی یابد از زندان بر بندش **سهم العذاب** بنگر از قمر یا زحل و در رجا
خانه ششم بروی را فرائی از برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر قمر یا صاحب طالع
بدین سهم بود یا بصاحب او متصل باشد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب **قول یعقوب**
کندی گوید بنگر بآنکه کسی او را از شهر بیرون آورده باشد همچنانکه محبوس را کسی اگر دلیل سعی یعنی
از شهر بیرون رانده راجع باشد یا مراجع خویش متصل گردد یا برج خویش تحویل کند یا باز دیدن خاص
ماند و از سعد و نحس ستاره حال وی صفت کن **بنگریستن در حال بیماری محبوس** اگر صاحب طالع یا
قمر بصاحب ساد متصل باشد یا بسهم المرض دلیل کند بر بیماری خاصه اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه

باشد

باشد و اگر اتصال از موقت باشد دلیل کند بر بیماری پس آنکه بیرون آید و همچنین اگر در هبوط
یا در وبال بود یا بنحوس بود اندر ششم یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس **اگر بنگرید در حال مرگ محبوس**
اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد و بصاحب هشتم از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل کند بر مرگ اندر
حبس و اگر اتصال از نظر موقت بود دلیل کند بر مرگ از بیرون بعد از حبس و اگر دلیل بصاحب هشتم متصل
بود یا کوکبی بنحوس و آن کوکب اندر چهارم باشد محبوس بیرون نیاید الا مرده و اگر دلیل محبوس بود یا
محترق یا اندر هبوط یا اندر هشتم بود از خانه خویش دلیل کند بر مرگ محبوس اینست احکام محبوس در خلاص
و بیماری و مرگ و غیر آن **فصل هشتم در حال ستور خریدن که سازد یا نی** اگر خمس سال از حجه ستور
خریدن باشد و سلامتی و نیکوئی که چگونه است طالع دلیل سراست و چهارم دلیل شکم و هفتم دلیل
و دیم دلیل نسل و بنگر هر کجا سعدی باشد یا صاحب آن برج مسعود و مقبول باشد لا شک نیکوئی
نیکوئی باشد و اندام هر کجا نحسی باشد یا صاحب نحوس بود عیب بر آن اندام باشد **فاگر** بر سد که ستوری
خواهم که بیع او تمام شود بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی تر باشد یا بطالع ناظر باشد وی دلیل
اگر دلیل بصاحب هشتم یا تربیع یا بصاحب سهم الدواب متصل باشد و یا نقل النور باشد یا حجر الدور دلیل
کند بر تمام آن بیع و یافتن ستور آنچه خواهد یابد و اگر قمر یا صاحب طالع متصل شود بکوکبی اندر
برج چهارپایان باشد و منقبل بود دلیل کند بر یافتن ستور و بمراد رسیدن و اگر مریخ اندر برج حمل
باشد و متصل باشد خاصه که بروج سلوکی باشد و اندر وسط السما بود و یا بوضع قوی بود دلیل
را قابل الندبر باشد دلیل کند که سایل مرزوق باشد از ستور و حیوان خاصه که بسهم السعاده یا وی سایل
یا صاحب خمس دلیل کند بر یافتن منفعت و فایدها از ستور و حیوان و سود کرد بسیار باشد و همچنین
اگر صاحب ثانی عشر مقبول و مسعود بود و صاحب طالع از صاحب ثانی عشر بود و مقبول و مسعود باشد
سایل مرزوق باشد از جنس و جوهر ستور که آن برج دلالت کند بر وی **سهم الدواب** اگر از مریخ یا از رجا
ثانی عشر و در رجا طالع بروی فرائی و از طالع طرح کن هر کجا هر سهم آنجا بود **قول بعقوب**
کندی و اگر برسد که ستور از چرا بیرون باشد بنگر بصاحب ثانی عشر یا بگوکبی که اندر ثانی عشر باشد بدان که
بود و اگر زحل باشد یا قمر بر سرحی بسیاهی زند و اگر ستوری باشد در دی باشد که بسپیدی زند و اگر مریخ
باشد سرخی باشد که باسفری ماند و اگر شمس باشد کمیت یا مشابه بلون و وی یا زیل بلون یا همچو زیل سایه

مسعود بود یا در ثانی عشر

ستور

یا سیاه و اگر زهره باشد و سپیدی باشد که اندک مایه بسرخی زند همچون سپیدیم نالک و اگر عطارد باشد
ابلق بود یا نیم رنگ کبود و اگر قمر باشد بنگر بکوکب متصل از وی صفت کن و اگر قمر خالی است بسرخ رنگ باشد
و اگر دلیل آن کوکبی مصرف باشد و آن کوکب زهره باشد و زهره اندر وسط السما نسبتش سپید باشد و اگر
اندر هفتم بود نیش سپید بود و اگر زهره اندر طالع بود موش سپید بود و همچنین دلیل کبر از همه کرکب کن
معرفت ستور که از کدام جنس است و اگر برسد که این ستور از کدام جنس باشد از طالع از بروج بهایم
آن ستور از چهارپائی باشد و سلخ و سر و اگر ناظر بود چهار ساخته بود قمر و زهره در بروج بهایم
دلیل کند بر گاو و آن و زحل دلیل کند بر گاو میش و پیل اگر بروج بهایم بود و زهره ناظر باشد آن حیوان
خوردنی باشد و اگر شمس ناظر بود از اسبان و اگر عطارد ناظر بود از آن باشد و اگر مشتری ناظر باشد
گاو آن جبلی باشد و زحل و مریخ اندر برج حمل گوسفندان باشند و اگر سایل از ستوری پرسد که از
چه جنس است بنگر بخانه و از دیم اگر صاحب خمس شمس بود و یا مشتری و یا خود مشتری اندر وی بود
و آن برج بهایم بود است باشد و اگر قمر باشد یا زهره و بر زحل ناظر بود گاو بود و اگر عطارد باشد
نر حیوان ناظر خر باشد و اگر باشد اسب بود و اگر زهره باشد گوسفند بود **فصل نهم در معرفت حال**
تاختن سواران به بهمان اگر پرسند تا از اسب تاختن کدام اسب پیشتر رود و اینرا سابق خوانند
بنگر
بخداوند ساعت اگر طالع بود از آن اسب که در او باشد از هر اسبان پیشتر رود و اگر کوکبی باشد اندر طالع
کدام کوکب است بر لون آن کوکب صاحب ساعت سفت و آن اسب را بود اگر بوسط السما بود یا حادی عشر چنین
بود که گفتم و اگر دلیل سابق اندر خانه خویش باشد آن اسب که ساق او را بود معروف بود و منسوب باسل
باشد و اگر حوین باشد که گفتم محمول باشد و اگر در هبوط باشد مادر و مال بنحوس باشد و اگر در نسبت باشد
و اگر صاحب ساعت با کوکبی دیگر اندر وسط السما بود سفت مرد اسب را بود و اگر صاحب ساعت اندر
چهارم بود سفت مر آخرین را بود و اگر صاحب ساعت اندر هبوط بود آن ریض را هم رسد از آن روی
از اسب بر وقت و اگر با این نحوی ناظر بود اندام وی بشکند آنکه بدان برج منسوب است که صاحب ساعت اندر
و بیست و اگر نظر از تربیع یا مقابله یا مقارنه بود و آن نحس صاحب هشتم بود بمیرد در وقت دیدن
که خداوند برج قمر نحوس باشد و اما دانستن الوان اسب از آن کوکب و از دلیل و اتصال و از موضع
کنند **فصل دهم در راه کدام صاحب ثانی عشر بروج** **البیت الاول** اگر خداوند و از دیم اندر طالع بود دشمنان

وی

وی هکاران وی باشند و دشمن وی مال تباه کننده و از سایل یا مولود چیزی طلب کند و باشد که
مولود یا سایل یاد زر ابر دست خویش بگیرند یا دشمن را بر دست آرد و دشمن و بدگوی و حاسد بسیار باشد
اگر صاحب طالع ناظر باشد و بد و فاسد بود از دشمنان او و اگر بد رسد و بدبخت کوته باشد و همه
افعال او مبتدا فعال بندگان و ستوران باشد و فرع و بیم و ترس و کرب پیش آید **البیت الثانی**
صاحب اعداد اندر دوم بود مولود بمال اندکی و کاری کند که معاش او از آن باشد و از آن جفت شود و بیاید
و از سبب آن مال یابد و از جهت ستور و برده مال آسیب رسد و مال اگر کسی و پراکندگی کبر و دشمنان وی
اندر مال وی زیان کنند و بروی دروغ گویند و با یاران سایل بکی کردند و ایشان را نیز بیم شر کنند
از بهر تباه کردن مال **البیت الثالث** صاحب اعداد در سیوم مولود را بیگانه دشمن بود مکر خواهد و برادر
خویش خاصه که صاحب سیوم بصاحب طالع مجالفت نظر دارد و جفا و آزار و اندوه بیش بد
از جهت سفر یا از قبل او و از جای بجای گشتن نقصان ستور و برده بود و رنج و تعب از رنج و
و سفر و دشمنان با برادران آمیخته باشد و برادران را نیز بد رسد و میان مولود و میان برادران
بسبب دشمنان نسوده و گفتگوی خیزد و روی افتد **البیت الرابع** صاحب اعداد در چهارم بود
کسها بدو منازع شود و خصومت کند و از بیگانه بدر نا از بیرون آید و جائی زادن بر بیگانه
او ویران شود و از پدر چیزی نیابد و از قبل ستور و برده و بهایم زیانی رسد یا ویرانی افتد
و سرای او اندر افتد و با اهل بیت تخم رود و کروهی از جای بجای نویش خوش گشتند **البیت الخامس** صاحب اعداد
در پنجم بود مولود را دوستان کم بود و آنچه بوند دشمن او باشند و هر کجا که رنج بر ضایع شود و بسیار
بجای نماید و فرزندانش بر سر باشد و نیت ایشان راست نبود و حذر باید کردن از نزاع خوردن
و فساد و لهو و سماع چه رسوا شود و رسالت بفرستد چه هلاک شود و پیغام همچنین و از نزدیکان
غم رسد و از ستوران و از بیع و شرا و اخذ باید کردن و فرزندانش دشمنی کنند و مطیع نباشند و حال
ایشان بد بود **البیت السادس** صاحب اعداد در ششم بود مولود را از ستور و برده محروم بود و چیزی
نبود و اگر صاحب طالع بد و نحوس بود از ستور و برده بیم هلاکی او بود و از علت درد مندی و آفت
رنجها رسد و خدمت باید کردن از مردمان منحط و دون و بنده و چاکر و مانند این و بر دشمنان زیان
کند و لیکن بسبب برده و ستور زیان رسد **البیت السابع** صاحب اعداد در هفتم بود مولود را باران

وانبار سازواری نبود و منازع او بوند و با او خصومت کنند و عدوی وی بوند و بر وی هرگز
نیک نه اندیشند و دلیل کند بر آمیختن با مردمان بیانه و با خود زن و انبار با مردمان بی اصل بوند
و منازعت و خصومت افتد با بندگان و آزار او و استخفاف بود و از ستور و تجیم کریزند و
زن و انبار دشمن وی کوشند و فرومایه کسی دعوی افتد و کرا انبار زی را نکاح کنند بی شرم و ستور
بزیاید **البیت الثامن** صاحب اعدا اندر هشتم باشد مولود یا سایا مرگ و هلاک دهد
بیند خاصه که بصاحب ثامن منحوس باشد و صاحب طالع از وی ساقط بود و اگر ساقط نبود بسبب
مولود و دشمن را مهر بود و بهلاک افتد و لیکن بمیراث روزی بیند بود و دلیل کند بر تباهی
زن و انبار بسبب ستور و برده و دشمن کمتر بود و آنچه باشد زیان کند **البیت التاسع** صاحب
نهم باشد مولود را بجای خویش دشمن بود مگر اندر عربی یا از عربیان و بکار طاعت گران بود
و بدین مذهب بد باشد و بیم بود که کاری کند که دین بباد دهد و بدین تباه بود خاصه صاحب
نهم بد و فاسد یا منحوس بود و بی امانت بود و بی سر و دروغ گوی بود و سفرها هم تباه بود و امانت
و از در دو راه زنان بیم باشد و از بیماری خیال و سایه بیم باشد و بدترین حال آن باشد مولود
یا سایا را که صاحب ثانی عشر اینجا بود دلیل کند بر زندگی و مستدعی مولود **البیت العاشر** صاحب
اعدا اندر دهم باشد مولود را دشمن از سلطان باشد و از مردمان مهتر یا اصل دشمن بسیار
بود اگر صاحب طالع بد و منحوس بود مولود را از دشمنان گزند رسد و رنج و بلا بیند و اگر
منحوس نبود سلیم بود از دشمنان و از سوء ایشان و از سلطان حذر باید کردن که مخاطره بود و با
سلطان اسبب نسازد زیرا بیم و گزند باشد و ستور نشاید خریدن و گرانشاید گرفتن که هلاک
شود و تاوان باید دادن و از حسد و رزو بهتان گزند رسد و پیشه و کار کرد تباه شود و آشفته
گردد و از قبل دشمنان و دشمنان را اندر کار وی نفرین کنند و عمر و تباهی کنند و بسلطان دهند
البیت الحادی عشر صاحب اعدا اندر یازدهم بود مولود را از دوستان بیوفایی و ناخوشی رسد
آید و از بخشش ضایع شود و بر وی دشمن شود و بی روزی بود از کار ایشان و لیکن از بیگانگان
و از چیزهایی که او را رنج نبود روزی مند بود و از مال دشمن نیز و مولود با نفاق بود و دشمن
زنان یکی نبود و کارها ناشایسته بسیار کند و از نیکوی دشمنان گسسته گردد و آن دشمن را یکی

دشمن

دشمن دیگر بدید آید و با دوستان زموده افتد و باشد نیز کار از قبل فرزندان و عوی افتد و امیدها
تباه شود **البیت الثانی عشر** صاحب اعدا اندر دوازدهم بود مولود را دشمن بسیار بود و از هر که بود
بسلامت بود و آسیب و غم و اندوه کمتر بود و سفر کردن نیک بود و از در پرهیز کند و ستور نشاید
خریدن و دشمنان او معروف بوند و اگر مسعود باشد و صاحب طالع بد و مسعود و مقبول بود از
ستور و بهایم منفعتها بیند **فصل یازدهم اندر اختیار اختیار ستور خریدن** اگر ستور خواهی چنان باید
که قمر پیوسته باشد بسعد و مستقیم باشد و مشتری بود و حدد کز پیوستن نحسی بود و بیم بود ستور
را و طالع برج ذوجسدین بود و قمر در برج ثابت بود مگر دلو و عقرب و پیوسته بود چنان باید
که مستقیم بود و صاعد و زاید باز زادت کند هم بیش و هم نها و اگر مستقیم بود و هابط بین باید
کند و نها نقصان کند والله اعلم **اختیار نافرود آوردن** اگر خواهی تا بنا فرود آری چنان
باید که ماه ناقص النور و السیر باشد و بکوکب ناقص مغربی پیوسته باشد و اندر برج منقلب یا ایشان باشد
و هابط بود بحبوب و زایل باشد از وتد و بکوکب زایل ساقط متصل باشد تا زود فرود آورده شود
والله اعلم بالصواب **اختیار عداوت افکندن** طالع برج معوج الطلوع باید و صاحب طالع
محصور النحس مختلف باید و ماه محصور النحس زمان زحل و ذنب نباید و ساقط باید و طالع
برج خاکی و مستوی بر طالع صاحب هبوط صاحب طالع و شعاع کواکب نحوس افتاد و بطالع باید
بتربیع و مقابله والله اعلم **فصل اول در احکام هفت کوکب مجری هر روز و ساعت حکام حال در بیت الاعدا**
اگر زحل در بیت الاعدا باشد دلیل کند بر خدر کردن از طبقات زحل و بر هیز کردن آن ستور و برده
خریدن و اگر شهادت دارد و مقبول بود ره نماید بر سعادت و یافتن نیکوی از قبل ستور و بهایم
و ضعیف حال دشمنان و گرفتن و پیر نحوی و نیکوی عیش و گرگشتن دشمنان نیز اگر نحوس زایل بود و بر زید
فرح خویش **احکام مشتری در بیت الاعدا** مشتری اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات
وی و ضعیف و تباهی حال خداوند سال و قت حال دشمنان و فاسد شدن نیکوییها و بریدن شادی و ناتمامی
مرادها و کمی فضل و خدر و احسان از خداوندان فضل و هنر اگر شهادت دارد و صاحب طالع
ناظر بود از بهایم مرزوق شد و هر چه ستور خرد سود کند **احکام مریخ در بیت الاعدا** مریخ اندر دوازدهم
باشد دلیل کند بر خدر داشتن خویش از اعدا و از طبقات مریخ و از سباع و نحیر و راه نماید بر کاهلی

اندر کارها و قوت حال دشمنان و حذر کردن از ستور و برده و برده خریدن اگر شهادت دارد
و مقبول بود کمتر زیان بود **احکام شمس در بیت الاعدا** شمس اندر بیت الاعدا باشد دلیل کند بر حذر
کردن از اهل سلطان و پوشیده شدن کارهای وی و دل مشغولی حال دشمنان و فرو ماندن از
دشمنی کردن و ستور خریدن نیک بود خاصه است اگر شاهد بود و الله اعلم **احکام زهره در بیت الاعدا**
زهره اندر دوازدهم بود دلیل کند بر حذر کردن از طبقات زهره و از نظر و طرب و نشاط و متاع
و از مهمانی رفتن و زنان بروی دشمن گریند و نیز باشد که اندر خانه جنگ و شوش و طلاق و تهمت
افتد و اگر زن خواهد یا پلان نبود و اگر ستور خرد نقل بود و اگر شهادت نبود تباه بود **احکام
عطارد در بیت الاعدا** عطارد اندر دوازدهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از مکرها و دروغ و کتکوی دشمنان
و حذر باید کردن از طبقات عطارد و علم و دانش شاید آموختن کمتر پیش نشود و تصحیف بسیار
افتد و رنج بحاصل کند و روزگار ضایع شود و کروهی از صناعان بر وی دشمن شوند عطارد
بدین خانه نیک و مخالطی کند و اگر شهادت نبود سر آرد و خبر دروغ و بیم از جادوی و از مکرها
قمر در بیت الاعدا دلیل کند بر حذر کردن از طبقات قمر و دشمنان کمی و کروهی دشمنان او بود
مکر و حیلت و تمامی نموده و تاز کشتن دشمنان با یکدیگر و جفا کردن و فراز آمدن تدبیر
خطا و غایب شدن خبرها اندر پای با قیمت و تدبیرها سفرهای بد و اگر شهادت نبود غم بیش
از دشمنان و مضرت و الله تعالی اعلم بالصواب **راس در بیت الاعدا** دلیل کند بر قوت حال دشمنان و
و نومیدی از کارها و احاجت نایافتن از دعاها **ذنب در بیت الاعدا** دلیل کند کار از مردمان دون و دور
و نماز و نیاز فرو خویش نگاه باید داشتن و تخلیط و زموده بسیار کشتن و حذر کردن و سلیا مولود و ستور
نشاید خرید که معیوب باشد **فصل سیوم در احکام رجعت و اقبال و تحت شعاع بیت الاعدا**
چون صاحب ثانی عشر راجع بود دلیل کند که ستوران و بردگان راجع و اندوه رسد جای روند یا بگریز
کسی خبر دهد دلیل دهد بر ضعیفی حال دشمنان و از ترس و بلای ایشان ایمنی و سلامتی رسد و از غربی و
سفر حذر باید کردن و غم رسد و بدامت بود و از خصمان بیم بود و حذر باید کردن از بدرفتاری و اقتاعلم
اخراق صاحب بیت الاعدا چون صاحب ثانی عشر محترق شود دلیل کند بر آنکه ستور و برده و بهایم دشمنان
کرند و بیم رسد و از کارها ایشان بر هیز باید کردن و از عمل سلطان رنج و زموده بیم بود و نامرادی نامرادی

بود

بود از دشمنان **احراق و فساد نحس در بیت الاعدا** دلیل کند بر تباهی حال ستور و برده و دشمنان و بیم و گزند
و رنج که با ایشان رسد و از شغل ایشان حذر باید کردن چون این فسادها نظر کواکب باشد آفت
بود نیز باشد چون مایل الوتد باشد میانه بود و چون در زایل بود ضعیف بود و گرگزند باشد
احکام هفت کوکب در بیت الاعدا و ختم کتاب والله تعالی اعلم بالحقیقة والصواب **فصل آخر**
کتابی در معرفت کیفیت اوقات و کیفیت و کواکب مصنف کتاب گوید بدانکه اوقات بدید آید بس هر لبدایی
حرکتی اندر فلک بود با انتها زمانه آنکه اندر میان ایشانست در آن وقت است و هر حرکتی را مسند
است تا سری شود بمراحی که موافق بود او را یا از آن هم وقتی است که بر خیری یا بر شری دلیل کند و حمله
حرکتها صفت کنیم **بدانک** تبدیل اشکال و تغیر حرکات و طالعها در فلک هم دلیل کند بر خیری
یا شری اما تغیر حرکات و تبدیل اشکال اگر کشش کواکب بود از شرق و مغرب و از مغرب بشرق و از
جنوب و از جنوب بشمال این سه را تبدیل اشکال گویند **و تغیر حرکات** از حرکت استقامت است
و از استقامت برجعت و از ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صاعد هابط شدن
و از هابط صاعد گشتن **و اما انشقاق** آن باشد که کواکب از آفتاب جدا شود تا تمامی و بر خویش ایستد
پس منازلها و علویان و قمرها از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان تا صد و هشتاد درجه تمام
دور و شرح این در مقدمه کتاب یاد کردم اما آنکه کوکب یا بمین و یسار آفتاب باشد و نیز شرقی بود
کواکب اندر دور فلک و غربی بودن ایشان چنانست که هر کوکبی که اندر ربع طالع بود مشرقی بود و
اندر ربع وسط السما بود جنوبی بود و هر چه اندر ربع هفتم بود مغربی بود و هر چه ربع وتد چهارم
بود شمالی بود **و اما انشقاق** جایگاه رود را از فلک آن نهاده است که صاعد است و آن را نقطه
چهارم است یا طالع یا نقطه وسط السما و جایگاه گرانی دیدی این باقی دیگر است که وی افتاد
خوانند دلیل کند بر دیدی در ربع طالع دلیل کند بر سعادت اگر اندر ربع منقلب و سیر آن بر مجرا
خلاف این بود دلیل کند بر وزها و وسط السما و ربع وی دلیل کند بر وزها اگر دلیل در برج منقلب بود و ربع
بود و ربع سیر یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها چون دلیل اندر برج مجدد و سریع السیر و ربع شمالی دلیل کند
بر سالها چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بر عرض و آبطا و روح سلک و کران مخالف باشد
حالشان نیز هم بدان قدر گردد و تمامی این فصل و تر زیاد کرده شود **فصل** بدانکه واجب کند تو

از حرکات

وقت را از هر ساعت که قوی باشد یا آنگاه که او را شهادت نبود اندر سلها یا حاجت و بدانکه جایها
دفنها اندر سلها برج و جز بود و آن چنان باشد که درجهای که میان دافع و قابل بود بنور یا بحسب بعضی
هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعاتی قدر زودی جایگاه و دیری او یعنی ارباع و نیز قدر
برجهای ثانیه و ذو جسدین و منقلب و نیز قدر اوتاد و مایل و زایل اوتاد **وجه دوم** بنگریدن وقت
که قابل بمقبول رسد یا دافع بقابل رسد بحسب بدرجه و دقایق **وجه سیم** بنگری چندیست
از درجات و عدد بروج هر برجی سی درجه میان متصل و آنکه بدو متصل شود آن درجها را بنگری
گیری **وجه چهارم** وجه آنست که بنگری دلیل وقت که چند است سال صغری و قدر آن سالها بود یا ماهها بود یا روزها
یا ساعتها و اوقات از این پنج روزی بیرون نیست **فصل** و مثال اندر این اوقات تا روشن تر باشد اگر
دافع قدر بر اندر برج محدده بود اوقات ارباع سال بود و اگر دافع در برج ثابت بود و قابل
برج منقلب و تا دافع در برج منقلب بود و قابل در برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر دافع در برج
محدده بود و قابل در برج منقلب و تا دافع اندر برج منقلب بود و مدفوع اندر محدده اوقات
روزها و اگر دافع و مدفوع در برج ثابت بوند اوقات سالها باشد و اگر دافع و مدفوع یعنی
قابل هر دو در برج محدده باشند اوقات ماهها بود و نیز گویند اگر دلیل وقت اندر برج
محدده باشد آن وقت را ضعیف باید کردن و اگر دافع و قابل هر دو در برج منقلب باشد
اوقات روزها باشد و اگر در ربع شرقی باشد ساعات بود و اگر دلالت اوقات سالها
بود چون اندر ربع شرقی باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون سال بود دلیل کند بر ماهها و
چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند بر ساعت و اگر دلالت اوقات
بر ساعات بود اندر ربع جنوبی افتد یا مه بود و چون ایام بود ارباع ماهها شود و چون
بود ارباع سال گردد و چون در ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها و ماهها ارباع
سال بود همچنین اندر ربع شمالی و همچنین واجب شد نگریستن از اندر آمدن دلیل با اوتاد و مایل الاوتاد
و زایل الاوتاد و زیرا که اوتاد بقیاس برجهای ثانیه است و مایل الاوتاد بقیاس برجهای ذو جسدین و ساقط
بقیاس برجهای منقلب و نیز دلیل کند بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت و تا آمدن صاحب حاجت بطالع

باشد یعنی هر درجه ربع سالی بود و اگر دافع در برج ثابت بود و مدفوع در برج محدده و نحوس ارباع سال

کتابخانه مجلس شورای ملی

باموضع دلیل یا از آمدن کوکبی هم سکل با حاجت بوند با طالع که مقبول باشد دلالت کند بر تمامی
حاجت **فصل** اگر دلالت اوقات از والی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد تمامی
قوت بعدد سال صغری بدهد سالها و اگر راجع و محترق یا راجع باشد و در هبوط بود
و بدحال یعنی بد و حال فاسد باشد بدهد بعدد سال صغری اوقاتها و اگر جمع بود تنحسها
بعدد سال صغری ساعت دهد و بسیار باشد که اوقات دلالت کند از رسیدن تنحسها
یا بصاحب سهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه اندران پنج وجه یاد
کردم که سهام را نیز دلالت قویست اندر احکام هیچ کاری و حکمی نکنی بی سهام **فصل** و بیشتر حکما
اوقات دلایل را بدین بعضی بیرون آرند و این نیز مانده برین قولهاست چنانکه مودی سوال کند
وقت عمر خویش سه طالع بدانساعت و بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادة و
خداوند او و باجتماع یا استقبال که پیش از سوال بوده باشد و بنگر این دلیلها را که کدام قویست
او دلیل باشد بر وقت پس بر آن دلیل را همچنین که هیلاج را راند هر درجه طلع سالی و دخول
برسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی بیوندد آن وقت اگر سعدی قوی از تثلیث یا تسدیس یا تعاون
شعاع افکند هلاک نشود و لیکن نکبت رسدش باندازه تربیع برج و کوکب نحس و برج وی حکم
و اگر نیز مقبول بود والی مثلا و اگر وندی شرقی بود بدهد سالها کبری و اگر در مایل بود سالها
وسطی دهد و اگر ساقط بود بدهد سالها صغری **و ما شاء الله** بنگر بخداوند طالع و قوت او
عمر در خداوند طالع بود و نگه نهاد قمر بود چون بوسته شود خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه
سالی بود و اگر در برج محدده بود هر درجه ماهی و اگر در برج منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر
شرقی باشد و نحس یا احتراق باشد آن عدد نگه نتوان بود و دلالت اوقات بیشتر از این و هم این معنی اندرین
کتاب یاد کردم اندر هر بابی و هر فصلی اوقات وی خود بجای وی یاد کردم اکنون اینجا دیگر باره
یاد کردم تا روشن تر باشد و بفهم گری کردن اسانتر تا خطا نیوفتد از آنچه آنکه پیشتر بجای اندر
بیرون آوردن اوقات بعاجل الحال عاجز اند و عنایت
بشر خطا افتد و الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی محمد و آله
اجمعین

کتابخانه ۲۸۰۵

11